

اوستا

کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی

گزارش و پژوهش
جلیل دوستخواه



انتشارات مروارید

اوستا فارسی

اوستا: کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی / گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه -
(ویرایش ۲) - تهران: مروارید، ۱۳۷۱.

۲ ج. (۱۲۰۸ ص): جدول.

ISBN 964-6026-16-8 (ج. ۱) ISBN 964-6026-17-6 (ج. ۲)

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

ص.ع. به انگلیسی: "Avesta: The ancient Iranian hymns & texts".

واژه‌نامه

کتابنامه ص. (۱۱۲۹) - ۱۱۳۹.

۱. اوستا - فارسی. الف. دوستخواه، جلیل، ۱۳۱۲ - ب. عنوان.

۲۹۵/۸۲

BL۱۵۱۵/۲/۲

۱۳۷۹

۱۱۶۳۷-۷۷م



مُروارید

تهران: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، ۱۳۱۲ / ص.پ. ۱۶۵۴-۱۳۱۳۵

تلفن ۰۸۶۶۰۰۶۶۳ - ۰۳۶۶۴۱۴ - ۰۲۷۶۶۴۸۴ - ۰۱۲۶۶۴۸۴۶۱۲

morvarid_pub@yahoo.com

فروش اینترنتی www.iketab.com



اوستا (جلد اول)

گزارش و پژوهش: دکتر جلیل دوستخواه

طراح جلد: نورالدین زرین‌کلک

چاپ دهم ۱۳۸۵

چاپ گلشن

صحافی نوری

تیراژ ۲۲۰۰

شابک ۸-۱۶-۶۰۲۶-۹۶۴ ISBN 964-6026-16-8

دوره دو جلدی ۹۴۰۰ تومان

فهرست

یک — هفت	سرآغاز
نُه — پنجاه و چهار	پیشگفتار
پنجاه و پنج — پنجاه و هشت	کوته‌نوشتها

۳ — ۸۷	دفتر یکم / گاهان
۵ — ۳۵	سرود یکم — آهونود گاه (یسنه، هاتهای ۳۴ — ۲۸)
۳۷ — ۵۹	سرود دوم — اَشْتَوَد گاه (یسنه، هاتهای ۴۶ — ۴۳)
۶۱ — ۷۴	سرود سوم — سِیْتَمَد گاه (یسنه، هاتهای ۵۰ — ۴۷)
۷۵ — ۸۱	سرود چهارم — وُهوخْشَرگَاه (یسنه، هات ۵۱)
۸۳ — ۸۷	سرود پنجم — وِهیشتوایشْت گاه (یسنه، هات ۵۳)

۸۹ — ۲۶۸	دفتر دوم / یسنه
۹۱ — ۹۴	سرآغاز
۹۵ — ۱۰۶	یسنه، هاتهای ۲ — ۱
۱۰۷ — ۱۳۵	یسنه، هاتهای ۸ — ۳ (سُروش دِروَن)
۱۳۶ — ۱۵۴	یسنه، هاتهای ۱۱ — ۹ (هَوم یَشت)
۱۵۵ — ۱۵۷	یسنه، هات ۱۲ (هاتِ خَستوی)
۱۵۸ — ۱۷۱	یسنه، هاتهای ۱۸ — ۱۳
۱۷۳ — ۱۸۱	یسنه، هاتهای ۲۱ — ۱۹ (یغان یَشت)
۱۸۲ — ۱۹۶	یسنه، هاتهای ۲۷ — ۲۲
۱۹۷ — ۲۱۲	یسنه، هاتهای ۴۲ — ۳۵ (هفت هات)

۲۱۳ — ۲۱۴	یسنه، هات ۵۲
۲۱۵	یسنه، هات ۵۴ (نمازِ اَبَرِ تَمَن ایشیه)
۲۱۶ — ۲۱۹	یسنه، هاتهای ۵۵ — ۵۶
۲۲۱ — ۲۲۸	یسنه، هات ۵۷ (سروش یشتِ سَرِ شب)
۲۲۹ — ۲۶۸	یسنه، هاتهای ۵۸ — ۷۲

۲۶۹ — ۵۱۵	دفتر سوم / یشتها
۲۷۱ — ۲۸۰	۱. هَرَمَزْد یشت
۲۸۱ — ۲۸۵	۲. هَفْتَن یشتِ کُوجک
۲۸۵	(هَفْتَن یشتِ بزرگ)
۲۸۷ — ۲۹۲	۳. آردیبهشت یشت
۲۹۳ — ۲۹۵	۴. خُرداد یشت
۲۹۷ — ۳۲۲	۵. آبان یشت
۳۲۳ — ۳۲۴	۶. خورشید یشت
۳۲۵ — ۳۲۷	۷. ماه یشت
۳۲۹ — ۳۴۳	۸. تیر یشت
۳۴۵ — ۳۵۱	۹. گِوش یشت (درواسپ یشت)
۳۵۳ — ۳۸۸	۱۰. مِهَر یشت
۳۸۹ — ۳۹۵	۱۱. سَروش یشت هادخت
۳۹۷ — ۴۰۴	۱۲. رَشن یشت
۴۰۵ — ۴۳۰	۱۳. فَرَوَرْدین یشت
۴۳۱ — ۴۴۵	۱۴. بَهرام یشت
۴۴۷ — ۴۵۹	۱۵. رام یشت
۴۶۱ — ۴۶۵	۱۶. دین یشت
۴۶۷ — ۴۷۹	۱۷. آرت یشت (آسی یشت)
۴۸۱ — ۴۸۳	۱۸. آشتاد یشت
۴۸۵ — ۵۰۳	۱۹. زامیاد یشت (کیان یشت)
۵۰۵ — ۵۰۶	۲۰. هوم یشت
۵۰۷	۲۱. وَنَد یشت
۵۰۹ — ۵۱۵	«هادخت نَسک» (بیوسپ یشتها)

۵۱۷ — ۵۷۶	دفتر چهارم / ویشیرد
۵۱۹ — ۵۲۲	کرده یکم
۵۲۳ — ۵۲۶	کرده دوم
۵۲۷ — ۵۳۰	کرده سوم
۵۳۱	کرده چهارم
۵۳۳ — ۵۳۴	کرده پنجم
۵۳۵	کرده ششم
۵۳۷ — ۵۳۸	کرده هفتم
۵۳۹	کرده هشتم
۵۴۱ — ۵۴۲	کرده نهم
۵۴۳ — ۵۴۴	کرده دهم
۵۴۵ — ۵۴۸	کرده یازدهم
۵۴۹ — ۵۵۰	کرده دوازدهم
۵۵۱ — ۵۵۲	کرده سیزدهم
۵۵۳ — ۵۵۴	کرده چهاردهم
۵۵۵ — ۵۵۶	کرده پانزدهم
۵۵۷ — ۵۵۸	کرده شانزدهم
۵۵۹	کرده هفدهم
۵۶۱ — ۵۶۲	کرده هیجدهم
۵۶۳ — ۵۶۴	کرده نوزدهم
۵۶۵ — ۵۶۶	کرده بیستم
۵۶۷ — ۵۶۹	کرده بیست و یکم
۵۷۱	کرده بیست و دوم
۵۷۳ — ۵۷۴	کرده بیست و سوم
۵۷۵ — ۵۷۶	کرده بیست و چهارم

۵۷۷ — ۶۵۰	دفتر پنجم / خُرده آوستا
۵۷۹	سه نیایش آغازین
۵۸۱ — ۵۸۲	نیرنگ گشتی بستن
۵۸۳ — ۵۸۶	سُروش باز

و/ اوستا

۵۸۷ — ۵۸۸	هوشبام
۵۸۹ — ۶۰۸	پنج نیایش
۵۸۹ — ۵۹۵	۱. خورشید نیایش
۵۹۷ — ۵۹۸	۲. مهر نیایش
۵۹۹ — ۶۰۰	۳. ماه نیایش
۶۰۱ — ۶۰۳	۴. آردو و سوریانو نیایش (آبان نیایش)
۶۰۵ — ۶۰۸	۵. آتش بهرام نیایش
۶۰۹ — ۶۲۷	پنج گاه
۶۰۹ — ۶۱۱	۱. هاوَنگاه
۶۱۳ — ۶۱۵	۲. رَپِشونگاه
۶۱۷ — ۶۱۹	۳. اَزیرینگاه
۶۲۱ — ۶۲۴	۴. اَوِسروئرمگاه
۶۲۵ — ۶۲۷	۵. اَشهینگاه
۶۲۹ — ۶۳۱	سی روزه کوچک
۶۳۳ — ۶۳۶	سی روزه بزرگ
۶۴۱ — ۶۴۲	آفرینگانِ گاهان
۶۴۳ — ۶۴۷	آفرینگانِ گَهَنبار
۶۴۹ — ۶۵۰	آفرینگانِ رَپِشون

۶۵۱ — ۸۸۸	دفتر ششم / وندیداد
۶۵۳ — ۶۵۸	پیشگفتار
۶۵۹ — ۶۶۴	فرگرد یکم
۶۶۵ — ۶۷۴	فرگرد دوم
۶۷۵ — ۶۸۶	فرگرد سوم
۶۸۷ — ۷۰۱	فرگرد چهارم
۷۰۳ — ۷۱۸	فرگرد پنجم
۷۱۹ — ۷۲۸	فرگرد ششم
۷۲۹ — ۷۴۴	فرگرد هفتم
۷۴۵ — ۷۷۰	فرگرد هشتم
۷۷۱ — ۷۸۱	فرگرد نهم

فهرست / ز

فرگرد دهم	۷۸۳ — ۷۸۷
فرگرد یازدهم	۷۸۹ — ۷۹۳
فرگرد دوازدهم	۷۹۵ — ۷۹۹
فرگرد سیزدهم	۸۰۱ — ۸۱۵
فرگرد چهاردهم	۸۱۷ — ۸۲۳
فرگرد پانزدهم	۸۲۵ — ۸۳۴
فرگرد شانزدهم	۸۳۵ — ۸۳۹
فرگرد هفدهم	۸۴۱ — ۸۴۴
فرگرد هیجدهم	۸۴۵ — ۸۶۰
فرگرد نوزدهم	۸۶۱ — ۸۷۴
فرگرد بیستم	۸۷۵ — ۸۷۸
فرگرد بیست و یکم	۸۷۹ — ۸۸۳
فرگرد بیست و دوم	۸۸۵ — ۸۸۸

پیوست	۸۸۹ — ۱۱۹۵
یادداشتها	۸۹۱ — ۱۰۹۲
فهرست واژه‌ها و ترکیبها	۱۰۹۳ — ۱۱۱۸
کتابنامه اوستا و مزدیسنا	۱۱۱۹ — ۱۱۲۵
فهرست کتابها و گفتارهای مأخذ و مرجع	۱۱۲۷ — ۱۱۳۹
فهرست نامها و کلید — واژه‌ها	۱۱۴۱ — ۱۱۹۵

اوستا، میراث مشترک فرهنگی جهانیان، کهن‌ترین نوشتار ایرانیان و نامهٔ دینی مزدپرستان است. بخشهای گوناگون این مجموعهٔ کهن، از زمانی در حدود نیمهٔ هزارهٔ دوم پیش از میلاد به بعد پدید آمد و در طول سده‌های متوالی از نسلی به نسلی دیگر رسید تا سرانجام در روزگار ساسانیان، آنچه از آن برجای مانده بود، به خطی به نام «دین دبیره»^۱ به نگارش درآمد و شکلی منظم و مدوّن یافت. اما رویدادهای بعدی مانع از آن شد که این مجموعه، دست‌نخورده و به همان صورت تدوین شده در عصر ساسانی به نسلهای پسین برسد و بجز «گاهان پنجگانهٔ زرتشت» و «وندیداد» — که همهٔ آن باقی مانده است — از دیگر بخشهای کتاب، بیش از یک چهارم آنها موجود نیست.

آنچه امروزه به نام «اوستا» در دست داریم و از چند سده پیش از این در دانشگاه‌ها و مراکز علمی بزرگ جهان محور پژوهشهای «اوستاشناختی» بوده، به سبب کاهشها و افزایشها و جابجایی‌ها و دستکاریهای فراوانی که در طول تاریخ در آن راه یافته، نابسامان و ناهمگون است. از همین رو پژوهش در این نامهٔ کهن و شناخت دقیق مفاهیم و رازها و اشاره‌های آن، کاری است دشوار و با آن که بسیاری از پژوهندگان و دانشوران، همهٔ زندگی خود را بر سر این سودا گذاشته‌اند، هنوز هم پیچیدگیها و گره‌های ناگشوده در آن کم نیست.

در طول بیش از یک هزارهٔ اخیر، دست‌نویسهای بازماندهٔ اوستا تنها به صورت متنهای ورجاوند دینی زرتشتیان، در ایران و هندوستان در اختیار خود آنها بود و در آیینهای مذهبی ایشان

۱. امروزه به طور قطع روشن نیست که پیش از این نگارش دین دبیره، اوستا به چه خط یا خطهای دیگری نگاشته شده بوده است. (— پیش.)

خوانده می‌شد و دیگران یا از وجود آنها هیچ خبری نداشتند و یا از راه اشاره‌ها و یادآوری‌های پراکنده، مطالب افسانه‌گونه و بی‌بنیادی دربارهٔ آنها به‌خاطر سپرده بودند.

در اوایل سدهٔ کنونی در پی پژوهشهای چند قرن دانشوران پارسی و اروپایی، استاد «ابراهیم پورداود» پیشگام و بنیادگذار دانش «اوستاشناسی» در ایران شد و چند ده سال به سختی در این راه کوشید و همزمان با او و پس از وی، دیگران نیز رهرو این راه شدند و آثاری ارزشمند و روشنگر پدید آوردند. با این حال مجموع این کوششهای سزاوار و ستودنی، به‌طور عمده در حوزه‌های دانشگاهی و نزد فرهیختگان جامعه محدود ماند و آنچنان که باید و شاید، در گسترهٔ فرهنگ همگانی راه نیافت و دیوار حایل میان نسل کنونی و فرهنگ کهن ایران — اگر نه به بلندی و ستبری قرنهای گذشته — همچنان بر پاست.

«پورداود» خود این کمبود را دریافته بود و بیش از بیست و پنج سال پیش از این، هنگامی که نگارندهٔ این سطور در دانشگاه تهران افتخار شاگردی او را داشت، کار ویرایش گزارش اوستای خود را به وی وا گذاشت تا کتابی با نگارش ساده و روان فارسی امروزی، همراه با یادداشتها و توضیحات کوتاه به منزلهٔ «کتاب پایهٔ اوستاشناسی» برای عموم کتابخوانان ایرانی فراهم آورد. حاصل آن کوشش، به سبب پاره‌ای محدودیتها، کتاب گزیده‌ای شد که هنوز نارساییهایی داشت و همهٔ متن اوستای موجود و یادداشتهای لازم دربارهٔ آن را شامل نمی‌شد و در یک سخن، پاسخ‌گوی همهٔ پرسشهای خوانندهٔ چنین کتابی نبود.

پس از انتشار آن گزیده، استاد به نگارنده سفارش کرد که کار را تمام شده نپندارد و بکوشد تا در آینده و در فرصتی مناسب، گزارشی سرتاسری و انتقادی از گاهان و همهٔ بخشهای اوستای نو با یادداشتها و توضیحات درخور و بسنده و با بهره‌گیری از همهٔ منابع و مآخذی که در این زمینه هست، تدوین کند. نگارنده نیز این سفارش و رهنمود استاد خویش را آویزهٔ گوش کرد و به سودای به انجام رسانیدن وظیفه‌ای فرهنگی، کار را از همان زمان پی گرفت و از هیچ کوششی در این راه باز نایستاد.

چند سال پس از درگذشت استاد، فرصت خوبی پیش آمد و یکی از سازمانهای نشر کتاب، نگارنده را به همکاری برای تهیهٔ چنین کتابی فراخواند و او نیز این دعوت را پذیرفت و پس از سالها کار و کوشش، گزارش گزیده‌ای را که آماده کرده بود، به ناشر سپرد و کار چاپ آن نیز با امکانات فنی و چاپی مطلوب، به زودی آغاز شد و تا پایان ادامه یافت؛ ولی از بد حادثه، درست در آستانهٔ انتشار کتاب، بر اثر پاره‌ای دگرگونیها در درون سازمان ناشر کتاب، کار نشر آن به عهدهٔ تعویق افتاد و حوادث بعدی نیز در مسیری جریان یافت که پس از آن همه تلاش، سرانجام کتاب چاپ شدهٔ «اوستا، کهن‌ترین نوشتهٔ ایرانیان»، به صورت «کتاب» به دست خوانندگان نرسید.

اما حکایت همچنان باقی بود و «خویشکاری» نگارنده ناورزیده ماند. همه کار و کوشش بی ثمر مانده، باید از نو آغاز می‌شد که شد و سالها ادامه یافت تا گزارش کنونی شکل گرفت و به نگارش درآمد.

ضرورت انتشار گزارش ویراسته‌ای از «اوستا»، امروز هم — اگر نه بیشتر از ربع قرن پیش از این، به همان اندازه — باقی است. چنین گزارشی در شکل پذیرفتنی خود، باید گاهان پنجگانه زرتشت و همه دیگر نوشتارهای موجود اوستایی (پنج دفتر اوستای نو) را دربر گیرد؛ نگارشی متناسب با درون‌مایه و سبک و انشاء هریک از بخشهای متن اصلی و مبتنی بر دقت کافی در حفظ مفاهیم اندیشگی و آموزه‌های اخلاقی و دینی و بُن‌مایه‌های اساطیری و کلید-واژه‌های گاهانی و تعبیرها و اصطلاحهای اوستایی داشته باشد و در حد نخستین گام، با بیانی ساده و روان و دریافتنی، پرسشهای خواننده پژوهنده امروزی را پاسخ گوید.

گزارنده کوشیده است تا در مجموعه حاضر، این «خویشکاری» را عهده‌دار شود و بدین منظور، کارهای پیشین خود را یکسره به کناری نهاده و همه کار را از نو بردست گرفته است.

وی، تکامل دانش «اوستاشناسی» را بر بنیاد پژوهشهایی که در خود «اوستا» و یا در «ادبیات پارسی میانه» (وابسته به اوستا و مزدیسنا) در چند دهه اخیر در جهان و ایران صورت پذیرفته، در نظر داشته و تا آنجا که امکان یافته و توانسته، برداشتهای نورا — که برخی از آنها به طور نسبی و بعضی دیگر به تحقیق بر دریافتها و برداشتهای پیشین ترجیح دارد — در کار آورده است. او آنچه را که در سده‌های پیش و در نخستین دهه‌های این قرن، به اندازه پیشرفت آن روزی دانش «اوستاشناسی» نوشته شده است، حجت بالغ و برهان قاطع تلقی نکرده و شأن علمی و ارج فرهنگی کار را در پویایی نظرها و دریافتها دانسته، نه در حفظ آیه‌وار یک سلسله برداشتهای خاص. این جنبه پژوهشی کار، هم در برگردان متن و هم در زیرنویسها و یادداشتها و توضیحات پایان کتاب، رعایت شده است.

با این همه، او می‌داند که نتیجه کارش به رغم همه دقتها و وسواسها — نسبی است و خالی از چون و چرا نخواهد بود؛ زیرا امروزه دیگر بر اهل تحقیق روشن است که در کار پژوهشی، امکان کمال‌یابی مطلق وجود ندارد و بویژه در چنین زمینه خطیری، جای هیچ گونه لاف و گرفت ادعایی نیست.^۱

۱. «نیبرگ» ایران‌شناس سخت‌کوش و بنام سوئدی پس از دهها سال کار و کوشش دانشورانه، درباره دشواری درک و دریافت مفهوم «گاهان» می‌نویسد:

یادداشتهای مفصلی که در پایان کتاب آمده، به طور عمده جانشین زیرنویسهایی است که باید در زیر صفحه ها می آمد. اما از آنجا که برخی از یادداشتهای توضیحاتی یک تا چند صفحه را در بر می گرفت و آوردن آنها در پایین صفحه ها موجب اختلال در کار مطالعه متن بود، ترجیح داده شد که همه آنها یکجا در پایان کتاب بیاید. از شماره گذاری در متن برای بازگرد به یادداشتهای خودداری شد و ترتیب الفبایی در تنظیم یادداشتهای مراعات گردید تا خواننده بتواند توضیح و یادداشت مربوط به هر یک از نامها یا تعبیرها و اصطلاحهای در متن آمده را به آسانی در جای خود در بخش یادداشتهای پیدا کند.

در دفتر «وندیداد» — و به ندرت در دیگر دفترها — ناگزیر شده ام پاره ای از یادداشتهای را به مناسبت پیوند نزدیک با متن و ضرورت مراجعه فوری خواننده بدانها، در زیر صفحه ها بیاورم. در ضبط نامها و تعبیرها و اصطلاحها، در درجه نخست، صورت فارسی یا پازند یا پهلوی آنها را که در زبان فارسی کنونی شناخته و مشهور است و با روال این زبان نزدیکی بیشتر دارد، آورده ام و در موردهایی که چنین صورتهایی نبوده و یا همان بار معنایی بنیادی اوستایی را نداشته است، اصل اوستایی را نگاشته و برای آنها ترجمه و توضیح فارسی به دست داده و به سیر تطور آنها در پهلوی و پازند و فارسی اشاره کرده ام. بسیاری از نامها را که دویا چند صورت مشهور داشته است، به همه صورتهای آورده و به یکدیگر بازگرد داده ام.

وظیفه خود می دانم که در این فرصت، از همه سروران بزرگوار و دانش پژوه خود که در طول دو دهه اخیر با یاوریهی راهنماییهای خویش، مشوق من و انگیزه تداوم کارم بوده اند، به گرمی و با

→ «پژوهنده گاهان، باید به تجربه آموخته باشد که یک بند از سرود گاهان، هنگام بامداد گونه ای دیگر به نظر می آید تا شامگاه.» (دینها. ص. پنج)

«میلز» اوستاشناس تیزبین و آگاه انگلیسی نیز در همین زمینه نوشته است:

«در زبان اوستا اشکالاتی وجود دارد که هیچ یک از خاورشناسان و دانشمندان این رشته، در ترجمه با یکدیگر تطبیق نمی کنند. در بسیاری از موارد، استاد و شاگرد و یا دو دوست بر سر موضوعهای جزئی، هنگام ترجمه با هم اختلاف پیدا می کنند. مطالعات زیاد و پژوهشهای مداوم، نشان داده است که هیچ اوستاشناسی — چه در اروپا و چه در هندوستان — نتوانسته است ادعا کند که ترجمه او از نظر علمی کامل و بدون نقص بوده و از هر لحاظ، مورد رضایت می باشد.» (ل. ه. میلز، به نقل و ترجمه موبد فیروز آذر گشپ در «گاهان، سرودهای زرتشت»، ج ۱، ص. شانزده)

«آنتوان میه» اوستاشناس نامدار فرانسوی نیز در کار پژوهش «گاهان» به نتیجه ای مشابه رسیده و یادآوری کرده است که: «در حقیقت، نمی توان گاهان را به شیوه ای مطمئن و کامل ترجمه کرد.» (A. Meillet: «سه سخنرانی در باب گاهان»،

پاریس ۱۹۲۵، ص ۱۱ متن اصلی، به نقل و ترجمه م. عبادیان: فرهنگ ایران زمین، ج ۲۷، ص ۲۶۷)

درود و سپاس یاد کنم و در این میان، بیش از همه از دوست دانشور دیرینه خویش آقای «دکتر مهرداد بهار» سپاسگزارم که افزون بر بهره گیری از گزارشها و نوشتارهای ارزنده پژوهشی ایشان، خود نیز سالها پیش از این و در مرحله ای از تدارک و گزارش مجموعه حاضر، با دقت علمی و دلسوزی ویژه ای که دارند، یادداشتهای انتقادی بسیار سودمندی در حاشیه بخشی از دستنویسهای من نوشتند و مرا به جست وجوها و کوششهایی بیشتری رهنمون شدند.

این سرآغاز را با یاد و نام استادم «ابراهیم پورداود» به پایان می آورم که در پانزدهم اسفندماه ۱۳۶۴ خورشیدی چشم به جهان گشود. گزارش جدید «اوستا» را همراه با گزارش «وندیداد» — که آرزوی انتشارش را داشت — یادواره یکصدمین زادروزش کرده ام تا سپاس و درود قلبی خود و نسل خویش را دیگر باره پیشکش آن راه گشا و پیشگام اوستاشناسی و ایران شناسی در ایران کنم.

جلیل دوستخواه

اصفهان - مهرروز مهرداد (مهرگان) ۱۳۶۴

پیشگفتار

۱. زمان وزادگاه «زرتشت» و تاریخ نگارش «اوستا» و پیشینه این کتاب از آغاز تا امروز
۲. زبان اوستایی در زنجیره زبانهای ایرانی
۳. خط و الفبای اوستایی (دین دبیره)
۴. بررسی بخشهای اوستا و نگرشی به دین زرتشتی و جهان بینی مزدایرستان
۵. گزارشی از کوششهایی که در راه بازشناخت اوستا بکاررفته است

دربارهٔ زمان زندگی «زرتشت» سرایندهٔ پنج «گاتا» یا «گاهان پنجگانه»، چندان نظریه‌های گوناگون و ناسازگار ابراز شده است که جوینده و پژوهنده را برآستی دچار سرگردانی می‌کند.

روایت سنتی زرتشتیان، زمان زندگی زرتشت را در حدود سیصد سال پیش از اسکندر، یعنی از حدود نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم تا اوایل سدهٔ ششم پیش از میلاد (سالهای ۶۶۰ تا ۵۸۳ پ.م.) می‌داند. این روایت — که مبتنی بر متنهای پارسی میانه (بندهشن و جزآن) است — زادروز زرتشت را خرداد روز (ششم) ماه فروردین و درست در آغاز چهارمین هزارهٔ آفرینش جهان تعیین می‌کند و ناگفته پیداست که از بینش اساطیری و نگرش دینی مایه می‌گیرد.

یکی از دلایلی که پذیرندگان این روایت معمولاً برای اثبات درستی آن می‌آورند، تصویر یکی بودن «ویشتاسپ» پدر داریوش یکم، و «کوی ویشتاسپ» (= کی گشتاسپ) فرمانروای دین پذیرفتار همزمان زرتشت است. حال آن که اگر این دو نام از یک تن بود و «زرتشت» در زمان «داریوش» می‌زیست، اولاً باید در سنگنبشته‌های داریوش هم، مانند اوستا از ویشتاسپ به گونهٔ «کوی ویشتاسپ» یاد می‌شد که چنین نیست؛ ثانیاً چگونه می‌توان باور کرد که «زرتشت» پیامبر مزداپرستان در سرودهای دینی خود، از «ویشتاسپ»، شهریان (مرزبان) فرمانبر «داریوش»، با سپاسگزاری و بزرگداشت و درود و آفرین یاد کند؛ اما از داریوش با آن آوازهٔ جهانگیر، سخنی به میان نیاورد و داریوش نیز در سنگنبشته‌های خویش، نامی از پیام‌آور و داد‌گذار بزرگ روزگار خود ننویساند؟^۱

۱. دربارهٔ رة نظریة این همانی «کوی ویشتاسپ» اوستا (گشتاسپ کیانی) با «ویشتاسپ» پدر داریوش ← «درروشنای تاریخ» (زرتشت. ص ۷۴ - ۵۳).

از سوی دیگر، چگونه زرتشت — که بنابراین روایت، در میان پارسیان زندگی می‌کرده — گاهان خویش را به زبانی جز زبان آنان (زبان سنگنبشته‌های هخامنشی یا پارسی باستان) سروده است؟ همچنین باید توجه داشت که در اوستا «کوی ویشتاسپ» پسر «آوروت‌آسپ» (= لهراسپ) است؛ حال آن که در تاریخ هخامنشیان، ویشتاسپ پدر داریوش، پسر «آرشام» خوانده شده است.

در برابر این روایت، دانشوران و اوستاشناسان پژوهشگر با تکیه بر دلیلهای جامعه‌شناختی و زبان‌شناختی و مجموع آگاهیهای موجود، بدین نتیجه رسیده‌اند که زمان زندگی زرتشت در فاصلهٔ میان ۱۵۰۰ تا ۸۰۰ پ.م. بوده است و بیشتر زمانی در حدود یک هزاره پیش از میلاد را یادآوری می‌کنند که بیش و کم با دوران کوچ آریاییان از سرزمینهای آسیای میانه به نجد ایران نیز همزمان است.^۱ «تدسکو»^۲ و «به پیروی از او» «میه»^۳ برآند که صرف نظر از هر دلیل دیگری که می‌توان در ردّ نظریهٔ همزمانی زرتشت با هخامنشیان اقامه کرد، این نکتهٔ مهم و قابل توجه را باید در نظر داشت که «گاهان» در چنان شرایط اجتماعی و سیاسی ویژه‌ای سروده شده که اصلاً در دورهٔ هخامنشیان وجود نداشته است.^۴

در مورد زادگاه زرتشت نیز، گوناگونی نظریه‌ها کمتر از اختلاف آرا دربارهٔ زمان زندگی وی نیست. گروهی زادگاه او را جایی در باختر و جمعی در خاور ایران (یعنی همان سرزمین نشر دین زرتشتی) می‌دانند و عده‌ای کرانهٔ دریاچهٔ «چیچست» (اورمیه یا ارومیه کنونی؟)^۵ را زادگاه وی می‌شمارند و برخی برآند که زرتشت در شهر باستانی «رگا»^۶ یا «رغا»^۷ (= ری امروزی) چشم به جهان گشوده و در بزرگسالی به خاور ایران کوچیده است.^۸

هواداران هیچ‌یک از این نظریه‌ها، دلیلی روشن و پذیرفتنی برای ثابت کردن گفتهٔ خود ندارند و بیشتر دلیلهای آنان ناهماهنگ و ناسازگار است. از خود اوستا نیز — خواه از گاهان، خواه از بخشهای اوستای نو — چیزی در این زمینه دریافت نمی‌شود.

در جغرافیای اساطیر و دین ایرانیان — گذشته از «ایران ویج» که جای آن به درستی دانسته

۱. آرتور کریستن سن: ملاحظات دربارهٔ قدیم‌ترین عهد آیین زرتشتی، ترجمهٔ دکتر ذبیح‌الله صفا، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال دوم، شمارهٔ ۳ - فروردین ۱۳۳۴.

2. Tedesco 3. Meillet

۴. کریستن سن: همان.

۵. شهری به نام «گنجک» یا «شیز».

6. Ragā 7. Ragha

۸. در «گزیده‌های زادسپرم» و نیز در آثار الباقیهٔ ابوریحان بیرونی، شهر «موگان» یا «موغان» در آذربایجان، زادگاه زرتشت خوانده شده است.

نیست — بیشتر سرزمینها و رودها و دریاچه‌ها و دریاها و کوهها به طور نسبی با سرزمینها و رودها و دریاچه‌ها و دریاها و کوههای واقع در خاور ایران قابل تطبیق است. اما گیرم که این تطبیق قطعی هم باشد، باز کمکی به روشن شدن مسئله زادگاه زرتشت نمی‌کند و تنها منطقه نشر دعوت و گسترش دین وی را مشخص می‌کند.

دلیلهای زبان شناختی نیز تاکنون نتوانسته است این امر را از پرده ابهام بدر آورد؛ زیرا با آن که تقریباً همه پژوهشگران و اوستاشناسان در نسبت دادن «گاهان» به شخص زرتشت همداستانند، درباره چگونگی و کجایی زبان این سرودها، برداشتهای گوناگون و غالباً متناقض وجود دارد و هرگاه — چنان که بسیاری از دانشوران معتقدند — زبان گاهان را یکی از زبانهای خاوری ایران بدانیم، باز هم نمی‌توانیم پاسخ این پرسش را بیابیم که: آیا این زبان، زبان مادری زرتشت بوده و یا او پس از کوچ به ایران خاوری، این زبان را که در آن جا معمول و رایج بوده و زبان رسمی و طبعاً ادبی به شمار می‌آمده، برای سرودن نیایشهای دینی خود بکار برده است؟ بنابراین ناگزیر باید از بحث درباره زادگاه و بنیاد خانوادگی زرتشت بگذریم و به پذیرفتن نتیجه پژوهشهای بیشتر اوستاشناسان که جای نشر دعوت زرتشت را در خاور ایران می‌دانند، بسنده کنیم و بگوییم: زرتشت کهن‌ترین داد‌گذار و شاعر و اندیشه‌ور ایرانی از جایی در ایران زمین برخاست و در خاور این سرزمین، دین و پیام خویش را آشکار کرد.^۱



تاریخ سرودن کهن‌ترین بخش اوستا — گاهان — با زمان زندگی زرتشت یکی است و همان زمان تقریبی ۱۵۰۰ تا ۸۰۰ پ.م. را می‌توان برای آن احتمال داد. اما هنوز نمی‌دانیم که این سرودها نخستین بار در چه زمانی و به چه خطی به نگارش درآمد و صورت نوشتاری پیدا کرد. برخی از اوستاشناسان برآنند که در زمان زندگی زرتشت، یعنی سده‌های شانزدهم تا نهم پیش از میلاد، هنوز در ایران خط الفبایی نبود و سرودهای زرتشت — مانند بسیاری دیگر از متنها و داستانهای باستانی — قرن‌ها سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر می‌رسید تا این که در حدود روزگار هخامنشیان به خطی که ظاهراً خط آرامی و اقتباس شده از اقوام ساکن فنیقیه و بابل بود، نگاشته شد و از آن پس به گونه نوشتار باقی ماند.

گروهی دیگر در نقطه مقابل دسته نخست، معتقدند که خط الفبایی پیش از هخامنشیان نیز در ایران وجود داشته است و برای ثابت کردن این نظر خود، به سندهایی چون «الواح سومری» و جز آن استناد می‌کنند.

۱. کریستن سن: همان.

باید گفت که اگر هم این نظریه قطعی تلقی شود و به اثبات برسد، باز به خودی خود نمی‌تواند تاریخ نخستین نگارش «گاهان» و دیگر بخشهای اوستا را تعیین کند و مسلم است که در هیچ‌یک از مأخذهای کهن، زمانی دورتر از روزگار هخامنشیان برای نگارش این کتاب ذکر نشده است.

در سنت و نوشته‌های دینی زرتشتیان آمده است که اوستا را به خط زرین بر روی ده هزار پوست گاو دباغی شده، نوشته و در «دژنپشت»^۱ نهاده بودند. «بلعمی»^۲ نیز در این باره می‌نویسد:

«بدان که زرتشت به وقت پادشاهی گشتاسب بیرون آمد و دعوی پیغمبری کرد از خدای تعالی و شریعت مغان او نهاد و ملک گشتاسب او را بپذیرفت و از پادشاهی اوسی سال گذشته بود که زرتشت به نزدیک وی آمد؛ آنکه ده سال دیگر پادشاهی کرد و این زرتشت چون به نزد وی تمکین یافت و دانست که در دل او قرار گرفت و بدو بگروید، دعوی کرد که از آسمان بدو وحی همی آید.

گشتاسب دبیران را بنشانند تا آنچه زرتشت می‌گفت که از آسمان بدو وحی آمده است، می‌نویشتند به آب زر و پوستهای گاو را پیراست و از آن قرطاس کرد و مصحفها ساخت و این سخنان زرتشت که می‌گفت از آسمان بر من وحی آید، در آن مصحفها بفرمود تا ثبت کردند و دوازده هزار گاو را پوست بپا هیخته بود و پیراسته و آن پوستها نبشته از سخنان او به آب زر و آن همه بیاموخت و خلق را بر آموختن آن تحریض کرد و از آن سخن، امروز بعضی به دست مغان اندر مانده است و بخوانند و بدانند.

آنگاه گشتاسب این کتاب را اندر گنجخانه خویش بنهاد — خانه‌ای از سنگ — و موکلان را بر آن گماشت و مردمان عامه را نسبت آن نداد، الا خواص را و امروز به دست همه مغان اندر نیست و آن کسانی که دارند، همه تمام ندارند.»^۳

بنابر سنت زرتشتیان و نوشته کتابهای پهلوی مانند دینکرت و بندهشن و ارداویراف‌نامه،

۱. دژنپشت: دبیرخانه یا کتابخانه و مرکز اسناد شاهنشاهی را می‌گفته‌اند. در «دینکرت» این ترکیب را به گونه «دژنپشتک» می‌بینیم و در «فارسنامه ابن بلخی» به صورت «دژنپشت» آمده است.

۲. ابوعلی محمد بن محمد بلعمی: تاریخ بلعمی (ترجمه و تکملة تاریخ طبری)، ج ۱، ص ۵۷ - ۶۵.

۳. همانند این گزارش در دینکرت هم آمده، اما گردآوری اوستا به «دارای دارایان» نسبت داده شده است.

اسکندر در حمله به ایران، اوستا را بسوخت و از این رو به وی لقب «گجستک» (ملعون) دادند. در روزگار اشکانیان، اوستا بار دیگر سروسامان یافت و «بلاش یکم» (اشک بیست و دوم) شاه اشکانی (که از ۵۱ تا ۷۸ ب.م. پادشاهی کرد) فرمان داد تا اوستا را از نوشته های پراکنده و روایت های سینه به سینه گردآورند.^۱

اردشیر بابکان، نخستین شاه ساسانی (۲۴۱ – ۲۲۶ ب.م.) از آن جا که بنیاد فرمانروایی خویش را بر دین زرتشتی نهاده بود، توجه ویژه ای به اوستا مبذول داشت. به نوشته دینکرت، اردشیر به «تنسر» هیربدان هیرید روزگار خویش فرمان داد تا اوستا را گردآورد و سامان بخشد. در سنت زرتشتیان نیز «تنسر» در سرگروهی از موبدان که به کار گردآوری اوستا گماشته شدند، جای دارد.

پس از اردشیر نیز جانشینان وی در تکمیل کار فراهم آوردن بخش های پراکنده اوستا کوشیدند تا در روزگار شاپور دوم (۳۷۹ – ۳۱۰ ب.م.) «آذر پاد مهراسپندان» موبدان موبد عصر، گزارشی بر بخش های نامفهوم اوستا نوشت و کتاب «خرده اوستا» را از سراسر اوستا گردآورد. سرانجام در اواخر دوره ساسانیان، یعنی در سده ششم یا هفتم میلادی خط اوستایی (= دین دبیره یا دین دبیری) از روی خط پهلوی برای نگارش اوستا اختراع شد و تمام بخش های این کتاب، بدین خط – که از هر حیث کامل و جامع است – نگاشته شد.^۲

اوستای روزگار ساسانیان، ۳۴۵,۷۰۰ واژه و «زند» (گزارش پهلوی) آن ۲,۰۹۴,۲۰۰ واژه برآورد شده است؛ اما امروزه بجز «گاهان» و «وندیداد» – که همه آن برجا مانده است – بیش از یک چهارم از دیگر بخش های اوستا در دست نیست و اوستای کنونی بر روی هم ۸۳,۰۰۰ واژه دارد.

در کتاب پهلوی دینکرت از «نسک»^۳ های بیست و یک گانه اوستای کهن سخن به میان آمده و گزیده ای از همه آنها – از جمله نسک های از دست رفته – به دست داده شده است. نسک های بیست و یک گانه اوستا به سه دسته بخش می شده است:

۱. برخی از دانشوران برآنند که نوشتن اوستا برده هزار (یا دوازده هزار) پوست گاو و سوختن آن به فرمان اسکندر، افسانه ای بیش نیست و جنبه تحقیقی ندارد. همچنین سامان بخشی به اوستا به فرمان بلاش یکم را نیز گروهی از محققان معاصر، مورد تردید قرار داده اند. (← ر. گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، ص ۲۶۸ و ۲۷۲).

۲. بیلی (H.W. Bailey) و نیبرگ (H.S. Nyberg) نگارش اوستا در دوره اشکانیان را هم باور ندارند و وجود دست نویسی از اوستا را پیش از روزگار ساسانیان انکار می کنند. بیلی نیمه سده ششم و پالیارو (A. Pagliaro) و بوزانی (A. Bausani) نیمه سده هفتم را تاریخ اختراع دین دبیره و نگارش اوستا می دانند.

۳. در اوستا naska به معنی کتاب و بخش های کتاب هر دو آمده و از آن اجزای اوستا را در نظر داشته اند. (← مزد. ج ۱، ص ۱۸۹).

۱. نسکهای گائانیک در دانش و کار مینوی.
 ۲. نسکهای داتیک در دانش و داد و کار جهانی.
 ۳. نسکهای هات مانسریک در آگاهی از نیایشها و سرودهای دینی.
- اوستای کنونی شامل شش بخش زیر است:

۱. گاهان
۲. یسنة
۳. یشتها
۴. ویسپرد
۵. خرده اوستا
۶. وندیداد

در این پیشگفتار از هریک از این بخشها و چگونگی محتوای آن در جای خود، سخن خواهیم گفت.



پس از اسلام، بسیاری از کتابهای کهن ایرانی — و از آن جمله اوستا — به سبب مهجور ماندن زبان و ادبیات و خطهای پهلوی و اوستایی و نیز به دلیل وجود پاره‌ای ناسازگاریها میان نهادهای دینی مزدپرستان و دین تازه ایرانیان، یا از میان رفت و یا دچار پراگندگی و نابسامانی شد. با این حال، آگاهیهای موجود گواه آن است که تا سده‌های چهارم و پنجم هجری نیز اوستا کم و بیش به همان اندازه روزگار ساسانیان برجا مانده بوده است. نه تنها از کتاب پهلوی دینکرت — که در سده سوم هجری (برابر سده نهم میلادی) گردآوری شده — برمی آید که «آذرفرن یغ» موبد معاصر مأمون خلیفه عباسی و گردآورنده این کتاب بزرگ^۱، همه اوستای کهن را — بجز دو نسک — در برابر چشم داشته است؛ بلکه اشاره‌های کسانی چون «مسعودی» و «ابوریحان بیرونی» در مورد پاره‌ای از داستانهای اساطیری و نهادهای دینی مزدپرستان، نشان می‌دهد که آنان به گونه‌ای مستقیم یا با واسطه کسان دیگر، به دست‌نویسهایی از اوستا نظر داشته‌اند که هر کدام از آنها بسی بزرگتر و مفصل‌تر از اوستای کنونی بوده و موضوعها و بخشهای زیادتری را دربر داشته است.

اما از سده ششم هجری به بعد، دیگر به دشواری می‌شد رد پای روشن و پدیداری از اوستا در

۱. تألیف دینکرت که در نیمه نخست سده سوم هجری به دست «آذرفرن یغ پسر فرخ‌زاد» آغاز شد، در پایان همان سده به وسیله آذر پاد پسر امید» پایان یافت. (— یاد.)

ایران بازجست و بازمانده‌های این کتاب کهن — همانند برخی دیگر از نوشتارهای مزدپرستان — در خانه‌ها و آتشکده‌های نهان یا نیمه‌نهان زرتشتیان پنهان ماند و تنها در آیینهای دینی و خانوادگی آنان بکار آمد و شرایط حاکم بر جامعه، مانع از دست‌یابی همهٔ دوستداران فرهنگ دیرین ایرانی به این نامهٔ باستانی و پژوهش و بحث آزاد دربارهٔ آن شد.

از سوی دیگر می‌دانیم که در سدهٔ یکم هجری (برابر با سده‌های هفتم و هشتم میلادی) گروههایی از ایرانیان پای‌بند به دین کهن که نمی‌خواستند کیش نیاکان خود را ترک گویند یا به دشواریهای زندگی در شرایط جدید گردن بگذارند، چاره را در گریز از میهن دیدند و به تدریج به کشور هندوستان کوچیدند و در بخشی از آن سرزمین پناه جستند.^۱ آنان علاوه بر آتش برگرفته از آتشکدهٔ «قَرَن‌تَغ» فارس که با خود به هند بردند و در آن جا فروزان نگاه داشتند، برخی از نامه‌های فرهنگی و دینی کهن — و از آن جمله بخشهایی از اوستا — را نیز با خود به آن سرزمین بردند و به نگهداری آنها همت گماشتند. همچنین از همان آغاز کوچ گروههای ایرانی یاد شده به هندوستان تا عصر حاضر، پیوندی پوشیده و پنهان از چشم فرمانروایان، میان آنان و زرتشتیان ساکن ایران (بویژه در یزد و کرمان) برقرار بوده است و این هم میهنان و همکیشان دیرینه به وسیلهٔ مسافران و پیکهایی که میان دو کشور در رفت و آمد بودند، با هم بده‌بستان دینی و فرهنگی داشتند و بسیاری از نوشتارهای کهن، از این راه به هندوستان رفت و نزد پارسیان نگهداری شد. کتابهای «روایت» — که بخشی از نوشته‌های دینی زرتشتیان را تشکیل می‌دهد — نیز حاصلی از این مرادوه است.^۲

از سدهٔ شانزدهم میلادی به بعد، برخی از اروپاییان پژوهشگر و دانشور به پژوهش در اوستا و دین کهن ایرانیان روی آوردند و بویژه از سدهٔ هیجدهم تا بیستم کسانی چون «آنکتیل دوپرون»، «دارمستتر»، «جکسن» و دیگران، یکی پس از دیگری راهی هندوستان شدند تا با پارسیان آشنا شوند و به سرچشمهٔ فرهنگ و دین کهن ایرانی دست‌یابند. از این راه بود که «اوستاشناسی» به گونهٔ شاخه‌ای از دانش باستان‌شناسی درآمد و روز به روز گسترش یافت و در این زمینه صدها کتاب و رساله و گزارش و مقاله به زبانهای گوناگون منتشر شد.



دست‌نویسهای متن اوستا که تا روزگار ما باقی مانده، به‌طور کلی مشتمل بر دو نوع

۱. بازماندگان این گروههای ایرانی که تاکنون در هندوستان بسر می‌برند، اقلیتی را تشکیل داده‌اند و از آنان به نام «پارسیان» یاد می‌شود. برخی از اوستاشناسان و پهلوی‌دانان نامدار از میان هم اینان برخاسته‌اند.

۲. «روایات داراب هرمزدیار» در یاد.

است:

الف. متنهای ساده که در نیایشها و نمازها و جشنهای زرتشتیان بکار می‌رود و تنها «یسنه» یا آمیزه‌ای از «یسنه»، «ویسپرد» و «وندیداد» را دربر دارد.

ب. متنهای پهلوی که برخی از بخشهای اوستا را با گزارش پهلوی آنها شامل می‌شود. بیشتر دست‌نویسهای اوستا در مجموعه‌های گوناگون در هندوستان و اروپا نگهداری می‌شود. در کشور شوروی نیز کتابخانه همگانی «سالتیکف شچدرین» دست‌نویسهایی از بعضی بخشهای اوستا را در اختیار دارد.

چاپهای مختلف متن اوستا را که تا کنون بعمل آمده است، می‌توان بدین شرح نام برد:

۱. چاپ «شپینگل»^۱ که از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۸ ب.م. منتشر شده است و ترجمه پهلوی ارزشمندی همراه دارد.

۲. چاپ «گلدنر»^۲ که از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۵ ب.م. در «اشتوتگارت» منتشر شده است. این کتاب متنی انتقادی است و بر بنیاد شمار زیادی از دست‌نویسهای اوستا قرار دارد و تا کنون به عنوان مأخذی پذیرفتنی در پژوهشهای اوستایی بکار می‌آید.

۳. چاپ «ریشلت»^۳ که در ۱۹۱۱ ب.م. در «استراسبورگ» منتشر شده است و متن درسی بسیار مناسبی از اوستا (گزیده‌ای از بخشهای گوناگون این کتاب) را همراه با گزارش و واژگان متن دربر دارد.^۴

1. F. Spiegel 2. K. Geldner 3. H. Reichelt

۴. چاپهای دیگری نیز از بخشهای جداگانه متن اوستا در سرزمین‌های گوناگون صورت پذیرفته است که بر شمردن یکایک آنها در این جا، سخن را به درازا می‌کشاند. (← «کتابنامه اوستا و مزدیسنا» در پایان کتاب).

زبان اوستایی یکی از زبانهای کهن در شاخهٔ ایرانی خانوادهٔ زبانهای هند و ایرانی (آریایی) است که خود شعبه‌ای از زبانهای هند و اروپایی به‌شمار می‌آید. یکی از کهن‌ترین زبانهای هند و ایرانی که سند نوشتاری از آنها در دست است، زبان اوستایی است که در طول یکصد و پنجاه سال اخیر، نه‌تنها توجه ایران‌شناسان، بلکه در مقیاس وسیع‌تر، نظر دانشمندان پژوهندهٔ زبانهای هند و اروپایی را به‌خود معطوف داشته است.

سرزمین مادر و پایگاه اصلی قبایل هند و ایرانی به احتمال زیاد، خطهٔ آسیای میانه بوده است. تقسیم این قبایل به شعبه‌های هندی و ایرانی، ناشی از کوچهای پی‌در پی آنان بود. نخستین بار گروهی از آنها از راه افغانستان امروزی به سوی هند کوچ کردند (قبایل هندی) و پس از آنها قبایلی که در آسیای میانه باقی مانده بودند، به سوی سرزمینهای ایران و افغانستان کنونی کوچیدند (قبایل ایرانی).^۱

زیستگاه جدید قبایل ایرانی از کوههای قفقاز و صحراهای آسیای میانه در شمال تا کرانه‌های دریای عمان و خلیج فارس در جنوب و از افغانستان و بخشی از فلات پامیر و دهانه رود سند در خاور تا سرزمینهای میان رودان (بین‌النهرین) در باختر امتداد می‌یافت و طبعاً انگیزهٔ پدید آمدن گویشهای گوناگون می‌شد که سپس مراحل تکامل را طی می‌کرد و به گونهٔ زبانهای کامل و مستقل در می‌آمد.

از برخی از این گویشها هیچ آگاهی نداریم و از برخی دیگر (که زبانهای مادی و

۱. گیرشمن تاریخ مهاجرت قبایل هندی را از آغاز هزارهٔ دوم پیش از میلاد و کوچ ایرانیان را یک هزاره پس از آن می‌داند. (— همان.)

سکایی را پدید آوردند) تنها ردّ پاهایی در نامهای خاص کسان و جاها و سرزمینها برجا مانده است که زبانهای دیگر از آنها به عاریت گرفته اند. تنها از دوزبان ایرانی کهن، نوشتارهایی به دست ما رسیده است: اوستایی و پارسی باستان.

یکی از این دو زبان در سنگنبشته‌هایی به خط میخی از «داریوش یکم»، «خشایارشا» و دیگر شاهان ایرانی سده‌های ششم تا چهارم پیش از میلاد برجا مانده است. زبان این سنگنبشته‌ها، زبان مادری (بومی) این شاهان بود که از سرزمین پارس (پارس کنونی) برخاسته بودند و از این رو، این زبان به درستی «پارسی باستان» نام گرفته است. مدرکهای بازمانده از زبان پارسی باستان که از روزگار رواج این زبان به دست ما رسیده، البته بسیار ارزشمند است؛ اما متأسفانه این نوشتارها فراوان نیست.

زبان دیگر ایرانی کهن که موضوع این گفتار است، تنها از راه بخشهای برجا مانده کتاب «اوستا» به دست ما رسیده که مجموعه‌ای است از مثنیهای دینی و یادگارهای اساطیر باستانی ایرانیان. کهنگی دست‌نویسهای کنونی اوستا از سده‌های سیزدهم تا چهاردهم میلادی بیشتر نیست.^۱ اوستا — همان‌گونه که در بخش یکم این پیشگفتار گفته شد — در آغاز راه درازی را به عنوان یک اثر گفتاری-شنیداری پیمود تا به گونه‌ی دست‌نویس سستی درآمد. تعیین نقطه آغاز این سنت دشوار است و بنابراین زبان این کتاب به طور قراردادی «زبان اوستا» یا «زبان اوستایی» نامیده می‌شود.

زبان اوستایی تا آن‌جا که از پژوهشهای زبان‌شناسان و اوستاشناسان برمی‌آید، زبان رایج در یکی از سرزمینهای خاوری ایران زمین بوده است؛ اما هیچ قرینه و مدرکی در دست نیست که به موجب آن بتوانیم بگوییم این زبان دقیقاً در کدام یک از نواحی خاوری ایران و در چه زمانی رواج داشته است. از این زبان — چنان که گفتیم — هیچ اثر دیگری جز اوستا در دست نیست و شیوه نگارش و چگونگی زبان همین بخشهای اوستای بازمانده نیز هماهنگی کامل ندارد و نشان می‌دهد که در زمانهای گوناگون نوشته شده است. «گاهان پنجگانه زرتشت»، کهن‌ترین بخش کتاب و نمایشگر قدیم‌ترین گویش زبان اوستایی است. دیگر بخشهای اوستا، زبان و گویشی به نسبت نوتر دارند که در سنجش با زبان گاهان کاملاً چشم‌گیر است. نویسندگان بعدی، گهگاه پاره‌هایی از بخشهای پسین اوستا را نیز به روش گاهان نوشته‌اند که از دیگر قسمت‌ها بازشناختنی است.

زبانهای کهن ایرانی — که زبان اوستایی یکی از شاخص‌ترین آنهاست — با زبانهای

۱. کهن‌ترین دست‌نویس یکی از بخشهای اوستا متعلق به سال ۱۲۷۸ ب.م. است.

بیشگفتار/ بیست و یک

کهن سرزمین هندوستان، بویژه با زبان «سنسکریت» که سرودهای «ودا»^۱ — کهن ترین نامه بازمانده از هندوان باستان — بدان نوشته شده است، همانندیهای بسیار دارند. بیشتر کارواژه‌ها و نام واژه‌ها و پیشوندها و پسوندهای این زبانها دارای ریشه مشترکند. برای آشنایی با این همانندیها، می‌توان به واژه‌های نمایشگرده شماره نخستین در زبانهای اوستایی، سنسکریت و فارسیِ نو توجه کرد:

اوستایی	سنسکریت	فارسی
<i>aēva</i>	<i>ēka</i>	یک
<i>dva</i>	<i>dvā</i>	دو
<i>thri</i>	<i>tri</i>	سه
<i>čathwar</i>	<i>čatvār</i>	چهار
<i>pañča</i>	<i>pāñča</i>	پنج
<i>ṣšvaš</i>	<i>ṣaṣ</i>	شش
<i>hapta</i>	<i>saptā</i>	هفت
<i>ašta</i>	<i>aṣṭa</i>	هشت
<i>nava</i>	<i>nāva</i>	نه
<i>dasa</i>	<i>dāśa</i>	ده

از لحاظ آواشناسی و قاعده‌های صرفی نیز، زبانهای کهن ایرانی و هندی باستان شبیه است؛^۲ اما با دستور زبان فارسی کنونی تفاوت آشکار دارد. در زبانهای ایرانی کهن — و از آن جمله اوستایی — اسم هشت حالت صرفی به خود می‌گیرد:

۱. حالت فاعلی ^۳	۵. حالت با حرف اضافهٔ با و جز آن ^۷
۲. حالت مفعولی ^۴	۶. حالت مفعول منته ^۸
۳. حالت ندا ^۵	۷. حالت اضافی ^۹
۴. حالت مفعول معه ^۶	۸. حالت مفعول فیه ^{۱۰}

پایان هریک از اسمها و صفتها و ضمیرها در هریک از این حالت‌های هشتگانه تفاوت دارد و

1. Vedā

۲. این شباهت با دیگر زبانهای هند و اروپایی هم به چشم می‌خورد.

3. Nominatif 4. Accusatif 5. Vocatif 6. Instrumental 7. Datif 8. Ablatif 9. Génitif

10. Locatif

علاوه بر آن، برحسب آن که واژه مفرد یا تثنیه یا جمع و مذکر یا مؤنث یا خنثی باشد، دگرگونیهای دیگری نیز در پایان آن راه می یابد. برای مثال می توان صرف واژه مفرد «دست» را در سه زبان پارسی باستان، اوستایی و سنسکریت مورد توجه قرار داد:

	پارسی باستان	اوستایی	سنسکریت
فاعلی	<i>dast-a^h</i>	<i>zast-ō</i>	<i>hast-ās</i>
مفعولی	<i>dast-am</i>	<i>zast-əm</i>	<i>hast-ām</i>
ندایی	<i>dast-ā</i>	<i>zast-a</i>	<i>hást-a</i>
مفعول فیه	<i>dast-a</i>	<i>zast-a</i>	<i>hast-ā</i>
با حرف اضافه با و غیره	<i>dast-ahyā</i>	<i>zast-āi</i>	<i>hast-āya</i>
مفعول فیه	<i>dast-āt</i>	<i>zast-āt</i>	<i>hast-āt</i>
اضافی	<i>dast-ahyā</i>	<i>zast-ahe</i>	<i>hast-āsyā</i>
مفعول فیه	<i>dast-aiy</i>	<i>zast-e</i>	<i>hast-ē</i>

چنان که پیش از این اشاره رفت، اوستا در اواخر دوره ساسانیان به خط ویژه‌ای که برای نوشتن آن اختراع شد، به نگارش درآمد. در آن روزگار چندین خط برای نگارش زبان پارسی میانه (پهلوی) بکار می‌رفت که هریک نام و کاربردی جداگانه داشت.^۱ رایج‌ترین و همگانی‌ترین این خط‌ها «آم دبیره» یا «هام دبیره» بود که برای نمایش همه حروفهای آوایی و بی‌آوای زبان، تنها سیزده نشانه داشت و چنین خط ناقصی به هیچ روی نمی‌توانست سرودهای کهن و مقدس دینی را — که بنا به اعتقاد مزدپرستان باید دقیقاً به صورت اصلی آنها تلفظ و خوانده شود — ثبت و ضبط کند.

از این رو کارشناسان خط و زبان و دانشوران و فرهیختگان زمان، به چاره‌اندیشی نشستند و از روی خط «آم دبیره» خط نوی پدید آوردند که همه دقیقه‌های آواشناسی در آن بکار رفته است و تا امروزیکی از کامل‌ترین خط‌های جهان به شمار می‌آید. این خط را از آن رو که تنها برای نگارش متنهای دینی (اوستا) بکار می‌رفت، «دین دبیره» یا «دین دبیری» نامیدند و علاوه بر متن اوستا، بعدها متنهای «پازند» (گزارش دوباره اوستا) را نیز بدان نوشتند.

الفبای اوستایی یا دین دبیره، مانند همه خط‌های ایرانی (بجز خط میخی که در نگارش سنگنبشته‌های هخامنشی بکار رفته است) از راست به چپ نوشته می‌شود و چهل و نه نشانه (حرف) دارد که — جز در مورد های استثنایی — همواره جدا نوشته می‌شود و از این حیث، اشتباهاتی که بر اثر چسبیدگی حرف‌ها در دیگر خط‌های ایرانی راه می‌یابد، در این خط به چشم نمی‌خورد.

۱. ابن‌القدیم در کتاب «الفهرست» شرحی از خط‌های رایج در روزگار ساسانیان آورده است.

حرفهای بی آوا

شماره	اوستایی	برای فارسی	برای لاتین	مثال از اوستا	آوا نوشت به خط لاتین	معنی
۱۵	و	ك	k	و-د	kar	کردن
۱۶	گ	ك	g	گ-د	gam	گام زدن، رفتن
۱۷	خ	خ	x = kh	خ-د	xratu	خرد
۱۸	غ	غ	γ = gh	غ-د	γzar	روان شدن
۱۹	چ	چ	č = ch	چ-د	čiθra	چهر
۲۰	ج	ج	j	ج-د	jāmāspa	جاماسب
۲۱	ت	ت	t	ت-د	tafnu	تب
۲۲	د	د	d	د-د	dūra	دور
۲۳	ث	ث	θ = th	ث-د	gāθā	گاتا
۲۴	ذ	ذ	δ = dh	ذ-د	baodā	بو، بوی خوش
۲۵	ط	ط	ṭ	ط-د	baraṭ	می برد
۲۶	پ	پ	p	پ-د	paratu	پل
۲۷	ب	ب	b	ب-د	bar	بردن
۲۸	ف	ف	f	ف-د	fraēšta	فرشته، فرستاده
۲۹	و	و	w	و-د	awra	ابر
۳۰	انگ	انگ	ñ = ang	انگ-د	vañhu	و، به، خوب
۳۱	انگ	انگ	ñ = ang	انگ-د	daiñhu	ده، روستا
۳۲	ن	ن	n	ن-د	nmāna	خان و مان
۳۳	ن	ن	ṇ	ن-د	haētumañi	رود هیرمند
۳۴	م	م	m	م-د	myazda	میزد
۳۵	ی	ی	Y	ی-د	yasna	ستایش، پرستش
۳۶	ی	ی	y	ی-د	nyāka	نیا
۳۷	و	و	Y	و-د	varəz	ورزیدن

I. Consonants

۲ و ۳. هر دو صدا در بینی تلفظ می شود.

۴. «ی» بزرگ، فقط در سوراژه ها می آید.

۵. «و» بزرگ، فقط در سوراژه ها می آید.

آوانوشت

۱

aṭ. fravaxšyā. nū. gūšōdūm. nū. sraotā.
 yaēčā. asanāṭ. yaēčā. dūrāt. išathā.
 nū. īm. vīspā. čithrē. zī. mazdawnhōdūm.
 nōiṭ. daibitīm. duš-sastiš. ahūm. mərəšyāt.
 akā. varanā. drəgvaw. hizvā. āvərətō

۲

aṭ. fravaxšyā. anhēuš. mainyū. paouruye.
 yavaw. spanyaw. ūitī. maravaṭ. yēm. angrēm.
 nōiṭ. nā. manaw. nōiṭ. sēnghā. nōiṭ. xratavō.
 naēdā. varanā. nōiṭ. uxdhā. naēdā. šyaothēnā.
 nōiṭ. daēnaw. nōiṭ. urvanō. hačaiṇte.

۳

aṭ. fravaxšyā. anhēuš. ahyā. paourvīm.
 yā. mōi. vidvaw. mazdaw. vaočaṭ. ahurō.
 yōi. īm. vē. nōiṭ. ithā. maṭhrēm. varəšēntī.
 yathā. īm. mēnāiçā. vaočačā.
 ēaibyō. anhēuš. avōi. anhaṭ. apēməm.

۴

aṭ. fravaxšyā. anhēuš. ahyā. vahištəm.
 ašāṭ. hačā. mazdaw. vaēdā. yē. īm. dāt.
 ptarēm. vanhēuš. varəzayaṇtō. mananhō.
 aṭ. hōi. dugədā. hušyaothēnā. āramaitiš.
 nōiṭ. diwžaidyāi. vīspā-hišas. ahurō.

۵

aṭ. fravaxšyā. hyaṭ. mōi. mraoṭ. spəntōtəmō.
vačē. srūidyāi. hyaṭ. marətaēibyō. vahištəm.
yōi. mōi. ahmāi. sərəošəm. kaṇ. čayasčā.
upā. jīmən. haurvātā. amərətātā.
vanhēuš. manyēuš. šyaothənāiš. mazdaw. ahurō.

۶

aṭ. fravaxšyā. vīspanəm. mazištəm.
stavas. aša. yē. hudaw. yoi. hənti.
spəntā. mainyū. sraotū. mazdaw. ahurō.
yehyā. vahme. vohū. frašī. manānhā.
ahyā. xratū. frō. mā. sāstū. vahištā.

۷

yehyā. savā. išawnti. rādanhō.
yōi. zī. jvā. awnharəčā. bvaṇtičā.
amərətāitī. ašāinō. urvā. aēšō.
utayūtā. yā. nərəš. sādrā. drəgvatō.
tāčā. xsāthrā. mazdaw. dāmiš. ahurō.

۸

tēm. nē. staotāiš. nemanhō. ā. vīvarəšō.
nū. zīṭ. čašmainī. vyādarəsəm.
vanhēuš. manyēuš. šyaothənahyā. uxdhahyāčā.
vīduš. aša. yēm. mazdām. ahurəm.
aṭ. hōi. vahmōṇg. dāmāne. garō. nidāmā.

۹

tām. nē. vohū. maṭ. mananhā. čixšnušō.
yē. nē. usēn. čōrəṭ. spēncā. aspəncā.
mazdaw. xšathrā. vərəzēnyaw. dyāt. ahurō.
pasūš. vīrəṅg. ahmākṅg. fradathāi. ā.
vanhəuš. ašā. haozəthwāt. ā. mananhō.

۱۰

tām. nē. yasnāiš. āramatōiš. mimaghžō.
yē. ąnmēnī. mazdaw. srāvī. ahurō.
hyaṭ. hōi. ašā. vohučā. čōiš. mananhā.
xšathrōi. hōi. haurvātā. amərətātā.
ahmāi. stōi. ąan. təvīši. utayūiti.

۱۱

yastā. daəvəṅg. aparō. mašyəsčā.
tarē-məstā. yōi. īm. tarē-mainyaṇtā.
anyəṅg. ahmaṭ. yē. hōi. arəm. manyātā.
saošyaṇtō. dēṅg. patōiš. spəṇtā. daēnā.
urvathō. rātā. ptā. vā. mazdā. ahurā.

«گاهان پنجگانه زرتشت»، کهن‌ترین بخش اوستاست. این بخش، خود پاره‌ای از «یسنه» است که هم به سبب انتساب آن به «زرتشت» و هم به دلیل منظوم بودنش، همواره جداگانه از آن نام برده شده است. زبان گاهان با زبان دیگر بخشهای اوستا و حتی دیگر پاره‌های یسنه در آهنگ سخن و در جمله‌بندی و شیوه نگارش، یکسان نیست و بسی کهن‌تر از آنهاست.

هریک از بخشهای «یسنه» را در اوستا «هایتی» و در پهلوی فارسی «هات» یا «ها» می‌نامند و گاهان، هفده هات از هفتاد و دو هات یسنه را دربرمی‌گیرد. هر کدام از این هاتهای هفده‌گانه، چندین بند دارد و از روی شماره و وزن شعرهایی که در این بندها آمده است، آنها را به پنج گروه بخش کرده و هر گروه را یک «گاه» خوانده و نام جداگانه‌ای بر آن نهاده‌اند. نام هر یک از گاهان پنجگانه، از نخستین واژه‌ای که بدان آغاز می‌شود، گرفته شده است؛ جز نام گاه یکم (اهونود گاه) که با نام نیایش «یسه‌آهوویزیو...»^۱ پیوند دارد. این نیایش روزگاری در آغاز این گاه جای داشته است و اکنون در «یسنه» (هات ۲۷، بند ۱۳) جای دارد.

واژه «گاه» («گائا» در اوستا) به معنی «سرود» است و «گلدنری» و «میه» آن را به مفهوم سرود و سخن منظومی می‌دانند که در میان نوشتارهای منشور می‌آمده و پاره‌های آنها را بهم می‌پیوسته است و احتمال می‌دهند که سبب گسیختگی کنونی در میان برخی از بخشهای گاهان، از میان رفتن نوشتارهای منشور و برجا ماندن پاره‌های منظوم آنها باشد. اما «نیرگ» این فرضیه را بکلی رد می‌کند و می‌گوید هیچ دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد.^۲ در زبان سنسکریت نیز این واژه به همین صورت و به همین مفهوم بکار رفته است. در زبان پارسی میانه (پهلوی) «گاس» (و جمع

۱- همین. دریاد.

۲- دینها. ص ۴۶۱.

آن «گاسان» آمده و در فارسی بعضی آن را «گات» (و در جمع «گاتها») و برخی «گاه» (و در جمع «گاهان») نوشته‌اند.

هریک از «گاهان» پنجگانه یک یا چند هات را دربرمی‌گیرد و هر هات شامل چندین بند است که اینک، تعداد این هات‌ها و بندها و چگونگی آنها را به ترتیب بررسی می‌کنیم:

۱. **آهونود گاه:** دارای هفت هات (یسنه، هاتهای ۲۸ تا ۳۴) و یکصد بند است و هر بند آن، سه سطر شانزده هجایی دارد و درنگ میان هجاها پس از هفتمین هجاست (۹+۷).

۲. **اُشتود گاه:** دارای چهار هات (یسنه، هاتهای ۴۳ تا ۴۶) و شصت و شش بند است و هر بند آن، پنج سطر یازده هجایی دارد و درنگ میان هجاها پس از چهارمین هجاست (۷+۴).

۳. **سپنتمد گاه:** دارای چهار هات (یسنه، هاتهای ۴۷ تا ۵۰) و چهل و یک بند است و هر بند آن، چهار سطر یازده هجایی دارد و درنگ میان هجاها پس از چهارمین هجاست (۷+۴).

۴. **وُهوختَر گاه:** دارای یک هات (یسنه، هات ۵۱) و بیست و دو بند است و هر بند آن، سه سطر چهارده هجایی دارد و درنگ میان هجاها پس از هفتمین هجاست (۷+۷).

۵. **وَهیشنوایشْت گاه:** دارای یک هات (یسنه، هات ۵۳) و نه بند است و هر بند آن، چهار سطر دارد که دوتای از آنها کوتاه و دوتای دیگر بلند است:

الف. سطرهای بلند، نوزده هجایی است و درنگ میان هجاها، یک بار پس از هفتمین و بار دیگر پس از چهاردهمین هجاست (۵+۷+۷).

ب. سطرهای کوتاه، دوازده هجایی است و درنگ میان هجاها پس از هفتمین هجاست (۵+۷).
از آنچه گذشت، چنین برمی‌آید که شیوه بیان «گاهان» گونه‌ای شعر هجایی (syllabic) است؛ اما برخی از پژوهشگران اوستا هنوز هم در پذیرش این امر تردید دارند.

گذشته از هاتهای هفده گانه گاهان، از پنجاه و پنج هات بازمانده «یسنه» نیز، هاتهای ۳۵ تا ۴۱ را در اوستا «هپتنگ هایتی» (= هفت هات) خوانده و از آنها جداگانه نام برده‌اند؛ زیرا از نظر زبانی همانند گاهان است؛ جز آن که منشور است و گمان می‌رود که در زمانی نزدیک به زمان نگارش گاهان نوشته شده باشد.

برخی از پژوهشگران، هات ۴۲ را نیز دنباله این هفت هات به‌شمار می‌آورند؛ اما زبان و موضوع آن با هفت هات یکسان نیست و احتمال می‌رود که پس از آنها به نگارش درآمده باشد. در هر حال مجموع این هشت هات در میان هات ۳۴ (پایان «آهونود گاه») و هات ۴۳ (آغاز «اُشتود گاه») جای دارد. همچنین هات ۵۲ در میان چهارمین و پنجمین گاه جای گرفته و «هوشبام» نام دارد و نیایشی است که در هنگام بامداد می‌گزارند.

در اوستا «یَسته» و در سنسکریت «یَجَن» و در پهلوی «یَرِشَن» به معنی ستایش و نیایش

و پرستش و قربانی است. در فارسی از این ریشه، یزد و ایزد و یزدان و جشن و جز آن بازمانده است.

سومین و بلندترین بخش اوستای کنونی را «یشت» ها تشکیل می‌دهد. واژه «یشت» در معنی با «یسنه» یکی است و تنها فرقی که دارد این است که «یسنه» به مفهوم ستایش و نیایش و پرستش و قربانی به طور کلی و «یشت» به معنای ستایش و نیایش و پرستش و قربانی ویژه ایزدان و میثویان معینی است.

این بخش از اوستا شامل بیست و یک «یشت» است که نام بیشتر آنها از نام ایزدانی که سی روز ماه در ایران باستان به نام آنها بود، گرفته شده و ویژه ستایش و نیایش و پرستش آن ایزدان و بردن قربانی و پیشکشی نزد آنان است. شماره «یشت» ها در روزگار باستان بسی بیشتر از امروز بوده و نام و نشان «یشت» های گم شده از راه برخی از کتابها به دست ما رسیده است. در میان «یشت» های موجود نیز پریشانی و آشفتگی فراوان هست و زبان و شیوه نگارش آنها هماهنگی کامل ندارد. می‌توان «یشت» های کنونی را به دودسته کوتاه و بلند، بخش کرد. در «یشت» های کوتاه، شیوه نگارش بسیار نارسا و ساختگی و تازه است؛ اما «یشت» های بلند، زبانی پخته و کهنسال دارد با تمام زیباییهای لفظی و آراستگیهای معنوی و کهن ترین و شیواترین چکامه های ایرانی دوران باستان به شمار می‌آید.

«یشت» ها مانند گاهان منظوم است؛ اما وزن شعرهای آنها، یکنواخت و محدود نیست و می‌توان گفت که زبان اوستایی هنگام سرایش «یشت» ها بسیار پخته تر از زمان سرودن گاهان شده و آماده پذیرش معنیهای وسیع تری گردیده و از نظر وزنهای شعر و گسترش هرچه بیشتر دایره آنها برای شاعر نیز گامهایی به پیش برداشته بوده است.

فصلهای هریک از «یشت» ها را «کرده» (= بخش، فصل) می‌نامند و هر کرده، چندین بند دارد.

بخش کوتاهی از اوستا، «ویسپرتو» (ویسپرد) نام دارد. این بخش در شیوه نگارش و موضوع، بسیار همانند «یسنه» است و سرودهای کوتاهی را در ستایش زدان و پاکان و پارسایان و همه آفرینش نیک اهورایی در بر می‌گیرد. برخی احتمال می‌دهند که «ویسپرد» در اصل بخش و دفتر جداگانه ای از اوستا نبوده، بلکه پیوست «یسنه» به شمار می‌آمده است؛ بویژه که می‌دانیم معمولاً در جشنها و آیینهای دینی زرتشتیان، «ویسپرد» به تنهایی خوانده نمی‌شود و غالباً آن را همراه «یسنه» می‌خوانند و در بسیاری از موردها «وندیداد» را هم با آن می‌سرایند. اما هنگامهایی از سال هست که بویژه «ویسپرد» می‌خوانند و آن هنگام هریک از شش گهنبار سال است و سرایش «ویسپرد» در این هنگامهای ششگانه را «گهنباران ویسپرد» می‌نامند.

فصلهای «ویسپرد» را مانند فصلهای «یشت» ها «کرده» می‌خوانند و هر کرده، بندهایی را شامل می‌شود. بنابر نظرهای گوناگون اوستاشناسان، «ویسپرد» به بیست و سه یا بیست و چهار یا بیست و شش یا بیست و هفت کرده بخش شده است.

«خرده اوستا» (در پهلوی «خُرَتَک اَوِشتاک» یعنی «اوستای کوچک») در واقع بخش ویژه و جداگانه‌ای از اوستا نیست؛ بلکه گزیده‌ای است از سراسرنامه دینی زرتشتیان که در نمازها و نیایشها و جشنهای گوناگون و هنگام سُدَره‌پوشی و کُشتی‌بندی و در مراسم زناشویی و آیین یادبود درگذشتگان و جز آن خوانده می‌شود. اندازه نوشتارهای «خرده اوستا» در دست‌نویسهای مختلفی که از آن برجا مانده، یکسان نیست و هر کس بنابر نیازی که داشته، بخشهای بیشتری را در دست‌نویس خود گردآورده است. جای برخی از پاره‌های «خرده اوستا» را در بخشهای موجود اوستا می‌توان پیدا کرد؛ اما بعضی از قسمتهای این گزیده، یادگار نسکهای گم شده اوستاست.^۱

در پی معرفی اجمالی بخشهای اوستای موجود، اکنون نگاهی به محتوای این نامه کهن می‌افکنیم تا دورنمایی از گستره اندیشه و فرهنگ ایرانیان روزگار باستان را بنگریم. در این بررسی کوتاه، نخست می‌پردازیم به گاهان که قانون اساسی و گوهر اصلی دین مزدپرستی است. زرتشت اندیشه‌ور و داد‌گذار ایران باستان در گاهان پنجگانه خویش، همچون شاعری پرشور و فیلسوفی ژرف‌بین، بنیادی‌ترین پرسشهایی را که در زمان وی در برابر آدمی مطرح بوده است — و بسیاری از آنها هنوز هم مطرح است — به میان می‌کشد و چون جوینده‌ای سخت‌کوش و دریادل، در پی گشودن چیستانهای زندگی برمی‌آید.

در گاهان نشانی از اسطوره‌ها و افسانه‌های کهن آریایی و پرستش و نیایش ایزدان فراوان شمار باستانی آریاییان و بردن قربانیهای خونین نزد آنان، به چشم نمی‌خورد و آشکار است که پیام‌آور دین مزدپرستی، می‌خواهد آدمی را از پیچ و خم دستگاه یزدان شناخت ابتدایی کوه‌نشینان و بیابان‌گردان‌هایی بخشد و به دینی روشن و خردپذیر فراخواند. به دیگر سخن، بازتاب عمده‌ترین پیام اجتماعی — اقتصادی زرتشت، یعنی گذار از بیابان‌گردی و شُبانی پرخشم و خشونت نخستین به روستائیشینی و کشاورزی و گله‌پروری آرام را در جنبه‌های دینی و اخلاقی آموزشهای وی نیز می‌توان دید.

در آموزشهای زرتشت، مقصود از آفرینش و نتیجه زندگی این است که آدمی در آباد کردن

۱. — گهنبار دریاد.

۱. درباره «وندیداد» در پیشگفتار دفتر ششم جداگانه سخن گفته‌ام.

جهان و شادمانی خود و دیگران بکوشد و با «اندیشه نیک»، «گفتار نیک» و «کردار نیک»، خود را شایسته رسیدن به اوج کمال و پیوستن به بهروزی جاودانی نشان دهد. زرتشت، پیروان خویش را از دلبستگی به جهان و شادخواری و زندگی شکوهمند، بازداشت و هرگز این جهان را به بهانه کوتاهی و زودگذری دوران زندگی آدمی در آن، نکوهش نکرده است. نگاهی به گاهان پنجگانه، این نکته را به خوبی روشن می‌کند که سراینده این سرودهای باستانی، راهنمای بهروزی آدمی در زندگی فردی و اجتماعی است و با گوشه گیری و بی‌پروایی نسبت به کار جهان، هیچ گونه میانه‌ای ندارد. به سخن دیگر، زرتشت کوتاهی زندگی یک تن در این جهان را نمی‌نگرد؛ بلکه به مجموع زندگی آدمیان و کار و کوشش زنجیروار و پیوسته آنان نظر دارد و می‌گوید در این راستاست که هر کس «خویشکاری» خود را بجای می‌آورد و نقش ویژه خویش را در این منظومه عظیم و نمایش بزرگ، برعهده می‌گیرد.

آموزشهای زرتشت، آدمی را آفریده پاک و بی‌آلایش «اهوره مزدا» و همکار و یاور آفریدگار در گسترش و تکامل آفرینش و پیکار با نیروهای اهریمنی می‌داند؛ نه گناهکاری ازلی که باید همواره روی از خوشی بگرداند و نفس خویش را بکشد و انواع شکنجه‌ها و هول و هراسها را برتابد تا بخشوده و رستگار شود. زرتشت مانند «بودا» نمی‌گوید: «رهایی هر کس در نیستی اوست.» و آدمی باید از همه لذتهای این جهانی دست بشوید و در گوشه‌ای به ریاضت پردازد؛ بلکه می‌گوید: آدمی برای کامروایی فردی و اجتماعی آفریده شده و زندگی ستیزه و مبارزه دیرپایی است میان نیکی و بدی و برماست که همواره پشتیبان راستی و درستی و رهرو راه نیکی باشیم و با زشتی و تباهی و بدی نبرد کنیم.^۱

یکی از درخشان‌ترین نموده‌های پیام و آموزش زرتشت، این است که نشانی از تعبد و پذیرش چشم و گوش بسته در آن نیست. او پیروان خویش را از فرمانبری کورانه و ناآگاهانه باز می‌دارد و می‌گوید: آنچه را که از من می‌شنوید، با خرد درست و منش پاک و روشن خویش بسنجید و ارزیابی کنید و آنگاه بپذیرید.^۲

مدار آموزشهای زرتشت در گاهان، باور به خداوندی «مزدا اهوره» آفریدگار یگانه و وجود دو «مینو» یا دو «مینو»ی آغازین آفرینش یعنی «شپنت میثیو» (سپند مینو یا مینوی ورجاوند آفرینش) و «انگره میثیو» (انگرمینو یا مینوی ستهنده و دشمن) در برابر یکدیگر است. فروزه‌های هفت گانه «مزدا اهوره» — که «سپند مینو» برترین آنهاست — رهنمون

۱. دینشاه ایرانی: اخلاق ایران باستان، ترجمه عبدالحسین سپنتا، ص ۹ - ۷.

۲. پ. ۳۰، بند ۲.

آفریدگان به رستگاری و بهروزی اند و در این میان نقش «آشه» از همه نمایان تر است و «آشونان» (رهروان راه «آشه»)، در ناسازگاری و ستیزه‌ای همیشگی با «دُرَوَندان» (پیروان «دُرُوج») قرار دارند. کمتر بندی از گاهان هست که در آن سخنی از «آشه» به میان نیامده باشد.

جهان‌بینی بنیادی زرتشت بر ناسازگاری این مینوان دوگانه و برخویشکاری فروزه‌های هفت گانه و سه نهاد «اندیشه نیک»، «گفتار نیک» و «کردار نیک» استوار است و نبرد مینوان ناسازگار، موضوع اصلی هستی و درون مایه آفرینش را تشکیل می‌دهد. در این کشمکش گران، همه آفریدگار نیک، هواخواه و پشتیبان «سپند مینو»^۱ یند و او را در برابر «انگرمینو» تا پیروزی واپسین یاری می‌کنند.

بنیاد آموزش و فلسفه زرتشت با کهن‌ترین باورهای آریاییان — که به دوره زندگی مشترک هندوان و ایرانیان می‌پیوست — تضاد آشتی ناپذیر داشت. زرتشت متفکر جسور و نوآوری بود که اندیشه‌ها و باورهای انقلابی خویش را با دقت و تیزبینی فلسوفی روانشناس و جامعه‌شناس و اندیشه‌وری بلندپرواز و آینده‌نگر و شاعری پرشور و هنرمند، در پنج سرود جاودان خود به یادگار گذاشت.

بسیاری از دانشوران و اوستاشناسان برآنند که «امشاسپندان» هفت گانه در اوستای نورا باید وجودهای تجسم یافته‌ای از صفتها و فضیلت‌های آهیخته^۲ «مزدا اهوره» یا فروزه‌ها و پرتوهای هستی آفریدگار دانست که در آموزه‌های گاهانی بدانها برمی‌خوریم. در گاهان به هیچ‌روی با وجودهای مجسمی به نام «امشاسپندان» سروکار نداریم و حتی از ترکیب «امشاسپند» نیز در این سرودها اثری نمی‌بینیم. قائل شدن به چنین وجودهایی در گاهان، مغایر با گوهر اصلی پیام و آموزش زرتشت است و برخی از گزارشگران و پژوهندگان این سرودها را دچار وسوسه و اشتباه کرده و به بیراهه کشانده است.

«تاراپوروالا» فروزه‌های آفریدگار را به دو گروه سه‌تایی بخش می‌کند^۳ و این گروه‌ها را با جنس خود متمایز می‌شمارد. در طرح او، نخستین سه فروزه (یعنی «آشه و هیشت»، «وُهومته» و «خُشتره ویرته») نرینه^۳ و دومین سه فروزه (یعنی «سپنت آرْمیتی»، «هُورَوَتات» و «آمِرِه تات») مادینه اند.

این گروه‌ها به ترتیب نمایشگر جنبه‌های پدری و مادری آفریدگار جهان نسبت به هستی و

1. abstract

۲. «تاراپوروالا» در طرح خود، از «سپند مینو» یا «سپندترین مینو» — برترین فروزه «مزدا اهوره» — نام نمی‌برد.

۳. این نامهای سه گانه از نظر دستور زبان اوستایی خنثی به شمار می‌آید.

آفرینش‌اند. از جنبه پدر-خدایی، اردیبهشت^۱ نماد راستی و نیکوکاری و اراده و خواست و اندیشه آفریدگار است که در سراسر جهان هستی روان و پویاست و آدمی با پیمودن راه دانش و آموزش و کاربندی اندیشه، می‌تواند بدان دست‌یابد. «بهمن» نماد اندیشه و منش نیک و آگاهی و آموزش آفریدگار است و آدمی می‌تواند از راه مهرورزی به همه پدیدارهای نیک آفرینش، بدان برسد. «شهریور» نماد کار و نیروی آفرینش و توان چیرگی بر جهان هستی در وجود آفریدگار است و آدمی با یافتن جای ویژه خود در گستره هستی و خدمت به نیروهای نیک و روشنائی، می‌تواند بدین نماد پیوندد.

از جنبه مادر-خدایی، سپندارمذ^۲ نماد پایداری و استواری آفریدگار و مظهر ایمان و کوشش در راه آبادانی جهان است.^۱ «خرداد» نماد کار پیوسته و همیشگی «اهوره مزدا» و مظهر جنبش و تکاپو در راه پیوستن به کمال است. «امرداد» نماد گوهر آیدی جهان و جاودانگی آفرینش «اهوره مزدا» ست و آدمی با بدست آوردن دریافتی ژرف از هستی و نمودها و نمادهای آفرینش، می‌تواند به جاودانگی پیوندد.

سه فروزه اول، صفت‌های اهوره مزدا را به عنوان آفریدگار «روان» و سه فروزه دوم، ویژگی‌های او را به عنوان آفریدگار «ماده» نمایش می‌دهند.^۲

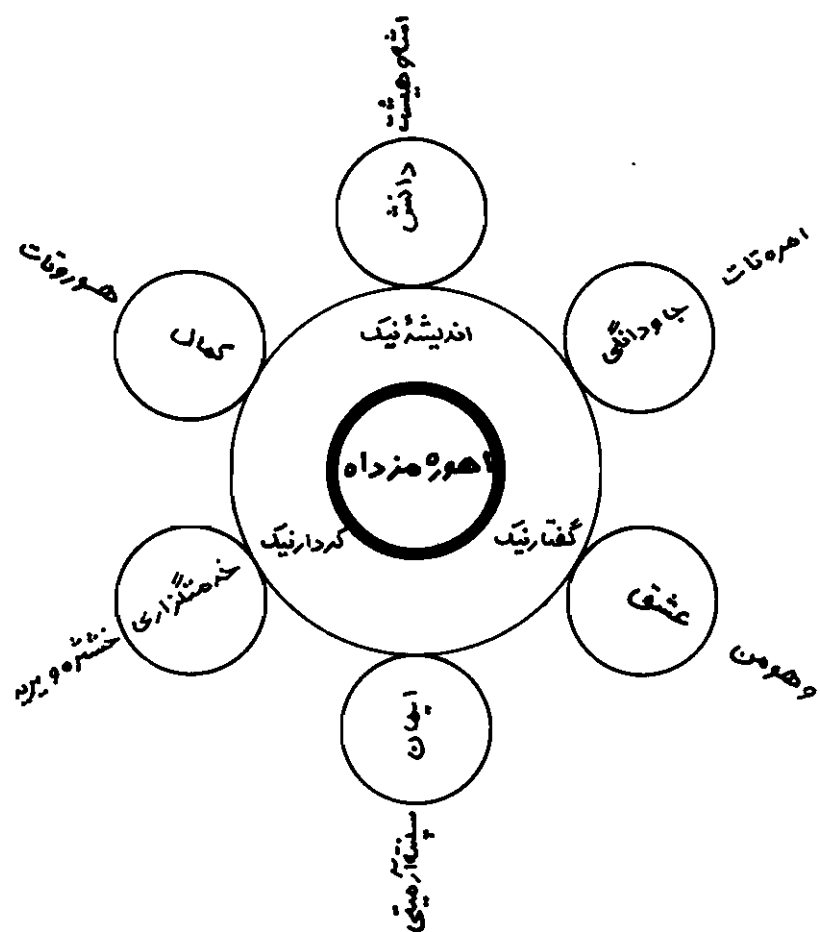
آدمی «اردیبهشت»، «بهمن» و «شهریور» را به ترتیب از راه «دانش»، «مهرورزی» و «خدمتگزاری» ادراک می‌کند. این سه با «سر» و «دل» و «دست» آدمی پیوند دارد. اما برای پیوستن به «اهوره مزدا» و دریافت کامل او، باید دانش اندوخته آدمی با مهر و شور زندگی درآمیزد و گل‌های شکوفان این آمیزش، به گونه خدمتگزاری به بشریت به بار آید. تنها در آن حالت است که رهرو این راه، به ایمان استوار «سپندارمذ» و کمال «خرداد» و جاودانگی «امرداد» می‌پیوندد. از آنچه گفته شد، دایره‌ای پدید می‌آید که می‌توان آن را «دایره کمال» خواند.^۳

۱. «آرتیتی» یا «سپندارمذ» را «مادر زمین» و دختر «اهوره مزدا» خوانده‌اند و او را نمایشگر برجسته‌ترین تجلیات زنانگی می‌شناسند و یا «مادر جهان» نزد هندوان می‌سنجند (— یاد. زیر سپندارمذ).

۲. در فلسفه کهن هندی نیز نظیر این فروزه‌های دوگانه «روان» و «ماده» از آفریدگار جهان، وجود دارد.

3. Irach J.S. Taraporewala: The Circle of Perfection, Dinshah Irani Memorial Volume, Bombay 1943

دایره کمال



پیشگفتار/چهل و یک

اندیشه‌ها و آموزشهای زرتشت در مکتبهای فلسفی و نهادهای گوناگون دینی روزگاران کهن، بازتاب گسترده‌ای داشته و تأثیرهای آشکار و شناختنی برجا گذاشته است. در این راستا کتابها و گفتارهای فراوانی به نگارش درآمده که بحث درباره آنها از گنجایش این گفتار بیرون است.

در عصر جدید نیز — با آن که هزاره‌ها از روزگار زندگی زرتشت می‌گذرد و شرایط فکری و اجتماعی در جامعه‌های انسانی، دگرگونیهای بسیاریافته است — بسیاری از دانشوران فرهیختگان جهان، سرودهای فرزانه کهن ایرانی را به دیده اعجاب و تحسین می‌نگرند و برداشتها و دریافتهای آگاهانه و زیرکانه‌ای از آنها دارند که آشنایی با پاره‌ای از آنها می‌تواند برای خواننده ایرانی نیز دلپذیر و آموزنده باشد.

«ژ. دومزیل»^۱ زرتشت را بزرگترین مصلح دینی و اجتماعی می‌داند که تاریخ ادیان به خود دیده است. وی می‌نویسد: «عمل اصلاحی زرتشت در آیین کهن ایرانیان، در حد کمال و جنبه اقتصادی این اصلاح بسیار قوی بود و بر بنیاد این اصلاح، اقوام آریایی از حالت بیابان گردی به شهرنشینی و ده‌نشینی درمی‌آمدند و چریدن گله‌ها بر زمینهای متعلق به هر قوم و قبیله محدود می‌شد.

در اصول اخلاقی و مذهبی پیشنهادی زرتشت، کشمکشهای زودگذر و گهگاه ایزدان و دیوان، به یک نبرد همیشگی و بنیادی میان نیروهای نیکی و بدی درمی‌آید. سراسر زندگی هریک از گروندگان به آیین زرتشت، پیکاری درونی است که باید بر ضد نیروهای بدی آغاز کند و بر آنها پیروز شود و این کشمکش، بخشی از جنگ عظیمی است که از ازل میان دوروان نیکی و بدی آغاز شده و تا ابد نیز ادامه خواهد داشت.

زرتشت جسورانه به نحو قابل ملاحظه‌ای از تشریفات مذهبی کاست و کارهایی از قبیل بردن قربانیهای خونین برای خدایان و نوشیدن شراب را ناروا شمرد و اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک را همچون چراغ راهنمای آدمیان در نبرد میان نیکی و بدی قرار داد.^۲

«ح. ک. ایران‌شهر» می‌گوید: «قانون تضاد و جنگ و ستیزه و دفع و جذب و کشش و کوشش، تا جهان باقی است، پایدار خواهد بود. محرک چرخهای گردونه خلقت و محور انقلاب و تکامل طبیعت، همین قانون است و در هیچ‌یک از ادیان معروف، حکمرانی این قانون تضاد و دوگانگی، به قدر دین زرتشت تحقیق و تجلیل و تمجید نشده است. می‌توان گفت که مبنای فلسفه

1. G. Dumézil

۲. تمدن ایرانی: نوشته چند تن از خاورشناسان فرانسوی، ترجمه دکتر عیسی بهنام، ص ۴ - ۸۱.

اخلاقی و حیاتی در دین زرتشت، همین قانون است و بس.»^۱

«پ. ژ. دومناش»^۲ زرتشت را در اندیشه و گفتار و کردار، دوستدار و پیرو نیکی و دشمن بدی می‌داند و او را پاسدار بینوایان و ستمدیدگان در برابر ستم پیدادگران و نگاهبان «گاو» حیوان ده‌نشینان و شهرنشینان در برابر غارتگری چادرنشینان می‌شمارد. وی می‌نویسد: «پیام زرتشت بسیار ساده است و اگر حالت خشن و بدوی آن را کنار بگذاریم، بسیار دشوار می‌نماید که بتوانیم او را در زمان و فضای معینی قرار دهیم.»^۳

«دونالد ن. ویلبر»^۴ در کتاب خود به نام «ایران» می‌نویسد: «ایرانیان نسبت به هدف و معنای زندگی هم نظری داشته‌اند. به طور کلی می‌توان گفت که غایت اعمال ایرانی در زندگی، اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک است که از آموزشهای دین مزدا یا زرتشت به شمار می‌آید و این دین، یکی از دینهای بزرگ فلسفی جهان است که اصول عقاید لاهوتی و اخلاق عملی را بنیاد نهاد. به موجب این اصول که بعدها معمول شد، هریک از آدمیان باید همواره در راه حق و نیکی و به زیان تیرگی و دروغ پیکار کند.»^۵

«جکسن»^۶ در کتاب «پژوهشهای زرتشتی» خویش می‌نویسد: «دین ایران قدیم، یکی از دینهای مهم جهان است که ارزش و اهمیت ذاتی دارد. در میان کتابهای دینی ملل، کمتر کتابی است که مانند کتاب زرتشتیان درباره نیکی و بدی حاوی چنان نظر روشنی باشد و چنان آموزشهای والای اخلاقی مربوط به وظیفه آدمی را بیان کند. کمتر دینی مانند دین ایرانیان، در لزوم پاکیزه نگاهداشتن تن و روان تا این اندازه تأکید کرده است ...

زرتشت یک شخصیت تاریخی است. کتاب «گائاهها» — که کهن‌ترین بخش اوستاست — او را مردی مؤثر و نافذ و پر شور نشان می‌دهد که به آموزش و رهنمونی مردمان می‌پردازد و هر کس که حضور او را درک می‌کند، شیفته و مجذوب او می‌شود ...

دین زرتشت که مانند شعله فروزانی روشنی بخش سرزمین پهناور ایران گردید، البته به طور ناگهانی پدید نیامد؛ بلکه نتیجه تکامل عقاید دینی پیشین بود که در ایران کهن وجود داشت. از منابع زرتشتی مانند «دینکرت» برمی‌آید که زرتشت با خرافه پرستی و جادویی که یادگار

۱. حسین کاظم زاده ایرانشهر: اساس فلسفه اخلاقی دین زرتشت، یادنامه دینشاه ایرانی، ص ۷ — ۶۶.

2. P.J. de Menasce

۳. تمدن ایرانی، ص ۸۷ و ۹۰

4. Donald N. Wilber

۵. ایران از نظر خاورشناسان: نوشته گروهی از دانشوران اروپایی و آمریکایی، ترجمه دکتر رضازاده شفق، ص ۸۱.

6. A.V. Williams Jackson

روزگاران دیرینه بود، مبارزه کرد و به آیین ایرانیان جنبه مینوی و پاک و پیرامته ای داد و مردمان را به راه رهایی و ایمنی رهنمون گردید...

آموزشهای اخلاقی زرتشت بر بنیاد دوگانه گرایی^۱ استوار است و تفاوت اساسی که با آموزشهای «اوپانیشاد» هندوان دارد، این است که در آن جا مردمان به ریاضت و روی گردانیدن از جهان و دوری از زندگی عملی فراخوانده می شوند؛ حال آن که در آیین زرتشت، همه آموزشها انگیزه کوشش و کار و پای نهادن در راه پیشرفت زندگی است. یکی از اصول مهم این آیین، آموزش «اختیار» است. بنابراین اصل، آدمی اختیار دارد که در زندگی از نیکی و بدی، یکی را برگزیند و البته بهروزی از آن کسی است که در راه نیکی گام گذارد و با اهریمن و دستیارانش به نبرد برخیزد...

بنابر آموزشهای زرتشتی، بهترین راه در زندگی، راه میانه روی است. روی گردانیدن از خوشیها و لذتهای پسندیده جهان و غرقه شدن در شادیها و کامجوییها، هیچ کدام شایسته آدمی نیست. بنیان نهادن خانواده و پرورش فرزندان برومند، پیروی از راستی و کار و کوشش، پرداختن به آبیاری و کشاورزی و پرورش جانوران سودمند و نابود کردن جانوران زیانمند، همه و همه جزو آموزشهای آیین زرتشتی است.^۲

«اومستد»^۳ می نویسد: «مبتکر آموزشهای دینی زرتشتی، خود زرتشت و مردم آریایی نژادند. این آموزشها که از ساده ترین عقاید آریایی کهن مایه گرفته، به تدریج تکامل یافته و به مرحله ای رسیده که هیچ یک از افکار دینی ملل آریایی در ولایی و لطافت به پایه آن نرسیده است.»^۴

«مور»^۵ در کتاب «تاریخ ادیان» می گوید: «هندوان از قدیم ترین زمان، یعنی از زمان ظهور برهمنان، گرایش به نوعی وحدت داشتند که گاه به شکل فلسفی و زمانی به گونه وحدت وجودی در می آمد. آنان جهان بیرونی را اعتباری و رهایی را در گسستن از این جهان و کشتن دل بستگیها و شهوتها می دانستند و به گوشه گیری و ریاضت و اندیشه و کوشش برای پیوستن به مرحله بیخودی عقیده داشتند. اما ایرانیان غیر از هندیان بودند. بویژه محیط سخت و خشن ایران و سرما و

۱. منظور «ثنویت» نیست؛ بلکه اشاره ای به ستیزه ابدی میان «دومینو» در سامان آموزه اخلاقی گاهانی است.

۲. ایران از نظر خاورشناسان... ص ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲.

3. A.T. Olmstead

۴. همان. ص ۱۳۸ - ۱۳۷

5. George Foot Moore

گرمای شدید و دیگر نیروهای چیره طبیعت، ایرانیان را به مبارزه با نیروهای چیره ناسازگار و آگاهی و کوشش وادار ساخت و روان ایرانی برخلاف روان هندی، بیشتر به زندگی عملی توجه کرد. کلیه این ویژگیهای ایرانیان در دین آنان مندرج است. از این روست که امر پیکار سخت میان نیروهای نیکی و بدی در کار است و اگرچه بدی از آغاز و تا مدتها چیرگی پیدا می‌کند؛ اما ایرانی به پیروزی نهایی نیکی بر بدی ایمان دارد و هرگز نومید نمی‌شود و دست از پیکار نمی‌کشد. راه رهایی آدمی در گریز از جهان نیست. آدمی باید پای در میدان گذارد و با بدی بستیزد تا پیروز شود. چیرگی این روح مردانگی و بلند همتی در نهاد باورداشتهای ایرانیان بود که دین زرتشت را تکامل بخشید.^۱

«میلز»^۲ درباره «گاهان» می‌نویسد: «زرتشت برای ما سخنانی آورده که هر هجای آن از فکر انباشته است. فشرده‌گی فکر در آن به اندازه‌ای است که مانند ندارد. این دستورهای سه هزار سال پیش، امروز ما را از بندهای رهایی می‌بخشد. حق ناشناسی است اگر آنها را نادیده گیریم یا پنهان سازیم...»

حق داریم و می‌توانیم به آزادی بگوییم که اوستا کهن‌ترین سند دین درونی است که جوینده و آزمایشنده منش و گفتار و رفتار [نیک] است...

زرتشت خدایی را به ما می‌شناساند که صفتهای نیکش گرداگرد او را گرفته و او را در بند گذارده و از این راه، ذات خدای بزرگ را از گناه روان ساختن بدی رهایی داده است. پس خدای نیک او، تنها در منش از همه برتر است؛ نه در توانایی پی‌بندی مادی که هستی را درهم ریزد و آیین نهاده خود را تباه سازد. این کوششی بزرگ برای نگاهداشت آرم خدا بود. شگفت فکری است برای آن زمان و شگفت است برای همه زمانها اگر بتوانیم چشمان خود را برای دریافت آن باز کنیم...

اگر داستان اندیشه آدمی را ارزشی است، اوستا پایه بلندی در این داستان دارد. اوستا کهن‌ترین جویندگی معنوی را دربر دارد و از نظر نفوذ بی اندازه‌ای که در خداشناسی یهودی و مسیحی داشته، در پرداخت دین و ساخت سرنوشت روان آدمیان، اثر برکنده و کاری دارد. هرگز کسی به هیچ زبانی، بلندی شگرف این کهن‌ترین تکه‌های اوستا (گائاه‌ها) را رد نکرده است. کجا در فکر آدمی، چنین بلندی و شکوهی یافت شده است؟^۳

۱. همان. ص ۱۴۷-۱۴۶.

2. Lawrence Heyworth Mills

۳. به نقل م. معزم: سرود بیاد دین زرتشت، ایران کوده شماره ۱۲، ص ۸-۵.

بیشگفتار/ چهل و پنج

مورتخان شوروی در کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم»، هنگام بحث درباره مأخذهای تاریخ و فرهنگ ایران، می‌نویسند: «از مأخذ کتبی باید پیش از همه اوستا را نام برد. این کتاب، قدیم‌ترین اثر و یادگار اقوام آریایی است و زندگی ایشان در دوران بسیار قدیم و نخستین مدارج تکامل اجتماعی در آن منعکس شده است...»

اوستا کتابی یکدست نیست و هر بخش آن مربوط به عصری جداگانه است و بدین جهت مطالعه این اثر بسیار دشوار است. قدیم‌ترین بخش آن یعنی گائاه‌ها دوره جماعت بدوی بدون طبقه را منعکس می‌کند.^۱

«امیل بنونیست»^۲ می‌نویسد: «مزدپرستی شکل ایرانی آیین کهنی است که روزگاری دین مشترک اقوام هند و ایرانی بوده و از این رو در ریگ‌ودا نامه کهن دینی هندوان و اوستا عقاید همانندی پیدا می‌شود که گاه با عبارتهای مشابهی نیز بیان شده است. نام بسیاری از خدایان نیز قابل تطبیق است... مزدپرستی مذهبی است عملی و معنای حقیقی آن، از آیینهای مذهبی فراتر است. آموزشهای این دین، درسهای اخلاقی را دربر دارد و در عین حال با افسانه‌های اساطیری در آمیخته است. جدال و کشمکش دایم میان ایزدان و دیوان (نیروهای نیکی و بدی) بازتابی از شیوه زندگی قبیله‌هاست که همواره با هم در نزاع بودند و لازم بود که از زمینهای خود دفاع کنند یا برای دامهای خود، چراگاههای تازه بدست آورند.»^۳

«بنونیست» در بیان تفاوت اساسی میان محتوای فلسفی و فکری «گاهان» و «اوستای نو» و در آمیختگی بخش اخیر با اعتقادات کهن آریایی می‌نویسد:

«علی‌رغم قدمت گاهان که گونه بسیار کهن زبان گاهانی گواه آن است، این سرودها باستانی‌ترین مرحله دین ایرانی را نهی‌نمایانند. زرتشت با دین آوری خود در پی آن بود که ستایش بنیادهای مجرد اخلاقی را جایگزین پرستش ایزدان باستانی گیتی سازد؛ همان ایزدانی که شکوه و فر آنها در یشتها ستوده شده است. یشتها اگرچه بعدها گردآوری شده‌اند، ولی عقاید و باوریهای را می‌نمایانند که به دورانی کهن‌تر از گاهان تعلق دارد. آیین زردشتی سخت کوشید که این باوریها را طرد کند؛ ولی بعدها ناگزیر شد که آنها را در خود مستحیل نماید. به سبب فقدان آگاهیهای تاریخی هنوز نمی‌توان از روی تفسیر و گزارش اوستا زمان و محل نشأت آیین زرتشت را به‌طور دقیق تعیین کرد و یا از چگونگی گسترش آیین مزدیسنا در ایران باستان آگاه شد.»^۴

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، ص ۹ و ۳۳.

2. E. Benveniste

۳. تمدن ایرانی (مأخذ پیش گفته)، ص ۷۷، ۷۹ و ۸۰.

۴. امیل بنونیست: دین ایرانی برپایه متنهای مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، ص ۳.

همو در جای دیگری، چگونگی برخورد پیام زرتشت با کیشهای رایج در روزگار او و راه یافتن نهادها و باورهای کهن به دین جدید را شرح می‌دهد:

«به احتمال زیاد، آیین زردشتی در آغاز یک نهضت محلی در گوشه‌ای از ایران خاوری بود که هنوز مرزهای جغرافیایی آن معین نشده است. این آیین نوباً مقاومت و مقابله شدید کیشهای رایج مواجه شده و برای مدتی دراز نتوانست به برتری و چیرگی کامل برسد و چون گسترش یافت، دگرگون شد. کیش زردشتی با آیینهایی که در پی برانداختن آنها برخاسته بود، در آمیخت و مزدیسنا به گونه‌ای بسیار متفاوت به ایران باختری رسید.»^۱

«میلز» نیز دوگانگی اساسی «گاهان» و بخشهای مختلف «اوستای نو» را با نظری دقیق و انتقادی بررسی می‌کند:

«یک نفر اوستاشناس، چنانچه اول گاتاها را خوب مطالعه کند و بعداً به یشتها و وندیداد بپردازد، در واقع می‌توان گفت چنین شخصی از عالم حقیقت به سرزمین افسانه‌ای قدم خواهد گذاشت. در گاتاها پیامبری را می‌بینید که در حال تلاش و کوشش و تحمل سختی و مشقت است؛ در صورتی که در یشتها همین شخص را به صورت نیمه خدای افسانه‌ای مشاهده می‌کنید. هرچند افکار اصولی در افسانه‌های یشتها و وندیداد، کهن بوده و برخی از آنها مسلماً از گاتاها و ریگ وید هندوها نیز کهن تر می‌باشد، ولی به طور کلی و فی المجموع، زمان تدوین یشتها و وندیداد بسیار متأخرتر از گاتاها می‌باشد.»^۲

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که آموزشهای بنیادی زرتشت، سراسر درس اندیشه و فلسفه و دستور زندگی عملی آدمیان است و با آنچه در بخشهای «اوستای نو» می‌خوانیم، تفاوت اساسی و گوهری دارد. هم از این روست که در «گاهان» هیچ سخنی از معجزات و کرامات و کارهای خارق عادت و خرافات و موهومات و قربانیها و نذر و نیازها و نیایش و پرستش گروه انبوه ایزدان و خدایان و امشاسپندان به میان نمی‌آید و هرچه هست، رهنمونی آدمی به اندیشیدن و خردورزی و فرهنگ‌پژوهی و گزینش آزادانه راه «آشه» و نیکی و کوشش برای پیشرفت و آبادانی جهان است.



از گاهان که بگذریم، بخشهای پنجگانه اوستای نونیز از دیدگاه خواننده فرهنگ‌پژوه کنونی، گنجینه‌های سرشاری است که برای شناخت اساطیر و اندیشه و فرهنگ کهن ایرانی،

۱. همان. ص ۱۱۲

۲. ل. ه. میلز، به نقل موبد فیروز آذرگشسب در «گاهها، سرودهای زرتشت»، ج ۱- ص بیست و چهار.

پیشگفتار/چهل و هفت

می‌توان و باید آنها را بررسی و مطالعه کرد.

می‌دانیم که پیشینه برخی از اسطوره‌ها و داستانهای پهلوانی و آیینهایی که در بخشهای پسین اوستا و نیز در پاره‌ای از کتابهای دینی زرتشتی به زبان پهلوی باقی مانده است، تا دوران فرهنگ و تمدن مشترک هند و ایرانی می‌رسد و همه نشانه‌های نخستین روزگار زندگی اجتماعی این اقوام را دربردارد. این نهادهای کهن، پس از دگرگونی سازمانهای قبیله‌ای، توسعه و تکامل یافت و به گونه قصه‌ها و روایتهای شفاهی جداگانه نزد هندوان و ایرانیان باقی ماند و پاره‌ای از آنها که ثبت و ضبط شده بود، در مرحله معینی به عنوان بخشی از متنهای مذهبی پذیرفته شد.

داستانها و روایتهای آیینهایی که در سرودهای ودایی هندوان باقی مانده، از این قبیل است و بویژه مشترک بودن بسیاری از نامها و پهلوانان داستانها و همانندی آیینها با آنچه نزد ایرانیان مانده است، ریشه و بنیاد یگانه این یادگارهای قرون و اعصار را نشان می‌دهد.

در ایران نیز از لحاظ توسعه و تکامل و سپس ثبت و ضبط این میراث کهن، احتمالاً وضعی مشابه هند حکم فرما بوده و هرچند به نسبت آنچه برای هندوان باقی مانده، سهم ما بسیار کمتر است؛ اما باید خشنود باشیم که دست کم بخشهایی از کهن‌ترین یادگارهای فرهنگی نیاکانمان را در دست داریم.

زرتشت در آموزش و دادگذاری خویش، همه آیینها و نهادها و افسانه‌ها و اسطوره‌های کهن آریایی را به کناری نهاد و نادیده انگاشت. اما پس از وی و در طی دوران دراز گسترش و استقرار دین زرتشتی در سرزمینهای ایرانی و بویژه در نواحی باختری، نهادهای پیشین، پایگاه سنتی خویش را بازیافتند و بسیاری از سرودهای باستانی آریایی در پیکر متنهای نوبافته شد و آمیزه‌ای شگفت از آموزشها و اندیشه‌های گاهانی زرتشت و اسطوره‌ها و آیینها و باورهای رایج دوران وی و روزگاران ناشناخته پیش از او به نام دین «زرتشتی» یا «مزدپرستی» در مجموعه‌ای به نام «اوستا» گرد آمد.

بنابراین، ناهمگونیها و تناقضهایی را که در میان «گاهان» و دیگر بخشهای اوستا به چشم می‌خورد — و گاه خواننده پژوهنده را دچار سردرگمی می‌کند — باید از این دیدگاه نگریست. با مطالعه دقیق همه بخشهای کتاب ورده‌بندی اسطوره‌ها و آیینها و باورها و نیز با پژوهش گسترده در آثار اوستاشناسان، شاید بتوان تا حدودی به سامان ویژه و چگونگی موضوع و محتوای هربخش از اوستا و پیوند آن با دیگر بخشها پی برد و مسیر طولانی تطوّر این نامه کهن را بازشناخت.

پژوهش در مجموعه «اوستا» — به همین صورتی که هست — غنیمت بزرگی است. از «گاهان» — کهن‌ترین بخش این مجموعه — جداگانه و به‌طور مشروح سخن گفته شد. در «پسینه» و «ویسپرد» و «خرده اوستا» افزون بر آشنایی با نمازها و نیایشهای ایرانیان مزدپرست، به مسائل

دینی و فرهنگی و اجتماعی بسیاری برمی‌خوریم که در کار شناخت مجموعه فرهنگ ایرانی آموزنده و سودمند است. «یشتها» آگاهیهای فراوانی از جنبه‌های گوناگون زندگی ایرانیان باستان و اساطیر و داستانهای پهلوانی و گاه‌شماری و ستاره‌شناسی آنان در روزگاری که دست تاریخ به دامان آن نمی‌رسد، به خواننده امروزی می‌دهد و بسیاری از گوشه‌های تاریک حماسه ملی و تاریخ قوم و سرزمین ما را روشن می‌کند.^۱

۱. درباره محتوای «وندیداد» ← پیشگفتار دفتر ششم.

قدیم‌ترین کسی که در اروپا دربارهٔ «زرتشت» و «اوستا» تحقیق کرد، «بریسون»^۱ بود که کتاب او در سال ۱۵۹۰ ب.م. در پاریس منتشر شد. پس از او «توماس هاید»^۲ خاورشناس انگلیسی در این زمینه کوشید و در سال ۱۷۰۰ ب.م. کتابی به زبان لاتین انتشار داد که از روی نوشته‌های یونانی، رومی، ایرانی و عربی گرد آورده بود.

انتشار این کتابها، «آنکتیل دوپرون»^۳ فرانسوی را برانگیخت و او بر آن شد که با پیروان دین زرتشتی از نزدیک آشنایی پیدا کند. بدین منظور در سال ۱۷۵۵ رهسپار هند شد و در سال ۱۷۵۸ به شهر «سورات»^۴ — بندر ایالت بمبئی که مرکز پارسیان بود — رسید و تا سال ۱۷۶۱ در آنجا نزد دانشوری پارسی به نام «دستور داراب» به آموزش «اوستا» پرداخت. آنکتیل دوپرون — که با زبانهای ایرانی کم و بیش آشنایی داشت — آنچه را که از استاد خود می‌شنید، یادداشت می‌کرد و بدین گونه پس از سه سال، پیش‌نویس گزارش «زند اوستا»^۵ی او پایان پذیرفت.

آنکتیل دوپرون پس از پایان کار خود در «سورات»، در سال ۱۷۶۱ رهسپار «آکسفورد» شد و همهٔ دست‌نویسهای اوستا و پهلوی را که در هند گرد آورده بود با دست‌نویسهای اوستا و پهلوی کتابخانهٔ «بادلیان» مقابله کرد و در ۱۷۶۲ به پاریس بازگشت و یکصد و هشتاد دست‌نویس اوستا و پهلوی و سنسکریت و فارسی را که همراه برده بود، به «کتابخانهٔ شاهي» («کتابخانهٔ ملی» کنونی) پاریس سپرد و پس از آن، مدت ده سال به پژوهش در پیش‌نویسها و یادداشتهای خود پرداخت تا آن که در سال ۱۷۷۱ ترجمهٔ اوستای خود را — که نخستین ترجمهٔ

1. Barnabé Brisson 2. Thomas Hyde 3. A. Anquetil du Perron 4. Surat

۵. دربارهٔ شاگردی «آنکتیل دوپرون» نزد «دستور داراب» یکی از پارسیان هند به نام «جیوانجی جمشید مدی» کتابی تألیف کرده است: J.J. Mudi: Anquetil du perron and dastur Darab. Bombay 1916

اوستا به یکی از زبانهای زنده اروپایی است — به نام «زَندِ اوستا» در دو جلد در پاریس انتشار داد و خود در سال ۱۸۰۵ درگذشت.

از آن پس در حدود شصت سال کسی در اروپا کار تازه‌ای در زمینه اوستاشناسی نکرد، جز «کلکر» آلمانی که «زَندِ اوستا»ی آنکتیل دوپرون را به زبان آلمانی برگردانید و در سالهای ۱۷۷۶-۱۷۷۷ در «ریگا» انتشار داد.^۱

اوستاشناسی با کار «اوژن بورنوف»^۲ پایه استوار علمی یافت. این خاورشناس فرانسوی مانند بسیاری از دانشوران سده نوزدهم، دریافت که زبان سنسکریت خوشاوندی نزدیکی با زبان اوستایی دارد و برای بیرون آمدن از چارچوب گزارش سنتی نامه دینی ایرانیان — که بنیاد استواری ندارد — باید به نامه دینی کهن هندوان، «ودا» و دیگر نوشتارهای سنسکریت روی آورد.

بورنوف در سال ۱۸۳۳ هات یکم «یسنه» را با یادداشت‌های فراوان منتشر کرد و پس از آن در سالهای ۴۶-۱۸۴۰ هات نهم «یسنه» را انتشار داد و در این کار، از ترجمه سنسکریت اوستا اثر «نریوسنگ»^۳ پسر «دهاول»^۴ — موبد پارسیان هند در پایان سده دوازدهم میلادی — استفاده کرد. بورنوف پس از بررسی ترجمه سنسکریت نریوسنگ — که آنکتیل دوپرون آن را با خود از هند به فرانسه آورده بود — دریافت که این ترجمه بنیاد علمی ندارد و از روی یکی از ترجمه‌های سنتی پهلوی اوستا صورت گرفته و ترجمه اوستای خود آنکتیل دوپرون هم چیزی جز همین معنی سنتی نبوده که از دستور داراب و دیگر موبدان «سورات» شنیده بوده است.

پس از مرگ بورنوف در سال ۱۸۵۲، گروهی از دانشوران به کار شناخت زبانهای اوستا و پهلوی و سنسکریت روی آوردند و هریک به نوبه خود کاری با ارزش در این زمینه‌ها کردند که یادآوری کوششهای یکایک آنان در این گفتار نمی‌گنجد و ناگزیر به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

«دارمستتر»^۵ از سال ۱۸۸۶ تا ۱۸۸۷ در هندوستان اقامت کرد و بابرخی از دستوران و سران پارسیان آشنا شد و سپس در سالهای ۹۳-۱۸۹۲ کتابی به نام «زَندِ اوستا» در سه جلد منتشر کرد. در این ترجمه، هر جا که متن اوستایی آسان بوده، همان را به فرانسه برگردانیده و هر جا که متن دشوار بوده، به «زَند» (گزارش پهلوی اوستا) روی آورده است.

«میه» زبان‌شناس نامی و شاگرد دارمستتر می‌نویسد: «ترجمه گاهان دارمستتر که از روی گزارش پهلوی صورت گرفته است، درست نیست، زیرا خود آن گزارش، نادرست است.»^۶

1. J.F. Kleuker: Zend-Avesta, Zoroasters Lebendiges Wort, Riga, 1776-1777

2. Eugène Burnouf 3. Naryôsang 4. Dhavel 5. J. Darmesteter

6. A. Meillet: Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta, Paris 1925

از کوششهای دانشمندانی چون «شیگل»، «گلدر» و «رایشل» در انتشار متن «اوستا» پیش از این یاد کردیم.^۱

آثار ارزشمند «بارتولومه»^۲ — که مهم‌ترین آنها «سابقهٔ زبانهای ایرانی در دوران پیش از تاریخ»، «زبانهای اوستایی و پارسی باستان» و «فرهنگ ایرانی کهن» است — عصر تازه‌ای را در پژوهشهای اوستاشناختی آغاز کرد و هنوز هم از مأخذهای مهم در این راستا به شمار می‌آید. همچنین باید از کوششها و پژوهشهای ارزشمند کسانی چون «دوهارله»^۳ و «منان»^۴ فرانسوی، «وست»^۵ انگلیسی، «هوک»^۶ آلمانی و «جکسن»^۷ آمریکایی یاد کنیم.

پژوهشهای اوستاشناختی در سدهٔ بیستم میلادی نیز در بسیاری از کشورها دنبال شده است و دانشوران بسیاری در زمینه‌های گوناگون مربوط به زبان و ادبیات اوستایی و دین ایرانیان باستان، پژوهش کرده و آثار روشنگر و آموزنده‌ای انتشار داده‌اند که از آن میان می‌توان اینان را در ردهٔ نخست نام برد: «یونکر»^۸، «هرتل»^۹ و «هومباخ»^{۱۰} در آلمان، «بنونیست» و «دومزیل» در فرانسه، «هنینگ»^{۱۱}، «بیلی»^{۱۲} و «گرشویچ»^{۱۳} در انگلستان، «کوریلویچ»^{۱۴} در لهستان، «مورگنشتیرن»^{۱۵}، «کریستن سن»^{۱۶}، «بار»^{۱۷} و «نیرگ» در کشورهای اسکاندیناوی، «انکلساریا»^{۱۸}، «تاوادی»^{۱۹}، «تاراپوروالا»^{۲۰}، «بد»^{۲۱}، «کانگا»^{۲۲}، «دهابیر»^{۲۳}، «مدی»^{۲۴} و دیگر دانشوران پارسی در هندوستان، «سمیت»^{۲۵} در آمریکا، «فریمان»^{۲۶}، «آبایف»^{۲۷} و «برتلس»^{۲۸} در شوروی.

در ایران تا پیش از انتشار دورهٔ «گزارش اوستا»^{۲۹} استاد «ابراهیم پورداود» کاری در زمینهٔ اوستاشناسی و پژوهش علمی در دین و فرهنگ ایرانیان باستان صورت نپذیرفته بود و ایرانیان چنان با نامهٔ نیاکان خود بیگانه بودند که گویی این کتاب بزرگ — با آن آوازهٔ جهانگیر — از این قوم و این سرزمین نبوده است.

پورداود پیش از جنگ جهانی اول برای دانشجویی در رشتهٔ حقوق به پاریس رفت؛ اما در یکی از سفرهایی که به آلمان کرد، به سبب شرایط جنگ، روادید بیرون رفتن از آن کشور نیافت و

۱. — بخش یکم همین پیشگفتار.

2. Bartholmae (Chr.) 3. De Harles 4. Menant 5. West 6. Haug 7. A.V.W. Jackson
8. H. Junker 9. H. Hertel 10. H. Humbach 11. W. Henning 12. H. Bailey 13. J. Gershevitch
14. I. Kurylowicz 15. G. Morgenstierne 16. K. Barr 17. Anklesaria 18. Tavadia
19. Dastur F.A. Bode 20. K.E. Kanga 21. Ervad Bahman N. Dhabhar 22. Modi 23. M. Smith
24. A.A. Freiman 25. I. Abaev 26. E.E. Bertels

۲۷. برای آشنایی بیشتر با منابع عمده و بنیادی پژوهشهای اوستاشناختی — «کتابنامهٔ اوستا و مزدیسنا» در پایان کتاب.

ناگزیر از اقامت طولانی در آن کشور شد و بر اثر آشنایی با منابع فراوان پژوهشهای اوستاشناختی در آلمان، پژوهش دامنه‌داری را در زمینه زبان و فرهنگ و دین ایرانیان باستان آغاز کرد و «اوستا» را محور کار خود قرار داد.

پورداود در سال ۱۳۰۴ خورشیدی (= ۱۹۲۵ م.ب.) به دعوت پارسیان هند، رهسپار هندوستان شد و در آنجا در پی آشنایی بیشتر با برخی از منابع سنتی دین ایرانیان کهن و تبادل نظر با دانشوران و اوستاشناسان پارسی، پژوهشهایی را که در اروپا آغاز کرده بود، تکمیل کرد و بخشی از دوره گزارش «اوستا»ی خود را با عنوان «ادبیات مزدیسنا» در همان کشور به چاپ رساند. پورداود در سال ۱۳۰۷ بار دیگر به اروپا برگشت و کارهای پژوهشی خود را با کوششی افزون‌تر از پیش، دنبال کرد و دیگر بخشهای «ادبیات مزدیسنا» را در طی چندین سال پس از آن منتشر کرد. وی در سال ۱۳۱۱ به دعوت «رابیندرانات تاگور» برای تدریس «فرهنگ باستانی ایران» در دانشگاه «شانتی نیکیتان»^۱ دیگر باره به هندوستان سفر کرد و مدت یک سال در آن سرزمین ماند. در هنگام این اقامت در هند بود که از سوی پارسیان، برای دیدن «یرِشَن»^۲ (آیین نماز و نیایش) — که غیر زرتشتیان اجازه حضور در آن را ندارند — دعوت شد.^۳

پورداود در سال ۱۳۱۳ از بمبئی به آلمان بازگشت و کار پژوهش در اوستا را تا سال ۱۳۱۶ در آن‌جا ادامه داد و از آن پس — گرچه کارش ناتمام مانده بود — ناگزیر شد به تهران بازگردد. در تهران — هرچند تا مدتی به سبب دور ماندن از کتابها و منابع مطالعه خود در رنج بود — دنباله کار خویش را رها نکرد و تا بیست و پنجم آبان‌ماه سال ۱۳۴۷ که چشم از جهان فرو بست — بجز مواقعی که به دعوت کنگره‌های ایران‌شناسی و بنیادهای فرهنگی و دانشگاههای بزرگ جهان، در خارج از کشور بصری برد — همواره سرگرم تدریس مواد زبان و ادب و فرهنگ ایران باستان در دانشگاه تهران^۴ و مطالعه و پژوهش و انتشار مقالات و کتابهای متعدد در این زمینه بود.

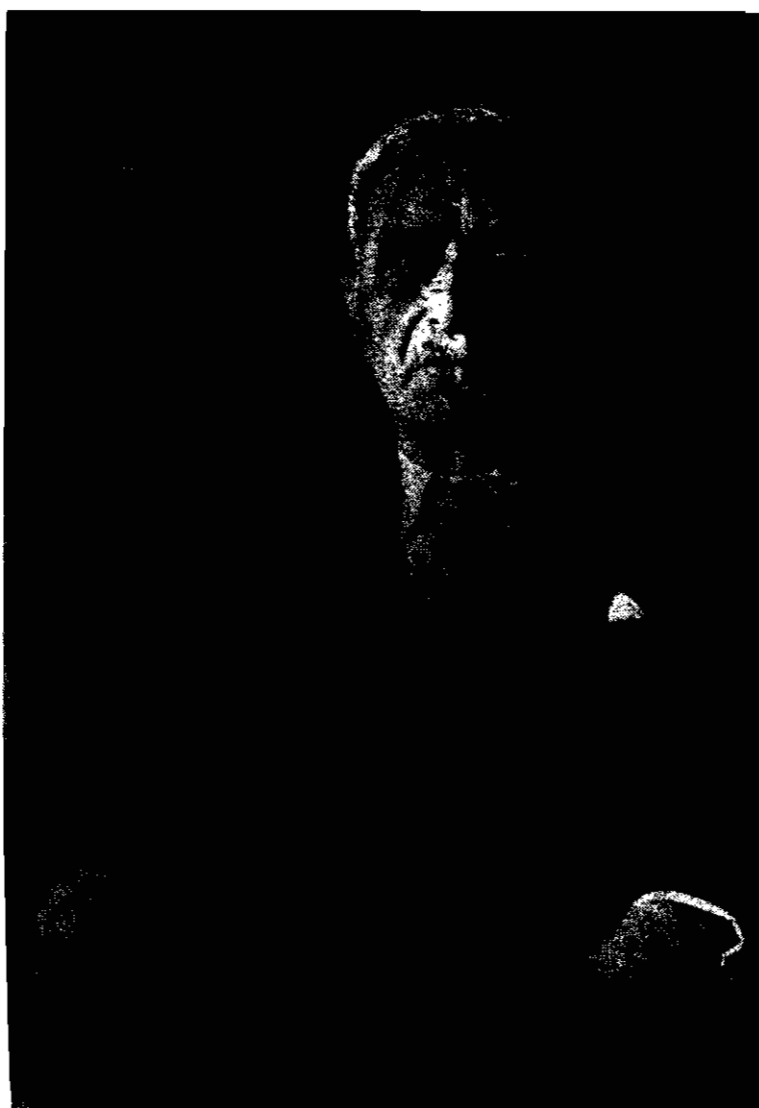
پورداود در گزارش «اوستا» هیچ‌گاه به حداقل قانع نشده و تا آن‌جا که ممکن بوده و می‌توانسته، عنان قلم را رها کرده است که هرچه بیشتر و کامل‌تر درباره موضوع مورد بحث بنویسد و ژرف بینی و کنجکاوی کند و زوایای گوناگون مسئله را روشنی بخشد. یکی از جنبه‌های مفید و آموزنده گزارش اوستای او، همین توجه عمیق به جهات مختلف موضوع است. پورداود در کار خود

1. Shantiniketan

۲. — همین. در یاد.

۳. بجز پورداود، تنها سه تن از غیر زرتشتیان یعنی «هوگ» آلمانی، «جکسن» آمریکایی و بانوی خاورشناس فرانسوی «مینان» اجازه حضور در این آیین را یافتند.

۴. پورداود، خود بنیادگذار این درسها در دانشگاه تهران بود.



استاد ابراهیم پورداود

رشت، پانزدهم اسفندماه ۱۲۶۴ — تهران، بیست و هفتم آبان ماه ۱۳۴۷ خورشیدی

به این اکتفا نکرده است که در چارچوب مدارک پیش از اسلام، گزارشی از اوستا بعمل آورد و مختصر جست‌وجویی در این باره بکند و بگذرد؛ بلکه در بسیاری از دیوانهای شعر و کتابهای مختلف فرهنگی و تاریخی پس از اسلام (اعم از عربی و فارسی) نیز رد پای مسئله مورد بحث را پیدا کرده و بدین سان، رشته‌های نهانی پیوند اندیشگی فرزندگان و فرهیختگان این سرزمین را در طی سده‌های متمادی پیش و پس از اسلام، آشکار ساخته است. از همین رو دوره گزارش اوستای پورداود را غیر از ترجمه متن اوستا، می‌توان یک فرهنگنامه ایرانی به شمار آورد که اگر چه برخی از داده‌های آن در پژوهشهای پس از او صورت بهتر و پذیرفتنی‌تری یافته، اعتبار پژوهشی آن از بسیاری جهات محفوظ مانده است.^۱

۱. آثار پورداود منحصر به دوره گزارش اوستای او نیست. دهها مقاله و چندین جلد کتاب دیگر که همه آنها با مسائل فرهنگی ایران باستان سروکار دارد، در زمره نوشته‌های اوست. برای آشنایی با کارنامه فرهنگی - ادبی پورداود و زندگینامه مفصل وی، — «یادنامه پورداود»، گردآورده «دکتر محمد معین» (دو جلد، تهران ۱۳۲۵)، مقلعه «پوراندخت‌نامه» (دیوان اشعار پورداود، بمبئی ۱۳۰۶)، دیباچه «مرتضی گرجی» بر کتاب «اناهیتا، پنجاه گفتار پورداود» (امیرکبیر، تهران ۱۳۴۳)، نوشته نگارنده به نام «کارنامه هشتاد سال زندگی» (ماهنامه «پیام نوین»، دوره هفتم، شماره ۱۲ - تهران اسفندماه ۱۳۴۴) و «سال شمار زندگی پورداود» (ماهنامه «راهنمای کتاب»، سال یازدهم، شماره ۹، تهران - دی‌ماه ۱۳۴۷).

کوتاه نوشتها

آ.	= آنکتیل دوپرون
آب.	= آبان یشت
آتش.	= آتش بهرام نیایش
آثار.	= ابوریحان بیرونی: آثار الباقیه عن القرون الخالیه، چاپ زاخو
آیین.	= ج. ک. کویاجی: آیینها و افسانه های ایران و چین باستان، ترجمه جلیل دوستخواه
ار.	= ارت (اشی) یشت
ارد.	= ارداویراف نامه
اسطوره.	= میرچا الیاده: چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری
اشتاد.	= اشتادیشت
او.	= اوگمڈچا
ایران.	= م. موله: ایران باستان، ترجمه دکتر ژاله آموزگار
ایرانویج.	= دکتر بهرام فره وشی: ایرانویج (مجموعه چند گفتار ایران شناختی)
ایل.	= هومر: ایلیاد، ترجمه سعید نفیسی
باژ.	= سروش باژ
باستان.	= نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان
بق.	= محمد حسین بن خلف تبریزی: برهان قاطع
ب. م.	= بعد از میلاد مسیح
بن.	= بندهشن
بهار.	= دکتر مهرداد بهار

بهرام.	= بهرام‌یشت
بدو.	= پیشگفتار دارمستتر بر گزارش وندیداد
بژ.	= مهرداد بهار: پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست)
پ.م.	= پیش از میلاد مسیح
پور.	= ابراهیم پورداود
پیش.	= پیشگفتار
تیر.	= تیریشت
ج.	= جلد
جم.	= داستان جم (فرگرد دوم وندیداد)، ترجمه دکتر محمد مقدم، ایران کود-شماره ۶ از انتشارات انجمن ایرانویج
خرداد.	= خرداد یشت
خرده.	= خرده اوستا
خور.	= خورشید یشت
دار.	= جیمز دارمستتر
دانا.	= دانا و مینوی خرد
دهمان.	= آفرینگان دهمان
دیانت.	= ج. پ. آسموسن، ک. بار، م. بویس: دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن.
دین.	= دینکرد (چاپ مدن)
دینها.	= ه. س. نیبرگ: دینهای ایران باستان، ترجمه دکتر سیف‌الله نجم‌آبادی
رام.	= رام یشت
رک.	= روایات کهن
رو.	= ریگ‌ودا
روا.	= روایات بزرگ
زام.	= زامیاد یشت
زرتشت.	= و. ب. هنینگ: زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، ترجمه کامران فانی
زگد.	= زیرنویس دارمستتر بر گزارش وندیداد
زند.	= زند اوستای آنکتیل دوپرون
زیر.	= زیرنویس
سرو.	= سروش یشت

سنج .	= بسنجید با ...
سوک .	= شاهرخ مسکوب: سوک سیاوش
شا .	= ابوالقاسم فردوسی: شاهنامه، چاپ انستیتوی خاورشناسی شوروی، مسکو
شانا .	= شاهنامه شناسی ۱، از انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی
ص .	= صفحه
فایر .	= پیر گریمال: فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه دکتر احمد بهمنش
فپ .	= دکتر بهرام فره وشی: فرهنگ پهلوی
فر .	= فرگرد
فرور .	= فروردین یشت
فم .	= دکتر محمد معین: فرهنگ فارسی
کر .	= کرده
گا .	= وندیداد، گزارش اسفندیارچی
گات .	= گاتها، گزارش ابراهیم پورداود (جلد یکم)
گاه .	= گاهان (= گاتها)
گپ .	= گزارش پهلوی (زند) وندیداد
گد .	= وندیداد، گزارش محمدعلی داعی الاسلام
گزر .	= گزیده های زاد سپرم، ترجمه محمدتقی راشد محصل
گو .	= گوش یشت
لد .	= علی اکبر دهخدا: لغت نامه
لف .	= علی بن احمد اسدی طوسی: لغت فرس
م .	= مترجم
ماه .	= ماه یشت
مزد .	= دکتر محمد معین: مزدیسنا و ادب پارسی (۲ جلد)
مقا .	= دکتر محمد معین: مجموعه مقالات، به کوشش مهدخت معین (۲ جلد)
مقد .	= شاهرخ مسکوب: مقدمه ای بر رستم و اسفندیار
مهر .	= مهریشت
مینو .	= مینوی خرد، ترجمه دکتر احمد تفضلی
نخستین .	= آ. کریستن سن: نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایران، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار (جلد یکم)

←	= نگاه کنید به ...
نیا.	= خورشید نیایش
نیر.	= نیرنگ کشتی بستن
وگز.	= مهرداد بهار: واژه‌نامه گزیده‌های زاداسپرم
وند.	= وندیداد
ویس.	= ویسپرد
ها.	= هاوونگاه
هاد.	= هادخت نسک
هر.	= هرودوت
هرمزد.	= هرمزد یشت
همان.	= همان جا، همان مأخذ
همین.	= همین ماده
یاد.	= یادداشت‌های پایان کتاب
یاگا.	= ابراهیم پورداود: یادداشت‌های گاتها (جلد دوم مجموعه گاتها)
یس.	= یسنه
یش.	= یشتها

آوِستَا

ای مزدا! ای سپند مینو!
اینک در آغاز با دستهای برآورده، ترا نماز می‌گرام و خواستار بهروزی و رامش.
[بشود که] با کردارهای «آشه»^۱ و با همه خیرد و «منش نیک»،
«گوشورون»^۲ را خشنود کنم.

ای مزدا اهوره!
با «منش نیک» به تورو می‌آورم.
پاداش هر دو جهان آستومند و مینوی را که از «آشه» [است] و دین آگاهان را
گشایش و رامش می‌بخشد، به من ارزانی دار.

ای مزدا اهوره!
تو و «آشه» و «منش نیک» را سرودی نوآیین می‌گویم تا «شهریاری مینوی»
پایدار و «آرمیتی» در من افزونی گیرد.
هرآنگاه که ترا به یاری خوانم، به سوی من آی و مرا بهروزی و رامش بخش.

۱. درباره مفهوم asha ← پیش. و یاد.

۲. «گوش اورون» = روان آفرینش ← یاد.

۴

من روانم را با «منش نیک» به فراترین سرای خواهم برد؛ چه از پاداشی که «مزدا اهوره» برای کردارها برنهاده است، آگاهم.
تا بدان هنگام که توش و توان دارم، [مردمان را] می‌آموزم که خواستار «اشه» باشند.

۵

ای اشه!
کی ترا خواهم دید و «منش نیک» را به فرزانی درخواهم یافت؟
کی به [سرای] «اهوره»^۱ بتوانم از همگان، راه خواهم برد و نیوشای [سخن]
«مزدا» خواهم شد؟
بدین «منثره»^۱ می‌مهرم، با زبان خویش، گمراهان را به برترین راه، رهنمونی خواهم کرد.

۶

ای مزدا اهوره!
با «منش نیک» و «اشه» [به سوی ما] آی و به گفتار راست خویش،
«زرتشت» را و همه ما را دهش زندگی دیر پای ارزانی دار.
ما را نیرو [می‌نوی] و شادمانی بخش تا بر ستیزه و آزار دشمنان چیره شویم.

۷

ای اشه!
آن بخششی را که پاداش «منش نیک» است، به ما ارزانی دار.
ای آرمیتی!
آرزوی «گشتاسپ» و پیروان مرا برآور.
ای مزدا!

۱. «منثره» (manthra) اوستایی = گفتار ایزدی ← یاد.

ستایشگران خویش را نیروبخش تا «مَثَرَه»^۱ی ترا [به مردمان] بیاموزند.

۸

ای اهوره‌ی با بهترین آشه^۱ همکام^۲! ای بهتر از همه!
آرزومندانه خواستارم که «فَرَشوشتر» دلیر و دیگر یارانم را و آنان را که
بی گمان بدیشان «منش نیک» جاودانه خواهی بخشید، زندگی بهتر ارزانی داری.

۹

ای مزدا اهوره!
با این بخشش، هرگز ترا و «اشه» و «منش نیک» را نمی‌آزارم و خشمگین
نمی‌کنم.
می‌کوشم تا ترا ستایش نیاز آورم؛ زیرا شما و «شهریاری میثوی» نیرومند،
سزاوار ستایش و درخور نیایشید.

۱۰

ای مزدا اهوره!
آن فرزائگان روشن‌بینی را که در پیروی از «اشه» و «منش نیک» سزاوار
می‌شناسی، به خوبی کامروا کن؛ چه، براستی می‌دانم که ستایشهای از دل برآمده و
نیک خواهانه، از سوی شما بی پاسخ نمی‌ماند.

۱۱

با این نیایش‌ها، همواره «اشه» و «منش نیک» را نگاهبان خواهم بود.
ای مزدا اهوره!
تو بیا «مینو»^۱ی خود مرا بیاموز و به زبان خویش بازگوی که آفرینش در آغاز
چگونه پدید آمد.

۱. بهترین آشه = اردیبهشت (در اوستایی: asha vahishta) — پیش. و یاد.

۲. این واژه به صورت ha-zaosha چندین بار در اوستا بکار رفته و در شاهنامه به گونه همکام آمده است:
«دلارام او بود و همکام اوی همیشه به لب داشتی نام اوی» (شا. ج ۷، ص ۲۷۳)

۱

«گوشورون» نزد شما گله گزارد:
— «مرا برای چه آفریدی؟ که مرا ساخت؟ خشم و چپاول و تندخویی و
گستاخی و دست‌یازی، مرا یکسره در میان گرفته است.
مرا جز تو پشت و پناه دیگری نیست. اینک رهانده‌ای شایسته به من بنمای.»

۲

آنگاه آفریدگار جهان از «اشه» پرسید:
— «کدامین کس را سزاوار رَدی جهان می‌شناسی تا بتوانیم یاوری خویش و
تُخشایی به آبادانی جهان را بدو ببخشیم؟
چه کسی را به سالاری جهان خواستاری که هواخواهان «دُروج» و «خشم» را
درهم بشکند و از کار بازدارد؟»

۳

«اشه» بدو پاسخ داد:
«[چنین سرداری] به جهان [و مردمان] بیداد نمی‌ورزد. [او] مهربان و
بی‌آزار است.
از آنان [کسی را] نمی‌شناسم که بتواند نیکوکاران را در برابر تباهکاران
نگاهبانی کند.
او [باید] در میان مردمان، نیرومندتر از همه باشد تا هرگاه مرا فراخواند، به

یاریش بشتابم ...

۴

... بی گمان «مзда» بهتر از همه به یاد دارد که در گذشته، دیوان و مردمان [دُرُوند] چه کردند و آگاه است که در آینده چه خواهند کرد.
«اهوره» تنها داد گستر [در جهان] است. پس آنچه خواست او باشد، همان خواهد شد.

۵

... پس براستی [ما] هردو — من و روانِ جهانِ بارور — «اهوره» را با دستهای برآورده می‌ستاییم و از «مзда» خواستار می‌شویم [که] آرزوی ما را چنین برآورد:
هرگز پارسایان و راهبرشان را از دُرُوندان، آسیبی [مرساد].»

۶

آنگاه «مзда اهوره» ی آگاه که هنجار زندگی از فرزاندگی اوست، گفت:
— «آیا [تو] سردار یا زدی را که سرشار از «اشه» باشد، نمی‌شناسی؟ آیا براستی آفریدگار، ترا به راهبری و نگاهبانی [آفرینش] برنگزیده است؟»

۷

«اهوره» ی با «اشه» همکام^۱، این «مَثَرَه»^۲ ی فزاینده بهروزی را بیافرید و «مзда» ی ورجاوند، خود آن را برای بهبود جهان و [کامروایی] درست کرداران، پیاموخت:

«ای منش نیک!

کیست آن که از تست و مردمان را براستی یاری خواهد بخشید؟»

۱. — یس . ۲۸، بند ۸، زیر.

۲. «مَثَرَه» در این جا اشاره است به نیایش مشهور «آهوتور» یا «یته آهرویریو» و همین «آهوتود گاه» (سرود یکم گاهان) — یاد.

۸

— «یگانه کسی که من در این جا^۱ می‌شناسم که به آموزش ما گوش فراداده،
«زرتشت سپیتمان» است.

تنها او خواهان آن است که سرودهای ستایش «مزدا» و «اشه» را به گوش
[مردمان] برساند. هم از این روست که او را گفتاری شیوا و دلپذیر دادیم.»

۹

آنگاه «گوشورون» برخوردید:
«آیا [من] باید به پشتیبانی نارسای مردی ناتوان خرسند باشم و به سخنان او
[گوش فرادهم]؟ براستی مرا آرزوی فرمانروایی توانا بود.
کی فراخواهد رسید آن زمان که چنین کسی با دستانی نیرومند، مرا یاری
دهد؟

۱۰

ای اهوره! ای اشه!
اینان را^۲ از نیرو و «شهریاری میئوی» برخوردار کن.
ای منش نیک!
[بدینان] آن [دهشی] را ارزانی دار که خانمان خوب و رامش بخشد.
ای مزدا!
من نیز او را^۳ برترین آفریده تومی‌شناسم.»

۱۱

کی «اشه» و «منش نیک» و «شهریاری میئوی» به سوی ما خواهد شتافت؟

۱. در این جهان، در جهان هستی.
۲. اشاره است به زرتشت و همراهان او یا رهبران و رهاندگان آینده جهان که «گوشورون» را یاری خواهند کرد.
۳. به احتمال زیاد، اشاره به زرتشت است که «گوشورون» او را برگزیده و برتر از همه آفریدگان می‌شناسد.

من شما [مردمان] را به پذیرش آموزش «مگه»^۱ بزرگ فرامی‌خوانم.
ای مزدا اهوره!
اکنون که ما را یاوری [رسیده است]، ما نیز آماده‌یاری رساندن [به کسانی]
چون شما ایم.

یسنه، هات ۳۰

۱

اینک با ستایش «اهوره» و جشن «منش نیک»، خواستاران و نویدیافتگان را
از آن دو پدیدار بزرگ سخن می‌گویم.
ای نیک‌منشان!
این [سخن] را در پرتو «اشه» و با روشنی و رامش دریابید.

۲

ای هوشمندان!
بشنوید با گوشها [ی خویش] بهترین [سخنان] را و ببینید با منش روشن و
هریک از شما — چه مرد، چه زن — پیش از آن که رویداد بزرگ به کام ما پایان گیرد،
از میان دو راه، [یکی را] برای خویشتن برگزینید و این [پیام] را [به دیگران]
بیاموزید.

۳

در آغاز، آن دو «مینو»ی همزاد و در اندیشه و گفتار و کردار [یکی] نیک و
[دیگری] بد، با یکدیگر سخن گفتند.^۱
از آن دو، نیک آگاهان راست را برگزیدند، نه دُر آگاهان.

۴

آنگاه که آن دو «مینو» به هم رسیدند، نخست «زندگی» و «نازندگی» را

۱. سنج . یس . ۴۵، بند ۲.

[بنیاد] نهادند و چنین باشد به پایان هستی :
 «بهترین منش»، پیروان «اشه» را و «بدترین زندگی»، هواداران «دروج» را
 خواهد بود.

۵

از آن دو «مینو»، هواخواه «دروج» به بدترین رفتار گروید و «سپندترین مینو»
 — که آسمان جاودانه را پوشانده است — و آنان که به آزاد کامی و درستکاری، «مزدا
 اهوره» را خشنود می‌کنند، «اشه» را برگزیدند.

۶

دیوگزینان [نیز] از آن دو [«مینو»]، راست را برگزیدند؛ چه، بدان هنگام
 که پُرسان بودند، فریب بد انسان در ایشان را، یافت که به «بدترین منش» گرویدند.
 آنگاه با هم به سوی «خشم» شتافتند تا زندگی مردمان را تباه کنند.

۷

«شهریاری مینوی» و «منش نیک» و «اشه» بدو^۱ فراز آمد و «آرمیتی»، پیکر
 [او]^۱ را تُخشایی و نَستوهی بخشید.
 برآستی آنان که از آنِ تواند، از آزمون آهن، پیروز برمی‌آیند.

۸

ای مزدا اهوره!
 چون کین^۲ گناهکاران فرارسد، «شهریاری مینوی» تودرپرتو «منش نیک»
 آشکار خواهد شد و آنان خواهند آموخت که «دروج» را به دستهای «اشه» بسپارند.

۹

ای مزدا!
 ما [خواستاریم که] از آنِ تو و [درشمار] «اهوراییان»^۳ باشیم که هستی را نو

۱. اشاره است به پیرو راه «اشه».

۲. پادافره، کیفر.

۳. — یس . ۳۱، بند ۴، زیر.

می‌کنند.

تو نیز ما را در پرتو «اشه» یاری کن تا هنگامی که خرد ما دستخوش دودلی است، اندیشه‌های ما به هم نزدیک باشد.

۱۰

آنگاه شکست و تباهی بر «دروج» فروخواهد آمد و آنان که به نیکنامی شناخته شده‌اند، به آرزوهای خویش خواهند رسید و به سرای خوش «منش نیک» و «مزدا» و «اشه» راه خواهند یافت.

۱۱

ای مردم!

این است آن دو فرمان آموخته «مزدا»: خوشی و ناخوشی.
رنج و زیان دیرپائی، فریفتگان «دروج» را ورستگاری، رهروان راه «اشه» راست.

بی گمان در پرتو این [آموزش] به رستگاری و بهروزی خواهید رسید.

بسنه، هات ۳۱

۱

ای هوشمندان!

شما را از آموزشهایی ناشنوده می‌آگاهانم.

بی گمان، این سخنان، پیروان آموزشهای «دروج» — تباه‌کنندگان جهان «اشه» — را [ناگوار] و دلدادگان «مزدا» را بسیار خوشایند است.

۲

چون با این [آموزش]ها [ی «دروج»]، راه بهتری برای گزینش پدیدار نیست، من چونان ردی که «مزدا اهوره» [او را] برای هر دو گروه برگزیده است، به سوی همه شما می‌آیم تا زندگی را به پیروی از «اشه» بسرآوریم.

۳

ای مزدا!

تو با گفتار [خود و به] زبان خویش، ما را بیاگاهان از آنچه به هر دو گروه خواهی بخشید و از آن بهروزی که به دستیاری «اشه» و «آذر» می‌توی خود نوید دادی و از آن فرمانی که فرزندگان راست، تا من همه مردمان را به گرویدن [به دین تو] فراخوانم.

۴

ای مزدا! ای اهوراییان!^۱

۱. ahurâwangho را استاد پورداد به «سروران دیگر» برگردانده است که اشاره دارد به فروزه‌های «مزدا»

آنگاه که خواست ما را پاسخ گو باشید، آرزو خواهیم کرد که در پرتو «اشه» و «آرمیتی» و «آشی» و «بهترین منش»، «شهریاری میثوی» نیرومند از آن ما شود تا با افزایش آن بر «دروج» چیرگی یابیم.

۵

ای مزدا اهوره!

مرا از آنچه خواهد شد و آنچه نخواهد شد، بی‌گاهان تا در پرتو داد «اشه» و «منش نیک»، آنچه را برای من بهترین است برگزینم و از آن پاداشی که به من [خواهی داد]، به شادکامی برسم.

۶

بهترین [پاداش] ارزانی فرزانه‌ای خواهد بود که پیام راستین و «مَثَرَه»^۱ی مرا [بر مردمان] آشکار کند و [آنان را] در پرتو «اشه» به «رسایی» و «جاودانگی» [رهنمون شود].

«مزدا» به دستیاری «منش نیک»، «شهریاری میثوی» چنین کسی را خواهد افزود.

۷

اوست نخستین اندیشه‌وری که روشن‌ان سپهر، از فرّ و فروغش درخشیدند. [اوست که] با خرد خویش، «اشه» را بیافرید تا «بهترین منش» را پشتیبان و نگاهبان باشد.

ای مزدا اهوره!

تو اکنون نیز همانی [که در آغاز بودی؛ پس] به «مینو»^۲ی خویش، آن [فروغ] را بیفزای.

→ اهوره». در اوستای نواین فروزه‌ها را تجسم بخشیده و «آمِشَه سَپَنْتَه» (امشاسپند یا ورجاوند جاودانه) نامیده‌اند؛ اما در گاهان، هیچ‌گاه این عنوان را نمی‌بینیم. ما در برابر «اهورا ونگهو»^۳ی اوستایی، «اهوراییان» را آوردیم. — یس. ۳۰، بند ۹.

۸

ای مزدا!

هنگامی که ترا با منش خویش، سرآغاز و سرانجام هستی و پدر «منش نیک» شناختم و آنگاه که ترا با چشم [دل دیدم]، دریافتم که تویی آفریدگار راستین «اشه» و داور کردارهای جهانیان.

۹

ای مزدا اهوره!

از آن تو بود «آرمیتی»؛ نیز از آن تو بود «خِرد میثوی» جهان ساز؛ آنگاه که تو او را آزادی گزینش راه دادی تا به رهبر راستین بگردد یا به رهبر دروغین.

۱۰

پس او از میان آن [دو]، سرور آشون و فزاینده «منش نیک» را به رهبری و نگاهبانی خویش برگزید.
ای مزدا!

رهبر فریفتار، هرچند که خود را پاک وانمود کند، نمی تواند پیام آور تو باشد.

۱۱

ای مزدا!

آنگاه که تو در آغاز، تن و «دین»^۲ ما را بیافریدی و از منش خویش، [ما را] خِرد بخشیدی، آنگاه که جان ما را تن پدید آوردی، آنگاه که ما را نیروی کارورزی و گفتار راهنما ارزانی داشتی، [از ما خواستی که] هرکس باورِ خویش را به آزاد کامی بپذیرد.

۱۲

پس هرکس — خواه دروغ گفتار، خواه راست گفتار، خواه نادان، خواه دانا —

۱. اشاره به آدمی است.

۲. «دین» در این جا و چند جای دیگر از گاهان و در مواردی در اوستای نوبرابر daēnā اوستایی است و با دین به معنی کیش و مذهب، تفاوت دارد. ما برای مشخص کردن آن، «دین» آورده ایم. — یاد.

از دل و منش خویش، بانگ برمی آورد.
«آرمیتی» هرجا که اندیشه در پرسش و دودلی باشد، رهنمونی می کند.

۱۳

ای مزدا!
هنگامی که آشکارا یا نهان پرسشی می شود و یا [کسی] برای رهایی از گناهی
خُرد، سزایی کلان را برمی تابد، تو آن را با چشمان تیزبین خود می پایی و همه را در پرتو
«اشه» بدرستی می بینی.

۱۴

ای اهوره!
این [همه] را از تو می پرسم: بدرستی [بازگوی که] چگونه گذشته است و
چگونه خواهد گذشت؟ آشوتان و پروان «دُروج» را چه پاداش [و پادافره] ای در دفتر
زندگانی نوشته خواهد شد؟
ای مزدا!
این [همه] در شمارِ پسین چگونه خواهد بود؟

۱۵

ای اهوره!
این را [از تو] می پرسم: چیست سزای کسی که نیروی دُرَوَندِ بد کنش را
بیفزاید^۱ [و کسی] که در زندگی [خویش] هنری [جز] جدایی افگندن میان رهبر
درست کردار و گروه مردم ندارد؟

۱۶

ای مزدا اهوره!
این را [از تو] می پرسم: آیا کسی که به نیک آگاهی، برای [افزایش] توانایی

۱. در «دینکرت» (کتاب نهم) آمده است: «بدترین پادشاه، آن بد دین و بد کنشی است که برای پاره
(= رشوه) هم نیکی نکند؛ کسی است که کشنده بیگناه است. پادافره ای گران در دوزخ، سزای کسی است
که چنین دروندی را پادشاه کند.» (دینکرت، چاپ سنجانا، ج ۱۷، ص ۹۶).

خانمان یا روستا یا سرزمین و پیشرفت «اشه» بکوشد، به تو خواهد پیوست؟
کی [او] چنین خواهد شد و با کدامین کردار؟

۱۷

کدام یک از دو — آشون یا دُروند — بهترین [راه] را برگزیده است؟
دانای روشن بین باید دانشجورا بپا گاهاند.
مبادا نادان [کسی را] بفرید و گمراه کند.
ای مزدا اهوره!
تو [ما را] آموزگارِ «منش نیک» باش.

۱۸

پس هیچ یک از شما به گفتار و آموزش دُروند که خانمان و روستا و سرزمین را
به ویرانی و تباهی می کشاند، گوش فرام دهید و با رزم افزار در برابر آنان بایستید.

۱۹

به [گفتار] کسی گوش فرادهید که به «اشه» می اندیشد؛ بدان فرزانه ای که
درمان بخش زندگی است؛ [بدان کسی که] در گفتار راستین، توانا و گشاده زبان
است.
ای مزدا اهوره!

با «آذر» فروزان خویش، واپسین جایگاه هر دو گروه را آشکار کن.

۲۰

آن کس که به سوی آشون آید، در آینده جایگاه او روشنایی خواهد بود.
[اما] تیرگی ماندگار دیر پای و کورسویی و بانگ «دریغا»یی، براستی چنین
خواهد بود [سرانجام] زندگی دُروندان که «دین» و کردارشان، آنان را بدان جا خواهد
کشاند.

۲۱

«مزدا اهوره» با خداوندی و سروری خویش و پیوستگی پایدار با «اشه» و
«رسایی» و «جاودانگی»، «شهریاری میثوی» و یآوری و «منش نیک» را به کسی

خواهد بخشید، که در اندیشه و کردار، دوست اوست.

۲۲

این [سخن] برای آن کس که نیک آگاه است و با «منش نیک» آن را
درمی یابد، آشکار است.

اوست که با «شهریاری میثوی» و با گفتار و کردار [خویش] «اشه» را
نگاهداری می کند.

ای مزدا اهوره!

اوست که کارگزارترین یا ورتوبه شمار می آید.

یسنه، هات ۳۲

۱

ای مزدا اهوره!

خویشاوندان و همکاران و یاوران [من] برای دست‌یابی به شادمانی و بهروزی، از خواستاران تواند.

ای دیو [یسنه] ان!

شما نیز با همان منش، او را خواستار باشید.

[بشود که] پیام‌رسان تو باشیم [و] آنان را که با تومی‌ستیزند، [از کار]

بازداریم.

۲

«مزدا اهوره» ی با «منش نیک» یگانه، در پرتو «شهریاری میئوی» [خویش]

بدانان^۱ پاسخ گفت:

— «اشه» ی تابناک را که دوست نیک «سپندارمذ» است، برای شما

برگزیده‌ام. باشد که او از آن شما شود.

۳

ای دیوان!

شما همه از تبار «منش زشت» ید و آن کس که دیرزمانی شما را می‌پرستد، از

دروغ و خودستایی است. [هم] از این روست که بدین کردار فریبکارانه [تان] در هفت

۱. اشاره است به گروه‌های سه‌گانه دربند پیش.

بوم [جهان]^۱ به بدی نامبردار شده اید.

۴

بدین سان، شما^۲ [اندیشه] مردمان را [چنان] آشفته اید که بدترین کارها را می‌ورزند و از دوستان دیوان شناخته می‌شوند.
[آنان] از «منش نیک» دوری می‌گزینند و از خیرِ «مзда اهوره» و «اشه» روی برمی‌تابند.

۵

اینچنین شما با اندیشه و گفتار و کردار بد که «منش زشت» برای تباهی [جهان] به شما و دُرَوَندان آموخت، مردمان را فریفتید و از زندگی خوب و جاودان بی بهره کردید.

۶

ای اهوره!
او^۳ از گناهکاری بسیار، کامیاب شد و با چنین [رفتاری] تا بدین پایه به نامبرداری رسید؛ اما تو همه چیز را به یاد داری و با «بهترین منش» [از سزای او] آگاهی.
ای مزدا!
فرمان تو و آموزش «اشه» با «شهریاریِ مینوی» تو روا خواهد شد.

۷

هیچ کدام از این گناهکاران در نمی‌یابند که کامیابی — همان گونه که زندگی به ما آموخته و بدانسان که با [آزمون] آهن گدازان گفته شده — به کار و کوشش [باز بسته است].
ای مزدا اهوره!

۱. هفت بوم یا اقلیم جهان در بخش بندی کهن.

۲. ضمیر شما باز بُرد دارد به دیوان در بند پیش.

۳. اشاره است به یکی از فرمانروایان دیوپرست که با مزداپرستی در ستیزه بوده است.

تواز سرانجام آنان آگاه‌تری.

۸

«جَم و یونگهان» نیز — که برای خشنودی مردمان و خویشتن، خداوند جهان را خوار شمرد — از این گناهکاران نامبردار است.^۱
ای مزدا!

من به واپسین داوری تو درباره همه آنان^۲ بی گمانم.

۹

آموزگار بد با آموزش خویش، سخن [ایزدی] را برمی گرداند و خیرِ زندگی را تباه می‌کند.
او براستی [مردمان را] از سرمایه گرانبهای راستی و «منش نیک» بی بهره می‌کند.
ای مزدا! ای اشه!

بدین سخنان که از «مینو»^۳ ی من [برمی آید]، نزد شما گله می‌گرام.

۱۰

براستی او^۴، هنگامی که دیدن زمین و خورشید پا دو چشم را بدترین [گناه] می‌خواند،^۵ [همان] کسی است که سخن [ایزدی] را برمی گرداند.
او [ست که] دانا را [به جرگه] دُرَوَند [ان] درمی آورد. او [ست که] کشتزارها را ویران می‌کند. او [ست که] رزم افزار به روی آشونان می‌کشد.

۱. — زام. بندهای ۳۸ - ۳۳.

۲. گناهکاران

۳. آموزگار بد.

۴. اشاره است به این باور زرتشت و پیروان او که خورشید سرچشمه فروغ و گرما و زمین زیستگاه و پناهگاه آدمیان را گرامی می‌داشتند و به دیده احترام می‌نگریستند. بسیاری از پژوهشگران برآنند که زرتشت در این بند و بندهای پس از آن، با «مهرآینی» ستییده است که پیروان آن، گاو را در جایی دور از تابش خورشید، قربانی می‌کردند و با برگذاری آیین نیایش «هوم» و اجرای قربانیهای خونین، هنجارهای زندگی آرام روستایی را زیر پا می‌گذاشتند.

۱۱

براستی آنانند^۱ که زندگی را تباه می‌کنند. آنانند که دُرَوَندان را بزرگ می‌شمارند و زنان و مردان بزرگوار را از رسیدن به دهش [ایزدی] بازمی‌دارند.
ای مزدا!

آنان آشَوَنان را از «بهترین منش» روی گردان می‌کنند.

۱۲

آنان با آموزشهای خود، مردمان را از بهترین کردار بازمی‌دارند.
آنان زندگی جهانیان را با گفتار فریبنده پریشان می‌کنند.
آنان «گِرِهَم» و یاران وی و «کَر پان» و شهریار خواستاران «دُروج» را بر «اشه» برتری می‌دهند.
«مزدا» [آنان را] پادافره برنهاده است.

۱۳

ای مزدا!
«گِرِهَم» هر اندازه هم که آرزومند بدست آوردن شهریاری در پناه «بدترین منش» باشد، سرانجام تباه کننده زندگی [خود] خواهد بود.
آنگاه آنان^۲ آرزومندانه خواستار پیامِ پیام آورِ تو خواهند شد که «اشه» را در برابر هراس انگیزی وی^۳ نگاهبانی می‌کند.

۱۴

«گِرِهَم» و «کوی» ها از دیرباز برای به ستوه آوردن وی^۴ خِرَد و نیروی خویش را بکار گرفته اند.
آنان بر آن شدند که از دُرَوَندان یاری خواهند و گفتند که زندگی باید به تباهی

۱. آموزگاران بد

۲. گمراهان

۳. گِرِهَم

۴. زرتشت

کشانده شود تا «دوردارنده مرگ»^۱ به یاری [شان] برانگیخته شود.

۱۵

بدین سان «گرپان» و «کوی»ها براستی به دست همانان که هیچ گاه زندگی و فرمانروایی آزاد را برایشان روا نمی داشتند، تباه خواهند شد. آنان را^۲ این دو^۳ به سرای «منش نیک» خواهند برد.

۱۶

براستی بهترین چیزها آموزش راستین و هوشمندانه مردی دین آگاه است. ای مزدا اهوره!
تو بر همه آنان که سرآزار مرا دارند و هراسانم می کنند، فرمان می رانی. هم از این روست که دشمنی دُرَوندان را از دوستان تو باز خواهم داشت.

۱. «دوردارنده مرگ» صفت «هوم» است. — یس. هات ۹ (هوم یشت) و یاد.

۲. کسانی را که از «کَرپ»ها و «کوی»ها آزار دیده اند.

۳. در گپ. افزوده شده است: خرداد و امرداد.

۱

هرکس باید در این جا^۱ برابر این [آموزش] ها^۲ که داد بنیادین زندگی است، رفتار کند. رد^۳ با دُرَوَند و اَشَوَن و آن کس که کردارهای نیک و بدش بهم آمیخته است، با درست‌ترین روش برخورد خواهد کرد.

۲

هرکس که با اندیشه و گفتاریا با هر دو دست خویش، با دُرَوَند بستیزد و یا پیروان او را به راه نیک رهنمون شود، به دوستکامی خواست «مَزدا اهوره» را برمی‌آورد.

۳

ای اهوره!

کسی که با اَشَوَن — خواه خویشاوند، خواه همکار، خواه یاور — بهترین رفتارها را داشته باشد و کسی که با کوشش [خویش]، آفریدگان را نگاهداری کند، با «اشه» و در سرای «منش نیک» بسر خواهد برد.

۴

ای مزدا!

منم که ترا می‌پرستم و از تو خواستارم: ناباوری و «تَرَمَنشی» از میان برخیزد و خویشاوندان از خیره‌سری، همکاران از فریب نزدیکان و یاوران از نکوهندگان

۱. در این جهان، در زندگی این جهانی.

۲. آموزشهای اشه.

۳. بارتولومه «رد» (= رهبر دینی) را در این جا اشاره به زرتشت می‌داند.

رهایی یابند و جهان از رهبران بد بیاساید.

۵

منم که برای [دست یابی به] والا ترین آرمان — رسیدن به زندگی دیر پای در
شهریاری «منش نیک» — «سروش» از همه بزرگتر ترا [به یاری] می خوانم تا در راه
درست «آشه» گام نهم و به جایی که «مزدا اهوره» شهریاری دارد، [برسم].

۶

منم آن سرودخوان که در [پیروی از] «آشه» پابرجا و استوارم.
[اینک] مهرورزانه و با همه هستی خویش، از «بهترین منش» خواستار
آموختن رهبری ام تا بدانسان که تومی خواهی، بدین کار دست زنم.
ای مزدا اهوره!
مرا آرزوست که با تودیدار و همپرسگی کنم.

۷

ای مزدا! ای نیک ترین!
به سوی من آی و نمایان شو تا در پرتو «آشه» و «منش نیک»، گذشته از
«مگونان»، [دیگر مردمان نیز] به گفتار من گوش فرادهند.
بشود که آنچه بایسته ماست و نمازی که شایسته تست، به روشنی در میان ما
آشکار گردد.

۸

ای مزدا!
واپسین آماج مرا به من بشناسان تا با «منش نیک» بدان روی آورم و چون
تویی را نیایش بگزارم. دهش پایدار «رسایی» و «جاودانگی» را به سخنان ستایشگرانه
من که از «آشه» مایه دارد، ارزانی دار.

۹

ای مزدا!

دو «مینو»^۱ بزرگ فزاینده «اشه» را که از آن تست، با فروغ بینش و دانش بدست توان آورد. [بشود که] «بهترین منش»، بخشش با هم آن دو [مینوی] یگانه روان را از فراسوی بیاورد و [به ما] ارزانی دارد.

۱۰

ای مزدا!

همه نیکیهای زندگی را که از آن تست — آنها را که بود و هست و خواهد بود — به مهربانی خویش به ما ارزانی دار
[به دستیاری] «منش نیک» و «شهریاری مینوی» و «اشه»، بهروزی ابدی تن ما را بیفزای.

۱۱

ای مزدا اهوره! ای تواناترین! ای آرمیتی! ای اشه ی گیتی افزای! ای منش نیک! ای شهریاری مینوی!
به من گوش فرادهید و آنگاه که پاداش هرکسی را می بخشید، بر من بخشایش آورید.

۱۲

ای اهوره!

[خود را] به من بنمای و [در پرتو] «آرمیتی» توش و توانم ده.

ای مزدا!

به پاداش ستایشم، از «سپندترین مینو» نیکویی، از «اشه» توانایی بسیار و از «منش نیک» سروری^۲ بخش.

۱. رسایی و جاودانگی (= خرداد و امرداد)

۲. در متن «فیراتو» آمده که در گپ. به «سرداریه» (= سرداری) برگردانده شده و بسیاری از گزارشگران جدید گاهان نیز آن را پذیرفته اند. بارتولومه و پورداود، آن را «پاداش» ترجمه کرده اند. ما «سروری» را به جای آن گذاشتیم.

۱۳

ای اهوره یِ تیزبین!
به شادمانی و رامش من، دهش بی مانند خویش را که از «شهریاریِ مینوی» و
از «منش نیک» است، بر من آشکار کن.
ای سپندارمذ!
«دین» مرا به [یاری] «اشه» آموزش ده و روشنی بخش.

۱۴

اینک زرتشت همه تن و جان و گزیده «منش نیک» خویش را همچون نیازی
پیشکش «مзда» می‌کند و گفتار و کردار و دل آگاهی و نیروی خود را نزد «اشه»
[ارمغان می‌برد].

یسنه، هات ۳۴

۱

ای مزدا اهوره!

گفتار و کردار و پرستشی که با آنها به مردمان «جاودانگی» و «اشه» و «شهریاریِ مینوی» و «رسایی» می بخشی، همه را نخست نزد تو نیاز می آورم.

۲

ای مزدا!

وَرجاوند مرد نیک منشی که روانش به «اشه» پیوسته است، همه اندیشه و کردار [خویش] را تنها [به تو] نیاز می کند.
[بشود که] ستایش سرایان و نیایش کنان به تو نزدیک شویم.

۳

ای اهوره!

آنچه را شایسته تو و «اشه» است، با نماز بجای می آوریم [تا] همه جهانیان با «منش نیک» در «شهریاریِ مینوی» [تو] به «رسایی» رسند.
ای مزدا!
براستی نیک آگاه هماره از دهش تو برخوردار می شود.

۴

ای مزدا اهوره!

در پرتو «اشه»، «آذر» نیرومند ترا خواهیم که جاودانه و تواناست و دوستان را

پیوسته آشکارا یاری می‌رساند و آزار و گناه دشمنان را در چشم برهم زدنی نمایان می‌کند.

۵

ای مزدا!

چه بزرگ است «شهریاری میئوی» تو!
چه اندازه آرزومندم که به تو پیوندم و در پرتو «اشه» و «منش نیک»، درویشانِ ترا پناه بخشم!
شما را^۱ برتر از همه می‌خوانم و از دیوان و مردمان آزاردهنده، دوری می‌گیریم.

۶

ای مزدا! ای اشه! ای منش نیک!

چون شما براستی چنین هستیدی^۲، پس مرا در همه دگرگونیهای زندگی این جهانی، چنان رهنمونی کنید که با ستایش و نیایشی از ژرفای دل، به سوی شما آیم.

۷

ای مزدا!

کجایند آن رادمردانی که آموزشهای ارجمند ترا با «منش نیک» دریافته‌اند و با همه سختی و آزار [ی که می‌کشند]، هوشیارانه آنها را بکار می‌برند؟
من جز تو کسی را نمی‌شناسم. پس در پرتو «اشه»، ما را پناه بخش.

۸

ای مزدا!

براستی آنان^۳ با این کردارها، ما را می‌هراسانند؛ چرا که نیرومندانشان برای ناتوانان، تباهی و ویرانی می‌آورند و با فرمان تودشمنی می‌ورزند.
آنان هیچ گاه به «اشه» نمی‌اندیشند و از «منش نیک» روی می‌گردانند.

۱. مزدا و دو فروزه او «اشه» و «منش نیک».

۲. یادآور جمله «شما را برتر از همه می‌خوانم» است در بند پیش.

۳. دروندان.

۹

ای مزدا!

آنان با بدکرداری و ناآگاهی از «منش نیک»، «سپندارمذ» ترا — که نزد دانایان بزرگوار است — کوچک می‌شمارند.
آنان از «اشه» چنان دور خواهند ماند که تباہکاران نافرہیخته از ما.

۱۰

خردمند آنان را اندرز داد که با «منش نیک» کار کنند و آگاه باشند که «سپندارمذ»، سرچشمه راستین «اشه» است.
ای مزدا اهوره!
آنان اگر این [آموزش تو] را دریابند، همه به «شهریاری میثوی» تو [راه خواهند یافت].

۱۱

اینک «رسایی» و «جاودانگی» — دهشهای دوگانه تو — به روشنایی راه می‌نمایند و «اشه» و «منش نیک» و «آرمیتی»، زندگانی دیر پای [ارزانی می‌دارند] و «شهریاری میثوی» را می‌افزایند.
ای مزدا!
تو با اینها^۱، ستیهندگان با دشمنانت را پیروزی می‌بخشی.

۱۲

ای مزدا!

دادِ تو چیست؟ خواستار چیستی؟ کدامین ستایش و کدامین نیایش را [سزاوار می‌شناسی]؟
فراگوی تا [مردمان] بشنوند و پاداش [پیروی از] آموزشهای ترا دریابند.
در پرتو «اشه» به ما بیاموز که راه هموار «منش نیک» چگونه است...

۱. اشاره است به فروزه‌های مزدا اهوره (اشه و منش نیک و رسایی و جاودانگی و آرمیتی و شهریاری میثوی) که در همین بند از آنها یاد شد.

۱۳

ای مزدا اهوره!

... آن راه «منش نیک» که به من نمودی، همان راه آموزش رهانندگان است که [تنها] کردار نیک در پرتو «آشه» مایه شادمانی خواهد شد؛ [راهی که] نیک آگاهان را برنهادی.

۱۴

ای مزدا اهوره!

بی گمان این [پاداش آرمانی] را به تن و جان کسانی ارزانی می‌داری که با «منش نیک» کار می‌کنند و در پرتو «آشه»، آموزش خرد نیک ترا بدرستی به پیش می‌برند و خواست ترا برمی‌آورند و برای پیشرفت جهان می‌کوشند.

۱۵

ای مزدا!

مرا از بهترین گفتارها و کردارها بیاگاهان تا براستی در پرتو «آشه» با «منش نیک» و به آزاد کامی ترا بستایم.

ای اهوره!

با «شهریاری میثوی» خویش و به خواست خود، زندگانی نو و سرشار از «آشه» را به ما ارزانی دار.

یسنه، هات ۴۳

۱

«مزدا اهوره» ی به همه کار توانا چنین بر نهاده است:
بهروزی از آن کسی است که دیگران را به بهروزی برساند.
نیرو و پایداری را برستی از تو خواستارم.
ای آزمیتی!
برای نگاهبانی از «اشه»، فرو شکوهی را که پاداش زندگی در پرتو
«منش نیک» است، به من ارزانی دار.

۲

همچنین بهترین [پاداش] از آن او^۱ باد.
ای مزدا!
کسی که [برای دیگران] خواستار روشنایی است، روشنایی [بدو] ارزانی
خواهد شد.
از «سپندترین مینو» ی خویش و در پرتو «اشه»، دانش برآمده از «منش نیک»
را به ما بخش تا در زندگانی دیر پا [ی خویش] همه روزه از شادمانی بهره‌مند شویم.

۳

پس برستی، بهترین نیکی‌ها بهره آن کس خواهد شد که در زندگی استومند و
میثوی، ما را به راه راست بهروزی — [راه] جهان آشه که جایگاه «اهوره» است —
۱. اشاره است به «کسی که دیگران را به بهروزی می‌رساند» در بند پیش.

رهنمونی کند.

ای مزدا!

دلدادگان تو در پرتونیک آگاهی و پاکی به تو خواهند پیوست.

۴

ای مزدا!

ترا توانا و پاک شناختم؛ آنگاه که [دانستم] در پرتوتوانایی ات، آرزوهای ما برآورده خواهد شد؛ آنگاه که [دریافتم] اَشَوَنان و دُرَوَنَدان را پاداش [و پادافره] خواهی بخشید؛ آنگاه که [پی بردم] در پرتو گرمای «آذر» تو — که نیرومندی اش از «اشه» است — نیروی «منش نیک» به من روی خواهد نمود.

۵

ای مزدا اهوره!

ترا پاک شناختم؛ آنگاه که در سرآغاز آفرینش زندگی دیدمت [و دریافتم] که چگونه تا پایان گردش آفرینش، کردارها و گفتارها را با هنر خویش، مزد برنهادی؛ پاداش نیک برای نیکان و [سزای] بد برای بدان.

۶

ای مزدا!

بدان هنگام که «سپند مینو»ی توفراز آید، «شهریاری مینوی» و «منش نیک» با گُشِ خویش، جهان را به سوی «اشه» پیش می برند و «آرمیتی» راد مردان را به سوی خِرَدِ نافریفتنی تورهنمونی خواهد کرد.

۷

ای مزدا اهوره!

براستی ترا پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و پرسید: — «کیستی و از کدامین خاندانی و در برابر پرسشها و دودلیهای روزانه زندگی خویش و جهان پیرامون خود، کدامین راه را می نمایی و می شناسانی؟»

۸

آنگاه نخست بدو [پاسخ] گفتم:
 — «منم زرتشت که با همهٔ توش و توان خویش، دشمن سرسخت دُرَوَندان و
 پناه نیرومند آشَوَنام.»
 ای مزدا!
 خواستارم تا بدان هنگام که ستایشگر و سرودخوان توام، همواره از «شهریاریِ
 میثوی» بی کران [تو] برخوردار باشم.

۹

ای مزدا اهوره!
 براستی ترا پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و پرسید:
 — «چگونه خود را باز می شناسانی؟»
 [و من بدو پاسخ دادم:]
 — «با دهش آن نماز که نزد آذر تو می گزارم.
 تا بدان هنگام که مرا توش و توان هست، به «اشه» خواهم اندیشید.

۱۰

پس تو مرا به سوی «اشه» — که [همواره] آن را فراخوانده ام — رهنمونی کن تا
 با پیروی از «آرمیتی» بدان دست یابم.
 اینک بپرس از ما و بدان سان که می خواهی، ما را بیازمای؛ چرا که پرسش و
 آزمون تو، رهبران را نیرومندی و برتری می بخشد.

۱۱

ای مزدا اهوره!
 ترا پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و من نخستین بار از گفتار
 تو آموختم و دریافتم که بردن پیام توبه میان مردمان دشوار است؛ اما من آنچه را که به
 من گفتی بهترین است، به سرانجام خواهم رساند.

۱۲

بدان هنگام که مرا فرمان دادی: «به‌سوی اِشه روی آور و آن را فراشناس!»،
سخنی هرگز ناشنیده به من گفتی:
— «بکوش تا سروش در اندرون توراه یابد و پرتو دهش ایزدی را دریابی که به
هر دو گروه پاداش [و پادافره] می بخشد.»

۱۳

ای مزدا اهوره!
ترا پاک شناختم، آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد تا آماج و آرزوی مرا
دریابد:
— «مرا زندگانی دیر پای ارزانی دار که هیچ کس جز تو نتواند بخشید؛ آن
زندگانی آرمانی که در شهریاری میثوی تو، نوید آن داده شده است.»

۱۴

ای مزدا!
آنچنان که فرزانه مرد توانایی، دوستی را به مهربانی پناه می بخشد، تو نیز با
«شهریاری میثوی» خویش و در پرتو «اشه»، پیروان مرا پناه بخش تا من و همه آنان که
«مئثره»ی ترا می سرایند، بپاخیزیم و از آموزشها [ی تو] پشتیبانی کنیم.

۱۵

ای مزدا!
ترا پاک شناختم؛ آنگاه که «منش نیک» نزد من آمد و مرا آموخت که
اندیشیدن در آرامش، بهترین راه دانش اندوزی است [و هشدار داد که] رهبر هرگز نباید
مایه خشنودی دُر وندان شود، چه، آنان همواره با آشونان دشمنی می ورزند.

۱۶

ای مزدا اهوره!
پس زرتشت، «سپندترین مینو»ی ترا برای خویشتن برگزید.
[بشود که] «اشه» زندگی استومند ما را نیرو بخشد.

[بشود که] «آرمیتی» و «شهریاری میثوی» [تو] زندگی ما را درخشان کنند.
[بشود که] «منش نیک» کردارهای ما را پاداش دهد.

بسنه، هات ۴۴

۱

ای اهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه [باید باشد] نیایش فروتنانه دلدادگان تو؟

ای مزدا!

[بگذار] کسی همچون تو، [آن را] به دوستی چون من بیاموزد.
پس در پرتو «اشه» ی گرامی، ما را یاری بخش تا «منش نیک» به سوی ما آید.

۲

ای اهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه است سرآغاز «بهترین زندگی» و آن کس که براستی [در پی آن]
کوشاست، چه پاداشی [می یابد]؟
ای مزدا!

براستی او — [آن] پاک، [آن] مرده ریگ و برگزیده همگان — در پرتو
«اشه»، نگاهبانِ مینوی [مردمان] و دوست [و] درمان بخش زندگی است.

۳

ای اهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

چه کسی در آغاز آفریدگار و پدر «اشه» بوده است؟
کیست که راه [گردش] خورشید و ستارگان را بر نهاده است؟
از کیست که ماه می‌فزاید و دیگر باره می‌کاهد؟
ای مزدا!
خواستارم که این همه و دیگر [چیزها] را بدانم.

۴

ای اهوره!
این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
کدامین کس زمین را در زیر نگاهداشت و سپهر را [بر فراز] جای داد که
فرونیفتند؟
کیست که آب و گیاه را [بیافرید]؟
کیست که باد و ابر تیره را شتاب بخشید؟
ای مزدا!
کیست آفریدگار «منش نیک»؟

۵

ای اهوره!
این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
کدامین استاد کاری، روشنایی و تاریکی را بیافرید؟
کدامین استاد کاری، خواب و بیداری را بیافرید؟
کیست [که] بامداد و نیمروز و شب را [بیافرید] تا فرزنانگان را پیمان
[ایزدی] فرایاد آورد؟

۶

ای اهوره!
این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
آیا برستی همه آنچه من نوید می‌دهم، درست است؟

[آیا] «آزمیتی» با گُنشِ خویش، «اشه» را خواهد افزود و اینان^۱ را مرده؛
[پدیدار شدن] «شهریاریِ مینوی» در پرتو «منش نیک» [خواهد داد]؟
این جهانِ بارور و خرمی بخش را برای که آفریدی؟

۷

ای اهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چه کسی «شهریاریِ مینوی» و «آزمیتی» ارجمند را بیافرید؟
چه کس به فرزاندگی، پسر را دوستدار پدر کرد؟

ای مزدا!

همانا می‌کوشم تا تو و «سپند مینو» را آفریدگار همه چیز بشناسم.

۸

ای مزدا اهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
[من که] به آموزشهای تومی اندیشم و گفتار ترا در پرتو «منش نیک» می‌جویم
تا بدرستی بیاموزم، چگونه به یاری «اشه» از هنجارِ زندگی آگاهی خواهم یافت و
روانم به شادیِ روزافزون خواهد رسید؟

۹

ای مزدا اهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه «دین» خود را بپالایم و از سرِ شیفتگی، یکباره نیاز [تو] کنم تا با آنچه
از تو خداوند نیک آگاه و در پرتو شهریاریِ تومی آموزم، با «شهریاریِ مینوی» ارجمند و
«اشه» و «منش نیک» به سرایِ یگانه‌تو — که [به من] نوید داده شده است —
راه یابم؟

۱. اشاره به نیکوکاران و درست کرداران است.

۱۰

ای اهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
 کدام است دین تو که جهانیان را بهترین [دین] است و همگام با «اشه»،
 جهان هستی را افزونی می بخشد و در پرتو «آرمیتی»، گفتار و کردار [ما] را به سوی
 راستی رهنمون خواهد شد؟
 ای مزدا!

من با دانش و گرایش خویش، به [دین] تو روی می آورم.

۱۱

ای اهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
 چگونه «آرمیتی» به [نهاد] دین آموختگان تو راه خواهد یافت؟
 منم نخستین [کسی] که بدین کار^۱ برگزیده شده‌ام. همه دیگران را^۲ دشمن
 مینوی^۳ می شناسم.

۱۲

ای اهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
 کدام یک از اینان که با ایشان سخن می گویم، آشون و کدام یک دُرَوند است؟
 به کدام یک [روی آورم]؟ [آن که] بدی دیده یا [آن که] خود بدکار است؟
 آن دُرَوندی که در برابر دهشهای تو [با من] می ستیزد، کیست؟ [آیا] نباید او
 را از بدکاران شمرد؟

۱. دین آموزی و پیامبری.

۲. دین ستیزان را.

۳. در گزارش پورداود «با خبر بدخواهی» و در ترجمه آذرگشسب «با دشمنی قلبی» آمده است؛ اما چنین
 می نماید که تعبیر گاهانی «مَنیاوش دَواشنگها» در متن، اشاره ای باشد به دشمنی بنیادی میان دو
 «مینو» در طرح اندیشگی گاهان. سنج. هات ۳۰، بندهای ۶-۳ و هات ۴۵، بند ۲.

۱۳

ای اهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه «دروج» را از خود دور برانیم؟
[چگونه] از آنان که سراپا نافرمانی اند؛ [آنان که] نه به پیوند با «اشه»
می‌کوشند و نه همپرسگی با «منش نیک» را آرزو می‌کنند، دوری گزینیم؟

۱۴

ای مزدا اهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه «دروج» را به دست «اشه» بسپارم تا با گفتار و آموزش ایزدی تو، پاک
شود و از این راه، دروندان شکستی سترگ خورند و فریب و ستیزه آنان از میان برود؟

۱۵

ای مزدا اهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چون تو آن توانایی را داری که مرا در پرتو «اشه» از [گزند] اینان^۱ پناه بخشی،
آن گاه که دو سپاه ناسازگار به هم رسند، برابر پیمانی که تو خود بر نهاده‌ای، به کدام
یک از آن دو و در کجا پیروزی خواهی بخشید؟

۱۶

ای اهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
کیست آن پیروزمندی که در پرتو آموزشهای تو، هستان^۲ را پناه می‌بخشد؟

۱. اشاره است به دروندان فریبکار و ستیهنده که در بند پیش، از آنها سخن گفته شد.
۲. در متن «ئی هئتی» آمده که برگردان واژه به واژه آن می‌شود: «اینان که هستند». ما «هستان» را به جای آن
آوردیم که در شعر مولوی هم در برابر «نیستان» بکار رفته است:
«اندک اندک زین جهان هست و نیست نیستان رفتند و هستان می‌رسند»
(کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، جزو دوم، ص ۱۵۷)

ای مزدا!
 مرا آشکارا از برگماشتن آن رد درمان بخش زندگی بیا گاهان و [بگذار]
 «سروش» و «منش نیک» بدو و به هر کس که تو خود او را خواستاری، روی آورند.

۱۷

ای مزدا اهوره!
 این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
 چگونه [با رهنمود تو] کامه من برخواهد آمد؟
 [چگونه] به تو خواهم پیوست و کی سخنانم کارگر خواهد شد، تا با «مئثره»
 — که در پرتو «اشه» بهترین راهنماست — [مردمان را] به «رسایی» و «جاودانگی»
 رهنمونی کنم؟

۱۸

ای مزدا اهوره!
 این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
 چگونه در پرتو «اشه»، آن پاداش را بدست آورم؟
 [چگونه] نیرویی، نیروهای دهگانه مرا راهبر و روشنگر خواهد شد تا با آنها
 «رسایی» و «جاودانگی» را دریابم و آنگاه هر دو را بدانان^۱ بخشم؟^۲

۱. مردم

۲. این بند یکی از دشوارترین و پررمز و رازترین پاره‌های گاهان است. آنچه از آن در این گزارش به «نیروهای دهگانه» و «نیرویی راهبر و روشنگر» تعبیر شده، در برگردان واژه به واژه متن، «ده مادیان با نریان و اشتری» درمی‌آید که در بسیاری از گزارشهای خاورشناسان باختری و در گزارش پورداود، با اندک تفاوتی به همین صورت آمده است. اما مفسرانی از قبیل «کانگا» و «تاراپور والا» برآنند که نام این جانوران در این بند، کنایی و رمزی است و ده مادیان، اشاره به ده حس سرکش و گمراه کننده در وجود آدمی و ده نریان یا اسب نر، کنایه از اندیشه انسان است که برآن حسهای دهگانه چیرگی می‌یابد و آنها را راهبری می‌کند و اشتر مرحله نهایی این سیر و سلوک و رسیدن به فروغ ایزدی و روشنائی ابدی است. (ناگفته نماند که در برداشتهای اخیر، واژه ushtra نه به معنی اشتر یا شتر بلکه از مصدر ush به معنی روشنائی بخشیدن و درخشیدن، گرفته شده است.)

نگارنده با قید احتیاط، تعبیر «نیروهای دهگانه» و «نیرویی راهبر و روشنگر» را برگزیده است؛ اما

۱۹

ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
 هنگامی که نیازمندی راست گفتار، نزد کسی می رود و آن کس، مزد بایسته
 بدو نمی دهد، سزای کنونی او چیست؟
 من از آنچه در پایان بدو خواهد رسید، آگاهم؟

۲۰

ای مزدا!

این را نیز می پرسم:
 آیا دیوان هرگز خداوند گاران خوبی بوده اند؟
 [آنانند] که می بینند چگونه «کَر پان»، «کوی» ها و «اوسینخش» جهان را
 برای ایشان، گرفتار خشم و آزار کرده و جهانیان را همواره به ناله و زاری درآورده و
 هیچ گاه در پرتو «اشه» برای پیشرفت و آبادانی جهان نکوشیده اند.

→ همچنان آن را نسبی و مبهم می داند.

یسنه، هات ۴۵

۱

اینک سخن می‌گویم؛ ای کسانی که از دور و نزدیک آمده و خواستار [آموزش] ید.

اکنون همه شما گوش فرادهید و سخنِ روشنِ مرا بشنوید و خوب به یاد بسپارید:

«مباد که آموزگار بد، دیگر باره زندگی [شما] را تباه کند [و] دُرُوند با زبان خود و با دُژباوری‌اش، شما را به گمراهی بکشاند.»

۲

اینک سخن می‌گویم از دو «مینو».

در آغاز آفرینش، «سپند [مینو]» آن دیگری — «[مینو] ناپاک» — را چنین گفت:

— «نه منش، نه آموزش، نه خِرَد، نه باور، نه گفتار، نه کردار، نه «دین» و نه روان ما دو [«مینو»] با هم سازگارند.»^۱

۳

اینک سخن می‌گویم از آنچه «مَزدا اهوره» یِ دانا در [بارۀ] بنیادِ هستی به من گفت:

— [کسانی] از میان شما که «مَثَرَه» را — بدان‌سان که من بدان می‌اندیشم و

۱. سنج . یس . ۳۰، بند ۳

از آن سخن می‌گویم — بکار نبندند، [در] پایانِ زندگی، [بهره] شان دریغ و درد خواهد بود.»

۴

اینک سخن می‌گویم از آنچه در زندگی از همه چیز بهتر است.
از «اشه» دریافتم که «مزدا» آفریدگار او و پدر «منش نیک» کوشاست و
«آرمیتی» دختر نیک گنش هموست.
«اهوره» ی از همه چیز آگاه را نتوان فریفت.

۵

اینک سخن می‌گویم از آنچه [آن] «سپندترین»^۱ مرا گفت؛ سخنی که
شنیدنش مردمان را بهترین [کار] است.
«آنان که آموزشهای مرا ارج بگزارند و پیروی کنند، به رسایی و جاودانگی
خواهند رسید و با کردارهای «منش نیک»، به «مزدا اهوره» [خواهند پیوست].

۶

اینک سخن می‌گویم [از آن که] بزرگترین^۲ است.
در پرتو «اشه» می‌ستایم [او را] که نیک آگاه است [و] آنان را که [با او]
هستند.^۳

[بشود که] «مزدا اهوره» با «سپند مینو» ی خویش [ستایش مرا] بشنود.
در پرتو «منش نیک» خواهم کوشید که مهرورزانه بدو برسم.
[بشود که او] با خرد خویش، مرا از آنچه بهترین [چیز] است، بیاگاهاند.

۷

اوست که همه رادان — همه آنان که بودند و خواهند بود — رستگاری خویش

۱. برگردان spantotamo ، صفت ویژه «مزدا اهوره» است که تنها همین یک بار در گاهان آمده؛ اما در یسنه،
هات ۱ و ۳۷ و هرمزدیشت و وندیداد، بارها بدان برمی‌خوریم.

۲. برگردان mazishta ، صفت ویژه «مزدا اهوره» است.

۳. احتمالاً اشاره‌ای است به فروزه‌های «مزدا اهوره» که در اوستای نواز آنها با عنوان «امشاسپندان» یاد
می‌شود.

را از وی خواستار می‌شوند.
روان آسَوَن به جاودانگی و کامروایی خواهد پیوست و روان دُرَوَند، براستی
هماره در رنج خواهد بود.
این [فرمان] را «مزدا اهوره» با «شهریاری میثوی» [خویش] بر نهاده است.

۸

با ستایشها و نیایشهای خویش بدوروی می‌آورم و با چشم دل او را می‌بینم.
«مزدا اهوره» را در پرتو «اشه» و با اندیشه و گفتار و کردار نیک می‌شناسم و
نیایشهای خود را در «گرزمان» او فرو می‌نهم.

۹

او را با «منش نیک» خشنود می‌کنم؛ او را که به خواست خویش، بهروزی و
تیره‌روزی — هر دو — را برای ما آفریده است.
[بشود که] «مزدا اهوره» با «شهریاری میثوی» خویش، ما را [نیروی] کار
کردن بخشد تا در پرتو «منش نیک» و «اشه» و با نیک‌آگاهی به پیشرفت [کار]
مردمان بکوشیم.

۱۰

او را با [یاری] «آرمیتی» می‌ستاییم و گرامی می‌داریم؛ او را که هماره «مزدا
اهوره» خوانده می‌شود؛ [او را] که در پرتو «اشه» و «منش نیک» خود، ما را نوید داد
که در «شهریاری میثوی» وی به «رسایی» و «جاودانگی» خواهیم پیوست و به ما
تندرستی و توانایی خواهد بخشید.

۱۱

پس کسی که با دیوان و مردمان [پیرو] آنان دشمنی می‌ورزد، [راهش] از
[راه] آن کس که «مزدا اهوره» را خوار می‌شمارد و زشت می‌انگارد، جداست.
[چنین کسی] دربارهٔ او^۱ و رهانندگان دانا و یاوران دین پاک، نیک
می‌اندیشد و [«مزدا»] او را دوست و برادر و بلکه پدر خواهد بود.

یسنه، هات ۴۶

۱

به کدام مرزو بوم روی آورم؟ به کجا روم [واز که] پناه جویم؟
مرا از خویشاوندان و یاورانم دور می‌دارند. همکاران و فرمانروایان دُرَوَنِدِ
سرزمین نیز، خشنودم نمی‌کنند.

ای مزدا اهوره!

چگونه ترا خشنود توانم کرد؟

۲

ای مزدا!

من می‌دانم که چرا ناتوانم. از آن روی که خواسته‌ام ناچیز است و کسانم
اندک شمارند.

ای اهوره!

از این [ناکامی] نزد تو گله می‌گزارم. تو خود، نیک [در کار من] بنگر.
من [از تو] خواهان آن یاری و رامشم که دلداری به دلداده‌ای می‌بخشد.
در پرتو «اشه» مرا از نیروی «منش نیک» بی‌گهان.

۳

ای مزدا!

کی سپیده‌دم آن روز فرا خواهد رسید که با آموزشهای فزایش بخش خردمندان
رهانندگان، «اشه» به نگاهداری جهان بدرخشد؟

کیانند آنان که «منش نیک» به یاری شان خواهد آمد؟

ای اهوره!

من [تنها] آموزش ترا برمی‌گزینم.

۴

دُرَوْنِدِ بدنامِ بد کردارِ تباهاکار، یاوران «اشه» را از پیشبرد زندگانی [مردمان] در روستا یا سرزمین بازمی‌دارد.

ای مزدا!

آن کس که از دل و جان و با [همه] توانایی [خویش] با او می‌ستیزد، جهانیان را به راه نیک آگاهی رهنمون می‌شود.

۵

ای مزدا اهوره!

هرگاه اَشَوَن نیک آگاهِ توانایی که خود بدرستی زندگی می‌کند، دُرَوْنِدِ خواستاری را — خواه به فرمانِ ایزدی، خواه از سرِ خویشکاریِ دینی — به گرمی بپذیرد، می‌تواند با خردمندیِ خویش، او را بیاگاهاند و از گزند و تباهی برهاند.

۶

اما اگر آن مرد توانا او را نپذیرد، خود آشکارا به دُرَوْنَدان خواهد پیوست؛ زیرا از همان آغاز که «اهوره»، «دین» را آفرید، نیک خواهِ دُرَوْنَد، خود دُرَوْنَد است و اَشَوَن کسی است که دوستِ اَشَوَنان باشد.

۷

ای مزدا!

بدان هنگام که دُرَوْنَد آزدنِ مرا کمر می‌بندد، جز «آذر» و «منش [نیک]» تو — که «اشه» از کردارشان کارآمد می‌شود — چه کس مرا پناه خواهد بخشید؟

ای اهوره!

«دین» مرا از این آموزش بیاگاهان.

۸

ای مزدا!

از کردار آن کس که سرِ آزارِ جهانیان را دارد، مرا رنجی نخواهد رسید.
[گزید] آن [کردارهای] دشمنانه، به خود او بازخواهد گشت؛ آنچنان که او
خود را از نیک زیستی بی بهره خواهد کرد و بدان دشمنانگی، هیچ راهی [به‌رهایی] از
دُزریستی نـ[خواهد یافت].

۹

کیست آن رادی که نخستین بار مرا بیاموزد که چگونه تو سرورِ پاکِ آشَوَن
کردارها را بیش از همه شایسته ستایش بشناسیم!
ما همواره خواستاریم که با «منش نیک» و در پرتو «اشه» آنچه را که تو
آفریدگارِ جهان هستی درباره «اشه» گفته‌ای، [دریابیم].

۱۰

ای مزدا اهوره!

بدرستی می‌گویم: هر کس — چه مرد، چه زن — که آنچه را تو در زندگی
بهترین [کار] شناخته‌ای بورزد، در پرتو «منش نیک» از پاداش «اشه [و] «شهریاری
مینوی» [برخوردار خواهد شد].
من چنین کسانی را به نیایش تو رهنمون خواهم شد و همه آنان را از «گذرگاه
داوری» خواهم گذرانم.

۱۱

«کر پان» و «کوی» ها با توانایی خویش و با وادار کردن مردمان به کردارهای
بد، زندگانی [آنان] را به تباهی می‌کشانند؛ [اما] روان و «دین» شان هنگام نزدیک
شدن به «گذرگاهِ داوری» در هراس خواهد افتاد و آنان همواره باشندگان «گُنام
دُروج» [خواهند بود].

۱۲

هنگامی که «اشه» به نوادگان و خویشانِ نامورِ «فریان» تورانی روی آورد،

جهان با تُخشایی «آزمیتی» پیشرفت خواهد کرد. پس آنگاه «منش نیک»، آنان را بهم خواهد پیوست و «مزدا اهوره» سرانجام بدیشان رامش و رستگاری خواهد بخشید.

۱۳

کیست در میان مردمان که «سپیتمان زرتشت» را در به سرانجام رساندن کار [خویش] خشنود کند؟
براستی چنین کسی برازنده بلندآوازی است.
«مزدا اهوره» او را زندگی [جاوید] می بخشد و «منش نیک»، هستی او را می افزاید و ما بدرستی او را دوستِ خوب «اشه» می شناسیم.

۱۴

ای زرتشت!
کیست دوستِ آشون تو؟
کیست آن که بدرستی خواستار بلندآوازی «مگه» ی بزرگ است؟
براستی چنین کسی «کی گشتاسپ» دلیر است.
ای مزدا اهوره!
من کسانی را که تودر سرای یگانه خویش جای خواهی داد، با گفتارِ «منش نیک» فرامی خوانم.

۱۵

ای هچتسپیان! ای سپتیمانیان!
به شما خواهم گفت [همه آنچه را که شنیدنش برای شما بهترین است]^۱ تا دانا و نادان را از هم بازشناسید.
از این کردارهاست که شما «اشه» را — آنچنان که در نخستین دادِ «اهوره» آمده است — به خویشتن ارزانی می دارید.

۱. در متن یک سطر شعر افتاده است. «تاراپوروالا» و به پیروی از او «آذرگشسب»، عبارت داخل [] را به جای سطر گم شده آورده اند که ما هم برای روشنی مطالب، به اقتباس از ایشان، آن را در این جا نقل کردیم.

۱۶

ای فرشوستر هُوگو!

با این رادان — که ما هر دو خواستار بهروزی آنانیم — بدان جا روی آور؛ بدان جا که «اشه» با «آرمیتی» پیوسته است؛ بدان جا که «منش نیک» و «شهریاری میثوی» فرمانروایند؛ بدان جا که سرای شکوهمند «مزدا اهوره» است.

۱۷

ای جاماشپ هُوگوئی فرزانه!

اینک سخنانی «پیوسته»^۱ به تومی آموزم، نه «ناپیوسته»^۱ تا تو آنها را به دل نیوشا و پرستار باشی.
«مزدا اهوره» در پرتو «اشه» نگاهبان نیرومند کسی شود که دانا را از نادان بازشناسد.

۱۸

آن کس که به [دین] من پیوندد، من خود، او را بهترین [یاور]م و در پرتو «منش نیک»، بهترین چیزها را بدو نوید می‌دهد.

۱. پیوسته (= منظوم) گزارشی است از afshman اوستایی (که ظاهراً صورت دیگری است از afshan و در گزارش پهلوی هم به patman = پیمان برگردانده شده) و به پیروی از تعبیر فردوسی برای منظوم کردن و به نظم در آوردن:

«ز گفتار دهقان یکی داستان پیوندم از گفته باستان (شا. ج ۲، ص ۱۷۰) همچنین ناپیوسته (= منثور، نامنظم) برگردان an-afshman است.

در باره مفهوم این دو تعبیر، میان گزارشگران گاهان، اختلاف بسیار وجود دارد. پورداود آنها را به سنجیده و ناسنجیده برگردانده و آنچه را در گزارش پهلوی آمده، ناشی از اشتباه میان «افشمن» و «افسمن» شمرده است. آذرگشپ آنها را به «کار و فعالیت» و «بیکاری و تنبلی» ترجمه کرده است (که برداشتی است از گزارش تاراپور والا) و وحیدی «وافته» و «ناوافته» را (که همان منظوم و نامنظم است) در برابر آنها آورده است.

پژوهندگان پارسی و اروپایی گاهان نیز نظرهای گوناگونی در این باره ابراز داشته‌اند؛ اما بیشتر آنها همان مفهوم «منظوم» و «نامنظم» را ترجیح داده‌اند. ما نیز با قید احتیاط و با اعتقاد به نسبی بودن این برداشت، پیوسته و ناپیوسته را در این گزارش، آوردیم. (— یاگا. ص ۲۹۸—۲۹۷).

اما آن کس که با [آموزش] ما سرستیز دارد، ستیز با او رواست.

ای مزدا!

در پرتو «اشه» خواست ترا [برمی آورم و ترا] خشنود می کنم. چنین است

گزینش خرد و منش من.

۱۹

آن کس که در پرتو «اشه»، بهترین خواست «زرتشت» — ساختن جهانی نو —

را برآستی برآورد، پاداش زندگی جاودانه سزاوار اوست و در این جهانِ زایایِ بارآور نیز

هرآنچه را دلخواه اوست، بدست خواهد آورد.

ای مزدا! ای آگاه ترین!

این همه را تو بر من آشکار کرده ای.

پسند، هات ۴۷

۱

«مزدا اهوره» با «شهریاری میثوی» و «آرمیتی» خویش، کسی را که با «بهترین منش» و گفتار و کردار به «سپند مینو» و «اشه» پیوندد، «رسایی» و «جاودانگی» خواهد بخشید.

۲

کسی که در پرتو «سپندترین مینو» بهترین [روش را دارد] و زبانش گویای «منش نیک» [او] است و دستهایش کردارهای «آرمیتی» را می‌ورزد، تنها یک اندیشه [دارد]:
«مزدا» پدر «اشه» است.

۳

ای مزدا!
تویی پدر «سپند مینو». تویی که این جهانِ خرمی بخش را برای او^۱ بیافریدی و بدان رامش بخشیدی و آنگاه که او^۱ با «منش نیک» همپرسگی کرد، «آرمیتی» را به راهبری و آبادانی آن^۲ برگماشتی.

۴

ای مزدا.

۱. آدمی

۲. زمین و جهان (اشاره است به این همانی «آرمیتی» با «زمین» در آموزه‌های اخلاقی و دینی زرتشت).

دُرَوَندان که از «سپند مینو» روی برتافتند، آزار بینند؛ اما اَشَوَنان چنین نشوند.
 اَشَوَن را هرچند هم کم نوا باشد، باید دوست شمرد و دُرَوَند را هر اندازه هم که
 توانگر باشد، باید بدخواه دانست.

۵

ای مزدا اهوره!

[تو] در پرتو «سپند مینو» همه آنچه را که براستی بهترین دهشاست، به اَشَوَن
 نوید داده‌ای؛ اما دُرَوَند که با منش و کردار زشت خویش بسر می برد، از مهر تو بهره مند
 نتواند شد.

۶

ای مزدا اهوره!

[تو] در پرتو «سپند مینو» و «آذر» خود و با یآوری «آرمیتی» و «اشه»، پاداش
 [و پادافره] هر دو گروه را می بخشی.
 بدرستی بسی از جویندگان به [دین] تو خواهند گروید.

ای اهوره!

به هنگام پاداش و آن زمان که «اشه» بر «دروج» پیروز شود، آنچه از فریب دیوان و مردمان [دُرَوند] که از آن آگاهی داده شده است، برای همیشه آشکار خواهد شد.

آنگاه در پرتو دهش تو، ستایش تو [و مهرورزی به تو] افزونی گیرد.

ای اهوره!

مرا از آنچه تو خود می‌دانی، بیاگاهان.
براستی آیا تواند بود که پیش از آغاز کشمکش در اندیشه‌ام، آشون بر دُرَوند پیروز شود؟

ای مزدا!

آشکار است که این [پیروزی] سرانجام نیک زندگی دانسته شده است.

پس [مردم] دانا را بهترین آموزش آن است که «اهوره» یِ نیکی آفرین در پرتو «اشه» می‌آموزد.

ای مزدا!

وَرجاوندان [و] دانایان و آموزگارانِ راز-آیینِ تو، در پرتو خرد و «منش نیک»

از شیفتگان و دلدادگان تو خواهند شد.

۴

ای مزدا!

آن کس که نیک می‌اندیشد یا بد، بی‌گمان «دین» و گفتار و کردار خود را نیز [چنان خواهد کرد] و خواهش او پیرو گزینش آزادانه وی خواهد بود. سرانجام خرد تست که [نیک و بد را از یکدیگر] جدا خواهد کرد.

۵

[بشود که] فرمانروایان خوب و نیک کردار و دانشور [در پرتو] «آرمیتی» بر ما فرمان برانند.

مبادا که فرمانروایان بد [بر ما] فرمان برانند. پاکی از هنگام زادن، مردمان را بهترین [کار در زندگی] است. باید برای [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به سوی روشنایی برد.

۶

براستی او^۱ پناهگاه نیک ماست و پایداری و توش و توان — [دودش] ارجمند «منش نیک» را — به ما ارزانی می‌دارد. «مزدا اهوره» در پرتو «اشه» از آغاز زندگی، گیاهان را بر آن برویانید.

۷

ای کسانی که دل به «منش نیک» بسته‌اید، خشم را فروافکنید و خود را در برابر تند خویی نیرومند کنید و برای گسترش «اشه»، به مردان پاک پیوندید. ای اهوره! پیروان آنان^۲ به سرای تو [راه خواهند یافت].

۱. «او» در این بند، اشاره دارد به «آرمیتی» در بند پیش که با «زمین» این همانی دارد.

۲. مردان پاک، پارسایان، دین‌آگاهان.

۸

ای مزدا!

کدام است دهش نیک تو که از «شهریاری میئوی» تو [خواهد رسید]؟
کدام است پاداش تو برای من و یارانم؟

ای اهوره!

چه اندازه آرزومندم که در پرتو «اشه» و «منش نیک»، برای پیشبرد کارها بر
رادان آشکار شوی!

۹

ای مزدا!

چگونه دریابم که تو در پرتو «اشه» بر همگان و بر آنان که سرِ آزار مرا دارند،
فرمان می رانی؟

مرا بدرستی از هنجارِ «منش نیک» بیا گاهان.
رهاننده باید بداند که پاداش وی چه سان خواهد بود.

۱۰

ای مزدا!

کی مردمان آموزش ترا در خواهند یافت؟
کی پلیدی این می^۱ را برخواهی انداخت که «گَر پان» بدکار، [مردمان را]
بدان می فریبند و فرمانروایان بد با آن به [دُژ] خِرَد [ی] بر سرزمینها فرمان می رانند؟

۱۱

ای مزدا!

کی «اشه» و آرمیتی» در پرتو «شهریاری میئوی» [تو] خواهند آمد و خانمان
خوب و [سرزمین] کشتمند پدیدار خواهد شد؟

۱. منظور آشامیدنی «هوم» است. (— یس . ۳۲، بند ۱۴ و یاد. زیر قوم) برخی از گزارشگران گاهان، واژه mada را که ما در برابر آن «می» آوردیم و صورت دیگر آن madhu چند بار در «یسنه» و نیز در فرگرد پنجم و نندیداد به همین معنی آمده است، به «دیوانگی» برگردانده اند.

کیانند آنان که ما را در برابر دُرَوَندان خونخوار، رامش خواهند بخشید؟
کیانند آنان که از بینشِ «منش نیک» برخوردار خواهند شد؟

۱۲

ای مزدا!

چنین خواهند بود رهانندگان سرزمینها که با «منش نیک» خویشکاری
می‌ورزند و کردارشان بر پایهٔ «اشه» و آموزشهای تست.
براستی آنان به درهم شکستن خشم برگماشته شده‌اند.

بسنه، هات ۴۹

۱

دیرگاهی است که «بندو» بزرگترین ستهنده با من است؛ [منی] که خواستار [رهنمونی و] خشنودی گمراهان در پرتو «اشه» ام.
ای مزدا!

با پاداش نیک به سوی من آی و مرا پناه بخش تا در پرتو «منش نیک» او را شکست دهم.

۲

دیرگاهی است که «بندو» — این آموزگار دروغین که سراز «اشه» پیچیده و از «سپندارمذ» پیوند گسسته است و هرگز با «منش نیک» همپرسی نمی‌کند — مرا اندیشناک کرده است.

۳

ای مزدا!

توبدرستی این باور و آموزش را برای همگان بر نهاده‌ای که «اشه» سود می‌بخشد و «دروج» زیان می‌آورد.
پس من آرزومندم که به «منش نیک» پیوندم [و] همگان را از درآمیختن با دُرَوندان بازدارم.

۴

آن دُرِ خِرَدانی که با زبان خویش، خشم و ستم را می‌افزایند و مردم کارآمد و

پرورشگر را از کار خویش باز می‌دارند، زشت کردارند و خواهان نیکوکاری نیستند.
آنان به گُناهِ دیو — که از آنِ «دین» «دُرَوَندان» است — در خواهند آمد.^۱

۵

ای مزدا!

کسی که با دل و جان، «دین» خویش را به «منش نیک» بپیوندد، به
«آرمیتی» [بستگی دارد] و در پرتو «اشه» به نیک آگاهی خواهد رسید.
ای اهوره!

چنین کسی با همهٔ اینها^۲ در پناه «شهریاری مینوی» توجای خواهد گرفت.

۶

ای مزدا اهوره! ای اشه!

هرآینه شما را به گفتن آنچه براستی در اندیشه و خرد شماست، برمی‌انگیزم تا
بدرستی دریابم که چگونه [پیام] دین‌تان را به گوش [مردمان] برسانم.

۷

ای مزدا! ای اهوره!

[بگذار مردمان] با «منش نیک» و در پرتو «اشه»، آن را^۳ بشنوند [و] تو خود
نیز گواه باش که کدام یک از یاوران و خویشاوندان به دادورزی زندگی خواهد کرد تا
همکاران مرا راهنمایی نیک باشد.

۸

ای مزدا اهوره!

۱. مفهوم این جمله در گزارشهای گوناگون، مورد اختلاف است و به چندین صورت مانند «آنان با آموزشهای
خود، دیوان را یاری می‌کنند.» و «آنان با آموزش دروغ، دیوانی پدید می‌آورند.» و نظایر آنها برگردانده شده
است.

۲. باید اشاره‌ای باشد به فروزه‌های آفریدگار از قبیل «منش نیک» و «اشه» و «آرمیتی» که در همین بند از آنها
یاد شد.

۳. پیام و آموزش دین مزدا اهوره و اشه که در بند پیش، از آن سخت رفت.

این را از تو خواستارم که بزرگترین دهش رسایی و رامش و پیوستگی با «اشه» را به «فرشوشتر» ارزانی داری و همین [پاداش] را در پرتو «شهریاری» نیک خویش، به دیگر پیروانم [نیز] ببخشی.
[بشود که] ما همواره فرستادگان^۱ [تو] باشیم.

۹

ای جاماسپ فرزانه!
[بشود که] نگاهبان [دین] — [آن که] برای رهایی [مردمان] آفریده شده است — این آموزشها را بشنود:
راست گفتار هرگز به پیوند با دُرَوند نخواهد اندیشید.
«دین» آنان [که راست گفتارند] از بهترین پاداشها بهره‌مند خواهد شد و سرانجام به «اشه» خواهد پیوست.

۱۰

ای مزدا! ای شهریار بزرگ!
«منش نیک» و روانِ آشَوَنان و نیایش «آرمیتی» و شور دل، همه را به سرای تو می‌آورم تا توبه نیروی پایدار [خویش، آنها را] جاودانه نگاهدار باشی.

۱۱

اینک روان شهریارانِ بد — آنان که دُرَوند و بدمنش و بد «دین» و بد گفتار و بد کردارند — از روشنایی به تیرگی باز می‌گردد.
براستی آنان باشندگانِ «گَنام دُرُوج» اند.

۱۲

ای مزدا اهوره!
کدام است آن یاوری تو که در پرتو «اشه» و «منش نیک» به من که «زرتشت» ام و ترا به یاری همی خوانم، خواهی رساند؟
من براستی ترا می‌ستایم و آفرین می‌خوانم و بهترین دهش ترا خواهانم.

۱. فرستادگان برگردان fraēshta است که برخی از گزارشگران آن را به «دوستاران» ترجمه کرده‌اند.

یسنه، هات ۵۰

۱

ای مزدا اهوره!

هنگامی که براستی ترا به یاری می‌خوانم، جز «اشه» و «منش نیک» چه کسی روان مرا یاری خواهد کرد؟
کیست که پناه‌بخش و نگاهدار من و یاران و پیروانم خواهد بود؟

۲

ای مزدا!

آن کس که جهان را خرمی‌بخش آرزو می‌کند و آن را همواره آبادان می‌خواهد، چگونه در پرتو «اشه» و فروغ تابناک [تو] و در میان پارسایان زندگی خواهد کرد؟
بدرستی تو او را آشکارا در سرای فرزندگان جای خواهی داد.

۳

ای مزدا!

پس بدرستی «اشه» به کسی روی خواهد آورد که «شهریاری میثوی» و «منش نیک»، رهنمون او باشد؛ کسی که به نیروی [این] دهشها، جهان پیرامون خویش را — که دُرَوندان فرا گرفته اند — آبادان کند.

۴

ای مزدا اهوره!

اینک ترا و «اشه» و «بهترین منش» و «شهریاری میثوی» رامی‌ستایم و نیایش

می‌گزارم.
من خواهانم که رهرو راه [راست] باشم [و] در «گزمان» به گفتار رادمردان
[تو] گوش فرادهم.

۵

ای مزدا اهوره! ای اشه!
شما که به پیامبرتان مهربانید، از فراسوی [بدو روی آورید و] او را با یآوری
هرچه نمایان‌تر [تان] پشتیبان باشید تا بتواند مردمان را در چشم برهم زدنی، به سوی
روشنایی رهنمون شود.

۶

ای مزدا!
براستی من — «زرتشت» پیامبر دوستدار «اشه» — [ترا] به بانگ بلند نماز
می‌گزارم:
[بشود که] آفریدگار در پرتو «منش نیک»، مرا از فرمانها [ی خویش]
بیاگاهاند تا زبانم همواره [مردمان را] به راه خرد [رهنمون گردد].

۷

ای مزدا!
اینک برای دستیابی به پیروزی، ترا با برانگیزنده‌ترین نیایشها می‌ستایم و به تو
می‌پیوندم.
[بشود که] در پرتو «اشه» و «منش نیک»، رهنمون و یاور من باشی.

۸

ای مزدا!
با سرودهای بلند آوازه برخاسته از شور دل و با دستهای برآورده به توری
می‌آورم و در پرتو «اشه»، همچون پارسایی ترا نماز می‌گزارم و به دستیاری هنر
«منش نیک» به تو [نزدیک می‌شوم].

۹

ای مزدا! ای اشه!

با این سرودها و با کردارهای «منش نیک»، ستایش کنان به سوی شما خواهم آمد.

تا بدان هنگام که بتوانم به خواست خویش برسرنوشت فرمان برانم، خواستار نیک آگاهی خواهم بود.

۱۰

ای مزدا اهوره!

آن کردارهایی که از این پیش [ورزیده‌ام] و آنها که از این پس در پرتو «منش نیک» خواهم ورزید، به چشم [تو] ارجمند است.
فروغ خورشید [و] سپیده بامدادی [نمود] «اشه» و برای نیایش تست.

۱۱

ای مزدا!

خود را ستاینده تو می‌دانم و تا بدان هنگام که در پرتو «اشه» توش و توان دارم، ستایشگر شما خواهم بود.
[بشود که] آفریدگار جهان در پرتو «منش نیک»، بهترین خواست درست‌کرداران — ساختن جهانی نو — را برآورد.

یسنه، هات ۵۱

۱

ای مزدا!

«شهریاری میثوی» نیک تو— شایان ترین بخشش آرمانی در پرتو «اشه» — از آن کسی خواهد شد که با شور دل، بهترین کردارها را بجای آورد.
اکنون و از این پس، تنها به [برآمدن] این [آرزو] خواهم کوشید.

۲

ای مزدا اهوره!

این کردارها را نخست به تو و «اشه» و «آرمیتی» نیاز می کنم.
تو [نیز] توانگری و «شهریاری میثوی» خویش را به من بنمای و نیایشگر خود را در پرتو «منش نیک»، رستگاری بخش.

۳

ای مزدا اهوره!

آنان که [همه] با هم در کردار به تو پیوسته اند، به سخن تو گوش فرامی دهند.
تو با گفتار «اشه» و آموزش «منش نیک»، آنان را نخستین آموزگاری.

۴

ای مزدا!

کجاست مهر بیکران توبه پرستشگرانت؟
کجا آموزش تو روان است؟

کجا از [یاری] «اشه» برخوردار توان شد؟
 کجاست «سپندارمذ»؟
 کجاست «بهترین منش»؟
 کجاست «شهریاری مینوی» تو؟

۵

همه اینها را [از تو] می پرسم:
 چگونه رهبر درست کردار و نیک خردی که [ترا] نماز می گزارد و داد و رز و رد
 راستی و توانا و بخشنده است، می تواند در پرتو «اشه» جهان را به پیش برد و آبادان کند؟

۶

«مзда اهوره» با «شهریاری مینوی» [خویش] آنچه را از به، بهتر است بدان
 کس بخشد که خواست وی را بر آورد و در پایان گردش گیتی، آنچه را از بد، بدتر است
 به کسی دهد که به آبادانی جهان نکوشیده باشد.

۷

ای مزدا! ای آن که زمین و آب و گیاه را آفریدی!
 مرا با «سپندترین مینو» [ی خویش] «رسایی» و «جاودانگی» بخش و در پرتو
 «منش نیک»، توش و توان [و] پایداری [ارزانی دار و] از آموزشهای خود بهره مند کن.

۸

ای مزدا!
 اینک بدرستی از سوی تو سخن می گویم؛ [بدان سان] که باید به مردم دانا
 گفت:
 تیره روزی از آن دُر و ند است و به روزی بهره کسی شود که پای بند «اشه»
 است.
 بی گمان کسی که این «مَنَثَرَه» را به دانایان باز گوید، شادمان خواهد بود.

۹

ای مزدا!

توبا «آذر» فروزان و آهن گدازان، هردو گروه را [خواهی آزمود و] پاداش
[و پادافره] خواهی داد و نشانی [از این فرمان] در زندگی خواهی گذاشت که:
رنج و زیان دُرَوند را و شادمانی و سود، آشون راست.

۱۰

ای مزدا!
کسی که جز این [فرمان را پیروی کند]، زادهٔ جهان «دُروج» و دُژ آگاه است
و به تباهی جهان می‌کوشد.
من «اشه» را به سوی خود و پیروانم همی خوانم تا با پاداش نیک در رسد.

۱۱

ای مزدا!
کیست مردی که دوست «سپیتمان زرتشت» است؟
— کسی [است] که با «اشه» همپرسگی کند و به «سپندارمذ» روی آورد.
— کسی [است] که براستی و با پارسایی و «منش نیک»، به هواداری از
«مَگه» بیندیشد.

۱۲

فریفتگانِ راهِ «گوی» در گذرگاه جهان، مرا — که «زرتشت سپیتمان» ام —
خشنود نمی‌کنند؛ زیرا آنان کامروایی خویش را در [کُنشهای] این [جهان استومند]
می‌جویند و نه در شور و جوشهای میثوی.

۱۳

بدین سان، دُرَوند که با گفتار و کردارش، از راه «اشه» روی برتافته و «دین»
راست راهان را دچار پریشانی کرده است، روانش در «گذرگاهِ داوری»، آشکارا او را
سرزنش خواهد کرد.

۱۴

«کَر پان» پیرو فرمان و دادِ آباد کردن [جهان] نیستند. آنان با آموزشها و
کردارهای خویش، آباد کنندگان جهان را به تباهی می‌کشانند.

چنین آموزشهایی است که سرانجام، آنان را به «گنام دُروج» رهنمون خواهد شد.

۱۵

مزدی که «زرتشت» به «مگوان» نوید داده، [در آمدن به] «گرزمان» است؛ آنجا که از آغاز، سرای «مзда اهوره» بوده است. این است [آن رستگاری] که در پرتو «منش نیک» و بخشش «اشه» به شما نوید می‌دهم.

۱۶

«کی گشتاسپ» با نیروی «مگه» و سرودهای «منش نیک» به دانشی دست یافت که «مзда اهوره» ی پاک، در پرتو «اشه» بر نهاده است و [با آن] ما را به بهروزی رهنمون خواهد شد.

۱۷

«فَرشوشترِ هُوگو» گوهرِ والای هستی خود را برای «دین» نیک [خویش] با شیفتگی به من سپرده است.^۱ «مзда اهوره» ی توانا، آرزوی او را برای دست‌یابی بر دارایی «اشه» برآورد!

۱۸

«جاماسپِ هُوگو» ی فرزانه که خواهان فَره [مندی] است، در پرتو «اشه»، آن دانش^۲ را برگزید و با «منش نیک» به «شهریاری میئوی» دست یافت. ای مزدا اهوره!

۱. در گزارشهای سنتی زرتشتیان گفته شده که این جمله، اشاره است به دختر «فرشوشتر» که «زرتشت» او را به همسری برگزید. «بارتولومه» و به پیروی از او «پورداد» همین تعبیر را پذیرفته‌اند؛ اما «نیبرگ» بر آن است که این توجیه از روایت بومی سرچشمه گرفته و بزرگترین آسیب را به متن می‌زند و یکسره بی‌پایه و بنیاد است. «نیبرگ» خود این جمله را چنین ترجمه کرده است:

«فرشوشتر هوگو با کوشش بسیار به من نشان داد که شخص او به دَئِنایِ خوب پیشکش شده است.»

(— دینها. ص ۲۴۵).

۲. دانش و آموزش ایزدی که دهش «مзда اهوره» است.

آن [دانش] را به من نیز — که به تودل بسته و پناهیده‌ام — ارزانی دار.

۱۹

این مرد — «مَدیوماه سپیشمان» — که با دین آگاهی در راه زندگی می‌نوی می‌کوشد و خود را به من سپرده است، با کردار خویش، جهانیان را از دادِ «مَزدا» خواهد آگاهانید و جهان را بهتر خواهد کرد.

۲۰

ای کسانی که همه هم‌کام^۱ [یکدیگر]ید! «اشه» و «منش نیک» را که از آموزش [آن]، «آرمیتی» فزونی خواهد گرفت، به ما ارزانی دارید. شما را در نماز می‌ستاییم و از «مَزدا» خواستاریم که به ما رامش بخشد.

۲۱

«آرمیتی» آدمی را پاکی می‌بخشد [و] او^۲ با دانش [و] گفتار [و] کردار [و] «دین» [خویش]، «اشه» را می‌افزاید. «مَزدا اهوره» [او را] در پرتو «منش نیک»، «شهریاری می‌نوی» خواهد بخشید. من [نیز] این پاداش نیک را خواستارم.

۲۲

«مَزدا اهوره» کسانی را که در پرتو «اشه» بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد. من نیز چنین کسانی را که بوده‌اند و هستند، به نام می‌ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می‌شوم.

۰۱ سنج . یسه . ۲۸، بند ۸، زیر.

۰۲ آدمی

بهترین خواست «زرتشت سپیتمان» برآورده شده است؛ چه، «مзда اهوره» در پرتو «اشه» او را زندگی خوش دیر پای بخشیده است و آنان که با وی سرستیز داشتند نیز [اکنون] در گفتار و در کردار، دین نیکش را آموخته اند.

اینان راست که با اندیشه و گفتار و کردار، به خشنودی «مзда» بکوشند و به آزادکامی و با کار نیک و ستایشگرانه، [او را] نیایش بگذارند.
«کی گشتاسپ» هوادار «زرتشت سپیتمان» و «فرشوشتر»، راه راست دینی را برگزیده اند که «اهوره» به رهاننده فروفرستاد.

ای پوروچیستای هچتسپی سپیتمانی! ای جوان ترین دختر زرتشت!
«مзда» آن کس را که به «منش نیک» و «اشه» سخت باور است^۱، به انبازی [زندگی] به تومی بخشد.
پس با خرد خویش همپرسگی کن و با [یاری] «سپندارمذ»، نیک آگاهی [خود را] بورز.

۱. در متن روشن نشده که اشاره این جمله به کیست؛ اما بیشتر پژوهندگان گاهان، آن را اشاره به جاماسپ می دانند. در بند هشن نیز جاماسپ همسر پوروچیستا خوانده شده است. با این حال برخی از دانشوران و از آن جمله «دوهارله»، «تاراپور والا» و «میلز» درباره مفهوم این جمله، حتمهای دیگری زده اند و مسئله هنوز به طور نهایی حل نشده است.

۴

بی گمان من او را که برای همکاران و خویشاوندان به پدری و سروری گمارده شده است، بزخواهم گزید و بدو مهر خواهم ورزید. [باشد که] درزندگانی، فروغ «منش نیک» بر من بتابد و آشون زنی باشم در میان آشونان و «مزدا اهوره» همواره [آموزشهای] دین نیک را به من ارزانی دارد.^۱

۵

سخنانی می‌گویم دوشیزگان شوی گزین را و شما [دوتن] را [نیز] اندرز می‌دهم.^۲ [پندم را] با اندیشه [بشنوید] و بدرستی به یاد بسپارید و با «دین» خویش دریابید و بکار بندید:
بر هریک از شماست که در پرتو «منش نیک»، در [راه] «اشه» از دیگری پیشی گیرد. بی گمان این برای وی، پاداش نیکی است.

۶

ای مردان و زنان!

این را بدرستی دریابید که «دُروج» در این جا^۳ فریبده است.
«دُروج» را از پیشرفت و گسترش بازدارید و پیوند خویشتن را از آن بگسلید.
شادی بدست آمده در کورسو [ی تباهکاری]، اندوه مایه ای است.
بدین سان، دُروندان تباه کننده راستی، زندگی میثوی خویش را نابود می‌کنند.

۷

تا بدان هنگام که دل و جان شما سرشار از شور و مهر است و با یکدیگر می‌جوشید — خواه در فراخی، خواه در تنگی — از پاداش «مگه» برخوردار خواهید بود.
اما اگر «مینو»^۴ دُروند بر شما دست یابد و آنگاه از «مگه» روی برتابید،

۱. در گزارش این بند نیز میان گزارندگان گاهان، اختلاف بسیار هست. برداشت و گزارش استاد پورداود با آنچه در این جا آمده، بکلی تفاوت دارد. وی این بند را از زبان جاماسپ فرض کرده است.
۲. بنابر آنچه در زیرنویس بند ۳ و در متن بندهای ۳ و ۴ گذشت، خطاب زرتشت در این بند بایست به همه دوشیزگان و جوانان و بویژه به پوروچیستا و جاماسپ باشد.
۳. در این زندگی، در این جهان.

سرانجام بانگِ وای و دریغ برخواید آورد.

۸

اینچنین همه دژکرداران فریب می‌خورند و با ریشخندِ همگان، خروش
برمی‌آورند و دچار گزند و شکست می‌شوند.
[اما] در پرتو [گنش] فرمانروایِ نیک، رامش به زنان و مردان در خانمانها و
روستاها بازمی‌گردد.
[بشود که] فریفتاری — این زنجیرِ براستی مرگبار — برافتد.
[بشود که] آن از همه بزرگتر^۱، شتابان به سوی ما آید.

۹

دژباوران که بنده کام [خویش] اند و از راستی روی برمی‌تابند، [از
پارسایان] بیزارند و ارجمندان را خوار می‌شمارند. [آنان] با خویشان نیز در
کشمکش اند.
کیست آن سرورِ آشون که به آزادکامی و از دل و جان با ایشان بستیزد؟
ای مزدا!
تو با «شهریاریِ مینوی» خویش، درویشانی را که درست زندگی می‌کنند،
بهروزی خواهی بخشید.

سرآغاز

۱

«آشَم وَهُوَ...»: آشه بهترین نیکی [ومایه] بهروزی است. بهروزی از آنِ کسی است که درست کردار [وخواستار] بهترین آشه است.
«فَرَوَرَانِه...»: من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

«هاوَنی آشَوَن، رَد آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!»
«ساوَنگَهی» و «ویسیه» آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

آذرپسرِ آهوره‌مزدا
خشنودی ترا ای آذرپسرِ آهوره‌مزدا، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۳

«یَنَه آهو وِیَزیو...» که «زَوَت» مرا بگوید.
«آثارتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.
«آشَم وَهُوَ...»
«یَنَه آهو وِیَزیو...»: همان گونه که او رَد برگزیده و آرمانی جهانی (آهو)ست رَد میثوی (رتو) و بنیادگذار کردارها و اندیشه‌های نیک زندگانی در راه مزداست.^۱
۱. زَرْتُشت.

شهریاری از آن آهوره است. آهوره است که او را^۱ به نگاهبانی درویشان برگماشت.

۴

«فرستویه...»: اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک را فرامی‌ستایم.
از آنچه در [پهنه] اندیشیدن و گفتن و کردن است، اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک را می‌پذیرم.
من همه اندیشه بد و گفتار بد و کردار بد را فرومی‌گذارم.

۵

ای آمشاسپندان!
من ستایش و نیایش [خویش را] با اندیشه، با گفتار، با کردار، با تن و جان خویش به سوی شما فراز می‌آورم.

۶

من نماز «آشه» می‌گرام.
«آشَم وُهو...»

۷

من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاونی آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
ساونگهی و ویسیه آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
ردان روز و گاهها و ماه و «گهنبار»ها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۸

آهوره مزدای رایومندِ فره‌مند، آمشاسپندان، مهر فراخ چراگاه و رام بخشنده
چراگاه خوب...
۱. زرتشت را.

۹

«خورشید» جاودانه رایومند تیزاسب، «آندروای» زبردست، دیدبان دیگر
آفریدگان، آنچه از تو — ای آندروای — که از سَپَند مینوست، راست‌ترین دانشِ مزدا
آفریده‌اشون دینِ نیکِ مزداپرستی ...

۱۰

«مَنَثَرَه» ی ورجاوندِ کارآمد، دادِ دیوستیز، دادِ زرتشتی، روشِ دیرین، دینِ
نیکِ مزداپرستی، باور داشتن به «مَنَثَرَه»، هوشِ دریافتِ دینِ مزداپرستی، آگاهی از
«مَنَثَرَه»، دانشِ سرشتیِ مزدا آفریده، دانشِ آموزشیِ مزدا داده ...

۱۱

آذر آهوره مزدا
ای آذر آهوره مزدا!
تو و همه آتوها، کوه «اوشیدرن» یِ مزدا آفریده و بخشنده آسایش آشه ...

۱۲

همه ایزدانِ اشونِ مینوی و جهانی، فروشی‌های نیرومندِ پیروزِ اشونان،
فروشی‌های نخستین آموزگارانِ کیش، فروشی‌های نیاکان ...
خشنودی شما را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۳

[زوت:]

«بَنَه آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«بَنَه آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.
«آشِم وُهو...»

۱۴

خشنودی آهوره‌مَزدا و شکستِ اهریمن را، آنچه با خواست آهوره‌مَزدا سازگارتر
است آشکار شود.
«آشِم وُهو...»

۱۵

«یَته آهوویزیو...»

هات ۱

۱

[زوت و راسپی:]

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم دادارِ آهوره‌مزدایِ رایومندِ قره‌مند، بزرگترین و زیباترین و استوارترین و خردمندترین و بُرزمندترین و «سپندترین»^۱ را.
[آن] نیک‌منشِ بسیارِ رامشِ بخشنده، آن «سپندترین»^۱ که ما را بیافرید. آن که ما را پیکر هستی بخشید. آن که ما را پرورانید.

۲

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم بهمن و آردیبهشت و شهریور و سپندارمذ و خرداد و آرمرداد و گُوشِ تَشَن و گُوشورون و آذرِ آهوره‌مзда — تُخشاترینِ آمشاسپندان — را.

۳

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم [ایزدان] گاهها، رَدانِ آشه را. هاوَنیِ آشون، رَدِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم ساونگهی و ویسیه‌یِ آشون، رَدانِ آشونی را.

۱. سنج. گاه. یس. ۴۵، بند ۵ وزیر.

نوید [ستایش] می‌دهم.
 ستایش بجای می‌آورم مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم، [آن]
 ایزد نامبردار را و رام بخشنده چراگاه خوب را.

۴

[زوت:]

نوید [ستایش] می‌دهم.
 ستایش بجای می‌آورم «رَپِثوین» آشون، رد آشونی را.
 نوید [ستایش] می‌دهم.
 ستایش بجای می‌آورم «فَرادَت فُشو» و «زَنَتوم» آشون، ردان آشونی را.
 نوید [ستایش] می‌دهم.
 ستایش بجای می‌آورم آردیبهشت و آذر آهوره مَرِدا را.

۵

نوید [ستایش] می‌دهم.
 ستایش بجای می‌آورم «اُزیرین» آشون، رد آشونی را.
 نوید [ستایش] می‌دهم.
 ستایش بجای می‌آورم «فَرادَت ویر» و «دَنخِیوم» آشون، ردان آشونی را.
 نوید [ستایش] می‌دهم.
 ستایش بجای می‌آورم رد بزرگوار «نَپات آپام» و آبهای مَرِدا آفریده را.

۶

نوید [ستایش] می‌دهم.
 ستایش بجای می‌آورم «اَویشروثریم» آشون، رد آشونی را.
 نوید [ستایش] می‌دهم.
 ستایش بجای می‌آورم «فَرادَت ویسپم» و «زَرُشتوم» آشون، ردان آشونی را.
 نوید [ستایش] می‌دهم.
 ستایش بجا می‌آورم قَرَوشی‌های آشونان را، زنان و گروه فرزندان آنان را،

«یا یزیه هوشیتی» را، «آم» ی نیک آفریده بُرزمند را، «بهرام» آهوره آفریده و «اوپرتات» پیروز را.

۷

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «اُشهین» آشون، رد آشونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «برجیه» و «نمانیه» ی آشون، ردان آشونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «سروش» پارسای پاداش بخش پیروز گیتی افزای را و «رشن» راست‌ترین و «آرشتاد» گیتی افزای و جهان‌پرور را.

۸

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم [ایزدان] ماه و «آندرمه» آشون، ردان آشونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «پرمه» و «ویشپنت» ی آشون، ردان آشونی را.

۹

نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم [ایزدان] «گهنبار» ها، ردان آشونی را و «میدیوزم» آشون، رد آشونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «میدیوشیم» آشون، رد آشونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «پتیه شهیم» آشون، رد آشونی را.
نوید [ستایش] می‌دهم.
ستایش بجای می‌آورم «آباسریم» آشون، رد آشونی را و «میدیایم» آشون، رد

آشونی را و «هَمَسِیْتَمَدَم» آشون، رَدِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم [ایزدان] سال، رَدانِ آشونی را.

۱۰

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم همهٔ این رَدان را که سی و سه رَدانِ آشونی اند به پیرامون هاوَنی. آنان از آنِ بهترین آشه اند که مَزدا آموخته و زَرْتُشت گفته است.

۱۱

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم آهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیر آشون را، ستارگان آفریدهٔ شپند مینورا، ستارهٔ «تِشتر» رایومند فَرَه‌مند را، «ماه» دربردارندهٔ تخمهٔ گاو را، خورشیدِ تیز اسب — چشمِ آهوره‌مَزدا — را، مهر، شهریار همهٔ سرزمینها را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم «هُرمَزِد [روز]» را یومندِ فَرَه‌مند را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم [ماه] فَرَوَشی‌های^۱ آشونان را.

۱۲

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم ترا ای آذر، پسرِ آهوره‌مَزدا و همهٔ آذران را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم آبهای نیک و همهٔ آبها و همهٔ گیاهان مَزدا آفریده را.

۱۳

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم «مَثَرَه»^۱ی وَرْجاوَنِدِ کارآمد را، دادِ دیوستیز را، دادِ

۱. اشاره دارد به فروردین ماه.

زرتشتی را، روشنِ دیرین را، دینِ نیکِ مزداپرستی را.

۱۴

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم کوه اوشیدرنِیِ مَزدا آفریده بخشنده آسایش آشه را، همه کوههای بخشنده آسایش آشه و بسیار بخشنده آسایشِ مَزدا آفریده را، قَرِ کیانی مَزدا آفریده را، قَرِ ناگرفتنی مَزدا آفریده را.

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم آشیِ نیک را، چِستایِ نیک را، «اِرِثِ»یِ نیک را، «رَسَستاتِ» نیک را، «قَر» را و پاداش مَزدا آفریده را.

۱۵

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم آفرینِ نیکِ آشون را و آشونِ مردِ پاک و دامویش اوپَمن، ایزدِ چیره‌دستِ دلیر را.

۱۶

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها و آبها و زمینها و گیاهان و این زمین و آن آسمان و بادِ پاک را، ستاره و ماه و خورشید و «آنیرانِ» جاودانه و همه آفریدگانِ سپند مینورا و آشونِ مردان و آشونِ زنان را که رَدانِ آشونی اند.

۱۷

به هاوَنگاه نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می‌آورم رَدِ بزرگوارِ آشونی را، رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را که رَدانِ آشونی اند.

۱۸

نوید [ستایش] می‌دهم.

ستایش بجای می آورم فروشی های نیرومند پیروز آشونان را، فروشی های
نخستین آموزگاران کیش را، فروشی های نیاکان را و فروشی خویش را.

۱۹

نوید [ستایش] می دهم.
ستایش بجای می آورم همه رَدانِ آشونی را.
نوید [ستایش] می دهم.
ستایش بجای می آورم همه نیکی بخشندگان را: ایزدانِ آشونِ میثوی و جهانی را
که به آیینِ بهترین آشه، برازنده ستایش و سزاوار نیایشند.

۲۰

ای هاؤنی آشون، رَد آشونی.
ای ساونگهی آشون، رَد آشونی.
ای رَپشون آشون، رَد آشونی.
ای اُزیرین آشون، رَد آشونی.
ای آویشروتریم آشون رَد آشونی.
ای اُشهین آشون، رَد آشونی.

۲۱

اگر ترا آردم، اگر در منش، اگر در گویش، اگر در گُنش، اگر به خواست
خویش، اگر نه به خواست خویش ترا آردم، اینک ترا می ستایم.
اگر از توروی گردان شدم، [دیگر باره] ترا به ستایش و نیایش نوید می دهم.

۲۲

شما همه، ای بزرگترین رَدانِ آشون، ای رَدانِ آشونی!
اگر شما را آردم، اگر در منش، اگر در گویش، اگر در گُنش، اگر به
خواست خویش، اگر نه به خواست خویش شما را آردم، اینک شما را می ستایم.
اگر از شما روی گردان شدم، [دیگر باره] شما را به ستایش و نیایش نوید
می دهم.

[زوت وراسپی:]

من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
 هاوَنی آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
 ساوَنگَنهی و ویسیه یِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و
 آفرین.
 رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و
 آفرین.

هات ۲

۱

[زوت و راسپی:]

«زور» خواستارم ستایش را. «برسم» خواستارم ستایش را.
برسم خواستارم ستایش را. زور خواستارم ستایش را.
زور و برسم خواستارم ستایش را.
برسم و زور خواستارم ستایش را.
با این زور و این برسم خواستارم ستایشم.
با آن برسم و این زور خواستارم ستایشم.
با زور و این برسم خواستارم ستایشم.

[زوت:]

با این برسم و زور و گشتی [برسم] به آیین آشه گسترده، خواستارم ستایشم.

۲

با این زور و برسم، خواستارم ستایش آهوره مژدای آشون، رد آشونی ام، خواستار
ستایش آمشاسپندان، شهریاران نیک خوب گنشم.

۳

با این زور و برسم، خواستارم ستایش [ایزدان] گاهها، ردان آشونی ام؛ خواستار
ستایش هاوَنی آشون، رد آشونی ام؛ خواستارم ستایش ساونگهی و ویسپه ی آشون، ردان
آشونی ام.

با این زور و برسم، خواستار ستایش مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار؛ خواستار ستایش «رام» بخشنده چراگاه خوبم.

۴

با این زور و برسم خواستار ستایش رَپِشَوینِ آشون، رَد آشونی ام؛ خواستار ستایش فرادت فشو و زنتوم آشون، رَدانِ آشونی ام.
با این زور و برسم، خواستار ستایش آردیهشت و آذر پسرِ آهوره مزدایم.

۵

با این زور و برسم، خواستار ستایش اُزیرینِ آشون، رَد آشونی ام؛ خواستار ستایش فرادت ویر و دخیوم آشون، رَدانِ آشونی ام.
با این زور و برسم خواستار ستایش رَد برگوان، شهریارِ شیدور، آپامِ نپاتِ تیز اسبم؛ خواستار ستایش آبهای مَزدا آفریده آشونم.

۶

با این زور و برسم، خواستار ستایش اویسروثریم آشون، رَد آشونی ام؛ خواستار ستایش فرادت ویشیم و زرتشتوم آشون، رَدانِ آشونی ام.
با این زور و برسم، خواستار ستایش قروشی های نیک توانای پاکِ آشونانم؛ خواستار ستایش زنان و گروه فرزندان آنانم؛ خواستار ستایش یائریه هوشیتی ام؛ خواستار ستایش آمِی نیک آفریده بُرزمندم؛ خواستار ستایش بهرامِ آهوره آفریده ام؛ خواستار ستایش اوپرتاتِ پروزم.

۷

با این زور و برسم، خواستار ستایش برجیه و نمائیهِ آشون، رَدانِ آشونی ام.
با این زور و برسم، خواستار ستایش سُروشِ پارسلی بُرزمندِ پروز گیتی افزای، رَد آشونی ام؛ خواستار ستایش رشنِ راست ترینم؛ خواستار ستایش آرشتادِ گیتی افزای و جهان پرورم.

۸

با این زور و برسم، خواستار ستایش [ایزدانِ] آشونِ ماه، رَدانِ آشونی ام؛ خواستار

ستایش آنذرماه آشون، رد آشونی ام؛ خواستار ستایش پُرمه و ویشپَنتِی آشون، ردانِ آشونی ام.

۹

با این زور و برسم، خواستار ستایش [ایزدان] آشون گهنبارها، ردانِ آشونی ام؛ خواستار ستایش میدیوزیم آشون، رد آشونی ام.

با این زور و برسم، خواستار ستایش میدیوشم آشون، رد آشونی ام.
 با این زور و برسم، خواستار ستایش پَنتِه شَهِیم آشون، رد آشونی ام.
 با این زور و برسم، خواستار ستایش آیاسریم آشون، رد آشونی ام.
 با این زور و برسم، خواستار ستایش میدیارم آشون، رد آشونی ام.
 با این زور و برسم، خواستار ستایش همسپَنتَم آشون، رد آشونی ام.
 با این زور و برسم، خواستار ستایش [ایزدان] آشون سال، ردانِ آشونی ام.

۱۰

با این زور و برسم، خواستار ستایش همه ردانِ آشونم؛ آنان که سی و سه ردانِ آشونی اند به پیرامون هاونی. آنان از آن بهترین آشه اند که مزدا آموخته و زرتشت گفته است.

۱۱

با این زور و برسم، خواستار ستایش آهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیر آشونم؛ خواستار ستایش ستارگان و ماه و خورشیدم.
 با این گیاه برسم، خواستار ستایش مهر، شهریار همه سرزمینهایم.
 با این زور و برسم، خواستار ستایش هُرمزد [روز] رایومندِ قره مند.
 با این زور و برسم، خواستار ستایش [ماه] قَروشی های نیک توانای پاک آشونانم.

۱۲

ای آذر اهوره مزدا!
 با این زور و برسم خواستار ستایش تو و همه آذرانم.

با این زور و برسم، خواستار ستایش بهترین آبهای مزدا آفریده آشونم؛ خواستار ستایش همه آبهای مزدا آفریده آشونم؛ خواستار ستایش همه گیاهان مزدا آفریده آشونم.

۱۳

با این زور و برسم، خواستار ستایش «مشره»ی ورجاوند کارآمدم؛ خواستار ستایش داد دیوستیزم؛ خواستار ستایش داد زرتشتیم؛ خواستار ستایش روش دیرینم؛ خواستار ستایش دین نیک مزداپرستی ام.

۱۴

با این زور و برسم، خواستار ستایش کوه اوشیدرنی مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه ام؛ خواستار ستایش همه کوههای بخشنده آسایش آشه و بسیار بخشنده آسایش آشه ی مزدا آفریده پاک، ردان آشونی ام؛ خواستار ستایش قر کیانی نیرومند مزدا آفریده ام؛ خواستار ستایش قرناگرفتنی مزدا آفریده ام.
با این زور و برسم، خواستار ستایش آشی نیک، آن شیدور بزرگوار نیرومند بُرزمند بخشنده ام؛ خواستار ستایش قر مزدا آفریده ام؛ خواستار ستایش پاداش مزدا آفریده ام.

۱۵

با این زور و برسم، خواستار ستایش آفرین نیک آشونم؛ خواستار ستایش آشون مرد پاکم؛ خواستار ستایش دامویش اوپمن، ایزد دلیر چیره دستم.

۱۶

با این زور و برسم، خواستار ستایش این آبها و زمینها و گیاهانم؛ خواستار ستایش این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورهایم؛ خواستار ستایش آهوره مزدا، دارنده این روستاهایم.

۱۷

با این زور و برسم، خواستار ستایش همه بزرگترین ردانم: [ایزدان] روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال.
با این زور و برسم، خواستار ستایش فروشی های نیک توانای پاک آشونانم.

با این زور و برسم، خواستار ستایش همه ایزدان آشونم؛ خواستار ستایش همه
 ردان آشونی ام: هنگام ردی هاونی، هنگام ردی ساونگهی، هنگام ردی همه ردان
 آشون.

یسنه، هات ۸-۳
(سروش ذرون)

هات ۳

۱

اینک به هاوَنگاه، بَرسم نهاده با زور و خورش میزد، خواستار ستایش خُرداد و
آمرداد و شیر خوشی دهنده ام؛ خشنودی آهوره مزدا و آمشاسپندان را؛ خشنودی سُروش
پارسای پاداش بخشِ پیروزِ گیتی افزای را.

۲

خواستار ستایش «هوم» و «پَراهوم» ام؛ خشنودی قَروشی زرتشت سپیشمان
آشون را.
خواستار ستایش هیزم و بُخورم؛ خشنودی ترا ای آذر پسر آهوره مزدا.

۳

خواستار ستایش «هوم» ام؛ خشنودی آبهای نیک و آبهای نیک مزدا آفریده را.
خواستار ستایش آبِ هوم ام. خواستار ستایش شیر روانم. خواستار ستایش گیاه
«هَذا نیپتا»ی به آیین آشه نهاده ام. خواستار ستایشم؛ خشنودی آبهای مزدا آفریده را.

۴

خواستار ستایش این بَرسم و زور و کُشتی بَرسم به آیین آشه گسترده ام؛
خشنودی آمشاسپندان را.
خواستار ستایش سخن [درباره] اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیکم.
خواستار ستایش گاهانم. خواستار ستایش فرمان [ایزدی] نیک ورزیده ام. خواستار
ستایش بهره ای از زندگی [دیگر سرای] و آشونی [و نماز] ردپسندِ ردانم؛ خشنودی

ایزدانِ آشَوَن میثوی و جهانی را و خشنودی روان خویش را.

۵

خواستار ستایش [ایزدان] گاهها، رَدانِ آشَوَنی ام.
 خواستار ستایش هاوَنی آشَوَن، رَدِ آشَوَنی ام.
 خواستار ستایش ساوَنگهی و ویسیه ی آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی ام.
 خواستار ستایش مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم، [آن] ایزدِ
 نامبردار و رامِ بخشنده چراگاه خوبم.

۶

خواستار ستایش رَپَنوینِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی ام.
 خواستار ستایش فرادَتِ فُشو و زَنَتومِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی ام.
 خواستار ستایش آردیبهشت و آذرِ آهوره مَزدایم.

۷

خواستار ستایش اُزیرینِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی ام.
 خواستار ستایش فرادَتِ ویر و دَخیومِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی ام.
 خواستار ستایش رَدِ بزرگوارِ نپاتِ آپام و آبهای مَزدا آفریده ام.

۸

خواستار ستایش اویشروئَریمِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی ام.
 خواستار ستایش فرادَتِ ویسپَم و زَرَنُشتومِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی ام.
 خواستار ستایش قَرَوَشی های آشَوَنان و زنان و گروه فرزندان آنان و یا یَرِیه
 هوشیتی و آمِ ی نیک آفریده بُرَزمند و بهرامِ آهوره آفریده و اوپَرَتاتِ پیروزم.

۹

خواستار ستایش اُشَهِینِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی ام.
 خواستار ستایش بِرَجِیه و نمانِیه ی آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی ام.
 خواستار ستایش سُرُوشِ پارسایِ پاداش بخشِ پیروزِ گیتی افزای و رَشَنِ
 راست ترین و ارشَتابِ گیتی افزای و جهان پرورم.

۱۰

خواستار ستایش [ایزدان] ماه، رَدانِ آشونی ام.
خواستار ستایش آندَرماه آشون، رَد آشونی ام.
خواستار ستایش پُرمه، و ویشپَتَتِی آشون، رَدانِ آشونی ام.

۱۱

خواستار ستایش [ایزدان] گَهَنبارها، رَدانِ آشونی ام.
خواستار ستایش مَیدِیوزَرِم آشون، رَد آشونی ام.
خواستار ستایش مَیدِیوشِم آشون، رَد آشونی ام.
خواستار ستایش پَئِیه شَهِیم آشون، رَد آشونی ام.
خواستار ستایش آیاسَرِم آشون، رَد آشونی ام.
خواستار ستایش مَیدِیارِم آشون، رَد آشونی ام.
خواستار ستایش هَمسپَئِتمَدَم آشون، رَد آشونی ام.
خواستار ستایش [ایزدان] سال، رَدانِ آشونی ام.

۱۲

خواستار ستایش همه این رَدانم که سی و سه رَدانِ آشونی اند به پیرامون هاوَنی.
آنان از آنِ بهترین آشه اند که مَزدا آموخته و زَرِثشت گفته است.

۱۳

خواستار ستایش آهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیر آشون و ستارگان آفریده شَپَند
مینو و ستاره یَشترِ رایومَنَدِ قَرَه مَند و ماهِ دربر دارنده تخمه گاو و خورشید تیز اسب — چشم
آهوره مَزدا — و مهر، شهریار همه سرزمینهایم.
خواستار ستایش هُرَمَزَد [روز] رایومَنَدِ قَرَه مَندم.
خواستار ستایش [ماه] فَرَوَشی های آشونانم.

۱۴

ای آذرپسر آهوره مَزدا!
خواستار ستایش تو و همه آذرانم.

خواستار ستایش آبهای نیک و همه آبهای مَزدا آفریده و همه گیاهان
مَزدا آفریده ام.

۱۵

خواستار ستایش «مَثَرَه» ی وَرْجاوَنَد کار آمدم.
خواستار ستایش دادِ دیوستیز، دادِ زَرْتُشتی، روشنِ دیرین و دینِ نیک
مَزدا پرستی ام.

۱۶

خواستار ستایش کوه اوشیدَرَن ی مَزدا آفریده و بخشنده آسایشِ آشه و همه
کوههای بخشنده آسایشِ آشه و بسیار بخشنده آسایشِ آشه ی مَزدا آفریده، و فَرِکیانی
مَزدا آفریده و فَرِنا گرفتنی مَزدا آفریده ام.
خواستار ستایش آشیِ نیک، چِستایِ نیک، اِرِثِ یِ نیک، رَسَناتِ نیک و فَر
[و] پاداش مَزدا آفریده ام.

۱۷

خواستار ستایش آفرینِ نیکِ آشَوَن و آشَوَن مردِ پاک و دامویش او پَمَن، ایزد
دلیرِ چیره دستم.

۱۸

خواستار ستایش این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها و آبها
و زمینها و گیاهان و این زمین و آن آسمان و باد آشَوَن و ستاره و ماه و خورشید و آئیرانِ
جاودان و همه آفریدگان شَپَند مینو، مردان و زنان آشَوَنم که رَدانِ آشَوَنی اند.

۱۹

به هاوَنگاه، خواستار ستایش رَدِ بزرگوار آشَوَنی ام. خواستار ستایش رَدانِ روز
و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سالَم که رَدانِ آشَوَنی اند.

۲۰

[زَوَت و راسپی:]

خواستار ستایش خورشِ مُیَزَد، خُرداد و اَمرداد و شیرِ خوشی دهنده ام؛ خشنودی

سُروشِ پارسایِ دلیر «تَن - مَثَرَه» یِ سخت رزمِ افزارِ آهورایی، آن ایزدِ نامبردار را.

۲۱

خواستار ستایشِ هوم و پَراهوم ام؛ خشنودیِ قَرَوَشیِ زَرُشتِ سیپِشمانِ آشون، آن نامبردارِ برازندهِ ستایش و سزاوارِ نیایش را.
خواستار ستایشِ هیزم و بخورم؛ خشنودیِ ترا ای آذرِ پسرِ اهوره‌مزدا، ای ایزد نامبردار.

خواستار ستایشِ خورشِ مُیزدم.

۲۲

خواستار ستایشِ قَرَوَشیِ هایِ نیرومندِ پیروزِ آشونان، قَرَوَشیِ هایِ نخستین آموزگارانِ کیش و قَرَوَشیِ هایِ نیاکانم.

۲۳

خواستار ستایشِ همهٔ سرورانِ آشونی ام.
خواستار ستایشِ همهٔ نیکیِ بخشنندگانم: ایزدانِ میثوی و جهانی که به آیینِ بهترین آشه، برازندهِ ستایش و سزاوارِ نیایشند.

۲۴

من خستیم که مَزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاوَنیِ آشون، رَدِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
ساوَنگهی و ویسَه‌یِ آشون، رَدانِ آشونی را ستایش و نیایش خشنودی و آفرین.
رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زوت:]

«یَنَه آهو وِیَریو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَنَه آهو وِیَریو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثا رَتوشِ آشاتِ چیتِ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۴

۱

این اندیشه‌های نیک و گفتارهای نیک و کردارهای نیک، این هومها و میزدها و زورها و برسم به آیین آشه گسترده و گوشت خوشی دهنده، خُرداد و آمرداد و شیر خوشی دهنده، هوم و پَراهوم و هیزم و بُخور، این بهره از زندگی [دیگر سرای] و آشونی و نماز رد پسندِ رَدان و گاهان و فرمانِ [ایزدی] نیک بجای آورده، [همه را] پیشکش می‌کنیم.

۲

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
آهوره‌مَزدا و سُروش پارسا و آمشاسپندان و فروشی آشونان و روانهای پرهیزگاران و آذر آهوره‌مَزدا و رَدانِ بزرگواز و سراسر آفرینش آشه را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۳

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
این اندیشه‌های نیک و گفتارهای نیک و کردارهای نیک، این هومها و میزدها و زورها و برسم به آیین آشه گسترده و گوشت خوشی دهنده، خُرداد و آمرداد و شیر خوشی دهنده، هوم و پَراهوم و هیزم و بُخور، این بهره از زندگی [دیگر سرای] و آشونی و نماز رد پسندِ رَدان و گاهان و فرمانِ [ایزدی] نیک بجای آورده، همه را پیشکش می‌کنیم.

۴

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنجِ جاودان زنده و جاودان پاداش بخش
را که با منشِ نیک بسر می‌برند و امشاسپند بانوان را.

۵

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
افزایش این خانمان را. افزونی چار پایان و مردان آشون زاده این خانه را و آنان
را که از این پس در این خانه زاده خواهند شد.

۶

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
قروشی‌های نیک توانایِ پیروزِ آشونان را تا آشونان را یاری کنند.

۷

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
دادارِ آهوره‌مزدایِ رایومندِ قره‌مند و میثویان و امشاسپندان را ستایش و نیایش و
خشنودی و آفرین!

۸

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
[ایزدان] گاهها، رَدانِ آشونی را و هاوَنیِ آشون، رَد آشونی را ستایش و نیایش و
خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
ساوَنگهی و ویسیه‌ی آشون، رَدانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!
مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده‌هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و رام
بخشنده چراگاه خوب را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۹

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 رَپِثوینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 فَرادَتِ فُشو و زَنْتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 اَرَدیبهشت و آذرِ اهوره‌مَزدا را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۰

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 اُزیرینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 فَرادَتِ ویر و دَخیومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 رَدِ بزرگوارِ نِپاتِ آپام و آبهای مَزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و
 آفرین!

۱۱

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 اَوِیسروئَریمِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 فَرادَتِ وِیْشَم و زَرْتُشتومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و
 آفرین!

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 فَرَوَشی‌های اَشَوَنان و زنان و گروه فرزندان آنان و یا یُریه هوشیتی و اَمّی نیک
 آفریده بُرزقند و بهرامِ اهوره‌آفریده و او پَرَتاتِ پیروز را ستایش و نیایش و خشنودی و
 آفرین!

۱۲

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 اَشْهِنِ اَشَوْنِ، رَدِ اَشَوْنِی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 بَرَجِیَه و نَمَانِیَه ی اَشَوْنِ، رَدانِ اَشَوْنِی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 سُرُوشِ پارسایِ پاداشِ بخشِ پیروزِ گیتی افزای و رَشَنِ راست‌ترین و آرشتادِ
 گیتی افزای و جهان‌پرور را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۳

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 [ایزدانِ] ماه، رَدانِ اَشَوْنِی و اَنْدَرْمَاهِ اَشَوْنِ، رَدِ اَشَوْنِی را ستایش و نیایش و
 خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 پُرْمَاه و وِشِیْتَتِ ی اَشَوْنِ، رَدانِ اَشَوْنِی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۴

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 [ایزدانِ] گَهَنبَارْها، رَدانِ اَشَوْنِی و مِیْدِیوزِیْمِ اَشَوْنِ، رَدِ اَشَوْنِی را ستایش و
 نیایش و خشنودی و آفرین!
 مِیْدِیوشِیْمِ اَشَوْنِ، رَدِ اَشَوْنِی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 پَتِیَه شَهِیْمِ اَشَوْنِ، رَدِ اَشَوْنِی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 آیاشِیْمِ اَشَوْنِ، رَدِ اَشَوْنِی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 مِیْدِیاَرِیْمِ اَشَوْنِ، رَدِ اَشَوْنِی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 هَمَسپَتَمَ اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 [ایزدان] سال، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۵

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 همهٔ این رَدان را که سی و سه رَدان اَشَوَنی اند به پیرامون هاوَنی و از آنِ بهترین
 آشه اند که مَزدا آموخته و زَرُشت گفته است، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۶

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 آهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیر اَشَوَن و ستارگان آفریدهٔ سَپند مینو و ستارهٔ
 تِشترِ رایومندِ قرَه‌مند و ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو و خورشیدِ تیزاسب — چشمِ آهوره‌مَزدا —
 و مهرشهریار همهٔ سرزمینها را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 هُرمَزَد [روز] رایومندِ قرَه‌مند را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 [ماه] فَرَوَشی‌های اَشَوَنان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۷

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 ترا ای آذرپسرِ آهوره‌مَزدا و همهٔ آذران را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
 آبهای نیک و همهٔ آبهای مَزدا آفریده و همهٔ گیاهان مَزدا آفریده را ستایش و
 نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۸

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:

«مَثْرَه» ی وَرْجاوَنِدِ کارآمد، دادِ دیوستیز، دادِ زرتشتی، روشِ دیرین و دینِ نیکِ مَزداپرستی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۱۹

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
کوه اوشیدَرَنِی مَزدا آفریده بخشنده آسایش آشه و همه کوههای بخشنده آسایش
آشه و بسیار بخشنده آسایش آشه ی مَزدا آفریده و قَرِ کیانی مَزدا آفریده و قَرِ ناگرفتنی مَزدا
آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
آشِی نیک، چیستایِ نیک، اِرِثِی نیک، رَسَسَتایِ نیک، قَر و پاداش مَزدا
آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۰

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
آفرینِ نیکِ آشَوَن و آشَوَنِ مردِ پاک و دامویش او پَمَن، ایزدِ دلیرِ چیره‌دست را
ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۱

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها و آبها و زمینها و
گیاهان و این زمین و آن آسمان و باد آشَوَن و ستاره و ماه و خورشید و آتیرانِ جاودان و
همه آفریدگانِ شپند مینو و همه مردان و زنان آشَوَن را که رَدانِ آشَوَنی اند، ستایش و
نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۲

اینک به هاوَنگاه، این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
رَدِ بزرگوارِ آشَوَنی، رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را که رَدانِ
آشَوَنی اند ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۳

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
[راسپی:]

شادمانیِ سروشِ پارسایِ دلیرتن-مَثَرَه‌یِ سختِ رزمِ افزارِ آهورایی را ستایش و
نیایش و خشنودی و آفرین!

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
شادمانیِ قَرَوَشیِ زَرْتُشتِ سِپِیْشمانِ آشَوَن را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
شادمانیِ ترا ای آذرِ آهوره مَزدا ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۴

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
قَرَوَشیِ هایِ نیرومندِ پیروزِ آشَوَنان و قَرَوَشیِ هایِ نخستینِ آموزگارانِ کیش را و
قَرَوَشیِ هایِ نیاکان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲۵

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
همه رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم:
همه نیکی دهنندگان را — ایزدانِ میثوی و جهانی که به آیینِ بهترینِ آشه،
برازنده ستایش و سزاوار نیایشند — ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
آمشامپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش را می‌ستاییم.

۲۶

«بِنِگْهَه هاتَم...»: «مَزدا اهوره» کسانی را که در پرتو «آشه» بهترین پرستشها
را بجای می‌آورند، می‌شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده‌اند و هستند به نام می‌ستایم و با درود [بدانان]

نزدیک می شوم.^۱

هات ۵

۱

[زوت:]

اینک آهوره مَزدا را می‌ستاییم.

شهریاری و بزرگواری و آفرینش زیبای او را می‌ستاییم که گیتی و آشه را
بیافرید؛ آبها و گیاهان نیک را بیافرید؛ روشنایی و زمین و همه چیزهای نیک را
بیافرید.

۲

به شهریاری و بزرگواری و خوب‌کرداری وی، او را ایدون با ستایش برگزیده
آنان که گیتی را نگاهبانند، می‌ستاییم.

۳

او را ایدون به نامهای پاکِ آهورایی و [نامهای] پسندیده مَزدایی می‌ستاییم.
او را با دل و جان خویش می‌ستاییم.
او و قَرَوشی‌های آشَوَن مردان و آشَوَن زنان را می‌ستاییم.

۴

ایدون آردیبهشت را می‌ستاییم؛ آن زیباترین آماشپَند، آن روشنی، آن سراسر
نیکی را.

۵

بهمن و شهریور و «دین» نیک و پاداش نیک و شپَندارمَزدا را می‌ستاییم.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ...»

هات ۶

۱

داداز آهوره مزدا را می ستاییم.
آمشاسپندان، شهریاران نیک خوب گنش را می ستاییم.

۲

[ایزدان] آشون گاهها، ردان آشونی را می ستاییم.
هاونی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
ساونگهی و ویشیه ی آشون، ردان آشونی را می ستاییم.
مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار را می ستاییم.
رام بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم.

۳

رپشون آشون، رد آشونی را می ستاییم.
فراذت فشو و زنتوم آشون، ردان آشونی را می ستاییم.
آردیبهشت و آذر پسر آهوره مزدا را می ستاییم.

۴

آزیرین آشون، رد آشونی را می ستاییم.
فراذت ویر و دخیوم آشون، ردان آشونی را می ستاییم.
رد بزرگوار، شهریار شیدور، آپام نیات تیز اسب را می ستاییم.
آبهای مزدا آشون آفریده آشونی را می ستاییم.

۵

اویسروئیریم آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 فرادت ویشیم و زرتشتوم پاک، ردان آشونی را می ستاییم.
 فروشی های نیک توانای پاک آشونان را می ستاییم.
 زنان و گروه فرزندان آنان را می ستاییم.
 یاثریه هوشیتی را می ستاییم.
 آم ی نیک آفریده برزمند را می ستاییم.
 بهرام آهوره آفریده را می ستاییم.
 اوپرتات پیروز را می ستاییم.

۶

اُشهین آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 برجیه و نمائیته ی آشون، ردان آشونی را می ستاییم.
 سروش پارسای برزمند پیروز گیتی افزای، رد آشونی را می ستاییم.
 رشن راست ترین را می ستاییم.
 ارشتاد گیتی افزای و جهان پرور را می ستاییم.

۷

[ایزدان] آشون ماه، ردان آشونی را می ستاییم.
 آندرمه آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 پرمه و ویشپشت ی آشون ردان آشونی را می ستاییم.

۸

[ایزدان] آشون گهنبارها، ردان آشونی را می ستاییم.
 میدیوزرم آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 میدیوشم آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 پتیه شهیم آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 آیا سرم آشون، رد آشونی را می ستاییم.

میدیارم آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 همسپتمدم آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 [ایزدان] آشون سال، ردان آشونی را می ستاییم.

۹

همه ردان آشونی را می ستاییم: آنان را که سی و سه ردان آشونی اند به پیرامون
 هاونی؛ آنان از آن بهترین آشه اند که مزدا آموخته و زرتشت گفته است.

۱۰

اهوره و مهر، بزرگواران گزندناپذیر آشون را می ستاییم.
 ستارگان و ماه و خورشید را با گیاه برسم می ستاییم.
 مهر، شهریار همه سرزمینها را می ستاییم.
 هُرمزد [روز] رایومند فره مند را می ستاییم.
 [ماه] فروشی های نیک توانای پاک آشونان را می ستاییم.

۱۱

ای آذر آهوره مزدا!

ترا و همه آذران را می ستاییم.
 بهترین آبهای نیک مزدا آفریده را می ستاییم.
 همه آبهای مزدا آفریده آشون را می ستاییم.
 همه گیاهان مزدا آفریده آشون را می ستاییم.
 «منثره» ی ورجاوند کارآمد را می ستاییم.

۱۲

داد دیوستیز را می ستاییم.
 داد زرتشتی را می ستاییم.
 روشن دیرین را می ستاییم.
 دین نیک مزداپرستی را می ستاییم.

۱۳

کوه اوشیدرنِی مَزدا آفریده بخشنده آسایشِ آشه را می ستاییم.
 همه کوههای بخشنده آسایشِ آشه و بسیار بخشنده آسایشِ مَزدا آفریده آشون،
 رَدانِ آشونی را می ستاییم.
 فَر کیانیِ پیروزِ مَزدا آفریده را می ستاییم.
 فَر پیروزِ ناگرفتنیِ مَزدا آفریده را می ستاییم.
 آشیِ نیک، آن شیدورِ بزرگوارِ نیرومندِ بُرزمندِ بخشنده را می ستاییم.
 فَر مَزدا آفریده را می ستاییم.
 پاداشِ مَزدا آفریده را می ستاییم.

۱۴

آفرینِ نیکِ آشون را می ستاییم.
 آشونِ مردِ پاک را می ستاییم.
 دامویشِ او پَمَن، ایزدِ دلیرِ چیره دست را می ستاییم.

۱۵

این آبها و زمینها و گیاهان را می ستاییم.
 این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها را می ستاییم.
 آهوره مَزدا، دارنده این روستاها را می ستاییم.

۱۶

[ایزدانِ] روز و ماه و گهنبارها و سال، بزرگترینِ رَدانِ آشونی را می ستاییم.

۱۷

[زوت و راسپی:]
 خُرداد و اَمرداد را می ستاییم.
 شیرِ خوشی دهنده را می ستاییم.
 سُروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزای، رَدِ آشونی را می ستاییم.

۱۸

هَوم و پَراهوم را می ستاییم.
پاداش و فَرَوَشی زَرَتشت سِپِشتمان اَشون را می ستاییم.
هیزم و بُخور را می ستاییم.
ترا ای آذر اَشون پسرِ آهوره مَزدا، ای رَد اَشونی می ستاییم.

۱۹

فَرَوَشی های نیک توانای پاک اَشونان را می ستاییم.

۲۰

همه ایزدان اَشون را می ستاییم.
همه رَدان اَشونی را می ستاییم.
هنگام رَدی هاوَنی، هنگام رَدی ساوَنگهی و ویشته و هنگام رَدی همه رَدان
بزرگ را می ستاییم.

۲۱

«یَنگَه هاتَم...»

[راسپی:]

«یَنه آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

هات ۷

۱

[زوت و راسپی:]

«آشِم وُهو...»

[زوت:]

به آیین آشه می‌دهم خورشِ مُیَرَد، خُرداد، آمرداد و شیرِ خوشی دهنده، خشنودی
آهوره مَزدا و آمشاسپندان را؛ خشنودی سُرُوشِ پارسایِ پاداشِ بخشِ پیروزِ گیتی افزای را.

۲

به آیین آشه می‌دهم هوم و پَراهوم، خشنودی فَرُوشِ زَرُشت سپیتمان آشون را.
به آیین آشه می‌دهم هیزم و بُخور، خشنودی آذرِ پسرِ آهوره مَزدا را.

۳

به آیین آشه می‌دهم هوم، خشنودی آبهای نیک و آبهای نیکِ مَزدا آفریده را.
به آیین آشه می‌دهم آبِ هوم، به آیین آشه می‌دهم شیرِ روان، به آیین آشه می‌دهم
گیاه هَذائِیْتایِ به آیین آشه نهاده، خشنودی آبهای مَزدا آفریده را.

۴

به آیین آشه می‌دهم بَرَسَم و زور و کُشتی [بَرَسَم] به آیین آشه گسترده،
خشنودی آمشاسپندان را.

به آیین آشه می‌دهم سخن [درباره] اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک، به
آیین آشه می‌دهم گاهان، به آیین آشه می‌دهم فرمان [ایزدی] نیک بجای آورده، به آیین

آشه می‌دهم بهره زندگی [دیگر سرای] و نمازِ رد پسندِ رَدان، خشنودی ایزدانِ آشَوَن
میثوی و جهانی را؛ خشنودی روان خویش را.

۵

به آیین آشه می‌دهم [ایزدان] گاهها، رَدانِ آشَوَنی را.
به آیین آشه می‌دهم هاوَنی آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را.
به آیین آشه می‌دهم ساوَنگَهی و ویشیَهی آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را.
به آیین آشه می‌دهم مهرِ فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم، [آن]
ایزدِ نامبردار و رامِ بخشنده چراگاه خوب را.

۶

به آیین آشه می‌دهم رَ پِثوینِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را.
به آیین آشه می‌دهم فرادَت فُشو و زنتومِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را.
به آیین آشه می‌دهم آردیبهشت و آذرِ آهوره مَزدا را.

۷

به آیین آشه می‌دهم اُزیرینِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را.
به آیین آشه می‌دهم فرادَت ویر و دَخیومِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را.
به آیین آشه می‌دهم رَدِ بزرگوارِ نپاتِ آبام و آبهای مَزدا آفریده را.

۸

به آیین آشه می‌دهم آویسروثریمِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را.
به آیین آشه می‌دهم فرادَت ویسپم و زَرثُشتومِ آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را.
به آیین آشه می‌دهم قَروشی های آشَوَنان و زنان و گروه فرزندان آنان و یا یُریه
هوشیتی و آمِی نیک آفریده بُرزمند و بهرامِ آهوره آفریده و او پَرَتاتِ پیروز را.

۹

به آیین آشه می‌دهم اُشهینِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را.
به آیین آشه می‌دهم بِرَجیه و نمائیَهی آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را.
به آیین آشه می‌دهم سُرُوشِ پارسایِ پاداشِ بخشِ پیروزِ گیتی افزای را و رَشَن

راست ترین را و ارشاد گیتی افزای و جهان پرور را.

۱۰

به آیین آشه می‌دهم [ایزدان] ماه، رَدانِ آشونی را و آندَر ماهِ آشون، رَد آشونی را
و پُر ماه و ویشِپَتَتِ آشون، رَدانِ آشونی را.

۱۱

به آیین آشه می‌دهم [ایزدان] گَهَنبارها، رَدانِ آشونی را و میدیوزَرِم آشون، رَد
آشونی را.

به آیین آشه می‌دهم مَیدِوشِم آشون، رَد آشونی را.
به آیین آشه می‌دهم پَتِیه شَهِیم آشون، رَد آشونی را.
به آیین آشه می‌دهم آیا سَرِم آشون، رَد آشونی را.
به آیین آشه می‌دهم مَیدِیارِم آشون، رَد آشونی را.
به آیین آشه می‌دهم هَمَسِپَتَم آشون، رَد آشونی را.
به آیین آشه می‌دهم [ایزدان] سال، رَدانِ آشونی را.

۱۲

به آیین آشه می‌دهم همه این رَدان را که سی و سه رَدانِ آشونی اند به پیرامون
هاونی. آنان از آن بهترین آشه اند که مَزدا آموخته و زَرُشت گفته است.

۱۳

به آیین آشه می‌دهم آهوره و مهر، بزرگوارانِ گزندناپذیرِ آشون را و ستارگان آفریده
سپند مینو و ستاره تَشترِ رایومندِ قَرَه مند و ماهِ دربردارنده تخمه گاو و خورشید تیز اسب
— چشم آهوره مَزدا — و مهر، شهریار همه سرزمینها را.
به آیین آشه می‌دهم هُرَمَزَد [روز] را یومندِ قَرَه مند را.
به آیین آشه می‌دهم [ماه] قَرَوشی های آشونان را.

۱۴

به آیین آشه می‌دهم ترا ای آذر پسر آهوره مَزدا و همه آذران را.
به آیین آشه می‌دهم آبهای نیک و همه آبهای مَزدا آفریده و همه گیاهان مَزدا

آفریده را.

۱۵

به آیین آشه می‌دهم «مَثَرَه» ی وَرْجاوَنِدِ کارآمد، دادِ دیوستیز، دادِ زَرْتُشتی، روشنِ دیرین و دینِ نیکِ مَزداپرستی را.

۱۶

به آیین آشه می‌دهم کوه اوشیدَرَنَی مَزدا آفریده بخشنده آسایشِ آشه و همه کوههای بخشنده آسایشِ آشه و بسیار بخشنده آسایشِ مَزدا آفریده و فَرِ کیانی مَزدا آفریده و فَرِ ناگرفتنی مَزدا آفریده را.
به آیین آشه می‌دهم آشیِ نیک را، چِستایِ نیک را، اِرِثِیِ نیک را، رَسَستایِ نیک را، فَر و پاداشِ مَزدا آفریده را.

۱۷

به آیین آشه می‌دهم آفرینِ نیکِ آشَوَن و آشَوَنِ مردِ پاک و دامویشِ اوپَمَن، ایزدِ دلیرِ چیره‌دست را.

۱۸

به آیین آشه می‌دهم این جاها و روستاها و چراگاهها و خانمانها و آبشخورها و آبها و زمینها و گیاهان و این زمین و آن آسمان و بادِ آشَوَن و ستاره و ماه و خورشید و آنیرانِ جاودان و همه آفریدگانِ شَپَند مینو و مردان و زنانِ آشَوَن را که رَدانِ آشَوَنی اند.

۱۹

به هاوَنگاه به آیین آشه می‌دهم رَدانِ آشَوَنی را؛ رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها را که رَدانِ آشَوَنی اند.

۲۰

[زَوَت و راسپی:]

به آیین آشه می‌دهم خورشِ مَیَزد، خُرداد، اَمرداد و شیرِ خوشی دهنده، خشنودیِ سُرُوشِ آشَوَنِ دلیرِ «تَن- مَثَرَه» ی سخت رَزمِ افزارِ آهورایی، ایزدِ نامبردار را.

۲۱

به آیین آشه می‌دهم هوم و پراهوم، خشنودی فروشی زرتشت سپیتمان آشون، آن
ایزد نامبردار را.
به آیین آشه می‌دهم هیزم و بُخور، خشنودی ترا ای آذر آهوره مزدا، ای ایزد
نامبردار.

۲۲

به آیین آشه می‌دهم فروشی های نیرومند پیروز آشونان را، فروشی های نخستین
آموزگاران کیش را، فروشی های نیاکان را.

۲۳

به آیین آشه می‌دهم همه زدان پاکی را.
به آیین آشه می‌دهم همه نیکی بخشنندگان را: ایزدان میثوی و جهانی که به
آیین بهترین آشه برازنده ستایش و نیایشند.

۲۴

به آیین بهترین آشه به سوی ما آید. از سود یا زیانی که او بخشد، [همه] آگاه
شوند.^۱
ای مزدا آهوره!

سرودخوانان و پیام‌آوران توخوانده شدیم و [آن را] پذیرفتیم و به پاداشی که
«دین» کسانی همچون ما را نوید دادی، خرسندیم.

۲۵

این [پاداش] را توبه ما ارزانی داشتی تا چه درزندگی کنونی و چه [در
جهان] میثوی، همنشین جاودانه تو و آردیبهشت باشیم.
«یته آهوویزیو...»

۲۶

«آهون ویزیه...» را می‌ستاییم.

۱. این دو جمله از زبان آهوره مزداست خطاب به نیایشگر. جمله دوم برداشتی است از گاه. یس. ۴۵، بند ۷.

سخنِ درست را می‌ستاییم.
 آفرینِ نیکِ آشون را می‌ستاییم.
 دامویش او پَمَن، ایزدِ دلیرِ چیره‌دست را می‌ستاییم.
 خُرداد و اَمرداد را می‌ستاییم.
 شیرِ خوشی‌دهنده را می‌ستاییم.
 هوم و پَراهوم را می‌ستاییم.
 هیزم و بُخور را می‌ستاییم؛ آفرینِ خوانی به آفرینِ نیکِ آشون را.

۲۷

«یَنگَه هاتَم...»

۲۸

[راسپی:]

«یَنه آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

هات ۸

۱

[زوت و راسپی:]

«آشیم وُهو...»

به آیین آشه می‌دهم خورشِ میژد، خُرداد و آمرداد، شیرِ خوشی دهنده، هوم و پَراهوم و هیزم و بُخور؛ آفرینِ خوانی به آهوره مزدا را.
«آهونَ وِیرِیه...»

سخنِ درست، آفرینِ نیکِ آشون، دامویش او پَمنِ چیره‌دست، هوم و «مَثَره» و زَرْتُشتِ آشون، به آیین آشه به سوی ما آیند.

۲

[راسپی:]

شما ای مردمان! بخورید این میژد را. ای کسانی که با آشونی و درستکاری،
آن را به خویشان ارزانی داشتید!

۳

[زوت:]

ای آمشاسپندان! ای دینِ مزداپرستی! ای ایزدان نیک! ای ایزد بانوان نیک!
ای آبها! ای گیاهان! ای زورها!
کسی را که در میان مزداپرستان، خود را مزداپرست و پیرو بهترین آشه شمارد؛
اما جهان آشه را به جادویی ویران کند، به ما نشان دهید.

۴

کسی که در میان مَزداپرستانِ بُرنا، سخنی را که از او خواسته‌اند، از بُرنگوید،
 پادآفرَه [گناه] جادویی بر او روا گردد.
 «آشِم وُهو...»
 «یَته آهو وِیژیو...»

۵

ای آهوره مَزدا!
 بشود که به کام و خواست [خویش]، به آفریدگان خود — به آبها، به گیاهان،
 به همهٔ نیکان آشه نژاد — شهریاری کنی!
 بشود که آشه را توانایی و دروج را ناتوانی بخشی!

۶

کامروا باد آشه!
 ناکام باد دروج!
 سپری شده، برانداخته، زدوده، برده و ناکام باد دروج در آفرینش شپند مینو!

۷

اینک من — زَرْتُشت — سران خانمانها و روستاها و شهرها و کشورها را
 برانگیزم که به دینِ اهورایی زَرْتُشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند.

۸

[راسپی:]
 فراخی و آسایش آرزومندم سراسر آفرینش آشه را.
 تنگی و دشواری آرزومندم سراسر آفرینش دروج را.
 «آشِم وُهو...»
 شادمانی هوم آشه پرور را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی.
 [زوت:]
 «یَته آهو وِیژیو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

یسنه، هات ۱۱ - ۹
(هوم یشت)

هات ۹

۱

به هاوَنگاه که زَرْتُشت [پیرامون] آتش را پاک می‌کرد و می‌آراست و «گاهان»
می‌سرود، «هوم» نزد وی آمد و خود را بدو بنمود.
زرتشت از او پرسید:

کیستی ای مرد که با جان تابناک و جاودانه خویش، به دیدگان من نیکوترین
پیکری می‌نمایی که در جهان آستومند دیده‌ام؟

۲

آنگاه هوم آشونِ دوردارنده مرگ، مرا پاسخ گفت:
ای زَرْتُشت!
منم هومِ آشونِ دوردارنده مرگ.
ای سپیتمان!

به جست و جوی من برای و از من نوشابه بگیر.
مرا بستای؛ آنچنان که واپسین سوشیانتها مرا خواهند ستود.

۳

زَرْتُشت بدو گفت:

درود بر هوم!

ای هوم!

کدامین کس، نخستین بار در میان مردمانِ جهانِ آستومند، از تو نوشابه

برگرفت؟

کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟

۴

آنگاه هوم آشونِ دوردارنده مرگ، مرا پاسخ گفت:
نخستین بار در میان مردمانِ جهانِ استومند، «ویونگهان» از من نوشابه برگرفت
و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را پُری زاده شد:
«جمشید» خوب رَمه، آن قَره مندترین مردمان، آن هورچهر، آن که به
شهریاری خویش جانوران و مردمان را بی مرگ و آبها و گیاهان را نخشکیدنی و
خوراکها را نکاستنی کرد.

۵

به شهریاریِ جم دلیر، نه سرما بود، نه گرما، نه پُری بود، نه مرگ و نه رشک
دیو آفریده.^۱ پدر و پسر، هریک [به چشم دیگری] پانزده ساله می نمود.^۲
[چنین بود] به هنگامی که جم خوب رَمه پسرِ ویونگهان شهریاری می کرد.

۶

ای هوم!

کدامین کس، دیگر باره در میان مردمانِ جهانِ استومند، از تو نوشابه برگرفت؟
کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟

۷

آنگاه هوم آشونِ دوردارنده مرگ، مرا پاسخ گفت:
دومین بار در میان مردمانِ جهانِ استومند، «آتیین» از من نوشابه برگرفت و این
پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را پُری زاده شد:
«فریدون» از خاندان توانا ...

۱. این توصیف را چند بار دیگر هم در اوستا می خوانیم؛ اما به جای «رشک» در برخی از موارد، «آلایش» آمده است.

۲. در اوستا پانزده سالگی، آغاز جوانی شمرده شده است. در این هنگام است که جوان زرتشتی در آیین «گشتی بستن» شرکت می کند و با بستن گشتی و پوشیدن سُدره به جرگه مزدپرستان می پیوندد.

۸

... آن که «اژی دهاک» را فرو کوفت؛ [اژی دهاک] سه پوزه سه گله شش چشم را، آن دارنده هزار [گونه] چالاکی را،
آن دیو بسیار زورمند دروج را، آن دُرَوَندِ آسیب رسانِ جهان را، آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباه کردنِ جهانِ آشه، به پتیارگی در جهانِ آستومند بیافرید.

۹

ای هوم!

کدامین کس، سومین بار در میان مردمان جهانِ آستومند، از تو نوشابه برگرفت؟
کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟

۱۰

آنگاه هومِ آشَوَیِ دوردارنده مرگ، مرا پاسخ گفت:
سومین بار در میان مردمان جهانِ آستومند، «آتَرَت» — تواناترین [مردِ خاندان] سام — از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را دو پسر زاده شدند:
«اورواخشیه» و «گرشاسپ»؛ یکمین، داوری دادگذار و دومین، جوانی زبردست و گیسور و گرزبُردار...

۱۱

... که آژدهای شاخدار را بکشت؛ آن اسب آوبارِ مرد آوبار را، آن زهرآلود زرد رنگ را که زهر زرد گونش به بلندای نیزه ای روان بود.
هنگام نیمروز، گرشاسپ در آوندی آهنین بر پشت آن [آژدها] خوراک می پخت. آن تباهکار از گرما خوی ریزان ناگهان از زیر [آن آوند] آهنین فراز آمد و آب جوشان را پراگند. گرشاسپ نریمان هراسان به کناری شتافت.

۱۲

ای هوم!

کدامین کس، چهارمین بار در میان مردمان جهان استومند، از تو نوشابه برگرفت؟

کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟

۱۳

آنگاه هوم آشون دوردارنده مرگ، مرا پاسخ گفت:
چهارمین بار در میان مردمان جهان استومند، «پوروششپ» از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که تو در خاندان او زاده شدی: تو ای زرتشت پاک دیوستیز و پیرو دین آهوره از دودمان پوروششپ.

۱۴

تو ای زرتشت نامبردار در «ایرانویج» که نخستین بار «آهون ویره...» را چهار بار با درنگی درخور بسرودی و دومین نیمه را به بانگی بلندتر [برخواندی].

۱۵

ای زرتشت! [ای] آن که نیرومندترین، دلیرترین، تُخشاترین، چالاک‌ترین و پیروزترین آفریدگار دو مینو شدی!
تو همه دیوان را — که از این پیش، همچون مردمان، روی زمین می‌گشتند — در زمین پنهان کردی.

۱۶

آنگاه زرتشت گفت:

درود بر هوم! هوم نیک، هوم خوب آفریده، [هوم] راست آفریده، نیک درمان‌بخش، بُرزمند، خوب گُنش و پیروز. [هوم] زرین نرم شاخه که نوشابه‌اش، روان را بهترین و شادی‌بخش‌ترین آشامیدنی است.

۱۷

ای [هوم] زرین!

سرخوشی ترا [بدین جا] فروخوانم. دلیری، درمان، افزایش، بالندگی، نیرومندی تن و هرگونه فرزاندگی را [بدین جا] فروخوانم.

ترا [بدین جا] فروخوانم تا چونان شهریاری کامروا، درهم شکننده ستیزه و شکست دهنده دروج به میان آفریدگان درآیم.

۱۸

ترا [بدین جا] فروخوانم تا ستیزه همه بدخواهان را درهم شکنم: [چه] دیوان و مردمان [دُرَوند]، [چه] جادوان و پریان، [چه] ستمکاران و گوی‌ها و کَرَب‌ها، [چه] تباهکاران و آشموغانِ دوپا و گرگان چارپا، [چه] سپاه گسترده دشمن را که به فریب تاخت آورد.

۱۹

ای هومِ دوردارنده مرگ!
این نخستین بخشش را از تو خواستارم:
بهترین زندگیِ آشونان — [بهشتِ] روشنِ همه [گونه] آسایش بخش — [مرا] ارزانی دار.
ای هومِ دوردارنده مرگ!
این دومین بخشش را از تو خواستارم:
[مرا] تندرستی [ارزانی دار].
ای هومِ دوردارنده مرگ!
این سومین بخشش را از تو خواستارم:
جانِ [مرا] زندگی دیرپای [ارزانی دار].

۲۰

ای هومِ دوردارنده مرگ!
این چهارمین بخشش را از تو خواستارم:
[چنان کن] که من کامروا، دلیر و خورسند براین زمین درآیم و درهم شکننده ستیزه و شکست دهنده دروج باشم.
ای هومِ دوردارنده مرگ!
این پنجمین بخشش را از تو خواستارم:

[چنان کن] که من پیروزمند و در جنگ شکست دهنده براین زمین درآیم و درهم شکننده ستیزه و شکست دهنده دروج باشم.

۲۱

ای هوم دوردارنده مرگ!
این ششمین بخشش را از تو خواستارم:
[چنان کن] که نخستین [بار]، ما از دزد و راهزن و گرگ بوی بریم؛ که هیچ کس پیش از ما بوی نبرد؛ که ما همیشه از پیش بوی بریم.

۲۲

هوم دلیرانی را که در پیکار، اسب می تازد، زور و نیرو می بخشد.
هوم زنان زاینده را پسران نامور و فرزندان آشون می دهد.
هوم بدانان که به دلخواه به آموزش نَسک می نشینند، پاکی و فرزاندگی می بخشد.

۲۳

هوم دوشیزگانی را که دیرزمانی شوی ناکرده مانده باشند — همین که از آن خردمند خواستار شوند — شوهری پیمان شناس می بخشد.

۲۴

هوم [بود] آن که «کیرسانی» را از شهریاری برانداخت؛ آن که از سر آزمندی به شهریاری خویش ناله کنان می گفت:
از این پس، «اثر بان» — درهم شکننده و تباه کننده پیشرفت — برای گسترش دین، به سرزمین من راه نخواهد یافت.

۲۵

ای هوم!
خوشا به [روزگار] تو که به نیروی خویشتن، شهریاری کامروایی.
خوشا به [روزگار] تو که بسیار سخنان راست گفته دانی.
خوشا به [روزگار] تو که از پرسش سخنان راست گفته بی نیازی.

۲۶

مردا نخستین [بار] گشتی ستاره آذین میثوی بر ساخته دین نیکِ مردا پرستی،
ترا فراز آورد.
از آن پس، کمر بر میان بسته، هماره برستیغ کوه، «مَثَرَه» را پناه و نگاهبانی.

۲۷

ای هوم! ای خانه خدا! ای دهخدا! ای شهربان! ای شهریار! ای درپاکی و
فرزانگی سرآمد!
نیرو و پیروزی و گشایش بسیار رهایی بخش ترا برای تن خویش همی خوانم.

۲۸

ما را از کینه کینه و ران رهایی بخش!
منش خشمگینان را از ما بگردان!
هر آن کس که بدین خانه، بدین روستا، بدین شهر و بدین کشور آسیب رساند،
نیروی پاهای او را برگیر و دو گوش او را کرو منش او را پریشان کن!

۲۹

آن کس که به منش و پیکر ما کین ورزد، با دو پا راه مَتَوَاناد رفتن؛ با دو دست
کاری مَتَوَاناد کردن و با دو چشم زمین و جانور را مَبیناد!

۳۰

ای هوم زَرین!
به پیکار با اژدهای زرد سهمگین زهرآلود که پیکر آشون را نابود کند، زیناوند
شو!
ای هوم زَرین!
به نبرد با راهزن نابکار خونخوار آزاررسان که پیکر آشون را نابود کند، زیناوند
شو!

۳۱

ای هوم زَرین!

به ستیزه با فرمانروای ستمکار دُرَوَند که سربرافرازد، که پیکر آشَوَن را نابود
 کند، زیناوند شو!
 ای هَوَمِ زَرین!
 به ستیزه با آشموغِ ناپاکِ تباه‌کننده زندگی که گفتار این دین را به یاد دارد اما
 به کردار در نیاورد؛ که پیکر آشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

۳۲

ای هَوَمِ زَرین!
 به ستیزه با زنِ روسپیِ جادویِ هوس‌انگیز که [گناهکاران را] پناه دهد، که
 منش وی همچون ابری در برابر باد جنبان است، که پیکر آشَوَن را نابود کند، زیناوند
 شو!
 ای هَوَمِ زَرین!
 به ستیزه با هرآن کس که پیکر آشَوَن را نابود کند، زیناوند شو!

هات ۱۰

۱

دیوان و ماده دیوان از این جا دور شوند!
سُروشِ نیک [در این جا] بپایاد!
آشیِ نیک در این جا بماناد!
آشیِ نیک در این جا، در این خانمان که از آن آهوره و هومِ آشه پرور است، آرام
گزیناد!

۲

ای خردمند!
با باژمی ستایم پیشین بخش هاون ترا که شاخه [هوم] را فرا گیرد.
ای خردمند!
با باژمی ستایم زبَرین بخش هاون ترا که [شاخه هوم را] با نیروی مردانه در آن
فروکوبم.

۳

ای هوم!
می ستایم ابرها و باران را که پیکر ترا بر چکادِ کوه می رویانند.
می ستایم ستیغ کوهی را که تو بر آن رویدی.

۴

ای هومِ پاک!

می ستایم زمین فراخ بارآور بخشنده دربرگیرنده ترا.
می ستایم سرزمینی را که تو در آن همچون پهلوان گیاهان خوشبو و گیاه خوب مزدا
می رویی.
ای هوم!

برفراز کوه پُروی و در همه جا ببال.
بی گمان تویی سرچشمه آشه.

۵

[راسپی:]

ای هوم!

از باژمن در سراسر ریشه ها و ساقه ها و شاخه ها ببال.

۶

[زوت:]

هوم برافزاید، [اگر] بستایندش.
نیز کسی که هوم را بستاید، پیروز می شود.
نیز کمترین فشرده هوم، نیز کمترین ستایش هوم، نیز کمترین نوشابه هوم،
کشتن هزار دیورا بس است.

۷

در آن خانه ای که هوم را بیاورند و [سرود] درمان آشکار هوم و درستی و
چاره بخشی [آن را] بسرایند، هر آن آلودگی که پدید آمده باشد، بزودی نابود می شود.

۸

آری، همه می های دیگر را خشم خونین درفش همراه است؛ اما می هوم رامش
آشه در پی دارد و سرخوشی آن، [تن را] سبک کند.
مردمی که هوم را چون کودک خردسالی نوازش کنند، هوم برای یآوری آنان
آماده شود و تن ایشان را درمان بخشد.

ای هوم!

مرا از آن درمانهایی بخش که تو [خود] بدانها درمان کنی.

ای هوم!

مرا از آن پیروزیهایی بخش که تو خود بدانها دشمن را شکست دهی.
خواستارم که دوست و ستایشگر تو باشم.
دادار آهوره مزدا یک دوست و ستایشگر را بهتر خواند؛ چنان که آردیبهشت را.

۱۰

ترا ای دلیر آفریده دادار، خداوند گار هنر پدید آورد.
ترا ای دلیر آفریده دادار، خداوند گار هنر بر البرز کوه فرونشاند.

۱۱

پس آنگاه مرغی پاک و آزموده ترا به هرسو پراگند: در [میان] ستیغهای
[کوه] «اوپایری سَین»، بر فراز [کوه] «سَتروسار»، در تهیگاه [کوه] «کوشروپَت»،
در پرتگاه [کوه] «ویش پَت» و در کوه «سپیت گون».^۱

۱۲

از آن پس، پریشیره و گوناگون و زرد رنگ در این کوهها می رویی.

ای هوم!

درمانهای تو با خوشی بهمن پیوسته است.
اینک آن منشِ بدگوی را از من برگردان و نابود کن؛ آن منشِ بدگویی را که با
من در ستیز است.

۱۳

هوم را نیایش می کنم که منشِ درویش و توانگر را یکسان بزرگ می کند.
هوم را نیایش می کنم که منشِ درویش را چنان بزرگ می کند، که او به آرزوی

۱. درباره نامها و واژه های این بند بحث بسیار شده و مفهوم آن بسیار نسبی و مبهم است. دارمسترو پورداود برآورد که در این بند نام کوههایی که گیاه هوم در آنها می روید، آمده است.

خویش برسد.
ای هوم زَرین آمیخته به شیر!
کسی را که از توبره ای یابد، پسران بسیار می بخشی و او را پاک تر و فرزانه تر
می کنی.

۱۴

آنان که هوم نوشیدند، نباید به دلخواه خویش همچون «گاؤدرفش» در جنبش
باشند.
آنان که از تو سرخوشی یابند، باید زنده دل به پیش روند و ورزیده بدر آیند.
ای هوم آشون و آشه پرور!
این تن خوب بالیده خویش را به تو پیشکش می کنم.

۱۵

کاستی زنی نابکار کم خرد را که به فریفتن آثربان و هوم می اندیشد، ناچیز
می انگارم؛ [چرا که] او خود، فریفته است و یکسره نابود می شود.
کسی که بر آن باشد تا پیشکشی به هوم را خود بخورد، [هوم] پسران خوب و
پسران آثربان بدو ندهد.

۱۶

با پنج چیز پیوسته ام. از پنج چیز گسسته ام:
با اندیشه نیک پیوسته ام. از اندیشه بد گسسته ام.
با گفتار نیک پیوسته ام. از گفتار بد گسسته ام.
با کردار نیک پیوسته ام. از کردار بد گسسته ام.
با فرمانبرداری پیوسته ام. از نافرمانی گسسته ام.
با آشه پیوسته ام. از دروج گسسته ام.
چنینم تا [روز] رستاخیز که واپسین نبرد میان دو مینو درگیرد.

۱۷

آنگاه زَرُشت گفت:

درود بر هوم مَزدا آفریده!
 هوم مَزدا آفریده نیک است.
 درود بر هوم!

همه هومها را می‌ستایم، چه آنها را که بر فراز کوهها می‌رویند، چه آنها را که در [ژرفای] دره‌ها و کرانه رودها. همچنین آن هومها را که در تنگنا و در بند زنانند.^۱
 [ترا] از تَشَت سیمین به تَشَت زرین فروریزم.
 ترا به زمین نیفکنم؛ چرا که رایومند و ارجمندی.

۱۸

این است سرودهای توای هوم!
 این است ستایشهای تو.
 این است درود تو.
 این است گفتار آشه که درستی آورد و پیروزی دهد و در برابر دشمن، چاره و درمان بخشد.

۱۹

این همه تراست؛ اما مرا:
 شتابان فرارساد سرخوشی تو!
 روشن فرارساد سرخوشی تو!
 سبک درآیاد سرخوشی تو!
 آن پیروزمند را هماره با این گفتار سرودنی، بستایند.

۲۰

گیتی را نیروباد! درود بر گیتی!
 نرم گفتاری گیتی را باد!
 پیروزی گیتی را باد!
 فراوانی گیتی را باد!

۱. آن هومها که زنان چیده و در تنگنا و در بند انبارها نگاه داشته‌اند.

آبادانی گیتی را باد!

«باید برای [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به سوی روشنایی برد.»^۱

۲۱

هَوم زَرین برگ را می ستاییم.

هَوم، نوشیدنیِ گیتی افزای را می ستاییم.

هَومِ دوردارنده مرگ را می ستاییم.

همه هومها را می ستاییم.

اینک پاداش و قَرَوَشِ زَرْتُشتِ سِپیشمانِ آشون را می ستاییم.

«یَنگِه هاتم...»

هات ۱۱

۱

[راسپی:]

بی گمان پاگانِ سه گانه — گاو و اسب و هوم — نفرین خوانند.
گاو، زوت را نفرین کند:

بشود که بی فرزند مانی و به بدنمای دچارشوی؛ ای آن که مرا — هنگامی که
«پخته ام» — به ارزانیان نبخشی و پرورش زن و فرزند یا شکم [پروری] خویش را بکار
بری!

۲

اسب، سوار را نفرین کند:

بشود که نتوانی اسبان را ببندی؛ نتوانی بر اسبان بنشینی؛ نتوانی اسبان را
لگام زنی، ای آن که آرزو نکنی که من توانِ خویش را در انجمنِ مردان، در آسپریس
[نشان دهم].

۳

هوم، نوشنده را نفرین کند:

بشود که بی فرزند مانی و به بدنمای دچارشوی؛ ای آن که مرا — هنگامی که
«فشرده» ام — چون دزد «مرگ ارزان» نگاه داری؛ مرا که هومِ دوردارنده مرگم و به
هیچ روی، مرگ ارزان نیستم.

۴

آهوره مَزدا — پدرِ آشَوَن — مرا — که هوم ام — از [اندامهای گوسفندی]
پیشکشی، دو آواره و زبان و چشم چپ ارزانی داشت.^۱

۵

آن که از این پیشکشی به من — دو آواره و زبان و چشم چپ که آهوره مَزدا
مرا ارزانی داشت — پاره ای را بَرُیاید یا بردارد...

۶

... در خانه اش آتَرَبان و ارتشتار و بزرگوار زاده نشود؛ در خانه اش «دَهک» ها
و «مورگ» ها و «وَرشَن» های گوناگون زاده شوند.

۷

زود هوم دلیر را گوشت پیشکشی بَبُر تا ترا به بند درنکشد؛ چنان که افراسیاب
تباهاکار تورانی را — که در یک سوم [از ژرفای] زمین^۲، میان دیوارهای آهنین
می زیست — به بند درکشید.

۸

آنگاه زَرُشت گفت:
درود بر هوم مَزدا آفریده!
هوم مَزدا آفریده نیک است.
درود بر هوم!

۹

[راسپی:]

آنچه از ماست، یکی بیش نیست؛ اما از شما دو برابر، سه برابر، چهار برابر،

۱. در بند ۴ بخش ۱۱ کتاب پهلوی «شایست نَشیست» فهرست بخش کردن اندامهای گوسفندی پیشکشی در
میان ایزدان و فرشتگان آمده و آنچه «هوم» در این جا از آن خویش می شمارد، از آن جمله است.
۲. در ادبیات دینی ایرانیان، زمین دارای سه لایه است، در این باره همچنین — فروز. بند ۲.

پنج برابر، شش برابر، هفت برابر، هشت برابر، نه برابر و ده برابر آن آید.^۱

۱۰

[زوت:]

ای هوم آشون و آشه پرور!

این تن خوب بالیده خویش را به تو پیشکش می‌کنم؛ به [تو] هوم تَخشا، رسیدن
به سرخوشی و نیکی و پاکی را.
ای هوم آشون دوردارنده مرگ!
بهترین زندگی آشونان — [بهشت] روشن همه [گونه] آسایش بخش — [مرا
ارزانی دار].

۱۱

«آشیم وُهو...»

[راسپی:]

«آشیم وُهو...»

۱۲

[زوت:]

«آشیم وُهو...»

«یَنَه آهو وُیَریو...»

ای آهوره مَزدا!

بشود که به کام و خواست [خویش]، به آفریدگان خود — به آبها، به گیاهان و
به همه نیکان آشه نژاد — شهریاری کنی!
بشود که آشه را توانایی و دروج را ناتوانی بخشی!

۱۳

کامروا باد آشه!

ناکام باد دروج!

۱. شاید مقصود این باشد که نسبت پاداش ایزدی به کردار آدمی، از دو به یک تا ده به یک است.

سپری شده، برانداخته، زُدوده، بَرده و ناکام باد درِ آفرینش شَبند مینوا!

۱۴

اینک من — زَرْتُشت — سرانِ خانمانها، روستاها، شهرها و کشورها را برانگیزم
که به دینِ آهورایی زَرْتُشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند.

۱۵

[راسپی:]

فراخی و آسایش آرزومندم سراسر آفرینش آشه را.
تنگی و دشواری آرزومندم سراسر آفرینش درِوج را.

۱۶

«آشیم وُهو...»

من خَستویم که مَزداپرست، زَرْتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاونی آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
ساوَنگهی و ویشِیهِی آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و

آفرین!

[زَوَت:]

«یَنَه آهوویزیو...» که زَوَت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَنَه آهوویزیو...» که زَوَت مرا بگوید.

[زَوَت:]

«آثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۱۷

[زَوَت و راسپی:]

اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک را فرا می‌ستایم.

از آنچه در [پهنه] اندیشه و گفتن و کردن است، من اندیشه نیک و گفتار نیک
و کردار نیک را می پذیرم.
من همه اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد را فرومی گذارم.

۱۸

ای آمشاسپندان!
من ستایش و نیایش [خویش را] با اندیشه، با گفتار، با کردار، با همه تن و
جان خویش به سوی شما فراز می آورم.
من نماز «آشه» می گزارم.
«آشیم و هو...»

[زوت:]

دیوان را نکوهش می‌کنم.
 من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
 من ستاینده و پرستنده آشاسپندانم.
 آهوره مزدای نیک — آن خداوند نیکی، آن آشونِ رایومندِ فره‌مند — را سزاوارِ
 نیکیها می‌دانم؛ چه، از اوست هرآنچه نیکوست؛ از اوست گیتی؛ از اوست آشه؛ از
 اوست روشنایی؛ از فروغ اوست که [جهان] جامه شادمانی دربر کرده است.

۲

سپندارمذ نیک را برمی‌گزینم؛ باشد که او از آن من شود.
 من از دزدی و ربودن ستوران روی می‌گردانم.
 من از زیان و ویرانی رساندن به روستایِ مزدپرستان روی می‌گردانم.

۳

من آزادی رفت و آمد و آزادی داشتن خانه و کاشانه را برای مردمانی که با
 چار پایان خویش براین زمین بسر می‌برند، روا می‌دارم.
 به هنگام گزاردن نمازِ «آشه» در برابر آب زورِ آماده شده، این آزادی را
 می‌ستایم.
 از این پس روستایِ مزدپرستان را زیان نمی‌رسانم و به ویرانی آن برنمی‌خیزم و

آهنگ تن و جانِ [کسی را] نمی‌کنم.

۴

از دیوانِ تباهاکار زشتِ ناآشونِ بدسرشت آفریده، از آن آفریدگان دروج،
آفریدگان تباه، آفریدگان زشت، پیوند می‌گسلم.
از دیوان و دیوپرستان، دوری می‌گزینم.
از جادوان و جادوپرستان، دوری می‌گزینم.
از آن آفریدگان گزندآور، دوری می‌گزینم: دوری از اندیشهٔ آنان، دوری از
گفتار آنان، دوری از کردار آنان و دوری از هر آنچه از آنان سرزند.
اینچنین، از هریک از دُرَوندانِ آزاردهنده، پیوند می‌گسلم.

۵

آنچنان، آنچنان که آهوره مَزدا، زَرْتُشت را بیاموخت در همهٔ گفت و شنیدها،
در همهٔ انجمنها، بدان هنگام که مَزدا و زَرْتُشت هم سخنی کردند.

۶

آنچنان، آنچنان که زَرْتُشت پیوند از دیوان بگسست در همهٔ گفت و شنیدها، در
همهٔ انجمنها، بدان هنگام که مَزدا و زَرْتُشت هم سخنی کردند.
اینچنین، من نیز — که یک مزدپرست و زَرْتُشتی ام — از دیوان پیوند می‌گسلم؛
آنچنان که زَرْتُشت آشون، پیوند از آنان بگسست.

۷

با این باور به آبها، با این باور به گیاهان، با این باور به چار پایان خوب کُنش،
با این باور که آهوره مَزدا گیتی را بیافرید؛ که مرد آشون را بیافرید؛ با آن باوری که
زَرْتُشت را بود؛ با آن باوری که کی گشتاسپ را بود؛ با آن باوری که فَرَشوشتَر و
جاماسپ را بود؛ با آن باوری که هریک از سوشیانتها، خویشتکار آشون راست؛ من نیز
با همان باور و دین، مزدپرستم.

۸

من خستویم که مزدپرست و زَرْتُشتی ام. من بدین کیش گرویده‌ام و آن را باور

دارم. من اندیشه نیک اندیشیده، گفتار نیک گفته و کردار نیک ورزیده را باور دارم.

۹

من دین مَرداپرستی را باور دارم که جنگ را براندازد و رزم افزار را به کنار
گذارد و خویشاوند پیوندی را فرمان دهد؛ [دین] پاکی که در میان همه [دینهای]
کنونی و آینده، بزرگترین و بهترین و زیباترین [دین] است؛ [دین] آهورایی زرتشتی.
همه نیکیها را سزاوار آهوره مَردا می دانم.
چنین است باور و خستویی به دین مَرداپرستی.

هات ۱۳

۱

[زوت:]

آهوره مَزدا را رَد خانه خدا، رَد دهخدا، رَد شهربان و رَد شهریار می‌خوانم.
دینِ مَزداپرستی و آشیِ نیک و پارِندی و آن زنِ آشَوَن و این زمینِ دربرگیرندهٔ ما
را رَد زنان می‌خوانم.

۲

آذر آهوره مَزدا را یاور گرامی و پاداش بخش می‌خوانم.
در میان مردانِ آشَوَن، رنجبرترین و کارآمدترین آنان را دربرزیگری، رَد برزیگرِ
ستور پرور می‌خوانم.
دارندهٔ نیروی آشه را رَد ارتشتار می‌خوانم.

۳

دارندهٔ بیشترین آگاهی از دینِ مَزداپرستی را رَد اَثْرَبان می‌خوانم.
آموزگارانِ آنان را رَد می‌خوانم و به رَدی پایدار می‌دارم: آن آمشاسپندان و
سوشیانتها را که داناتر، راست گفتارتر، یاری کننده‌تر و خردمندترند.
دارندهٔ بیشترین نیروی دینِ مَزداپرستی را اَثْرَبان و ارتشتار و برزیگرِ ستور پرور
همی‌خوانم.

۴

ای آمشاسپندان! ای شهریارانِ نیکِ خوب گُنش!

تن و جان خویش را به شما پیشکش می‌کنم.

[راسپی:]

همان گونه که دو مینواندیشیدند؛ همان گونه که آنان گفتند و همان گونه که آنان کردند.^۱

۵

آنچنان که تو ای آهوره مزدا اندیشیدی و گفتی و کردی آنچه را که خوب بود. اینچنین ترا پیشکش آوریم. اینچنین ترا سزاواردانیم. اینچنین ترا بستاییم. اینچنین ترا نماز گزاریم. اینچنین ترا سپاس گوئیم ای آهوره مزدا!

۶

[زوت:]

ای آهوره!

به میانجی خویشی نیک با آشه‌ی نیک، با آشی نیک، با آرمیتی نیک به سوی تو آییم.

۷

فَرَوَشی گاو خوب کُنش و گیومرتِ آشَوَن را می‌ستاییم.

«بِنِگَه هاتَم...»

[زوت و راسپی:]

«بِتَه آهو وِیزِیو...»

«آشِیم وُهو...»

۸

«آهوَن وِیزِیه...» را می‌ستاییم.

آردیهشت، زیباترین آماشپَند را می‌ستاییم.

هاتِ خَستوی^۲ را می‌ستاییم.

۱. اشاره است به بند ۱۶ یس. ۱۰.

۲. اشاره است به یس. ۱۲.

خستویی و ستایش دینِ مزدآپرستی را می‌ستاییم.
«یَنگَهه هاتَم...»

هات ۱۴

۱

[زوت:]

ای آمشاپندان!

آماده‌ام که شما را زوت، ستاینده، خواننده، پرستنده، چاووش و سرودخوان باشم.

اینک ستایش و نیایش شما آمشاپندان را.
اینک بهروزی و پارسایی سوشیانت‌های آشون ما را.

۲

ای آمشاپندان! ای شهریاران! نیک خوب گنش!
همه تن و جان خویش را به شما پیشکش می‌کنم.

۳

با این زور و برسم خواستار ستایش همه ایزدان آشونم. خواستار ستایش همه ردان آشونی‌ام؛ هنگام ردی هاونی، هنگام ردی ساونگهی و ویشیه، هنگام ردی همه ردان بزرگ.

۴

[زوت و راسپی:]

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاونی آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

ساوَنگَهی و ویشیَه یِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین.

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین.

۵

[زوت:]

«یَنَه اهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَنَه اهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«اَنارتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

هات ۱۵

۱

با آموزشِ [زَوت] و با درود و رامش، آمشاشپندان نیک را به نامهای زیبایشان
همی خوانم.
دینِ نیکِ آشه، دینِ مَزداپرستی را می ستایم.

۲

«مَزدا اهوره» کسانی را که در پرتو «آشه» بهترین پرستشها را بجای می آورند،
می شناسد.
من نیز چنین کسانی را که بوده اند و هستند، به نام می ستایم و با درود
[بدانان] نزدیک می شوم.^۱
شهریاری میثوی نیک تو — شایان ترین بخشش آرمانی در پرتو «آشه» — از آن
کسی خواهد شد که با شور دل، بهترین کردارها را بجای آورد.^۲

۳

بشود که در این جا ستایش اهوره مَزدا را — تواناترین آشونی را که او را
می پرستیم — فرمانبرداری باشد؛ در آغاز همچنان که در انجام.
ایدون بشود که در این جا ستایش اهوره مَزدا را — تواناترین آشونی که او را
می پرستیم — فرمانبرداری باشد.

۱. گاه. یس. ۵۱. بند ۲۲

۲. همان. بند ۱

۴

«يَتَّهْ اَهُو وَيُزِيو...» كه آتَرُوخَش مرا بگويد.
«آثارَنوش آشات چيت هچا...» كه پارسا مرد دانا بگويد.

هات ۱۶

۱

آهوره مَزْدایِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی، بزرگترین ایزدِ خوب گُنش، تواناترین
گیتی افزای، دادارِ آفرینشِ نیک را می ستاییم.
با این زورِ پیشکشی و سخنانِ راست، هریک از ایزدانِ میثوی را می ستاییم.

۲

زَرْتُشتِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می ستاییم.
با این زورِ پیشکشی و سخنانِ راست گفته، هریک از ایزدانِ جهانی را
می ستاییم.
فَرَوَشیِ زَرْتُشتِ آشَوَن را می ستاییم.
سرودهایِ زَرْتُشت را می ستاییم.
دینِ زَرْتُشت را می ستاییم.
باور و کیشِ زَرْتُشت را می ستاییم: [زَرْتُشت که] زندگی دیگر را کوشا و آشه
را آرزومند است.

۳

نخستین آفریدگانِ آفرینشِ آشَوَن را می ستاییم.
دادارِ آهوره مَزْدایِ رابومندِ قره مند را می ستاییم.
بهمن را می ستاییم. آردیبهشت را می ستاییم. شهریور را می ستاییم. سَپَندارمَد
نیک را می ستاییم. خرداد را می ستاییم. آرمرداد را می ستاییم.

۴

آفرید گاز آهوره مزدا را می ستاییم.
 آذر پسر آهوره مزدا را می ستاییم.
 آبهای نیک مزدا آفریده آشون را می ستاییم.
 خورشید تیز اسب را می ستاییم.
 ماه دربردارنده تخمه گاو را می ستاییم.
 ستاره تیشتر را یومند قره مند را می ستاییم.
 گوشورون نیک گنش را می ستاییم.

۵

آفرید گاز آهوره مزدا را می ستاییم.
 مهر فراخ چراگاه را می ستاییم.
 سروش پارسا را می ستاییم.
 رشن راست ترین را می ستاییم.
 فروشی های نیک توانای پاک آشوان را می ستاییم.
 بهرام آهوره آفریده را می ستاییم.
 رام بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم.
 باد آشون خوب گنش را می ستاییم.

۶

آفرید گاز آهوره مزدا را می ستاییم.
 دین نیک مزدا پرستی را می ستاییم.
 آشی نیک را می ستاییم.
 ارشاد را می ستاییم.
 آسمان را می ستاییم.
 زمین خوب گنش را می ستاییم.
 «مئثره» را می ستاییم.
 آنیران جاودان را می ستاییم.

۷

گَرزَمَانِ درخشان را می‌ستاییم: آن جا که روانهای مردگان آرام گزینند.
فَرَوَشی های اَشَوَنان و بهشت اَشَوَنان و روشنایی همه گونه آسایش بخش را
می‌ستاییم.

۸

شیر و چربی و آب روان و گیاه بالنده را می‌ستاییم. پایداری در برابر آردیو
آفریده را، پایداری در برابر دشمنی موش پری و درهم شکستن او را، چیرگی بر اَشْمُوغ.
ناپاک ستمکار پرگزند را و بازگردانیدن دشمنی او را بدو.

۹

همه آبها را می‌ستاییم. همه گیاهان را می‌ستاییم. همه مردان نیک را
می‌ستاییم. همه زنان نیک را می‌ستاییم.
همه ایزدان میثوی و جهانی — آن نیکی بخشندگان اَشَوَن — را می‌ستاییم.

۱۰

ای سَپِنْدارْمَد!^۱
ترا همچون خانمان خویش می‌ستاییم.
ای آهوره مَزْدای اَشَوَن!
ترا می‌ستاییم در آرزوی خانمانی با گله درست، با مردانی درست، با [آنچه]
درست و آشه بنیاد است تا هریک از ما دیرزمانی در این خانمان بسربرد؛ چه در
تابستان، چه در زمستان.

۱. در این جا از «سَپِنْدارْمَد» که امشاسپند نگاهبان زمین است، خود «زمین» اراده شده است.

هات ۱۷

۱

آهوره مَزْدای اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را می ستاییم.
آمشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش را می ستاییم.

۱۰-۲

۱

۱۱

ای آذر پسرِ آهوره مَزدا!

ترا می ستاییم. آذر «بِرِزی سَوَنگَهه» را می ستاییم. آذر «وُهو فُریان» را
می ستاییم. آذر «اور وازیشْت» را می ستاییم. آذر «وازیشت» را می ستاییم. آذر
«سپَنیشْت» را می ستاییم. آذر نافه شهریارِ ایزد «نَزیو سَنگ» را می ستاییم.
آذر خانه خدای همه خاندانها، آن مَزدا آفریده پسرِ آهوره مَزدا، آن اَشَوَن، آن رَد
اَشَوَنی و همه آذران را می ستاییم.

۱۲

بهترین آبهای نیک مَزدا آفریده اَشَوَن را می ستاییم. همه آبهای مَزدا آفریده اَشَوَن
را می ستاییم. همه گیاهان مَزدا آفریده اَشَوَن را می ستاییم.

۱۷-۱۳

.....^۱

۱۸

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشونان را می ستایم، می خوانم و می سرایم.
فَرَوَشی های خانواده، روستا، شهر، کشور و زرتشتوم را می ستایم.

۱۹

همه ایزدان آشون را می ستایم.
همه ردانِ آشونی را می ستایم: هنگامِ ردیِ هاونی، هنگامِ ردیِ ساونگهی و
ویشیه، هنگامِ ردیِ همه ردانِ بزرگ.
«پنگه هاتم...»

هات ۱۸

۱

«آشِم وُهو...»

ای مَزدا!

شهریاری مینوی نیکِ تو — شایان‌ترین بخشش آرمانی در پرتو «آشه» — از آنِ
کسی خواهد شد که با شور دل، بهترین کردارها را بجای آورد.^۱
اکنون بر سرِ آنم که این [آرزو] را برآورم.

۷ — ۲

.....^۲

۸

[راسپی:]

هرگاه بهترین اندیشه و گفتار و کردار را نزد سَپَند مینو و آشه پیشکش بریم، مَزدا
آهوره ما را رسایی و جاودانگی و شهریاری مینوی و فروتنی بخشد.

«آشِم وُهو...»

«سپَتمد» هات^۳ را می‌ستاییم.

«پَنگَه هاتَم...»

۱. گاه. یس. ۵۱، بند ۱

۲. تمام بندهای شش گانه یس. ۴۷ (از آغاز سپَتمد گاه) در این جا تکرار می‌شود.

۳. اشاره‌ای است به یس. ۴۷ که در آغاز سپَتمد گاه آمده است.

«يَتَهْ آهَوَ وَيَزِيو...»

«آشِم وَهُو...»

«آهَوَنَ وَيَزِيَهْ...» را می ستاییم.

آرديبهشت، زیباترین آماشپند را می ستاییم.

«يِنِگَه هَاتَم...»

هات ۱۹

[زوت:]

زرتشت از آهوره مزدا پرسید:

ای آهوره مزدا! ای سپتدترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کدام بود آن سخنی که مرا در دل افگندی، ای آهوره مزدا...

۲

پیش از آفرینش آسمان، پیش از آب، پیش از جانور، پیش از گیاه، پیش از آذر
آهوره مزدا، پیش از آشون مرد، پیش از تباهاکاران و دیوان و مردمان [دُرَوند]، پیش از
سراسر زندگی این جهانی و پیش از همه مزدا آفریدگان نیک آشه نژاد؟^۱

۳

آنگاه آهوره مزدا گفت:

ای سپینتمان زرتشت!

آن سخن، «آهون ویرته...» بود که ترا در دل افگندم...

۴

۲

۱. تعبیر اوستایی «آشه چیتره» را برخی از گزارشگران به «در آشه اصیل» و بعضی به «دارنده خصلت آشه» برگردانده‌اند.

۲. = بند ۲ همین هات.

۵

ای سپیثمان زَرْتُشت!

این «آهونَ وِیَرِیه...» ی من هرگاه بی هیچ درنگ و لغزشی سروده شود، برابر صد «گاه» برگزیده دیگر است که بی هیچ درنگ و لغزشی سروده شده باشد و هرگاه با درنگ و لغزش سروده شود، برابر ده «گاه» برگزیده دیگر است.

۶

ای سپیثمان زَرْتُشت!

کسی که در زندگی این جهانی، برای من «آهونَ وِیَرِیه...» را از بر بخواند یا به یاد بسپارد و بازگیرد یا باژکنان بسراید یا آن را به هنگام سرودن بستاند، من — آهوره مَزدا — روانش را از فراز چِینود پُل سه بار به بهشت — به بهترین زندگانی، به بهترین آشه، به بهترین روشنایی — برسانم.

۷

ای سپیثمان زَرْتُشت!

کسی که در زندگی این جهانی، برای من «آهونَ وِیَرِیه...» را بازگیرد و پاره ای از آن را — نیم یا سه یک یا چهار یک یا پنج یک آن را — نخواند، من — آهوره مَزدا — روانش را از بهشت دور کنم. من او را به اندازه درازا و پهنای این زمین، از بهشت دور کنم و این زمین را به همان اندازه که دراز است، پهناست.

۸

من در آغاز، واژگانی را که «آهو» و «رتو» در میان آنهاست، فروخواندم؛ پیش از آفرینش آسمان برین، پیش از آب، پیش از زمین، پیش از گیاه، پیش از آفرینش گاو چهار پا، پیش از زایش مرد آشون دوپا، پیش از آفرینش پیکر خورشید برین و پس از آفرینش امشاسپندان.

۹

از میان آن دو مینوی نخستین، سپند مینو سراسر آفرینش آشه را که بوده است و هست و خواهد بود، با گفتار «شِیوئنتَم اَنگِهوش مَزدایی» برای من برخواند.

۱۰

و این سخن، در میان سخنان، کارآمدترین سخنی است که گفته شده و بر زبان آورده شده و خوانده شده است.

این سخن را چندان توانایی است که اگر همه [مردمان] جهان استومند، آن را بیاموزند و به یاد بسپارند، خود را از مرگ رهایی توانند داد.

۱۱

این سخن ما گفته شده است تا هریک از آفریدگان [جهان]، آن را در پرتو بهترین آشه یاد گیرد و بدان بیندیشد.

۱۲

«یته»: چنین گوید که زرتشت را «آهو» و «رتو» شناختند.
«آثا»: چنین گوید که او — آهوره مزدا — نیز در نخستین اندیشه، نزد آفریدگان جهان چنین است.

«یته»: آموزش می‌دهد که او از همه بزرگتر است.

«آثا»: چنین گوید که آفرینش، اوراست.

۱۳

«ونگهوش»: سومین آموزش دین را باز می‌گوید که زندگی خوب، از آن مزداست.

«دزدا متنگهوه»: چنین گوید که او آموزگار منش نیک است.

«شیوئنتم»: «آهو» را نشان می‌دهد.

۱۴

از واژه «مزدا» برمی‌آید که او آفرینش‌راست؛ همان گونه که آفرینش اوراست.

از واژه «خشرم آهوره‌یی» چنین برمی‌آید که: ای مزدا! شهریارِ میثوی از آن

تست.

واژه‌های «دزیگوئیوواستارم» گویای آن کسی است که در پرستاری از

درویشان، دوست سپیتمان زرتشت است.

«یته آهوویزیو...» پنج آموزش دین را دربرمی‌گیرد.
«یته آهوویزیو...» سراسر «مئثره» و سخن آهوره مزداست.

۱۵

آهوره مزدای بهتر، «آهون ویزیته...» را بسرود. [آن خدای] بهتر، همه
[آفرینش نیک] را بیافرید.
اهریمن به تنگ آمد. آهوره مزدا از دوربدان بدسرشت چنین گفت:
نه منش، نه آموزش، نه خرد، نه باور، نه گفتار، نه کردار، نه «دین» و نه روان
ما دو [مینو] با هم سازگارند.

۱۶

این گفتار مزدا سه بخش دارد و به چهارپیشه و پنج ردان می‌نگرد و با دَهِش و
بخشش، سرانجام می‌گیرد.
— کدامند [سه] بخش این گفتار؟
— اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک.

۱۷

— کدامند [چهار] پیشه؟
— آثرَبان، ارتشتار، برزیکر ستور پرور و [دست‌ورز] سازنده.
خویشکاری همه [اینان] در راست اندیشی، راست گفتاری و راست کرداری
با آشون مرد پیرو رد دین پزوه، برابر است:
«با کُنش خویش جهان را به سوی آشه پیش می‌برند.»^۱

۱۸

— کدامند پنج ردان؟
— خانه خدا، دهخدا، شهربان، شهریار و پنجمین آنان زرتشت (در سرزمینهای
دیگر، جزری زرتشتی).
در ری زرتشتی تنها چهار [تن] ردانند.

۱. گاه. یس. ۴۳، بند ۶

— کدامند ردانِ این سرزمینها؟
— خانه خدا، دهخدا، شهربان، شهریار و پنجمین آنان زرتشت.

۱۹

— اندیشه نیک چیست؟
— نخستین منش پاک.
— گفتار نیک چیست؟
— سخن ورجاوند.
— کردار نیک چیست؟
— سرود ستایش و برترشماری آفریدگان پاک.

۲۰

مژدا گفت.
— به که گفت؟
— به آشون مینوی و جهانی.
— چه گفت در سخنی که او را در دل افگند؟
— بهترین شهریار.
— به چه کسی؟
— به آشون و بهتری که در شهریاری، خود کامه نباشد.

۲۱

«آهون ویزیه...» را می ستاییم.
«آهون ویزیه...» را می ستاییم، چه بلند بر خوانده، چه آهسته باژ گرفته، چه
سروده، چه ستوده.
«ینگه هاتم...»

هات ۲۰

۱

اهوره مزدا گفت:

«آشیم وُهو وِهیشتیم آستی.»

[از این گفتار] برمی آید که بهترین نیکی بدو داده شود؛ چنان که دوستداری به

دوستدار.

«وُهو وِهیشتیم آستی.»

اینچنین دین را [(آموزش دینی را)] کاربندد.

۲

«اوشتا آستی اوشتا آهمایی.»

از این سخن برمی آید که سراسر [دهش] آشه، هریک از خواستاران آشه

راست.

اینچنین پایدار [از این سخن] برمی آید که سراسر [دهش] آشه، هریک از

خواستاران آشه راست.

۳

«هَیتِ آشایی وِهیشتایی آشیم.»

[این سخن]، رهنمونی است به سراسر سخن ورجاوند که همه «مَنثَره»

دربرگیرنده آن است.

اینچنین آموزش می دهد:

آشه از شهریاری میثوی [اهوره] است و ستایندگان آشه را [دهش] آشه ارزانی

شود و سوشیانتها شما را آشه بخشند.
سه فرمان ایزدی — سراسر گفتار «آشِم وُهو...» — سخن فروفرستاده و گفتارِ
آهوره مزداست.

۴

مَزدا گفت.
— به که گفت؟
— به آشَوَن میثوی و جهانی.
— چه گفت در سخنی که او را در دل افکند؟
— بهترین شهریار.
— به چه کسی؟
— به آشَوَن و بهتری که در شهریاری، خودکامه نباشد.

۵

«آشه وَهیشْت» را می ستاییم.
«آشه وَهیشْت» را می ستاییم؛ چه بلند بر خوانده، چه آهسته باز گرفته، چه
سروده، چه ستوده.
«یَنگَه هاتَم...»

هات ۲۱

۱

سخن ستایش زَرْتُشْتِ اَشَوَن [چنین است]:
«یَنگَه هاتَم آتِ یِسِن پیتی.»
«یَنگَه» ستایش مَزدا را می آموزد؛ آنچنان که در دادِ آهوره است.
«هاتَم» ستایشی را می آموزد که زندگی مردمان جهان را [بکار آید].

۲

«یاونگَهَم» در این جا رهنمونی است به ستایش زنان اَشَوَن که در نیایش
آمشاپندان، شَپندارمَز را در آغاز می ستایند.
سه فرمانِ ایزدی [— سراسر «یَنگَه هاتَم ...» —] سخنِ برازنده ستایش است.
— این ستایش، چه کسی راست؟
— ستودن آمشاپندان راست.

۳

آنگاه مَزدا گفت:
— بهروزی کسی را باد که از او به هرکسی بهروزی رسد!
شهریارِ یگانه بی همتا — مَزدا آهوره — او را [چنین بهروزی] دهد!

۴

مَزدا با این گفتار، چه پیامی داد؟
— پیام بهروزی داد و با واژه «بهروزی» به هریک از اَشَوَنانی که بوده است و

هست و خواهد بود، بهترین بهروزی را پیام داد آن [خداوند] بهتر، مزدای بهتر.
به [زرتشت] آشونِ بهتر، پیام بهروزی داد هریک از آشونان بهتر را.

۵

«بَنگه هاتم...» خوب ستوده پاک را می‌ستاییم.
«بَنگه هاتم...»

هات ۲۲

۱

«آشِم وُهو...»

اینک بَرَسَم و زور نهاده ایم دادار آهوره مزدایِ رایومندِ قَرِه مند و آمشاسپندان را.
این هوم به آیین آشه نهاده را خواستار ستایشم.
این شیر روان به آیین آشه نهاده را خواستار ستایشم.
این گیاه «هَذَا نَبِئْتَا»ی به آیین آشه نهاده را خواستار ستایشم.

۲

با آبهای نیک، این زور آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، آمیخته به «هَذَا نَبِئْتَا» و
به آیین آشه نهاده را خواستار ستایشم.
با آبهای نیک، آب هوم را خواستار ستایشم.
هاونِ سنگین را خواستار ستایشم.
هاونِ آهنین را خواستار ستایشم.

۳

این گیاه بَرَسَم و پیوستگی به خشنودیِ رَد، یادگیری و کاربندیِ دینِ نیک
مزدپرستی، سرودن «گاهان» و پیوستگی به خشنودیِ رَدِ آشون، رَدِ آشونی و این هیزم و
بُخور را خواستار ستایشم.
ترا — ای آذر آهوره مزدا! — و همه مزدا آفریدگانِ نیک آشه نژاد را خواستار
ستایشم.

۴

خشنودی آهوره مزدا، آمشاشپندان، سُروشِ پارسا و آذرِ آهوره مزدا، آن رَدِ بزرگوارِ
آشونی را.

۵-۱۹

۱

۲۰-۲۲

[زوت و راسپی:]

۲

۲۳-۲۷

۳

۱. = بندهای ۵-۱۹ یسه . ۳
۲. = بندهای ۱-۳ همین هات
۳. = بندهای ۸-۱۲ سرآغازیه .

هات ۲۳

۱

[زوت:]

خواستار ستایشم فَرَوَشی های آنان را که پیش از این در این خانمانها، روستاها، شهرها و کشورها بودند؛ آنان که آسمان را نگاهداری کردند؛ آب را نگاهداری کردند؛ زمین را نگاهداری کردند؛ جانور را نگاهداری کردند؛ کودک را در زهدان مادر باردار نگاهداری کردند تا نمیرد.

۲

خواستار ستایشم فَرَوَشی های آهوره مزدا و آمشاسپندان را؛ فَرَوَشی های همه ایزدانِ آشونِ میثوی را.
خواستار ستایشم فَرَوَشی های گیومرت، زرتشت سپیثمان، کی گشتاسپ، ایست واستر — پسر زرتشت — و فَرَوَشی های پاک همه نخستین آموزگاران کیش را.

۳

خواستار ستایشم فَرَوَشی های هریک از آشونان هر زمانی را که بر این زمین مرده است. فَرَوَشی های آشونان را — چه زن، چه نوجوان، چه دوشیزه — که در کار و کوشش بسر بردند و از این خانه درگذشتند و اینک به امید ستایش نیک و پاداشند.

۴

خواستار ستایشم فَرَوَشی های نیرومندِ پیروز آشونان را.
خواستار ستایشم فَرَوَشی های نخستین آموزگاران کیش، فَرَوَشی های نیاکان و

فَرَوَشی روان خویش را.
خواستار ستایشم همه رَدانِ آشونی، همه نیکی دهندگان — ایزدانِ میثوی و
جهانی — را که به آیین بهترین آشه، برازنده ستایش و سزاوار نیایشند.

۵

من خستویم که مَرَدِ پَرسِت، زَرْتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاوَنی آشون، رَدِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
ساوَنگهی و ویشیه ی آشون، رَدانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!

رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!
[زوت:]

«یَتَه آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یَتَه آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَتوش آشاتُ چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

هات ۲۴

۱

[زوت و راسپی:]

به آهوره مزدا نیاز می‌کنیم این هوم و میزد و زور و برسم به آیین آشه گسترده و گوشت خوشی دهنده و شیر روان و گیاه هذائیتای به آیین آشه نهاده را...

۲

با آبهای نیک، با این زور آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، آمیخته به هذائیتای به آیین آشه نهاده، با آبهای نیک، آب هوم، هاوَن سنگین و هاوَن آهنین.

۳

این گیاه برسم و پیوستگی به خشنودی رد، یادگیری و کاربندی دین نیک مزداپرستی و سرودن «گاهان» و پیوستگی به خشنودی رد آشون، رد آشونی و این هیزم و بخور، ترا — ای آذر پسر آهوره مزدا! — و همه آفریدگان نیک آشه نژاد را پیشکش و نیاز می‌کنم.

اینک این همه را چنین نیاز می‌کنیم:

۴

آهوره مزدا، سُروش پارسا، آمشاسپندان، قَروشی های آشونان و روانهای آشونان، آذر آهوره مزدا، ردان بزرگوار و سراسر آفرینش آشه را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۵

اینک این همه را چنین نیاز می‌کنیم:
 فَرَوَشی زَرُثُشت سِپِیْشمان اَشَوَن را که در جهان خواستار راستی شد و
 فَرَوَشی های همه اَشَوَنان — آن اَشَوَنانی که در گذشته‌اند، آن اَشَوَنانی که زنده‌اند و آن
 مردانی که [هنوز] زاده نشده‌اند (سوشیانت‌های نوکننده گیتی) — را ستایش و نیایش و
 خشنودی و آفرین!

۶

این هوم و میترد و زور و برسم به آیین آشه گسترده و گوشت خوشی دهنده و شیر
 روان و گیاه هذائیتای به آیین آشه نهاده را...

۷ — ۸

۱

۹

آمشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنشِ جاودان زنده و جاودان پاداش بخش
 را که با منش نیک بسر می‌برند و آمشاسپند بانوان را.

۱۰ — ۱۲

۲

۱۳ — ۲۷

۳

۲۸ — ۳۲

۴

۱. = بندهای ۲-۳ همین هات.

۲. = بندهای ۵-۷ یه . ۴

۳. = بندهای ۲۲-۸ یه . ۴

۴. = بندهای ۱۲-۸ سرآغاز پسته.

۳۳

اینک این همه را چنین نیاز می‌کنیم:
 قَرَوَشی های نیرومندِ پیروزِ آشونان را، قَرَوَشی های نخستین آموزگاران کیش را،
 قَرَوَشی های نیاکان را و قَرَوَشیِ روانِ خویش را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۳۴

اینک این همه را نیاز می‌کنم:
 همهٔ رَدانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
 اینک این همه را نیاز می‌کنم:
 همهٔ نیکی‌دهندگان — ایزدان میثوی و جهانی — را که به آیین بهترین آشه
 برازندهٔ ستایش و سزاوار نیایشند.

هات ۲۶

۱

۱

۲

اینک در میان همه این فَرَوَشی های نخستین، فَرَوَشیِ آهوره مَزدا را می ستاییم
که مهترین و بهترین و زیباترین و استوارترین و خردمندترین و بُرزمندترین و سپندترین
است.

۳

فَرَوَشی های نیک توانای پاکِ آشَوَنان را می ستاییم.
[فَرَوَشی های] امشاسپندان را می ستاییم؛ آن تیزبینانِ بزرگوارِ بسیار زورمندِ دلیرِ
آهورایی را که وَرجاوندانِ جاودانه اند.

۴

اینک «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فَرَوَشی» نخستین آموزگاران و
نخستین آموزندگان کیش، مردان و زنان آشَوَنی را که انگیزه پیروزی آشه بوده اند،
می ستاییم.
«گوشورَوَن» نیک گُنش را می ستاییم.

۵

[فَرَوَشی های] آنان را که انگیزه پیروزی آشه بوده اند و فَرَوَشیِ گیومرتِ آشَوَن

را می‌ستاییم.

اینک پاداش و قَرَوَشی زَرْتُشت سپیشمانِ آشون را می‌ستاییم.
قَرَوَشی کی گشتاسپ آشون را می‌ستاییم.
قَرَوَشی ایست و استری آشون — پسر زَرْتُشت — را می‌ستاییم.

۶

اینک «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «قَرَوَشی» نیاکان، مردان و زنانی را که انگیزه پیروزی آشه بوده‌اند، می‌ستاییم.
قَرَوَشی‌های همه آشونانی را که بوده‌اند و هستند و آن مردانی را که [هنوز] زاده نشده‌اند (سوشیانت‌های نوکننده گیتی) می‌ستاییم.

۷

اینک روان‌های درگذشتگان را می‌ستاییم.
قَرَوَشی‌های آشونان را می‌ستاییم.
همه نیاکان درگذشته این خاندان را از آموزگار و آموزنده — [خواه] آشون مردان، [خواه] آشون زنان — می‌ستاییم.

۸

قَرَوَشی‌های همه آموزگاران آشون را می‌ستاییم.
قَرَوَشی‌های همه آموزندگان آشون را می‌ستاییم.
قَرَوَشی‌های همه آشون مردان را می‌ستاییم.
قَرَوَشی‌های همه آشون زنان را می‌ستاییم.

۹

قَرَوَشی‌های همه فرزندان آشونی را که از آشونی پدید آمده‌اند، می‌ستاییم.
قَرَوَشی‌های آشونانی را که در کشورند می‌ستاییم.
قَرَوَشی‌های آشونی را که در بیرون از کشورند، می‌ستاییم.

۱۰

قَرَوَشی‌های آشون مردان را می‌ستاییم.

فَرَوَشی های اَشَوَن زَنان را می ستاییم
 همه فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را از [فَرَوَشی] گیومرت تا
 سوشیانت پیروز می ستاییم.

۱۱

[زوت و راسپی:]

همه فَرَوَشی های اَشَوَنان را می ستاییم.
 روانهای درگذشتگان و فَرَوَشی های اَشَوَنان را می ستاییم.
 «بِنِگَه هاتَم...»

[راسپی:]

«بِتَه آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَتوش اشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

هات ۲۷

۱

اینک آن بزرگتر از همه — آهوره مَزدا — را «آهو» و «رَتو» برمی‌گزینیم تا اهریمن نابکار را براندازیم؛ تا دیو خشم خونینِ درفش را برافکنیم؛ تا دیوان مَزندری را برانیم؛ تا همه دیوان و دُرَوَندان «وَرَن» را براندازیم...

۲

تا آهوره مَزدای رایومَندِ قَرَه‌مَند را والا بشتاسیم؛ تا آمشاسپَندان را والا بشناسیم؛ تا ستاره رایومَندِ قَرَه‌مَند، یَشترِ پَر فروغ را والا بشناسیم؛ تا آشونِ مرد را والا بشناسیم؛ تا همه آفریدگان آشونِ شپَند مینورا والا بشناسیم.

۳

«یَته آهو وِریو...»

۴

«ای مَزدا!»

مرا از بهترین گفتارها و کردارها بی‌گاهان تا براستی درپرتو «آشه» با «منش نیک» و به آزاد کامی ترا بستایم.

ای آهوره!

با شهریاری میثوی خویش و به خواست خود، زندگانی نو و سرشار از آشه را به ما ارزانی دار.^۱

۱. گاه. یس. ۳۴، بند ۱۵

۵

ای اَبَرِیَتَمَن گرامی!
 بدین جا آی یاری مردان و زنان زَرَتُشتی را، یاری منش نیک را، یاری هر آن
 «دین»ی را که درخور مُزدی گرانبهاست!
 دهش آرمانی «آشه» را که آهوره مزدا ارزانی دارد، خواستارم.
 «آشِم وُهو...»

۶

هَوِم همچون مزدا توانا، آن رَد آشَوَنی، [آن آشَوَن] پالوده و سروش نیک — که با
 آشی گنجور همراه است — باید همواره در این جا کوشا باشند.

۷

ما می آموزیم «آهَوَن وِیَرِیه...»ی فرخنده...^۱ به آیین آشه سروده را، هاوَن به
 آیین آشه بکار انداخته و سخن راست گفته را.
 اینچنین، آنها فرخنده تر شوند.

۸

«ای مزدا آهوره! ای تواناترین! ای آرمیتی! ای آشه ی گیتی افزای! ای
 منش نیک! ای شهریار میثوی؟
 به من گوش فرادهید و آنگاه که پاداش هر کس را می بخشید، بر من بخشایش
 آورید.

۹

ای آهوره!
 [خود را] به من بنمای و [در پرتو] «آرمیتی» توش و توانم ده.
 ای مزدا!

به پاداش ستایشم از سپندترین «مینو» نیکویی، از «آشه» توانایی بسیار و از
 ۱. به جای نقطه ها در متن واژه «او پَنگَهاو» آمده که استاد پورداود درباره آن نوشته است: «برای آن معنی
 مناسبی نیافتم.»

«منش نیک» سروری بخش.

۱۰

ای اهوره ی تیزبین!
به شادمانی و رامش من، دهش بی مانند خویش را که از «شهریاری میئوی» و از
«منش نیک» است، بر من آشکار کن.
ای سپندارمذ!
«دین» مرا به [یاری] «آشه» آموزش ده و روشنی بخش.

۱۱

اینک زرتشت همه تن و جان و گزیده «منش نیک» خویش را همچون نیازی
پیشکش «مزدا» می کند و گفتار و کردار و دل آگاهی و نیروی خود را نزد «آشه»
[ارمغان می برد].^۱
«آشیم وُهو...»

۱۲

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاونی آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
ساونگهی و ویشیه ی آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین.
ردان روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین.

۱۳

«یته آهو ویربو...»

۱۴

«آشیم وُهو...»

۱. بندهای ۸-۱۱ این هات برابر است با گاه. یه. ۳۳، بندهای ۱۴ - ۱۱

«أَهْوَنَ وَیَزِيهَ...» را می‌ستاییم.
آردیهشت زیباترین آماشاپند را می‌ستاییم.
«يَنْكُحُهَا تَمَّ...»

یسنه، هات ۴۲ - ۳۵
(هفت هات)^۱

۱. یس . ۴۲ - ۳۵ که هشت هات یا بخش از یسنه را در بر می‌گیرد، در اوستا «هَپْتَنگِ هایتی» و در فارسی «هفت هات» خوانده شده است و آن را بخشی ویژه از یسنه و دارای ویژگیهایی جدا از دیگر هاتهای یسنه شمرده‌اند و در برخی از گزارشهای اوستا به نام «هَفْتَن یشتِ بزرگ» در جزو یشتها آورده‌اند.

[زوت:]

آهوره مزدای آشون، رد آشونی را می‌ستاییم.
 آمشاسپندان، شهریارانِ نیک خواه را می‌ستاییم.
 سراسر هستیِ آشونِ میثوی و استومند را می‌ستاییم.
 به فرمانِ آشه‌ی نیک، به فرمانِ دینِ نیکِ مزداپرستی.

[راسپی:]

آهوره مزدای آشون...^۱

[زوت:]

«هو متتم...»: اندیشه‌ی نیک، گفتارِ نیک و کردارِ نیک را که در این جا و در
 هرجای دیگری ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با
 جان [و دل] به نیکی همی‌کوشیم.

ای آهوره مزدا! ای آردیبهشتِ زیبا!
 این را برای خویشتن برمی‌گزینیم:
 آن اندیشه و گفتار و کرداری را می‌ورزیم که بهترین گنشهایِ هر دو جهان
 است.

۱. دنباله‌ی سخنِ راسپی، مانند سخنِ زوت است در آغاز همین بند.

۴

از پی پاداش پسین، بهترین گُنش را همی گوییم به دانایان و نادانان، به
شهریاران و شهروندان که جهان را آباد کنند و رامش بخشند.

۵

براستی شهریاری را از آنِ کسی شمريم و از آنِ کسی دانيم و برایِ کسی
خواستاريم که بهتر شهریاری کند: مَزدا آهوره و آردیبهشت.

۶

آنچه را که هر مرد یا زنی دانست که درست و نیک است، بر اوست که خود
بکار بندد و دیگران را نیز بیاگاهاند تا آن را — آنچنان که هست — بکار بندند.

۷

اینک شما را بهتر شماریم:
ستایش و نیایش آهوره مَزدا و آبادانی جهان را.
اینک خود، این [گُنش] را برای شما بجای آوریم و [دیگران را] نیز
— آنچنان که بتوانیم — از آن بیاگاهانیم.

۸

به سالاری «آشه»، به همسایگی «آشه»، هریک از آفریدگان از بهترین
پاداش هر دو جهان برخوردار شود.

۹

این گفتار فروفرستاده آهوره مَزدا را با بهترین منش فراگیریم؛ آنگاه ترا
[ای زَرْتُشت! —] گوینده و آموزگار آن دانیم.

۱۰

ای آهوره!

آردیبهشت و بهمن و شهریورنیک را، بیش از پیش سرود بر سرودها، بیش از
پیش درود بر درودها، بیش از پیش ستایش بر ستایشها [افزاییم].
«بِنِگْهَه هاتَم...»

هات ۳۶

۱

ای مَرِّدا آهوره!

نخست به میانجیِ گُنشِ آذرو به دستپاری شپند مینوی تو، به تونزدیک می شویم.
آذر کسی را گزند رساند که تو آزدن او را خواسته باشی.

۲

ای آذرِ مَرِّدا آهوره!

به خوشترین روش به سوی ما آی.
با رامش دهنده‌ترین شادمانی، با شایسته‌ترین درود، به هنگام دادستان بزرگ،
به ما روی آور.

۳

ای آذر!

تویی [مایه] خوشیِ مَرِّدا آهوره؛ چونان شپند مینو.
تویی [مایه] شادکامی او با کارآمدترین نامی که تراست.
ای آذرِ مَرِّدا آهوره!
به تونزدیک می شویم.

۴

با اندیشه‌نیک، با روشِ درست، با گفتار و کردار داناییِ نیک به تونزدیک
می شویم.

۵

ای مَزدا آهوره!

ترا نماز می بریم و سپاس می گزاریم.

با همه اندیشه نیک، با همه گفتار نیک، با همه کردار نیک به تونزدیک

می شویم.

۶

ای مَزدا آهوره!

زیباترین پیکر را در میان پیکرها از آن تودانیم:

آن بلند [پایگاه] ترین [فروغ جهان] زَبَرین را که خورشیدش خوانند.

«یَنگَه هاتَم...»

هات ۳۷

۱-۵

[زوت:]

اینک آهوره مزدا را می‌ستایم^۱

۱. همهٔ بندهای پنجگانهٔ هات ۳۷ برابر با بندهای ۱-۵ هات ۵ است.

هات ۳۸

۱

اینک زمین را می‌ستاییم؛ زمینی که ما را دربر گرفته است.

ای آهوره مَزدا!

زنان را می‌ستاییم. زنانی را که از آنِ توبد^۱ آر آیند و از بهترین آشه برخوردارند،

می‌ستاییم.

۲

با شور دینی، چالاکی، هشیاری و «دین» پاک، پاداش نیک و آرزوی نیک

و فراوانی نیک و نام نیک و بخشایش نیک را می‌ستاییم.

۳

اینک آبها را می‌ستاییم؛ آبهای فروچکیده و گردآمده و روان شده و خوب کنش

آهورایی را.

[ای آبها!]

شما را که به خوبی روان و به خوبی درخور شناوری و به خوبی سزاوار

شست‌وشو و بخشایش دوجهانید، [می‌ستاییم].

۴

اینک با نامهایی که آهوره مَزدا ی خوشی بخش به شما آبهای نیک داده است،

شما را می‌ستاییم. با آن [نامها] شما را می‌ستاییم. با آن نامها [از شما] دوستی

خواهانیم. با آن نامها نماز گزاریم. با آن نامها سپاس گزاریم.

ای آبهای بارور!

شما را به یاری همی خوانیم؛ شما را که همچون مادرید؛ شما را که همچون
گاو شیرده، پرستار بینوایانید و از همه آشامیدنیها بهتر و خوشترید.
شما نیکان را با رادی بلند بازو^۱ بدین جا [همی خوانیم] تا در این تنگنا ما را
پاداش دهید و یاری کنید شما ای مادران زنده!
«پَنگَه هاتَم»

۱. رادی و بخششی چنان بزرگ و فراوان که گویی بازوی بلند آورنده اش، به آسمان می رسد.

هات ۳۹

۱

اینچنین می‌ستاییم گوشورون و گوش تَشَن و روانهای خود و روانهای چار پایان را که مایه زندگی ما هستند؛ که ما برای آنها مییم و آنها برای ما یند.

۲

روانهای جانوران سودمند دشتی را می‌ستاییم.
اینک روانهای آشون مردان و آشون زنان را — در هر جا که زاده شده باشند — [می‌ستاییم]؛ مردان و زنانی که «دین» نیکشان برای پیروزی آشه کوشیده است و می‌کوشد و خواهد کوشید.

۳

اینچنین می‌ستاییم نرینگان و مادینگان نیک را: آمشاسپندان جاودان زنده و جاودان پاداش بخش را که با منش نیک بسر می‌برند و آمشاسپند بانوان را.

۴

ای آهوره مَزدا!
آنچنان که توبه نیکی اندیشیدی و سخن گفتی و رفتار کردی، ما اندیشه و گفتار و کردار نیک خویش را به پیشگاه توفراز می‌آوریم.
ای مَزدا آهوره!
همچنان ترا می‌ستاییم و نیایش می‌کنیم. همچنان ترا نماز می‌بریم و سپاس می‌گزاریم.

به دستياري پيوند نيك با آشه، با پاداش نيك و با پرهيزگاري نيك، به سوي تو
مي آييم.
«يَنگَه هاتَم ...»

هات ۴۰

۱

ای مَزدا آهوره!

اینک این پاداش را به یاد آرو آرزوی ما را برآور!

ای مَزدا آهوره!

آنچه را تو فرمان داده‌ای که پاداش دینداری کسی چون من است.

۲

این [پاداش] را توبه ما ارزانی داشتی تا چه درزندگی کنونی و چه [در جهان] میثوی، همنشین جاودانه تو و آشه باشیم.

۳

ای مَزدا آهوره!

چنان کن که ارتشتاران به آشه بگروند [و] آشه جویند و برزیگران کوشا را به یگانگی دیر پای، پرشور و استوار دار تا با، [آتربانان] همگام باشند.

۴

ای مَزدا آهوره!

چنین باد که خویشاوندان و همکاران و یاوران با آنانی از شما که ما با ایشان یگانه ایم، از آن شما به شمار آیند و ما از پاکان و آشوانانی باشیم که آنچه را آرزو می‌کنیم، به ما ارزانی دارید.
«یَنگَه هاتَم...»

هات ۴۱

۱

سرودها و درودها و نیایشها [ی خود را] به پیشگاه آهوره مزدا و آردیبهشت فراز
آوریم و سزاوار و شایسته آنان دانیم.

۲

ای مزدا آهوره! ای در میان باشندگان، خوب گُنش ترین!
بشود که از شهریاری نیک توهماره بهره ور شویم!
بشود که در هر دو جهان، شهریاری نیکی بر ما مردان و زنان فرمانروایی کند!

۳

ای در میان باشندگان، خوب گُنش ترین!
ترا فرخنده و کامیاب و ایزد از آشه برخوردار دانیم.
بشود که تو در هر دو جهان [نگاهبان] تن و جان ما باشی!

۴

ای مزدا! ای در میان باشندگان، خوب گُنش ترین!
بشود که پناه دیر پای ترا دریابیم و به خود ارزانی داریم!
[بشود که] به دستیاری تو، کامروا و نیرومند شویم و — آنچنان که آرزوی
ماست — دیرگاهی ما را در پناه خود گیری!

۵

ای مزدا آهوره!

سرودخوانان و پیام‌آوران تو خوانده شدیم و [آن را] پذیرفتیم و به پاداشی که
«دین» کسانی همچون ما را نوید دادی، خورسندیم.

۶

این [پاداش] را توبه ما ارزانی داشتی تا چه درزندگی کنونی و چه [در
جهان] مینوی، همنشین جاودانه تو و آشه باشیم.

۷

«یَنگَه هاتَم...»

«هُومَتَم...»: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا و در
هر جای دیگری ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با
جان [و دل] به نیکی همی کوشیم.

«یَنه آهو ویزیو...»

«آشَم وُهو...»

«یَنگَه هاتَم...»

هات ۴۲

۱

[زوت وراسپی:]

ای آمشاسپندان!

پاره‌های «هفت هات» را می‌ستاییم.
آبهای چشمه [ساران] را می‌ستاییم.
آبهای گذرگاه‌ها را می‌ستاییم.
بهم پیوستگیهای راه- [ها] را می‌ستاییم.
بهم آمدنهای راه- [ها] را می‌ستاییم.

۲

کوههای آبریزان را می‌ستاییم.
دریاچه‌های آبزای را می‌ستاییم.
کشتزارهای سودبخش گندم را می‌ستاییم.
نگاهداری و آفریدگاری را می‌ستاییم.
مَزدا و زَرثُشت را می‌ستاییم.

۳

زمین و آسمان را می‌ستاییم.
بادِ چالاکِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
ستیغ البرز کوه را می‌ستاییم.

زمین و همه چیزهای نیک را می‌ستاییم.

۴

منش نیک و روانهای آشونان را می‌ستاییم.

[ماهی] «واسی» ی «پنچا سدورا» را می‌ستاییم.

«خر» ی پاک را می‌ستاییم که در میان دریای «فراخ گرت» ایستاده است.

دریای «فراخ گرت» را می‌ستاییم.

۵

هوم زرین برزمند را می‌ستاییم.

هوم گیتی افزای را می‌ستاییم.

هوم دوردارنده مرگ را می‌ستاییم.

۶

آب روان و مرغ پَران را می‌ستاییم.

بازگشت اُتربانان را می‌ستاییم؛ آنان که به سرزمینهای دور رفته‌اند؛ به

کشورهای دیگر که [آموزش] آشه را خواستارند.

همه آشاسپندان را می‌ستاییم.

«ینگه هاتم...»

هات ۵۲

۱

[زوت وراسپی:]

«یته آهو وئریو...»

[زوت:]

آنچه را نیک است و آنچه را نیکتر است خواستارم برای سراسر آفرینش آشه که بوده است و هست و خواهد بود. آشی، بخشنده پیروزی دیر پای، به خواست خویش یاری رساند و آرزو را برآورد.

۲

[آشی] از همه درمانهایی که در آبها و گیاهان و چار پایان است، برخوردار است؛ اوست که ستیزه‌های دیوان و مردمان [دروند] را — که به زیان این خانه و خانه خدای ورزند — درهم تواند شکست.

۳

دهش نیک و پاداش نیک، نیکی پیشین و پسین که پیروزی دیر پای بخشد؛ آنچنان که ما از بزرگترین و بهترین و زیباترین پاداش بهره‌مند شویم.

۴

آمشاسپندان را ستایش و نیایش می‌گزاریم و خشنود می‌کنیم و آفرین می‌خوانیم تا این خانمان را بنوازند؛ سراسر آفرینش آشه را بنوازند و سراسر آفرینش دروج را براندازند.

ای آشه!

مَزدا را — که نیک خواهِ آفریدگان است — درود می‌گوییم.

△ — △

.....

۱. = بندهای ۵-۸ یس . ۸ (در آغاز بند ۸ [زوت و راسپی :] افزوده می شود).

هات ۵۴

۱

[زوت وراسپی:]

ای آیرِیَمَنِ گرامی!

بدین جا آی یاری مردان و زنان زَرُئُشتی را؛ یاری منشِ نیک را؛ یاریِ هر آن
«دین»ی را که درخور پاداشی گرانبهاست.
دهش آرمانی آشه را که آهوره مَزدا ارزانی دارد، خواستارم.
«آشَم وَهُو...»

۲

[نماز] آیرِیَمَنِ ایشیه را می‌ستاییم؛ [آن نماز] توانایِ پیروزِ دشمن شکن را که
در میانِ گفتارهای آشه بزرگترین آنهاست.
«گاهان» پاک، زدانِ شهریارِ آشون را می‌ستاییم.
«سَتَوْتُ یَسْنِیه» را می‌ستاییم که نخستین دادِ جهان است.
«یَنگَه هاتَم...»

[زوت:]

سراسر هستی [خویش] — تن و استخوان و جان و پیکر و توش و بوی و روان و
فروشی — را فراز آوریم و درخور پیشگاه دانیم.
اینچنین، این همه را درخور پیشگاه «گاهان» آشون، رَدانِ شهریارِ آشون دانیم.
دانیم.

۲

«گاهان» پناه و نگاهداری و خورشِ میثوی مایند؛ ما را روان و خوراک و
پوشا کند.
«گاهان» ما را پناه و پایداری بخشند و خورشِ میثوی دهند؛ «گاهان» ما را
روان و خوراک و پوشا کند.
بشود که «گاهان» — در جهان دیگر، پس از جدایی تن و بوی [از یکدیگر] —
ما را پاداش نیک، پاداش بزرگ، پاداش آشه بخشد.

۳

بشود که آنان نزد ما آیند، با نیرو، با پیروزی، با تندرستی، با درمان، با
فراوانی، با بالندگی، با آمرزش، با یآوری، با نیک خواهی، با آشه، با رادی و با دهش؛
آن «ستوتِ یسنیه» ها، آنچنان که مزدای توانا آنان را پیرومند و جهان آرای بیافرید،
نگاهبانی جهان آشه را؛ پاسداری جهان آشه را؛ یآوری پاداش گیران را و پاداش بخشان

را و سراسر آفرینش آشه را.

۴

هرآن آشونی را که با این نماز [ویژه] خشنودیِ رَدان، خویشتن را
آمرزش خواهان، به پیشگاه تو اندرآید، تو او را به [پایگاههای] اندیشه نیک، گفتار نیک
و کردار نیک [در بهشت] رسانی.

۵

آشه و منش نیک را می ستاییم.
«گاهان» آشون، رَدانِ شهریار را می ستاییم.

۶

«ستوتِ یسئیه» را می ستاییم که نخستین دادِ جهان است؛ آن که برشمرده
شده، دوچندان گفته شده، آموخته شده، آموزش داده شده، استوار داشته شده، ورزیده
شده، به یاد سپرده شده، از بر خوانده شده، ستوده شده است و جهان هستی را به خواست
خویش نو کند.

۷

بخش «ستوتِ یسئیه» را می ستاییم.
«ستوتِ یسئیه»ی از بر خوانده شده، باز گرفته، سروده شده و ستوده شده را
می ستاییم.
«ینگه هاتم...»

هات ۵۶

۱

بشود که سُروش^۱ در این جا باشد ستایش آهوره مزدا را، تواناترین آشونای که او را می پرستیم، در آغاز همچنان که در انجام. ایدون بشود که سُروش در این جا باشد ستایش آهوره مزدا را، تواناترین آشونای که او را می پرستیم.

۲

بشود که سُروش در این جا باشد ستایش آبهای نیک و قَرَوشی های آشونانی را که ستوده روانهای مایند، در آغاز همچنان که در انجام. ایدون بشود که سُروش در این جا باشد ستایش آبهای نیک و قَرَوشی های آشونانی را که ستوده روانهای مایند.

۳

بشود که سُروش در این جا باشد ستایش آبهای نیک — آن نیکان — را و آمشاسپندانِ نیک، آن شهریارانِ خوبِ نیک گُش را و ستایشِ پاداشِ نیکی را که درخور آشونای است و ما را ارزانی شود. بشود که سُروش نیک پاداش بخش در این جا باشد ستایشِ آبهای نیک را، در آغاز همچنان که در انجام.

۱. سُروش در این هات، گذشته از نام ایزد شنوایی و فرمانبرداری از فرمان ایزدی، به معنی خود شنوایی و فرمانبرداری است.

۴

ایدون بشود که سُروش نیک در این جا باشد ستایش آبهای نیک — آن نیکان — و آمشاشپندان نیک، آن شهریارانِ خوبِ نیک گُنش را و ستایشِ پاداشِ نیکی را که درخورِ آشونِی است و ما را ارزانی شود.
بشود که سُروشِ نیکِ پاداشِ بخش در این جا باشد ستایشِ آبهای نیک را.

۵

[زوت و راسپی:]

«یَنَه آهو وِیَریو...»

«آشِم وُهو...»

سُروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، رَدِ آشه را می ستاییم.

«یَنگَه هاتَم...»

یسنه، هات ۵۷
(سروش یشت سَرشِب)

۱

[زوت وراسپی:]

«آشیم وُهو...»

خشنودی سُروشِ آشونِ دلیرِ «تَن - مَنثَره» ی سخت رزم افزارِ آهورایی را
ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زوت:]

«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَتوشِ آشاتِ چیثِ هَچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

کرده یکم

۲

[زوت وراسپی:]

سُروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، ردِ آشه را می ستاییم.

[زوت:]

نخستین کسی که در میان آفریدگان مَرِدا، نزد بَرَسَمِ گسترده، آهوره مزدا را
ستود؛ امشاسپندان را ستود؛ نگهبان و آفریدگاری را ستود که سراسرِ آفرینش، آفریده
اوست.

۳

«آهِه رَیَه...»: برای فَر و فروغش، برای نیرو و پیروزی اش، برای
یزدان پرستی اش، با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور او را می ستاییم؛ آن سروش پارسا را
و آشی نیک بزرگوار را و نریوسنگ بُرزمند را.
بشود که سُروشِ پیروزمندِ آشَوَن، ما را به یاری آید.

۴

سُروشِ پارسا، رَد بزرگوار را می ستاییم.
آهوره مَزدا را می ستاییم که در آشَوَنی برترین، که در آشَوَنی سرآمد است.
همه سرودهای زَرَتُشتی و همه کُنش [های] نیک ورزیده را می ستاییم: آنچه
را که ورزیده شده است و آنچه را که ورزیده خواهد شد.

کرده دوم

۵

سروشِ پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشَوَن، رَد آشه را می ستاییم.

۶

نخستین کسی که بَرَم بگسترد: سه شاخه و پنج شاخه و نه شاخه تا به زانو و تا
به نیمه پا رسنده، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرینِ آمشاسپندان را.

.....^۱

کرده سوم

۷

سروشِ پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشَوَن، رَد آشه را می ستاییم.

۸

نخستین کسی که پنج «گاهان» سپیتمان زَرَتُشتِ آشَوَن را بسرود، از «پَتمان»
و بند و گزارش و پاسخ، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرینِ آمشاسپندان را.
«آهِه رَیَه...»

۱. بندهای ۳ و ۴ در این جا و در پایان همه «کرده» های آینده، می آید.

کرده چهارم

۹

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، ردّ آشه را می‌ستاییم.

۱۰

کسی که مرد درویش وزن درویش را پس از فرورفتن خورشید، خانه‌ای استوار
بخشد.

کسی که با رزم‌افزاری کارساز، [دیو] خشم را زخمی خونین زند؛ آنچنان که
توانایی، ناتوانی را.
«آهه رَیه ...»

کرده پنجم

۱۱

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، ردّ آشه را می‌ستاییم؛ آن دلیر
چالاک نیرومند گستاخ توانای بلنداندیش را.

۱۲

کسی که از همه کارزارها، پیروز به انجمن امشاسپندان باز گردد.
«آهه رَیه ...»

کرده ششم

۱۳

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، ردّ آشه را می‌ستاییم؛ آن
نیرومندترین، دلاورترین، تُخشاترین، چالاک‌ترین و هراس‌آورترین جوان در میان
جوانان را.
ای مَزداپرستان!
بکوشید ستایشِ سُروشِ آشون را.

۱۴

دورباد از این خان ومان، دورباد از این روستا، دورباد از این شهر، دورباد از این سرزمین نیاز زشت و سیلاب!
از خان ومانی که سُروش آشَوَن، در آن کامروا شده و آشَوَن مرد سرآمد در اندیشه نیک، سرآمد در گفتار نیک و سرآمد در کردار نیک، در آن بخوبی پذیرفته شده باشد.
«آهِه رَیَه...»

کرده هفتم

۱۵

سروش پارسای بُرزمند پیروز گیتی افزای آشَوَن، رَد آشه را می ستاییم؛ آن شکست دهنده [مرد] «کَیْدَ»، آن شکست دهنده [زن] «کَیْدِی»؛ آن فرو کوبنده دیو بسیار زورمند دروج — تباه کننده زندگی —؛ آن نگاهبان و دیدبان بهروزی همه جهانیان را.

۱۶

آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینش مزدا را نگاهداری کند. آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینش مزدا را نگاهبانی کند. آن که پس از فرو رفتن خورشید، سراسر جهانِ آستومند را با رزم افزار آخته، پاسداری کند.

۱۷

آن که از هنگام آفرینش نیک و بد بر دست آن دو مینو — سپند مینو و انگر [مینو] — [هرگز] نخفته و جهانِ آشه را پاسداری کرده است.
آن که روز و شب، همواره با دیوان مَزَنَدَری در نبرد است.

۱۸

آن که از بیم دیوان هراسان نشود و نگریزد؛ آن که همه دیوان — ناگزیر — از او هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.
«آهِه رَیَه...»

کرده هشتم

۱۹

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، ردّ آشه را می‌ستاییم؛ آن که
هَومِ درمان‌بخش، شهریارِ زیبایِ زرّین چشم، برفرازِ بلندترین ستیغِ البرز کوه، او را
بستود.

۲۰

آن خوش گفتار، به سخن پناه‌بخش، بهنگامِ گویا و از هرگونه دانش آگاه، که
رهنمونیِ «مَنثَره» را دریافته و خود در چنین پایگاهی است.
«آهِه رَیه ...»

کرده نهم

۲۱

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، ردّ آشه را می‌ستاییم؛ آن که
خانه صد ستونِ استوارش، برفرازِ بلندترین ستیغِ البرز کوه برپا شده است؛ خانه‌ای در
اندرون، خودِ روشن و از بیرون ستاره آذین.

۲۲

آن که «آهونَ ویرَیه ...» و «یسنه، هفت هات» و «فُشوشومَنثَره»ی پیروزمند و
سراسر «یسنو کیتی»، رزم افزارِ پیروزمندِ کارآزموده اوست.
«آهِه رَیه ...»

کرده دهم

۲۳

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، ردّ آشه را می‌ستاییم.
از نیرو و پیروزی و فرزاندگی و دانایی وی بود که آمشاسپندان به هفت کشور
زمین آمدند.
اوست که دین را، آموزگارِ دینی به شمار آید.

۲۴

اوست که چونان شهر یاری کامروا به سوی جهان آستومند فرود آید.
این دین را خستوشد آهوره مزدای آشون، چنان که بهمن، چنان که آردیبهشت،
چنان که شهریور، چنان که سپندارمذ، چنان که خرداد، چنان که آرمرداد، چنان که
پرسش آهورایی، چنان که پاسخ آهورایی.

۲۵

ای سُروشِ پارسای بُرزمند!
اینک بشود که تو در هر دو جهان — در این جهانِ آستومند و [در آن جهان]
میثوی — ما را پناه بخشی؛ در برابر ناپاکِ تباہکار، در برابر خشمِ ناپاک، در برابر
ارتشتارانِ ناپاک که درفشِ خونینِ برافرازند، در برابر تاخت و تازهای خشم که [دیو] خشم
بدگنش و «ویدتو»ی دیو آفریده برانگیزند!

۲۶

ای سُروشِ پارسای بُرزمند!
اینک بشود که تو ستوران ما را زوردهی و ما را تندرستی بخشی که بتوانیم
بدخواه را از دور دیدبانی کنیم و دشمن را برانیم و هماورد بدخواه کینه‌ور را به یک
زخم، از پای درآوریم!
«آیه رَیه ...»

کرده یازدهم

۲۷

سروشِ پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزای آشون، رَد آشه را می‌ستاییم.
[گردونه] او را چهار تکاور سپید، روشن، درخشان، پاک، هوشیار و بی‌سایه با
سُمهای شاخِ زerkوب در پهنه میثوی می‌کشند.

۲۸

آنان تندترند از اسبان، تندترند از بادها، تندترند از باران، تندترند از ابر، تندترند از

مرغان پَران، تندترند از تیرِ خوبِ پرتاب شده.

۲۹

[تکاورانی] که از پی هر کس تازند، بدو توانند رسید و کسی نتواند از پی بدانها

رسد.

تکاورانی که سُروشِ نیکِ آشَوَن را می‌گشند و با دو رزمِ افزار، فرارسند.
اگر کسی در خاور هندوستان باشد، سُروشِ او را گرفتار کند و اگر در باختر
[جهان] باشد، او را براندازد.
«آهه رَیَه ...»

کرده دوازدهم

۳۰

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشَوَن، رَدِ آشه را می‌ستاییم؛ بزرگواری را
که کمر بسته به نگاهبانیِ آفرینشِ مَرَدِ ایستاده است.

۳۱

آن که سر [کوبی] دیوان را، رزمِ افزاریِ بُرنده، تیز و خوب زَنش، در دست گرفته،
سه بار در هر روز و هر شب بدین کشور «خَوَنیرِث» درخشان درآید.

۳۲

زَدَنِ اهریمنِ ناپاک را، زَدَنِ [دیو] خشمِ خونینِ درفش را، زَدَنِ دیوانِ مَرَنَدَری را،
زَدَنِ همهٔ دیوان را.
«آهه رَیَه ...»

کرده سیزدهم

۳۳

سروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشَوَن، رَدِ آشه را می‌ستاییم.
در این جا و در هر جای دیگر — در همه جای روی زمین — او را می‌ستاییم.

سراسر پیروزی آن آشون پیروز دلیر «تن-مئثره»، یل جنگ آور توانا را می ستاییم.
 بازوان رزم آزموده او را که دیوان را سربکوبد، می ستاییم.
 آن آشون پیروز در پیروزی پیروزمند را، آن برتری پیروزمند را، سُروش پارسا و ایزد
 «آرشتی» را می ستاییم.

۳۴

خانه هایی را که در پناه سُروش است، می ستاییم.
 خانمانی را می ستاییم که در آن، سُروش آشون را گرامی داشته و آشون مرد سرآمد
 در اندیشه نیک، سرآمد در گفتار نیک و سرآمد در کردار نیک به خوبی پذیرفته باشند.
 «آهه ریه ...»
 «آهمایی ریشچه ...»^۱

هات ۵۸

۱

این نماز نیک بنیاد به آشه و به آرمیتی پیوسته، این نمازی را که بنیادش اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک است، رزم افزار پیروزی می دانیم.

۲

بشود که این نماز، ما را از ستیزه دیوان و مردمان [دُر و ند] پناه بخشد.
دارایی و هستی خویش را بدین نماز می سپاریم تا ما را پناه و پرستاری و نگاهبانی و پاسداری بخشد.

۳

ای آهوره مزدا!
ما در نماز [تو] شادمانیم.
ما خواستاریم که نماز گزار باشیم.
ما ستایش را بر پای ایستاده ایم.
دارایی و هستی خویش را بدین نماز می سپاریم تا ما را پناه و پرستاری و نگاهبانی و پاسداری بخشد.
«ای آهوره!
این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی: چگونه [باید باشد] نیایش فروتنانه دلدادگان تو!»^۱

۱. = گاه. یس. ۴۴، بند ۱

۴

رهبرِ آشونِ پیروزمند است.
 بهترین رهبر را بزرگ می‌داریم.
 اوست پدر آفرینش «آشه» و هر آن که از آفرینش «آشه» ست، چه مرد و چه زن.
 بی گمان، او نیک گنش است.
 آن بزرگِ نیکِ زیبا را یاد همی کنیم و بزرگ همی داریم.
 آن که با آشه و فراوانی و رادی و دَهِش و مهربانی جهان را پرورد، به دستیاری آذرِ
 آهوره مزدا پرستار و پاسدار ماست.

۵

ای آمشاسپندان!
 آنچنان که ما را آفریدید، ما را در پناه خویش گیرید!
 ای نیکان!
 ما را پناه بخشید!
 ای نیکان!^۱
 ما را پناه بخشید!
 ای آمشاسپندان! ای شهریارانِ خوب گنش!
 پناه بخش ما باشید!
 «ای مزدا!»
 من جز تو کسی را نمی‌شناسم؛ پس در پرتو «آشه» ما را پناه بخش!»^۲

۶

اندیشه، گفتار، کردار، ستوران و مردمان را از آنِ شپند مینودانیم.
 [از اوست] که چار پایانِ رسا، چار پایانِ درست، زندگی درست و پسرانِ درست

۱. «نیکان» دوم، در متن اوستا از نظر دستوری، ساخت مادینه دارد و اشاره است به شپندارمذ و خرداد و آمرداد، سه
 آمشاسپندی که مادینه پنداشته شده و نمادِ مادر خدایی آهوره مزدایند.

۲. = گاه. یس. ۳۴، بند ۷

داریم.

[از اوست] تندرستی و رسایی و برخورداری ما از پاک‌ی.
 بشود که ما در آفرینش دادا ز آهوره مزدا، فروغ آفریدگار را توانیم دید.

۷

ای آذر آهوره مزدا!

ترا نمازمی‌گذاریم.

به هنگام بزرگترین آزمایش ایزدی، به سوی ما آی و بخشش و شادمانی بزرگ
 — خُرداد و آَمرداد — ما را ارزانی دار!

۸

سراسر «سَتَوَتِ یَسْتِیَه» را با برترین بندهای آن می‌ستاییم.

ای مزدا آهوره!

زیباترین پیکر را در میان پیکرها از آنِ تو دانیم: آن بلند [پایگاه] ترین [فروغ]
 جهانِ [زَبَرین] را که خورشیدش خوانند.

۹

«سَتَوَتِ یَسْتِیَه» را که نخستین دادِ جهان است، می‌ستاییم.

هات ۵۹

۱۷ - ۱

۱ ۱۷ - ۱

۲۷ - ۱۸

۲ ۲۷ - ۱۸

۲۸

بهرام آهوره آفریده را می ستاییم.

سوشیانت پیروز را می ستاییم.

[زوت و راسپی:]

این برسم به آیین آشه گسترده و زور و گشتی [برسم] را می ستاییم.

روان خویش را می ستاییم.

فروشی خویش را می ستاییم.

۲۹

همه ایزدان آشون را می ستاییم.

همه ردان آشونی را می ستاییم: هنگام ردی هاونی، هنگام ردی ساونگهی و

ویشیه، هنگام ردی همه ردان بزرگ.

«ینگه هاتم...»

۱. = بندهای ۱-۱۷ یه . ۱۷

۲. = بندهای ۱-۱۰ یه . ۲۶

۳۰

[راسپی:]

خوب [و] آنچه بهتر از خوب است ترا باد؛ ترا [و] زوت را!
 بشود که پاداش زوت — آن [زوت] در اندیشه نیک سرآمد، در گفتار نیک سرآمد،
 در کردار نیک سرآمد — ترا ارزانی شود!

۳۱

[زوت:]

بشود که آنچه بهتر از خوب است، به سوی شما آید!
 مبادا که آنچه بدتر از بد است، به سوی شما آید!
 مبادا که آنچه بدتر از بد است، به سوی من آید!

۳۲

[زوت و راسپی:]

«یته آهوویزیو...»
 «آشم و هو...»

۳۳

«آهون ویزیه...» را می ستاییم.
 آردیهشت، زیباترین آشاسپند را می ستاییم.
 «فشوشو مئثره» ی «هاذخت نسک» را می ستاییم.
 سراسریخش «ستوت یسنیه» را می ستاییم.
 «ستوت یسنیه» را می ستاییم که نخستین داد جهان است.

۳۴

[زوت:]

«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

آثارِ توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

هات ۶۰

۱

[زوت وراسپی:]

«پس براستی، بهترین نیکی‌ها بهره‌آن کس خواهد شد که درزندگی استومند و میثوی، ما را به راه راست بهروزی — [راه] جهان آشه که جایگاه اهوره است — رهنمونی کند.
ای مزدا!

دلدادگان تودرپرتونیک آگاهی و پاکی به تو خواهند پیوست.»^۱

۲

بشود که خشنودی و پارسایی و درود و دَهِش و پذیرش، بدین خانمان ارزانی شود!
بشود که اینک آشه و توانایی و پاداش و فروخوشی و پیشوایی دیر پایِ این دینِ
آهوراییِ زرتشت، بدین جا فرود آید!

۳

اینک،

مبادا که پیوند گله و رمه از این جا بگسلد!
مبادا که پیوند آشه از ما بگسلد!
مبادا که پیوند آشون مرد از ما بگسلد!
مبادا که پیوند دینِ آهورایی از ما بگسلد!

۱. = گاه. یس. ۴۳، بند ۳

۴

بشود که فَرَوَشی های پاک نیک اَشَوَنان، همراه درمان اَشی — [که] به پهنای زمین و درازای رودها و بُلندای خورشید [است] — بدین خانمان فرود آیند تا بهروزی [به این خانه] فرارسد و بر فَرَوَ و فروغ آن بیفزاید و بتواند در برابر بدخواه پایداری کند!

۵

بشود که در این خانه، فرمانبرداری بر نافرمانی، آشتی بر ناسازگاری، رادی بر ارادی، فروتنی بر برتری، گفتارِ راست بر گفتارِ ناراست و آشه بر دروج [چیره شود] ...

۶

بدان سان که آشاسپندان بتوانند تا هنگام پاداش جاودان، در این جا فرمانبرداری و پارسایی و ستایشها و نیایشهای نیک و دهشِ خوب و دهشِ دلخواه و دهشِ دوستانه را دریابند.

۷

مبادا که این خانه، هرگز از خوشی فَرَوَ هستی و فرزندان برازنده و همراهی دیر پای اَشی نیک — آن که اَشَوَنان را به خوشی رهنمون است — تهی ماند.

۸-۱۰

[زوت:]

۱^۱

۱۱

تا آن که منش ما شاد شود [و] روان ما کامیاب [و] تن [ما] خورسند باشد که به بهشت رسیدیم.

همچنین پس از آشکار شدن [کردارها] به بارگاهِ آهورایی [گراییم]، ای مَرَدَا!

۱۲

ای آشه ی بهتر! ای آشه ی زیباتر!

۱. = ندهای ۵-۷ یه ۱.

بشود که به دیدار تورسیم.
بشود که به تونزدیک شویم.
بشود که هماره همنشین تو باشیم.
«آشَم وُهو...»

۱۳

«یَته آهو ویرِیو...»
«آشَم وُهو...»
«آهون ویرِیه...» را می‌ستایم.
آردیهشت، زیباترین آشاسپند را می‌ستایم.
«یَنگِه هاتم...»

هات ۶۱

۱

[زوت:]

«آهونَ ویرِیه...» را همی خوانیم در زمین و در آسمان.
«آشیم وُهو...» را همی خوانیم در زمین و در آسمان.
«ینگه هاتم...» خوب ستوده را همی خوانیم در زمین و در آسمان.
«آفرینگانِ دهمان» نیکِ آشونِ مردانِ پاک را همی خوانیم در زمین و در
آسمان...

۲

راندن و برانداختن اهریمن و آفرینش پتیاره پرگزندش را.
راندن و برانداختن مردان «گخوارد» و زنان «گخواریذی» را.
راندن و برانداختن مرد «گخوارد» و زن «گخواریذی» را.

۳

راندن و برانداختن مردان «گیذ» و زنان «گییذی» را.
راندن و برانداختن مرد «گیذ» و زن «گییذی» را.
راندن و برانداختن دزد و راهزن را.
راندن و برانداختن «زندیک» و جادو را.
راندن و برانداختن مهرآزار (پیمان شکن) را.

۴

راندن و برانداختن کشندگان و دشمنان آشون مرد را.
 راندن و برانداختن «آشموغ» و فرمان گزار ناپارسی پرگزند را.
 راندن و برانداختن هر دُرَوَندِ نادرست اندیشِ نادرست گفتارِ نادرست کردار را ای
 سپیتمان زَرُشت!

۵

«چگونه دروج را از خود دور برانیم؟»^۱
 ما همچون سوشیانتها دروج را از خود خواهیم راند.
 ای آشه!
 چگونه آن [دروج] را دور توانیم راند، آنچنان که توانایی، ناتوانی را در همهٔ هفت
 کشور برافکنند، دور راندن و برانداختن سراسر هستی دُرَوَند را؟
 آهوره را — که نیک خواهِ آفریدگان است — سرود خوانیم.

۱. = گاه. یس. ۴۴، بند ۱۳

هات ۶۲

۱

[زوت وراسپی:]

«یته آهوویزیو...»

ای آذر آهوره مزدا!

ترا ستایش و نیایش، پیشکش خوب، پیشکشی دلخواه، پیشکشی دوستانه خواستارم.

تویی برازنده ستایش و نیایش.

بشود که تو در این خانمان به ستایش و نیایش برازنده شوی!

خوشا مردی که ترا به آیین آشه بستاید؛ هیزم دردست، برسم دردست، شیردر دست، هاون دردست.

۲

ای آذر آهوره مزدا!

آن هیزمی که بشاید، ترا باد!

آن بخوری که بشاید، ترا باد!

آن خورشی که بشاید، ترا باد!

آن اندوخته ای^۱ که بشاید، ترا باد!

برنایی به نگاهبانی تو گماشته باد!

[دین] آگاهی به نگاهبانی تو گماشته باد...

۱. اندوخته یا ذخیره هیزم انباشته برای برافروختن آتش.

۳

تا تو در این خانمان فروزان باشی .
 تا تو هماره در این خانمان فروزان باشی .
 تا تو در این خانمان روشن باشی .
 به روزگارانی دیر پای تا به هنگام رستاخیز توانا و همچنان در هنگامه رستاخیز توانا و نیک .

۴

ای آذر آهوره مزدا!
 زود مرا گشایش بخش!
 زود مرا پناه بخش!
 زود مرا زندگی پر گشایش و پناه بخش!
 زود مرا زندگی دراز، دانایی، آشنوی، زبان شیوا، روان هوشیار و پس آنگاه، خیرد فراوان فراگیر نابود نشدنی بخش ...

۵

پس آنگاه مرا دلیری مردانه، همیشه بر پای ایستاده، بی خواب و در آرامگاه [نیز]
 بیدار، بخش!
 مرا فرزندان رسا و کاردان، دین گستر، کشور [پرور] و انجمن آرا، با هم بالنده،
 نیک اندیش و از تنگنا رهاننده بخش که خانمان و روستا و شهر و کشور و نام و آوازه کشور را
 افزایش بخشند.

۶

ای آذر آهوره مزدا!
 مرا آنچه کامروا سازد، ببخش!
 اکنون و تا ابد، بهشت آشنوان و روشنایی همه گونه آسایش بخش، مرا ارزانی دار
 تا من به پاداش نیک و نام نیک و زندگی خوش رَدان رسم.

۷

ای سپیثمان [زرتشت]!

آذر آهوره مَزدا همه را آواز می‌دهد؛ آنان را که برایشان شام و چاشت بامداد می‌پزد.
از همگان خواستار پیشکشی خوب است؛ پیشکشی دلخواه، پیشکشی دوستانه.

۸

آذربه دستهای همه روندگان می‌نگرد:

— چه آورد دوستی، دوستی را؛ آن فرارونده، آن آرامش‌گریده را؟

۹

اگر از راه رسیده، به آیین آشه هیزم پیشکش آورد و به آیین آشه برسم و گیاه
«هَذَا نَبِیْتَا» بگسترد، پس آذر مَزدا آهوره — [آن آذر] خشنود و نیاز زده — او را خواستار
کامیابی شود:

۱۰

بشود که ترا ره‌ای از چار پایان و گروهی از مردان باشد!

بشود که ترا زندگی و مَنِشی ورزیده باشد!

بشود که زندگی را به شادکامی بسربری در شبهایی که خواهی زیست!

این است آفرین آذر، کسی را که هیزم خشکِ روشنی دیده به آیین آشه پاک شده،
نزد او آورد.

۱۱

«اَشِمْ وَهُو...»

فرارفتن و واپس کشیدن و پذیرفتن^۱ آبهای نیک را روی آوریم.

۱۲

من خستویم که مَزدا پرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاوَنیِ اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱. شاید مقصود آن باشد که ایزد بانوی آبها، پیشکشیهای نیایشگران و نمازگزاران را می‌پذیرد.

ساوَنگهی و ویشیه ی آشون، رَدانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
رَدانِ روز و گاهها و ماه و گَهَنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۳

[زوت:]

«بَته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«بَته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

[زوت وراسپی:]

«مَزدا اهوره» کسانی را که در پرتو «آشه» بهترین پرستشها را بجای می آورند، می شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده اند و هستند، به نام می ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می شوم.^۱

شهریاری مینوی نیک تو - شایان تر بخشش آرمانی در پرتو «آشه» - از آن کسی خواهد شد که با شور دل، بهترین کردارها را بجای آورد.^۲

۲

۳

۳

آهوره مَزدای آشون، رَد آشونی را می ستایم.

آمشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش را می ستایم.

آبها را می ستایم.

روانها و قَرَوشی های آشونان را می ستایم.

«بِنگَه هاتم ...»

«یَنَه آهو ویزیو...»

۱. گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲

۲. همان. بند ۱

۳. = بند ۲ یس. ۵۶

هات ۶۴

۱

[زوت:]

... چون آنان فرارمند، جهان به «آشه» گراید.^۱

۲-۷

۲

۱. در بند سوم یس. ۴۶ آمده است: «ای مَردا! کی سپیده دم آن روز فرا خواهد رسید که با آموزشهای فزایش بخشِ رهاندگان، آشه به نگاهداری جهان بدرخشد؟»
این گفتار «زوت» اشاره ای است بدان پرسش.

۲. = یس. ۵۰، بندهای ۶-۱۱

هات ۶۵

۱-۵

۱

۶

بشود که قَرَوَشی های اَشَوَنانی که بودند و هستند، آنان که زاده شده اند و آنان که هنوز زاده نشده اند و آنان که «پادباب» بجای آورند، بدین جا آیند!

۷

ای آبهای نیک! ای بهترین آفریدگان مَرِدا!
آب از آن بد اندیش مباد!
آب از آن بد گفتار مباد!
آب از آن بد کردار مباد!
آب از آن دُردین، دوست آزار، مُغ آزار، همسایه آزار و خانواده آزار مباد!
آب از آن آنان که اَشَوَنان را زیان رسانند، از آن آنان که تن ما را — که کسی را
آسیب نپسندیم — گزند رسانند، مباد!

۸

آب از آن دزد، تاراجگر، راهزن، پارسا کُش، جادو، اَشموغ ناپارسا، دروغگوی
ستمکار و کسی که مردار به خاک سپارد، مباد!
ستیهندگی اینان به خودشان باز گردد. کسی که گزند را انگیزه شود، همان
۱. = بندهای ۱-۵ آب.

گزند بدو رسد.

۹

ای آبها!

تا بدان هنگام که «زوت» ستایش بجای آورد، در این جا رامش گزینید.
 چگونه [«زوت»] با گفتار آزموده، آبهای نیک را ستایش تواند کرد؟
 چگونه «زوت» هرگاه که ستایش ناشایست بجای آورد، زبانش بسته شود؟
 چگونه گفتارهایی که آموزگار آموزد، به سامان رسد؟
 چگونه است آفرین؟
 چگونه است خویشکاری؟
 چگونه است [آن] رادی که آهوره مزدا به زرتشت آموخت و زرتشت به جهان
 استومند رسانید؟

۱۰

ای زرتشت!

نخست کام خویش از «آبها» بخواه؛ پس آنگاه «آب زور» پاکی را که آشونی
 پالوده باشد، پیش آرواین «باژ» را برخوان:

۱۱

ای آبها!

خواهشی بزرگ از شما دارم؛ آن را به من ارزانی دارید!
 آن بخشش بزرگی که در پرتو آن، از فریب و چیرگی دشمن برکنار توان بود.
 ای آبها!
 از شما چند گونه بخشش خواستارم:
 نیرو و فرزندان نیک (آنچنان که بسیاری از کسان آرزو دارند) بدان سان که
 کسی در پی زیان رساندن و ستم ورزیدن بدانان و زدن و ربودن و کشتن آنان نباشد.

۱۲

[زوت و راسپی :]

ای آبها! ای زمینها! ای گیاهان!
ای آمشاشپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گنش! ای نیکانِ نرینه و مادینه! ای
دادارانِ نیک!

ای فروشی های نیکِ زورمندِ در همه جا پیروزِ آشونان!
ای مهر فراخ چراگاه!
ای سُروشِ پارسایِ بُرزمند!
ای رشنِ راست ترین!
ای آذرپسرِ آهوره مزدا!
ای آپام نپات، ردِ بزرگوار و شهریارِ تیزاسب!
ای آشونان! ای بهترین بخشنده گان!
این بخشش را از همه [شما] ایزدان خواستارم:

۱۳

ای آبها.^۱

۱۴

[زوت:]

آنچه بزرگتر از این است، آنچه بهتر از این است، آنچه زیباتر از این است و آنچه
ارزشمندتر از این است، ما را ارزانی دارید، ای ایزدان آشون!
شما که توانایید بدانچه خواستارید، تندتر و تیزتر از باژاین [پاره از] گاهان:
«بهترین خواستِ درست کرداران — ساختن جهانی نو — را برآورد.»^۲

۱۵

«ای مزدا! ای آن که زمین و آب و گیاهان را آفریدی!
مرا با سپندترین مینو [ی خویش] رسایی و جاودانگی بخش و در پر تو منش نیک،
توش و توان و پایداری [ارزانی دار و] از آموزشهای خود بهره مند کن.»^۳

۱. = بند ۱۲

۲. = گاه. یس. ۵۰، بند ۱۱

۳. = گاه. یس. ۵۱، بند ۷

۱۶

۱
.....

۱۷-۱۸

۲
.....

۱۹

[راسپی:]

«یَته اهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارش آشاث چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

هات ۶۶

۱

[زوت وراسپی:]

«آشیم وُهو...»

«به آیین آشه می‌دهم این زور آمیخته به هوم آمیخته به شیر آمیخته به هذانیپتای به
آیین آشه نهاده، ترا ای [آب] آهورایی آهوره؛ خشنودی آهوره مزدا، آمشاسپندان، سُروش
پارسا و آدر آهوره مزدا، زِد بزرگوار آشون را.

۲-۱۶

۱^۱

۱۷-۱۹

[زوت وراسپی:]

به آیین آشه می‌دهم این زور آمیخته به هوم آمیخته به شیر آمیخته به هذانیپتای به
آیین آشه نهاده، ترا ای [آب] آهورایی آهوره؛ خشنودی^۲

۱. = بندهای ۵-۱۹ ی. ۷

۲. = بندهای ۲۳-۲۷ ی. ۲۲ و بندهای ۸-۱۲ سرآغازیسته.

هات ۶۷

۱-۴

۱

۵

بشود که او به آیین آشه به سوی ما آید.

۶-۸

[زوت وراسپی:]

۲

۱. = بندهای ۴-۱ یسه . ۲۳ با این دگرگونی که در آن جا در سر هر جمله ای آمده است: «خواستار ستایشم...» و

در این جا به جای آن، «به آیین آشه می دهم...» می آید.

در بندهای این هات، قروشی ها ستوده شده اند.

۲. = بندهای ۵-۳ یسه . ۳۸

هات ۶۸

۱

ای [آب] آهورایی آهوره!

اینک این نیایش، ترا می‌گزاریم؛ از آن رو که از توروی برتافتیم و ترا آزدیم.
بشود که این زور آمیخته به هوم آمیخته به شیر آمیخته به هذانیپتا را از ما بپذیری ای
[آب] آهورایی آهوره!

۲

بشود که تو به من زوت روی آوری شیروچربی را، تندرستی و درمان را، گشایش
و بالندگی را، زندگی خوش و گرایش به آشه را، نیکنامی و آسایش روان را، پیروزی و
افزایش گیتی را.

۳

ای [آب] آهورایی آهوره!

می‌ستایم ترا با زور [و] اندیشه نیک.
ای [آب] آهورایی آهوره!
می‌ستایم ترا با زور [و] گفتار نیک.
ای [آب] آهورایی آهوره!
می‌ستایم ترا با زور [و] کردار نیک.

۴

روشنی اندیشه را، روشنی گفتار را، روشنی کردار را، زندگی خوش روان را،

افزایش گیتی را وزندگی خوش کسی را که به آشه گراید.

۵

ای [آب] آهورایی آهوره!
 مرا بهترین سرای آشوتان ببخش!
 مرا روشنایی همه گونه خوشی دهنده ببخش!
 ای [آب] آهورایی آهوره!
 مرا پسران کارآمد — که خانمان و روستا و شهر و کشور و نام و آوازه کشور را
 افزایش دهند — ببخش!

۶

ای [آب] آهورایی! ترا می ستاییم.
 دریای فراخ کُرت را می ستاییم.
 همه آبهای روی زمین را می ستاییم: [خواه] ایستاده، [خواه] روان، [خواه]
 چشمه، [خواه] رود و [خواه آب] برف و باران.

۷

با چنین ستایش و نیایشی — که شما را شایسته ترین ستایش و نیایش است — به
 آیین آشه، بهترین آبهای نیک مَزدا آفریده آشون را می ستاییم.
 آب نیک را می ستاییم.

۸

شیر و چربی و آب روان و گیاه بالنده را می ستاییم؛
 پایداری [در برابر] آزدیو آفریده، پایداری [در برابر] دشمنی موش پری و درهم
 شکستن او را، چیرگی بر آشموغ ناپارسا و ستمکار پرگزند و باز گردانیدن دشمنی [ایشان] را
 و پایداری [در برابر] دشمنی دیوان و مردمان [دُرَوَند] را.

۹

ای [آب] آهورایی آهوره!

به ستایش ما گوش فراده!
ای [آب] آهورایی آهوره!
به ستایش ما خشنود باش!

[زوت:]

[هنگام] ستایش ما، هنگام ستایش بسیار و ستایش خوب و پیشکش آوردن زور
نیک، به یاری ما بیا و نزد ما جای بگزین.

۱۰

ای آبهای نیک آهورایی آهوره!
کسی که شما را با بهترین زور، با زیباترین زور، با زوری که آشونی آن را پالوده
باشد، بستاید...

۱۱

«آهمایی ریشچه...»: اورا فروغ و قر، اورا تندرستی، اورا پایداری تن، اورا
پیروزی تن، اورا خواسته بسیار آسایش بخش، اورا فرزندان کارآمد، اورا زندگی دیر پای،
اورا بهترین هستی آشونان و روشنایی همه گونه آسانی بخش...

۱۲

... ارزانی دارید ای آبهای نیک!
به من — زوت — ستایشگروه ما مزدآپرستان نیایشگروه به دوستان و پیروان و
پیشوایان و آموزندگان و مردان و زنان و نابرنایان و پسران و دختران برزیگران...

۱۳

... آنان که برجای خویش پایداری توانند کرد؛ چیره شدن بر نیاز و تنگدستی را
که با تاخت و تاز لشکر دشمن و ستیزه [و] کینه وری، روی آورد.
[چنان کن که آنان]، راست ترین راه را بجویند و بیابند؛ [راهی] که راست ترین
راه است به سوی «آشه» و به سوی بهترین هستی آشونان و به سوی روشنایی همه گونه
آسانی بخش.
«یئه آهوویزیو...»

۱۴

[زوت:]

زیستگاهِ خوب و آرام و پایدار خواستارم خانواده‌ای را که این زورها در آن درآیند.
زیستگاهِ خوب و آرام و پایدار خواستارم همهٔ خانواده‌های مزدپرستان را.

ای آذر!

ترا با پیشکشیِ خوب، با پیشکشیِ دلخواه و با پیشکشیِ دوستانه آفرین می‌خوانم.
ای [آب] آهورایی!
ترا با ستایشِ خوب آفرین خوانم.

۱۵

رامش خواستارم این سرزمین دارای چراگاه [های] خوب را.
درستی [و] درمان خواستار شما آشونِ مردانِ پاک را.
هرآنچه را در زمین و آسمان خوب و پاک است، برای [شما] خواهم.
هزار درمان [برساد]! ده هزار درمان [برساد]!

۱ ۱

۱۹

[راسپی:]

فراخی و آسایش آرزومندم سراسر آفرینش آشه را.
تنگی و دشواری آرزومندم سراسر آفرینش دروج را.
بشود که چنان پیش آید؛ آنچنان که من آرزومندم.

۲ «هومنتم...» ۲

۱. = بندهای ۷ - ۵ - ۸

۲. = بند ۲ - ۳۵

۲۱

ایزد نیک «آدا» و آشی نیک را بدین جا فرو همی خوانیم.

.....^۱

[اینک] آنچه را آرزوی ماست، به ما ارزانی دارید، ای کسانی که می‌توانید

خواهش ما را برآورید!

ای آبها!

ما را فروغ و قریبخشید: آن نیکی که [دیگران را] پیش از این بخشیدید.

۲۲

[زوت وراسپی:]

نماز [می‌گزاریم] آهورا مزدا را.

نماز [می‌گزاریم] آمشاسپندان را.

نماز [می‌گزاریم] مهر فراخ چراگاه را.

نماز [می‌گزاریم] خورشید تیزاسب را.

نماز [می‌گزاریم] گیوش را.

نماز [می‌گزاریم] «گیه»^۲ را.

نماز [می‌گزاریم] فروشی زرتشت سپیشمان آشون را.

نماز [می‌گزاریم] همه آفرینش آشه را که بود و هست و خواهد بود.

۲۳

در پرتومنش نیک و شهر یاری مینوی و آشه، تن [ما] را به کام [ما] ببالان.

این بلندترین روشنی در میان [روشنیهای] بلند را.

سرانجام که تو— [ای مزدا!] — با سَپند مینو فراخواهی رسید.

«آشیم و هو...»

من خستویم که مزدا پرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

۱. = بندهای ۵-۲ یس . ۳۸.

۲. = گیومرت (= یاد. گیه و گیومرت)

۱ ۱

۲۴

[زوت وراسپی:]

نمازمی گزاریم شما را ای «گاهان» آشون!

۲ ۲

[زوت وراسپی:]

۲ ۲

«آشیم وُهو...»

«سپنتمد گاه» رامی ستاییم تا بدین جا درآید.

«ینگه هاتم...»

۱. = بندهای ۲۴-۲۵ یه ۳. = بندهای ۱۲-۱۳ یه ۶۲.

۲. = بندهای ۶ - ۱ یه ۴۷.

هات ۶۹

۱

[زوت وراسپی:]

۱ ۱

۲

۱ ۱

«آشیم وُهو...»

۳

۱ ۱

شهریاری میئوی نیک تو—شایان ترین بخشش آرمانی ...^۲

۱. = گاه. یه. ۵۱، بند ۲۲

۲. ← گاه. یه. ۵۱، بند ۱

هات ۷۰

۱

[زوت:]

آنان را خواستار ستایشم.
خواستار آنم که درود گویان نزد آنان درآیم.
آن آمشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش.
آن بَع، آن رَد را می ستاییم؛ آن آهوره مَزدا، دادار پناه بخش و پدیدآورنده همه نیکیها را.
آن رَد را می ستاییم؛ آن زرتشت سپیتمان را.

۲

همگان را از آنچه به ما داده شده است، بدرستی بیاگاهانیم: آنچه از آهوره مَزدا،
آنچه از بهمن، آنچه از آردیبهشت، آنچه از شهریور، آنچه از سپندارمذ، آنچه از خرداد [و]
آمرداد، آنچه از گوش تَشَن، آنچه از گوشورَوَن و آنچه از آذر آهوره مَزدا [ست].

۳

آنچه از سُروش پارسا، آنچه از رَشَن راست ترین، آنچه از مهر فراخ چراگاه، آنچه از
بادِ آشَوَن، آنچه از دینِ نیکِ مزدا پرستی، آنچه از آفرینِ آشَوَنی نیک، آنچه از پیمان شناسیِ
آشَوَنی نیک و آنچه از بی آزاریِ آشَوَنی نیک [است].

۴

تا ما «مئثره» را بسیار بگسترانیم؛ تا سوشیانت های کشورها پاداشِ مردمان را بانگ

برآورند.

بشود که [ما همچون] سوشیانتها شویم.

بشود که [ما] پیروز شویم.

بشود که ما از دوستان ارجمند آهوره مزدا شویم؛ ما مردان آشوتی که به اندیشه نیک می‌اندیشیم، به گفتار نیک سخن می‌گوییم و به کردار نیک رفتار می‌کنیم...

۵

«تا منش نیک به سوی ما آید»^۱؛ آنگاه [روانم] به بخشایش شادی انگیز رسد.

«چگونه روانم به شادی روزافزون خواهد رسید؟»^۲

۶

فرارفتن و واپس کشیدن آبهای نیک و پذیرفتن آنها را می‌ستایم.

رد بزرگوار، شهریارشیدور، آپام نپات تیزاسب را می‌ستایم.

سراسر آفرینش آشه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین ما را بشنوند.

۷

.....^۳

«یَنگه هاتم...»

۱. = گاه. یس. ۴۴، بند ۱

۲. = گاه. یس. ۴۴، بند ۸

۳. = بند ۴ یس. ۵۷

هات ۷۱

۱

[زوت وراسپی:]

فَرَشُوشتَرِ آشون از زَرْتُشت آشون پرسید:

ای زَرْتُشت!

نخست پاسخ گوی: کدام است برشمردن رَدان؟ کدام است پایان گاهان؟

۲

آنگاه زَرْتُشت گفت:

آهورا مَزْدای آشون، رَد آشونی را می ستاییم.

زَرْتُشت آشون، رَد آشونی را می ستاییم.

فَرَوَشی زَرْتُشت آشون را می ستاییم.

آمشا سَپندانِ آشون را می ستاییم.

۳

فَرَوَشی های نیک توانای پاکِ آشونانِ جهانی و میثوی را می ستاییم.

کارآمدترین رَد، چالاک ترین ایزد را که در میان رَدانِ آشونی، فرارسنده ترو

[به ستایش] سزاوارتر است، می ستاییم.

خشنودی رَد [آشون] و رَد آشونی را که کامکارتر است، می ستاییم.

۴

آهوره مَزْدای آشون، رَد آشونی را می ستاییم.

همه پیکر آهورا مزدا را می ستاییم.
 همه آمشا سپندان را می ستاییم.
 همه زدانِ آشونی را می ستاییم.
 همه دینِ مزدا پرستی را می ستاییم.
 همه سرودها را می ستاییم.

۵

همه «مئثره» ی ورجاوند را می ستاییم.
 همه دادِ دیوستیز را می ستاییم.
 همه روشِ دیرین را می ستاییم.
 همه ایزدانِ آشونِ میثوی و جهانی را می ستاییم.
 همه فروشی هایِ نیک توانایِ پاکِ آشونان را می ستاییم.

۶

همه آفرینشِ مزدا آفریده آشه را می ستاییم که آشون آفریده شدند؛ آشون ساخته شدند؛ پیرو دین آشه اند؛ ستوده آشونانند؛ نزد آشونان، آشون به شمار می آیند و نزد آشونان، سزاوار ستایشند.

همه پنج «گاهان» را می ستاییم.
 همه «یسنه» و فرارفتن و واپس کشیدن آنها و پذیرفتن آنها را می ستاییم.

۷

همه «ستوتِ یسنیه» را می ستاییم.
 همه سخنانِ مزدا فرستاده را می ستاییم: آن سخنانِ کوبنده اندیشه بد، کوبنده گفتار بد، کوبنده کردار بد را.
 آنها اندیشه بد و گفتار بد و کردار بد را بنگرند...

۸

... آنگاه همه اندیشه بد را از هم بگسلند؛ همه گفتار بد را از هم بگسلند؛ همه کردار بد را از هم بگسلند؛ آنچنان که بدرستی بتوان پنداشت که آتش، هیزم خشکِ پاک

شده خوب برگزیده را از هم بگسلد، برافروزد و بسوزد.
نیرو و پیروزی و قوت توان همه این باژها را می ستاییم.

۹

همه آبهای چشمه [ساران] و [آبهای] روان در رودها را می ستاییم.
تنه و ریشه همه گیاهان را می ستاییم.
سراسر زمین را می ستاییم.
سراسر آسمان را می ستاییم.
همه ستارگان و ماه و خورشید را می ستاییم.
سراسر آبیان را می ستاییم.
همه جانوران آبی و زیرزمینی و پرنده و رونده و چرنده را می ستاییم.

۱۰

ای آهوره مزدای خوب گنش!
همه آفرینش نیک آشه را که تو فراوان و نیک بیافریدی، می ستاییم.
آن آفریدگان ترا که به آیین بهترین آشه، برازنده ستایش و سزاوار نیایشند،
می ستاییم.

همه کوههای بخشنده آسایش آشه را می ستاییم.
همه دریاها و مَزدا آفریده را می ستاییم.
همه آتَشها را می ستاییم.
همه سخنانِ راست گفته را می ستاییم.

۱۱

همه اینان را با پیوستگی با آردیهشت، با پیوستگی با سَپندارمذ می ستاییم؛ پناه
[بخشی] و سرداری و نگاهبانی و نگاهداری را.
بشود که مایه زندگی خوب من باشید!
با گاهانِ آشون، زدن و فرمانروایانِ آشون را همی خوانیم و ستاییم؛ پناه بخشی و
سرداری و نگاهبانی و نگاهداری را.

بشود که مایه زندگی خوب من باشید!
 برای خود و روان خود، [شما را] همی خوانیم و ستاییم؛ پناه [بخشی] و سرداری
 و نگاهبانی و نگاهداری را.

۱۲

خُرداد آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم.
 اَمرداد آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم.
 پَرشش آهورایی آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم.
 دین آهورایی آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم.
 «(بسنه، هفت هات)» توانای آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم.

۱۳

زَرثُشتِ آشَوَن آرزومند است که دوست، [دوست را] پناه بخشد؛ پارسایی،
 پارسایی دیگر و دوستی، دوستی دیگر را یآوری کند.
 این است بهترین [سخنی] که ترا می گویم:
 «نیک خواهِ دُرَوَند، خود دُرَوَند است و آشَوَن کسی است که دوست آشَوَنان
 باشد.»^۱

۱۴

آری، این بهترین سخن را آهوره مزدا به زَرثُشت گفت:
 ای زَرثُشت!
 این سخن را در واپسین دم زندگی، از بر بخوان...

۱۵

زیرا اگر تو — ای زَرثُشت! — این سخن را در واپسین دم زندگی از بر بخوانی، من
 — آهوره مزدا — روان ترا از بدترین زندگانی، دور بدارم. به اندازه دراز و پهنای این زمین
 دور بدارم و این زمین را به همان اندازه دراز است که پهنای.

۱۶

ای پارسا!

اگر خواستاری که در این جا از «آشه» بهره مند شوی و روان تو از فراز چیتودپُل
بگذرد و با برخورداری از «آشه» به بهترین هستی رسی، کامروایی خویش را «اُشتود گاه»
برخوان.

[زوت وراسپی:]

«مзда اهوره‌ی به همه کار توانا چنین بر نهاده است:

بهر روزی از آن کسی است که دیگران را به بهروزی برساند، نیرو و پایداری را
براستی از تو خواستارم.

ای آرمیتی!

برای نگاهبانی از آشه، فرو شکوهی را که پاداش زندگی در پرتومنش نیک است،
به من ارزانی دار.»^۱

۱۷

کارومنش نیک را می‌ستاییم.

منش نیک و کار را می‌ستاییم؛ پایداری در برابر تیرگی را، پایداری در [برابر]
شیون و مویه را.

[زوت:]

درستی و درمان را می‌ستاییم.

پرورش و بالیدن را می‌ستاییم؛ پایداری در برابر دردها و بیماریها را.

۱۸

گفتار سراسر خوانده گاهان را می‌ستاییم.

گفتار نیمه خوانده گاهان را می‌ستاییم.

گاهان، رَدان و فرمانروایان آشون را می‌ستاییم.

«سَتوتِ یَشْتیه»، نخستین داد جهان را می‌ستاییم.

۱. — گاه. یس. ۴۳، بند ۱

سراسر بخش «شَتَوَتِ یَشْتِیَه» را می‌ستاییم.
 روان خود را می‌ستاییم.
 قَرَوَشی خود را می‌ستاییم.

۱۹-۲۱

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۲۲

۲۳-۲۴

۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

«بِنِگَهه هاتَم...»

[زوت وراسپی:]

«یَتَه آهوویزیو...»

۲۵

۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۲۶-۲۸

۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۲۹-۳۱

۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱. = بندهای ۱۶-۱۴ یس. ۶

۲. = بند ۱۸ یس. ۱۷

۳. = بند ۹ ها. = بند ۵ از ویس. ۷ (بند ۲۴ = بند ۴ یس. ۵۷)

۴. = بند ۴ یس. ۳۵

۵. = بندهای ۵-۷ یس. ۸

۶. = بندهای ۱۳-۱۱ یس. ۶۰

هات ۷۲

۱-۵

۱ ۱

۶

۲ ۲

۷

۳ ۳

۸

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم ترا ای آذر آهوره مزدا!

«آشیم وُهو...»

[زوت وراسپی:]

«یته آهوویزیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم آهوره مزدای رایومندِ قره مند را، آمشاسپندان را، مهر فراخ چراگاه را، رام بخشنده چراگاه خوب را، خورشید جاودانه رایومند تیزاسب را و آنذر وای زبردست را.

۴ ۴

۱. = بندهای ۱-۵ یه ۶۱ .

۲. = بند ۲۳ یه ۲۲ .

۳. = بندهای ۲۴-۲۷ یه ۲۲ . (جزدو جمله آخر آن).

۴. = بندهای ۶-۷ همین هات.

[زوت:]

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم ترا ای آذر آهوره مزدا!

[زوت و راسپی:]

«آشیم و هو...»

۹

.....^۱

«آشیم و هو...»

هزار درمان [برساد]! ده هزار درمان [برساد]!

ای مزدا!

به یاری من بیا.

«آم» ی نیک آفریده بُرزمند و بهرام آهوره آفریده و او پرتات پیروز را [می ستاییم].

۱۰

رام بخشنده چراگاه خوب و آندروای زبردست، دیدبان دیگر آفریدگان را و آنچه را از تو — ای آندروای! — که از شپند مینوست [می ستاییم].

«تو اش» جاودانه، زروان بی کرانه و زمانه جاودانی را [می ستاییم].

«آشیم و هو...»

۱۱

راه یکی [است و] آن [راه] آشه [است]؛ همه دیگر [راهها] بیراهه [ست].^۲

۱. = بند ۱۱ یه . ۶۸

۲. در یکی از دست نویسه‌های اوستا (به تاریخ ۱۳۷۹ میلادی) در دنباله این عبارت و در توضیح «بیراهه»، جمله‌ای آمده که ترجمه تقریبی آن چنین است: «بیراهه‌ای که یکسره به کیش زیان بخش اهریمن و به زندگی و کردار دیو پرستان می‌کشاند.»

۱

هُرمَزْد یَشت

۱

زَرْتُشت از آهوره مزدا پرسید:
ای آهوره مزدا! ای شپندترین مینو! ای دادار جهان آستومند! ای آشون در
مَثَرَه ی ورجاوند!
چه چیز توانا تر، چه چیز پیروزمند تر، چه چیز بلند پایگاه تر و چه چیز برای روز
پسین، کارآمد تر است؟

۲

چه چیز پیروزمندترین و چه چیز چاره بخش ترین چیزهاست؟
چه چیز بهتر بر دشمنی دیوان و مردمان [دُرَوَند] چیره شود؟
در سراسر جهان آستومند، چه چیز بیشتر در اندیشه مردمان کارگر افتد؟
در سراسر جهان آستومند، چه چیز بهتر نهاد مردمان را پاک کند؟

۳

آنگاه آهوره مزدا گفت:
ای سپیتمان زَرْتُشت!
نام من و آماشپندان در مَثَرَه ی ورجاوند، توانا تر از هر چیز، پیروزمند تر از هر
چیز، بلند پایگاه تر از هر چیز و برای روز پسین، کارآمد تر از هر چیز است.

۴

این است پیروزمندترین و چاره بخش ترین چیزها. این است آنچه بر دشمنی
دیوان و مردمان [دُرَوَند] چیره شود. این است آنچه در سراسر جهان آستومند، بیشتر در
اندیشه مردمان کارگر افتد. این است آنچه در سراسر جهان آستومند، بهتر نهاد مردمان را

پاک کند.

۵

زَرْتُشت گفت:

ای آهوره مَزدا ی آشَوَن!

مرا از آن نام خویش که بزرگتر و بهتر و زیباتر از هر چیز و به روز پسین،
کارآمدتر و پیروزمندتر و چاره بخش تراست و بهتر بر دشمنی دیوان و مردمان [دُرَوَند]
چیره شود، بیا گاهان...

۶

... تا من بر همه دیوان و مردمان [دُرَوَند] پیروز شوم؛ تا من بر همه جادوان و
پریان چیره شوم؛ تا هیچ کس نتواند بر من چیره شود: نه دیوان و نه مردمان [دُرَوَند] و نه
جادوان و نه پریان.

۷

آنگاه آهوره مَزدا گفت:

ای زَرْتُشتِ آشَوَن!

یکم: منم سرچشمه دانش و آگاهی.

دوم: منم بخشنده گله و رمه.

سوم: منم توانا.

چهارم: منم بهترین آشه.

پنجم: منم نشانی همه دَهِشهای نیک آشه نژادِ مَزدا آفریده.

ششم: منم خِرد.

هفتم: منم خِرَدمند.

هشتم: منم دانایی.

نهم: منم دانا.

۸

دهم: منم ورجاوندی.

یازدهم: منم ورجاوند.
 دوازدهم: منم آهوره.
 سیزدهم: منم زورمندترین.
 چهاردهم: منم دوراز دسترس دشمن.
 پانزدهم: منم شکست ناپذیر.
 شانزدهم: منم به یاددارنده پاداش هر کسی.
 هفدهم: منم همه را نگهبان.
 هیجدهم: منم همه را پزشک.
 نوزدهم: منم آفریدگار.
 بیستم: منم نامبردار به مزدا.

۹

ای زرتشت!

روزان و شبان مرا با نیازبرازنده زوربستای.
 اینچنین، من — آهوره مزدا — یاری رسانی و پناه بخشی را به سوی تو آیم.
 سُروش پارسا، یاری رسانی و پناه بخشی را به سوی تو آید.
 آبها و گیاهان و قروشی های آشونان [نیز] یاری رسانی و پناه بخشی را به سوی تو آیند.

۱۰

ای زرتشت!

اگر خواستار چیرگی بر دشمنی دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و گوی ها و گرپ های ستمکار و راهزنان و آشموغانِ دوپا و گرگان چارپا ...

۱۱

... [اگر خواستار چیرگی بر] سپاه فراخ سنگر، بزرگ درفش، افراشته درفش، گشوده درفش و خونین درفش دشمنی، پس در همه روزان و شبان، این نامها را باژگیر:

۱۲

پشنیان نام من است.

آفریننده و نگاهبان نام من است.
 شناسنده و سپندترین مینو^۱ نام من است.
 چاره بخش نام من است.
 چاره بخش ترین نام من است.
 پیشوا نام من است.
 بهترین پیشوا نام من است.
 آهوره نام من است.
 مَزدا نام من است.
 آشَوَن نام من است.
 آشَوَن ترین نام من است.
 قَرَه مند نام من است.
 قَرَه مندترین نام من است.
 بسیار بینا نام من است.
 بسیار بیناتر نام من است.
 دور بیننده نام من است.
 دور بیننده تر نام من است.

۱۳

نگاهبان نام من است.
 پشت و پناه نام من است.
 دادار نام من است.
 نگاهدارنده نام من است.
 شناسنده نام من است.
 بهترین شناسانده نام من است.
 پرورنده نام من است.
 فُشوشو مَنَثَره نام من است.
 . سنج . گاه . یس . ۴۵ ، بند ۵ وزیر .

جویایِ شهریارِ نیکی نام من است.
 بیشتر جویایِ شهریارِ نیکی نام من است.
 شهریارِ دادگر نام من است.
 دادگرترین شهریار نام من است.

۱۴

نافریتار نام من است.
 نافریتنی نام من است.
 برستیهنگی چیره شونده نام من است.
 به یک زخم بردشمن پیروز شونده نام من است.
 همه را شکست دهنده نام من است.
 آفریدگار یگانه نام من است.
 بخشنده همه دَهِشها نام من است.
 بخشنده بسیار خوشیها نام من است.
 بخشایشگر نام من است.

۱۵

به خواستِ خود نیکی کننده نام من است.
 به خواستِ خود پاداش رسان نام من است.
 سودمند نام من است.
 نیرومند نام من است.
 نیرومندترین نام من است.
 آشون نام من است.
 بزرگ نام من است.
 برازنده شهریارِ نام من است.
 به شهریارِ برازنده ترین، نام من است.
 دانا نام من است.
 داناترین، نام من است.

دورنگرنده نام من است.

اینچنین است نامهای من.

۱۶

ای زرتشت!

آن که در این جهان آستومند، این نامهای مرا بازگیرد یا روزان و شبان، به بانگ بلند بخواند...

۱۷

... آن که این نامها را هنگام برخاستن از خواب یا به گاهِ خفتن، به گاهِ خفتن یا هنگام برخاستن از خواب، هنگام گشتی بستن یا گشتی گشودن، هنگام رفتن از جایی به جایی یا هنگام رفتن از شهر و کشور به سوی کشوری دیگر، بخواند...

۱۸

... در این روز و در این شب، کارد بر او کارگر نشود؛ چکش و تیر و خنجر و گریزی که خشمی با نهادی سرشار از دروغ به سوی او پرتاب کند، بر او کارگر نشود و سنگهای فلاخن بدو نرسد.

۱۹

این نامهای بیستگانه، همچون زرّه پشتِ سرو زرّه پیشِ سینه در برابر گروه [ناپیدای] دُرّوندان و نابکارانِ «وَرَن» و «کَیْد»ی تبهکار، به زیانِ اهریمنِ نابکار ناپاک بکار رود؛ چنان که گویی هزار مرد، مردی تنها را نگاهبانی کنند.

۲۰

«ای آهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

کیست آن پیروزمندی که در پرتوآموزهایی تو، هستان را پناه بخشد؟

ای مزدا!

مرا آشکارا از برگماشتن آن ردِ درمان بخش زندگی بی‌گاهان و [بگذار] که

سُروش و منش نیک بدو و به هر کس که تو خود او را خواستاری، روی آورند.»^۱

۲۱

درود بر قَر کیانی .
 درود بر ایران ویج .
 درود بر «سَوگ» .
 درود بر آب «دایثیا» .
 درود بر آب «آردویسورَ آناهیتا» .
 درود بر همه آفریدگان آشون .
 «یته آهوویزیو...»
 «آشَم وُهو...»

۲۲

«آهونَ ویرِته...» را می ستاییم .
 آردیبهشت، زیباترین آماشپند را می ستاییم .
 توانایی و نیرومندی و زور و پیروزی و قَرو نیرو را می ستاییم .
 آهوره مَزدايِ رایومندِ قَره مند را می ستاییم .
 ینگه هاتم...»

۲۳

«یته آهوویزیو...»
 درود و ستایش و نیرو خواستارم آهوره مَزدايِ رایومندِ قَره مند را .
 «آشَم وُهو...»

۲۴

ای زَرئُشت!
 تو همواره دوست را از دشمن بدخواه، نگاهدار باش!
 روامدار که دوست دچار گزند شود!

۱. گاه. یس. ۴۴، بند ۱۶

مگذار که دوست، از آسیب به رنج افتد!
مگذار آن مرد دین آگاهی که مرا و امشاسپندان را نیازی بزرگ یا پیشکشی
خُرد آورد، از دارایی خویش بی بهره ماند!

۲۵

ای زَرْتُشت!
این است بهمن آفریده من.
ای زَرْتُشت!
این است آردیهشت آفریده من.
ای زَرْتُشت!
این است شهرپور آفریده من.
ای زَرْتُشت!
این است سَپندارمَد آفریده من.
ای زَرْتُشت!
اینانند خُرداد و آمرداد، هردوان از آفریدگان من. اینان اَشَوَنانی را که به دیگر
سرای درآیند، پاداش بخشند.

۲۶

ای زَرْتُشتِ اَشَوَن!
به میانجی خِرَد و دانش من، [دریاب که] سرانجام زندگی و زندگانی آینده
چگونه است.

۲۷

هزار درمان [برساد]!
ده هزار درمان از سَپندارمَد [برساد]!
با [یاری] سَپندارمَد، دشمنی دیورا از هم بپاشید و [اورا] پریشان کنید؛
گوشهایش را بردرید؛ دستهایش را بربندید؛ رزم افزایش را درهم شکنید و به زنجیرش
درکشید؛ بدان سان که همواره در بند ماند.

۲۸

ای مَزدا!

آیا اَشَوَن بر دُرَوَند پیروز خواهد شد؟^۱
 آیا اَشَوَن بر دُرَوَج چیرگی خواهد یافت؟
 آیا اَشَوَنان بر دُرَوَندان چیره خواهند شد؟^۱
 نیروی شنوایی آهوره مَزدا را می‌ستاییم که «مَنَثَرَه» را شنید.
 نیروی یادگیری آهوره مَزدا را می‌ستاییم که «مَنَثَرَه» را ازبر کرد.
 نیروی گفتار آهوره مَزدا را می‌ستاییم که «مَنَثَرَه» را بر زبان راند.
 کوه «اوشیدَم» (اوشیدَرَن) را روزان و شبان با نیاز برانده زور می‌ستاییم.

۲۹

زَرْتُشت گفت:

بدین چاره، شما را^۲ به زیر زمین برانم.
 به میانجی دیدگانِ سَپَندارمَد، راهزنِ بر زمین افکنده شود.

۳۰

هزار درمان [برساد]!
 ده هزار درمان [برساد]!
 فَرَوَشی این اَشَوَن مرد را که به «آسموخوانَوَنَت» نامبردار است، می‌ستاییم.
 از آن پس، خواستارم که همچون مردی دین پذیرفتار، [فَرَوَشی های] دیگر
 اَشَوَنان را بستاییم.
 [فَرَوَشی] «گو کِرَن» ی توانای مَزدا آفریده را می‌ستاییم.
 گو کِرَن ی توانای مَزدا آفریده را می‌ستاییم.

۱. سنج . گاه . یس . ۴۸ ، بند ۲ -

۲. خطاب زرتشت به دیوان است.

۳۱

.....^۱
 «آشَم وُهو...»

۳۲

سَپَندارمَدِ آشَوَن کارساز را می‌ستاییم...^۲
 اینک آن بزرگتر از همه — آن آهوره مَزدا — را «آهو» و «رَنو» برمی‌گزینیم تا
 اهریمن نابکار را براندازیم؛ تا دیو خشم خونین درفش را برافکنیم؛ تا دیوان مَزندَری را
 برانیم؛ تا دیوان و دُرَوَندان وَرَن را براندازیم؛ تا آهوره مَزدا ی رایومَندِ قَرَه مَند را والا
 بشناسیم؛ تا آمشاسپندان را والا بشناسیم؛ تا ستاره رایومَندِ قَرَه مَند، تِشتر پرفروغ را والا
 بشناسیم؛ تا آشَوَن مرد را والا بشناسیم؛ تا همه آفریدگانِ آشَوَن «سَپَند مینو» را والا
 بشناسیم.

۳۳

«آشَم وُهو...»
 «آهمایی رَشَجَه...»^۳
 «آشَم وُهو...»
 هزار درمان [برساد]! ده هزار درمان [برساد]!
 «آشَم وُهو...»
 ای مَزدا!
 مرا به یاری بشتاب!

۱. = چهار سطر آخر بند ۲۸ همین یشت.

۲. در متن، چند واژه از این بند افتاده است.

۳. یس . ۶۸، بند ۱۱

هَفْتَنِ یَشْتِ کُوجِک

۱

آهوره مَزْدای رابومندِ قَرِه مند را.

آمشاسپندان را.

بهمن را.

آشتی پیروز را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است.

دانشِ سرشتی مَزدا آفریده را.

دانشِ آموزشی مَزدا آفریده را...

۲

آردیهشت زیبا تر را.

نماز نیرومندِ مَزدا آفریده «آیرِتمَن ایشیه» را.

«سَوَک» ی نیک فراخ دیدگاه مَزدا آفریده آشون را.

شهریور را.

فلز گذاخته را.

مهربانی و جوانمردی اندوهگسارِ درویشان را...

۳

سپندارمَدِ نیک را.

راتای نیک فراخ دیدگاه مَزدا آفریده آشون را.

خُردادِ رَد را.

یا یزیه هوشیتی را.

[ایزدان] سال، رَدانِ آشونی را.

آمردادِ رد را.
گله پرواری و کشتزار گندم سودبخش را.
گو کِرنِی نیرومندِ مَزدا آفریده را...

۴

مهر فراخ چراگاه و رام بخشنده چراگاه خوب را.
آردیهشت و آذر آهوره مَزدا را.
رد بزرگ، آپام نپات را.
آب مَزدا آفریده را...

۵

فَرَوشی های آشَوَنان و گروه زنان دارنده پسران نامور را.
یا یَرته هوشیتی را.
آمِی نیک آفریده بُرزمند را.
بهرام آهوره آفریده را.
او پَرَتاتِ پیروز را.
سُروش پارسای پاداش بخش پیروز گیتی افزای را.
رَشن راست ترین و آرشتاد گیتی افزای و جهان پرور را خشنود کنیم.
«یَته آهو و یزیو...» که زوت مرا بگوید.
«یَته آهو و یزیو...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۶

آهوره مَزدا ی رایو مَنَدِ قَرَه مَند را می ستاییم.
آمشا سَپندان، شهریارانِ نیک خوب گُنش را می ستاییم.
بهمن آمشا سَپند را می ستاییم.
آشتی پیروز را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است، می ستاییم.
دانش سرشتی مَزدا آفریده را می ستاییم.
دانش آموزشی مَزدا آفریده را می ستاییم.

۷

آردیبهشت، زیباترین آمشاسپند را می ستاییم.
 نماز نیرومند مزدا آفریده «ایریمَن ایشیه» را می ستاییم.
 سوگِ ی نیک فراخ دیدگاهِ مزدا آفریده آشون را می ستاییم.
 شهریور آمشاسپند را می ستاییم.
 فلزِ گداخته را می ستاییم.
 مهربانی و جوانمردیِ اندوهگسارِ درویشان را می ستاییم.

۸

سپندارمَدِ نیک را می ستاییم.
 راتایِ نیک فراخ دیدگاهِ مزدا آفریده آشون را می ستاییم.
 خُرداد آمشاسپند را می ستاییم.
 یایرته هوشیتی را می ستاییم.
 [ایزدان] آشونِ سال، رَدانِ آشونی را می ستاییم.
 اُمرداد آمشاسپند را می ستاییم.
 گلهٔ پرواری و کشتزارِ گندمِ سودبخش را می ستاییم.
 گوگیرِ نیرومندِ مزدا آفریده را می ستاییم.

۹

مهر فراخ چراگاه را می ستاییم.
 رامِ بخشندهٔ چراگاهِ خوب را می ستاییم.
 آردیبهشت و آذر آهوره مزدا را می ستاییم.
 رَدِ بزرگوار، شهریارِ شیدور، آپامِ نپاتِ تیزاسب را می ستاییم.
 آبِ مزدا آفریده آشون را می ستاییم.

۱۰

فَرَوَشی هایِ پاکِ نیک توانایِ آشونان را می ستاییم.

گروه زنان دارنده پسران نامور را می ستاییم.
 یایرته هوشیتی را می ستاییم.
 آم ی نیک آفریده بُرزمند را می ستاییم.
 بهرام آهوره آفریده را می ستاییم.
 او پرتاتِ پیروز را می ستاییم.
 سُروشِ پارسایِ پیروزِ گیتی افزای، ردِ آشونی را می ستاییم.
 رشنِ راست ترین را می ستاییم.
 آرشتادِ گیتی افزای و جهان پرور را می ستاییم.

۱۱

ای زرتشت!

اوجادوان و دیوان و مردمان [دُرَوَند] را نابود کند.

ای زرتشتِ سپیتمان!

کسی که براستی به خانمان ما بستگی دارد، همان دم که چنین سخنی را
 بر زبان آورد، هر دروغی را نابود کند. از گفتار او هر دروغی نابود شود.

۱۲

کسی را که برای بازداشتن دشمنِ دینِ مزداپرستی از [یاوری] آنان — هفت
 آمشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گنش — بهره مند شود، می ستاییم.
 آبِ آشونِ مزدا آفریده را که چونان اسبی روان است، می ستاییم.

۱۳ — ۱۴

۱

۱۵

«یته آهو و یزیو...»

۲

۱. در متن، واژه‌ها و جمله‌های این دو سه، در هم ریخته است و معنی روشنی از آنها بر نمی آید.

۲. بندهای ۵ — ۱ هم، یست.

«أَشِيمُ وَهُوَ...»
«آهَمایی رَشِیچَه...»^۱

هَفْتَنِ یَشَبِ بزرگ^۲

۱. = یسه . ۶۸ ، بند ۱۱

۲. در متن، بختی به دام «هَفْتَنِ یَشَبِ بزرگ» آمده که همان «هفت هات» (هاتهای ۴۲ — ۳۵) یسه است و دوباره آوردن آن را در این جا لازم نمی بینیم.

آردیبهشت یشت

خشنودی آردیبهشت، زیباترین امشاسپند، [نماز] آیرِتمَن ایشیه ی نیرومند
مَزدا آفریده و سوگِ ی نیک فراخ دیدگاهِ مَزدا آفریده آشون را.
«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.
«یته آهوویزیو...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۱

آهوره مَزدا به سپیتمان زرتشت گفت:
ای سپیتمان زرتشت! ای ستاینده و زوت و دادخواه و اندرزگوی و نیایشگر و
مهربان و سرودخوان!
هنگامی که من و آردیبهشت، گیهانِ روشن و درخشان و خانه های خورشیدسان
را آفریدیم...^۱ بویژه ستایش و نیایش ما امشاسپندان را...

۲

زرتشت گفت:
ای آهوره مَزدا! ای مژده رسانیِ گفتارِ راست!
اینک سپیتمان زرتشت — ستاینده و زوت و دادخواه و اندرزگوی و نیایشگر و
مهربان و سرودخوان — را بفرمای:
چگونه بود [آن سخن]، هنگامی که تو و آردیبهشت، گیهانِ روشن و درخشان و
خانه های خورشیدسان را آفریدید...^۱ بویژه ستایش و نیایش شما امشاسپندان را؟

۱. در متن به جای نقطه ها چندین واژه آشفته شده و معنی روشنی از آنها به دست نمی آید.

۳

من آردیبهشت را همی خوانم.
 هنگامی که من آردیبهشت را بخوانم، آرامگاهِ نیکِ دیگر آمشاسپندان نیز — که
 مَزدا آن را با اندیشهٔ نیک نگاهداری می‌کند؛ که مَزدا آن را با گفتارِ نیک نگاهداری
 می‌کند؛ که مَزدا آن را با کردارِ نیک نگاهداری می‌کند — گشوده شود.
 آن آرامگاهِ نیک در گَرزَمَانیِ آهوره است.

۴

گَرزَمَان، مردمانِ آشَوَنِ راست.
 هیچ‌یک از دُرَوَندان، دیدارِ آهوره‌مَزدا را بدان راهی نیابد.

۵

[نماز] اَیْرِیَمَن ایشیه که اَنگَر مَینیو» و همهٔ جادوان و پریان را برمی‌اندازد،
 بزرگترین مَئَثَره‌ی وَرجاوند است؛ بهترین مَئَثَره‌ی وَرجاوند است؛ زیباترین مَئَثَره‌ی
 وَرجاوند است.
 در میان مَئَثَره‌های وَرجاوند نیرومند است. نیرومندترین مَئَثَره‌ی وَرجاوند است.
 در میان مَئَثَره‌های وَرجاوند استوار است. استوارترین مَئَثَره‌ی وَرجاوند است.
 در میان مَئَثَره‌های وَرجاوند پیروز است. پیروزترین مَئَثَره‌ی وَرجاوند است.
 در میان مَئَثَره‌های وَرجاوند درمان‌بخش است. درمان‌بخش‌ترین مَئَثَره‌ی
 وَرجاوند است.

۶

کسی [از پزشکان] به یاری «آشه» درمان کند. کسی [از پزشکان] به یاری
 دانش، درمان کند. کسی [از پزشکان] با کارد درمان کند. کسی [از پزشکان] با
 گیاهان درمان کند. کسی [از پزشکان] با مَئَثَره درمان کند.
 درمان‌بخش‌ترین پزشکان کسی است که با مَئَثَره‌ی وَرجاوند درمان کند.^۱
 آن که [بیماریهای] اندرونِ آشَوَنِ مرد را درمان کند، درمان‌بخش‌ترین پزشکان
 است.

۷

ای ناخوشیها بگریزید!
 ای مرگ بگریز!
 ای دیوان بگریزید!
 ای پتیارگان بگریزید!
 ای آشموغِ کینه‌ور، از آشه بگریز!
 ای مرد ستمکار بگریز!

۸

ای آردها نژادان بگریزید!
 ای گرگ نژادان بگریزید!
 ای [بدنهادان و گزندرسانان] دو پا بگریزید!
 ای «ترومیتی» بگریز!
 ای «پیری میتی» بگریز!
 ای تب بگریز!
 ای دروغزن بگریز!
 ای آشوب و ناآرامی بگریز!
 ای مرد بدچشم بگریز!

۹

ای دروغ‌گوترینِ دروغ‌گویان بگریز!
 ای زنِ روسپی جادو بگریز!
 ای زنِ بدکاره «کخوارد» بگریز!
 ای بادِ آباختر^۱ بگریز!
 ای بادِ آباختر نابود شو!
 هرآن که از نژاد این آردهاست، نابود شود!

۱. در اساطیر ایران، «آباختر» (= شمال) جای اهریمن و دیوان و دروجان است.

۱۰

آن که هزار بار هزار تن و ده هزار بار ده هزار تن از این دیوان را بکشد، ناخوشیها را براندازد؛ مرگ را براندازد؛ دیوان را براندازد؛ پتیارگان را براندازد؛ آشموغ دشمن آشه را براندازد؛ مردم ستمکار را براندازد.

۱۱

آزدهانژادان را براندازد؛ گرگ نژادان را براندازد؛ [بدنهادان و گزندرسنان] دو پا را براندازد؛ ترومیتی را براندازد؛ پیری میتی را براندازد؛ تب را براندازد؛ دروغزن را براندازد؛ آشوب و ناآرامی را براندازد؛ بدچشم را براندازد.

۱۲

دُرَوندترین دُرَوندان را براندازد؛ زینِ روسپی جادو را براندازد؛ زن بدکاره گُخوارِ را براندازد؛ بادِ اپاختر را براندازد؛ بادِ اپاختر را نابود کند. آن را که [از بدنهادان و گزندرسنان] دوپاست، نابود کند.

۱۳

اگر کسی هزار بار هزار تن و ده هزار بار ده هزار تن از این دیوان را بکشد، فریفتارترین دیوان — اهریمن تبهکار — از فراز آسمان سرنگون گردد و فروافتد.

۱۴

اهریمن تبهکار گفت:

وای بر من از [دست] آردیبهشت.

ناخوش ترین ناخوشیها را براندازد.

با ناخوش ترین ناخوشیها بستیزد.

تباه ترین تباهیها را براندازد.

با تباه ترین تباهیها بستیزد.

دیوترین دیوان را براندازد.

با دیوترین دیوان بستیزد.

پتیاره ترین پتیارگان را براندازد.

با پتیاره ترین پتیارگان بستیزد.
 آشموغ دشمن آشه را براندازد.
 با آشموغ دشمن آشه بستیزد.
 ستمکارترین مردمان را براندازد.
 با ستمکارترین مردمان بستیزد.

۱۵

آژدها نژادترین آژدها نژادان را براندازد.
 با آژدها نژادترین آژدها نژادان بستیزد.
 گرگ نژادترین گرگ نژادان را براندازد.
 با گرگ نژادترین گرگ نژادان بستیزد.
 [بدنهادترین و گزندرسان ترین] دو پایان را براندازد.
 [بدنهادترین و گزندرسان ترین] دو پایان بستیزد.
 ترومیتی را براندازد.
 با ترومیتی بستیزد.
 پیری میتی را براندازد.
 با پیری میتی بستیزد.
 سخت ترین تبها را براندازد.
 با سخت ترین تبها بستیزد.
 دروغزن ترین دروغزنان را براندازد.
 با دروغزن ترین دروغزنان بستیزد.
 ستهنده ترین ستهندگان را براندازد.
 با ستهنده ترین ستهندگان بستیزد.
 بدچشم ترین بدچشمان را براندازد.
 با بدچشم ترین بدچشمان بستیزد.

۱۶

دُر وندترین دُر وندان را براندازد.

با دُرَوَندترینِ دُرَوَندان بستیزد.
 زنیِ روسپیِ جادو را براندازد.
 با زنیِ روسپیِ جادو بستیزد.
 زنیِ بدکارهٔ گَخوارَد را براندازد.
 با زنیِ بدکارهٔ گَخوارَد بستیزد.
 بادِ اِپاختر را براندازد.
 با بادِ اِپاختر بستیزد.

۱۷

دروج باید بکاهد!
 دروج باید نابود شود!
 دروج باید سپری گردد و یکسره نابود شود!
 تو [— دروج —] باید در اِپاختر ناپدید شوی!
 تو نباید جهانِ آسَومَندِ آشه را نابود کنی!

۱۸

آردیبهشت، زیباترین آمشاسپَند را برای فَر و فروغش با نماز [ی به بانگِ] بلند و
 با زور می ستاییم.
 آردیبهشت، زیباترین آمشاسپَند را با هومِ آمیخته به شیر، با بَرَسَم، با زبانِ خِرَد و
 «مَثَرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک] و با زور و سخنِ رسا می ستاییم.
 «یَنگَه هاتَم ...»

۱۹

«یَنَه آهو وِریو...»
 درود می فرستیم به زیباترین آمشاسپَندان، آردیبهشت؛ به [نماز] اَیْرِیَمَن
 ایشیه ی مَزدا آفریده و به سوگِ ی نیکِ فراخ دیدگاهِ مَزدا آفریده آشَوَن.
 «آشَم وُهو...»
 «آهمایی رَئِشچَه ...»^۱

۱. = یس . ۶۸، بند ۱۱

خُرداد یشت

۱

آهوره مَزدا به سپیثمان زَرُشت گفت:
 من یاری و رستگاری و رامش و بهروزی خُرداد را برای مردمان آشَوَن
 بیافریدم...^۱
 کسی که در میان آمشاشپندان، او را بستاید، بدان ماند که آمشاشپندان بهمن و
 آردیبهشت و شهریور و شپندارمَد و خُرداد و اُمرداد را ستوده باشد.

۲

کسی که هزار بار هزار، ده هزار بار ده هزار، صد هزار بار صد هزار در ستیز با
 دیوان، نامهای آمشاشپندان — [بویژه] خُرداد — را یاد کند، «نَسو»، «هشی»،
 «بشی»، «سَینی» و «بوجی» از او دور شود.

۳

نخست من به آواز بلند، آشَوَن مرد را می‌گویم:
 اگر کسی بدین سان در میان ایزدان میثوی، به رَشَنِ راست‌ترین و به
 آمشاشپندان روی نیاز آورد، همه آنان را — که دارای چنین نامهایی دلیرانه‌اند — آشَوَن
 مرد را از نَسو، هشی، بشی، سَینی، بوجی، سپاه فراخ سنگرو و افراشته درفش دشمن،
 مردم ستمکارِ دُرَوَند، تیغ درخشان، جادو، پری، و تباه روزگاری رهایی بخشند.

۴

چگونه راهِ آشَوَن مرد از راهِ دُرَوَند مرد باز شناخته شود؟

۱. در این جا، چندین واژه از متن تباه شده است و معنی درستی از آنها بر نمی‌آید.

آنگاه آهوره مزدا گفت:

اگر کسی «مئثره» را از بر بخواند یا از یاد خویش بگذراند یا بازگیرد یا به آواز بلند بخواند و شیاری به گرد خویش بکشد، خویشتن را در آسودگی نگاه تواند داشت.^۱

۵

هریک [از شما] — تو^۲ و دُروج — را که آشکار باشید، هریک [از شما] را در هر کاری که باشید، هریک از شما را که پنهان [باشید]، هریک [از شما] را — تو و دروج را — من از خانمانهای ایرانی بیرون رانم.
تو و دروج را من به بند درکشم.
تو و دروج را من براندازم.
تو و دروج را من به زیر پا افکنم.^۳

۶

سه شیار بکشد؛ [سه]. من آشون مرد را می گویم.
شش شیار بکشد؛ شش. من آشون مرد را می گویم.
نه شیار بکشد؛ نه. هن آشون مرد را می گویم.

۷

نامهای آمشاسپندان، «دُروج»های به «نسو» پیوسته و تخمه و نژاد «کَرپ»ها را نابود کند.
زوت — زرتشت — به خواست و کام خویش — چنان که همیشه خواست و کام اوست — آنان را به دوزخ هولناک [براند].

۸

هنگامی که آفتاب هنوز فرونشسته است و پس از فرونشستن آفتاب، او^۴ با
۱. شیار کشیدن در این جا یادآور شیاری است که در آیین برشوم برگرد برشوم گاه می کشند. — وند. فر. ۹، بند ۱۰ و ۱۱
۲. دُرَوَند
۳. مضمون این بند، همان «مئثره» است که در بند پیش، سخن از آن رفت
۴. زرتشت

رزم افزاری گُشنده، به خشنودی ایزدانِ میثوی و شناختِ درستِ آنان، «نَسو» را فروکوبد و به سوی آپاختر [براند] و آن تباہکار را به کام نیستی درافکند.

۹

ای زَرْتُشت!

تو نباید این «مَثَرَه» را بیاموزی جز به پدر یا پسر یا برادر تنی یا آترپان وابسته به پایگاههای سه گانه: کسی که به نیکی نامبردار، نیک دین، پرهیزگار و آشون است؛ کسی که دلیرانه در همه جا به گسترش دین کوشد.

۱۰

او را — آمشاسپند خرداد را — برای قَر و فروغش با نماز [ی به بانگی] بلند و با زور می ستاییم.

ما آمشاسپند خرداد را با هوم آمیخته با شیر، با برسم، با زبانِ خَرَد، و «مَثَرَه» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا می ستاییم.
«بِنِگْه هاتَم...»

۱۱

«یَنَه آهو و یژیو...»

درود می فرستم به خردادِ راد، به یایزیه هوشیتی، به فرشتگانِ سال و به رَدانِ آشه.

«آشِم وُهو...»

«آهْمایی رَئِشْچَه...»^۱

خشنودی آبِ بی آرایشِ اشونِ «آردوی» و همه گیاهان مَرَدَا آفریده را.

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَتوش آشاتُ چیتُ هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.



کرده یکم

۱

آهوره مَرَدَا به سپیثمان زَرْتُشت گفت:

ای سپیثمان زَرْتُشت!

«آردویسورِ آناهیتا» را — که در همه جا [دامان] گسترده، درمان بخش،

دیوستیز و آهورایی کیش است — به خواست من بستای!

اوست که در جهان آستومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است.

اوست آشونی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را افزونی بخشد.

[اوست] آشونی که فزاینده گیتی است.

۲

اوست که تخمه همه مردان را پاک کند و زهدان همه زنان را برای زایش، [از

آرایش] بیالاید.

اوست که زایمان همه زنان را آسانی بخشد و زنان باردار را به هنگامی که بایسته است، شیر [در پستان] آورد.

۲

اوست برومندی که در همه جا بلند آوازه است.
اوست که در بسیار فرقه‌مندی، همچند همه آبهای روی زمین است.
اوست زورمندی که از کوه «هگر» به دریای «فراخ گرت» ریزد.

۴

بدان هنگام که آرذویسور آناهیتا — آن دارنده هزار دریاچه و هزار رود، هریک به درازای چهل روز راه مردی چابک سوار — به سوی دریای فراخ گرت روان شود، سراسر کرانه‌های آن دریا به جوش درافتد و میانه آن برآید.

۵

از این آبی که از آن من است، به هریک از هفت کشور، رودی روان شود؛
[رودی] از آبی که از آن من است و در زمستان و تابستان یکسان روان است.
او^۱ برای من، آب را و تخمه مردان را و زهدان و شیر زنان را پاک کند.

۶

من — آهوره مزدا — او را به نیروی خویش، هستی بخشیدم تا خانه و روستا و شهر و کشور را پرورم و پشتیبان و پناه بخش و نگاهبان باشم.

۷

ای زرتشت!

آرذویسور آناهیتا از سوی آفریدگار مزدا برمی‌خیزد. بازوان زیبا و سپیدش — که به زیورهای باشکوه دیدنی آراسته است — به ستبری کتف اسبی است.
آن نازنین بسیار نیرومند روان می‌شود در نهاد خویش چنین می‌اندیشد.

۸

— کدامین کس مرا نیایش کند؟
 — کیست که مرا زورِ آمیخته با هوم، آمیخته به شیر به آیین ساخته و پالوده نیاز
 کند؟
 چنین پیمان شناسِ نیک دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرم و
 شادمان [ماند]!

۹

او را — آن آرذویسورِ آناهیتای آشون را — برای فروغش با نماز [ی به
 بانگ] بلند، با نمازِ نیک گزارده و با زور می ستایم.
 ای آرذویسورِ آناهیتا!
 بشود که توازیِ دادخواهی، [ما را] به فریاد رسی!
 اینچنین تو بهتر ستوده خواهی شد با هومِ آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ خرد و
 «مَثَرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا.
 «پَنگَه هاتم...»

کرده دوم

۱۰

.....^۱

۱۱

اوست که بر گردونه نشسته، لگام بر دست، گردونه می راند و روانِ جویایِ
 ناموری اش، اینچنین در نهادِ خویش اندیشه کنان است:
 — کدامین کس مرا نیایش کند؟
 — کیست که مرا زورِ آمیخته به هوم، آمیخته به شیر به آیین ساخته و پالوده نیاز
 کند؟

۱. = بند ۱ همین یشت.

چنین پیمان شناسِ نیک دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرم و شادمان [ماند]!

..... ۲

کرده سوم

۱۲

.....

۱۳

اوست که با چهار اسبِ بزرگِ سپید — یک رنگ و یک نژاد — بردشمنی همه دشمنان — دیوان و مردمان [دُرَوند] و جادوان و پریان و «گوی» ها و «کَرَب» های مسمکار — چیره شود.

.....

کرده چهارم

۱۴

.....

۱۵

اوست آن زورمندِ درخشانِ بلند بالایِ بُرزمندی که روزان و شبان — در بزرگی همچند همه آبهای روی زمین — به نیرومندی روان شود.

.....

کرده پنجم

۱۶

.....

۲. = بند ۹ همین یشت. (بند یکم در آغاز و بند نهم در پایان همه کرده های این یشت می آید و ما — بی یادآوری دیگر بار — یک سطر نقطه چین به جای آنها می گذاریم.)

۱۷

او را بستود آفریدگار — آهوره مزدا — در ایران ویج در کرانه [رود] «دایتیا» ی
نیک با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مثره» با اندیشه و گفتار و کردار
[نیک]، با زور و با سخن رسا...

۱۸

و از وی خواستار شد:
ای آردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من پسر «پوروشسپ» — زرتشت آشون — را
بر آن دارم که همراه دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

۱۹

آردویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده ششم

۲۰

.....

۲۱

هوشنگ پیشدادی در پای [کوه] البرز، صد اسب و هزار گاو و ده هزار
گوسفند، او را پیشکش آورد...

۲۲

و از وی خواستار شد:
ای آردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همه کشورها شوم؛ که بر
همه دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «گوی» ها و «گَرپ» های ستمکار
چیرگی یابم؛ که دوسوم از دیوان مزندری و دروندان ورن را بر زمین افکنم.

۲۳

آرذویسورَ اَناهیتا — که همیشه خواستارِ زورِ نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده هفتم

۲۴

.....

۲۵

جمشیدِ خوب رَمه درپایِ کوه هُگر، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او
را پیشکش آورد...

۲۶

و ازوی خواستار شد:

ای آرذویسورَ اَناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همهٔ کشورها شوم؛ که بر
همهٔ دیوان و مردمان [دُرَوند] و جادوان و پریان و «گوی»ها و «کَرپ»های ستمکار
چیرگی یابم؛ که من دیوان را از دارایی و سود — هر دو — و از فراوانی و رَمه — هر دو —
و از خشنودی و سرافرازی — هر دو — بی بهره کنم.

۲۷

آرذویسورَ اَناهیتا — که همیشه خواستارِ زورِ نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده هشتم

۲۸

.....

۲۹

«آژی دَهاک» سه پوزه در سرزمین «بَوری»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۰

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من هفت کشور را از مردمان تهی کنم.

۳۱

آرذویسور آناهیتا او را کامیابی بخشید.

.....

کرده نهم

۳۲

.....

۳۳

فریدون پسر آتیین از خاندانِ توانا، در سرزمین چهار گوشه وَرن، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۴

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «آژی دَهاک» — [آژی دَهاک] سه پوزه سه کله شش چشم، آن دارنده هزار [گونه] چالاکی، آن دیوبسیار زورمند دروج، آن دُرَوندِ آسیب رسانِ جهان و آن زورمندترین دروجی که آهریمن برای تباه کردنِ جهانِ آشه، به پتیارگی در جهانِ استومتند بیافرید — پیروز شوم و هر دو همسرش «سَنگَهوک» و «آرتوک» را — که برازنده نگاهداری خاندان و شایسته زایش و افزایش دود مانند — از وی بربایم.

۳۵

آرذویسورَ اناهیتا — که همیشه خواستارِ زورِ نیاز کننده و به آیینِ پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده دهم

۳۶

.....

۳۷

گرشاسپَ نَریمان، در کرانه دریاچه «پیشینگه»، صد اسب و هزار گاو و
ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۸

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسورَ اناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «گندرو»ی زرین پاشنه، در کرانه
دریای پر خیزاب فراخ گرت پیروز شوم؛ که من بر این زمین پهناور گوی سانِ دور کرانه،
تاخت کنان به خانه استوار دُروند برسم.

۳۹

آرذویسورَ اناهیتا — که همیشه خواستارِ زورِ نیاز کننده و به آیینِ پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده یازدهم

۴۰

.....

۴۱

افراسیابِ تورانیِ تباهکار، در «هنگ» زیرزمینی خویش، صد اسب و هزار
گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۴۲

و از وی خواستار شد:
ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من به آن فرشناور در دریای قَراخ گرت
— [فری] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زرتشتِ آشون است —
دست یابم.

۴۳

آرذویسور آناهیتا او را کامیابی نبخشید.

.....

کرده دوازدهم

۴۴

.....

۴۵

کاووس توانا در پایِ کوه «ارزیفیه»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند،
او را پیشکش آورد...

۴۶

و از وی خواستار شد:
ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همه کشورها شوم؛ که
بر همه دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «گوی» ها و «گَرپ» های ستمکار
چیرگی یابم.

۴۷

آردوِیسورِ آناهیتا — که همیشه خواستارِ زورِ نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده سیزدهم

۴۸

.....

۴۹

[کی] خسرو پهلوانِ سرزمینهای ایرانی و استواردارنده کشور، در کرانه دریاچه
ژرف و پهناور «چیچست»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش
آورد...

۵۰

و از وی خواستار شد:
ای آردوِیسورِ آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همه کشورها شوم؛ که بر
همه دیوان و مردمان [دُرَوند] و جادوان و پریان و «گوی»ها و «گَرپ»های ستمکار
چیرگی یابم؛ که من دردرازنای راه تاخت و تاز، همیشه در تکاپو پیش از همه گردونه ها
برانم؛ که من و رزم آورانم — هنگامی که دشمنِ تباهکارِ بدخواه، سواره به رزم ما
شتابد — به دام او نیفتیم.

۵۱

آردوِیسورِ آناهیتا — که همیشه خواستارِ زورِ نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده چهاردهم

۵۲

.....

۵۳

توس پهلوانِ جنگاور، بر پشت اسبِ او را بستود و خواهانِ نیرومندی اسبان خود و تندرستی خویش شد تا بتواند دشمنان را از دور بنگرد و هم‌آوردانِ کینه‌ور را به یک زخم، از پای درافکند.

۵۴

[توس] از وی خواستار شد:

ای آرذویسورِ آناهیتا! ای نیک! ای توانا‌ترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر پسرانِ دلیر خاندانِ «ویسه» در گذرگاهِ «خَشْروسوگ» برفراز «کنگ» بلند و آشن، پیروز شوم؛ که من سرزمینهای تورانی را براندازم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صد‌هزارها.

۵۵

آرذویسورِ آناهیتا — که همیشه خواستارِ زور نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده پانزدهم

۵۶

.....

۵۷

پسرانِ دلیرِ خاندانِ «ویسه» در گذرگاهِ «خَشْروسوگ» برفراز «کنگ» بلند و آشن، صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند، او را پیشکش آوردند...

۵۸

و از وی خواستار شدند:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

ما را این کامیابی ارزانی دار که ما برتوش، پهلوان جنگاور پیروز شویم؛ که ما سرزمینهای ایرانی را براندازیم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۵۹

آرذویسور آناهیتا آنان را کامیابی نبخشید.

.....
کرده شانزدهم

۶۰

۶۱

«پا اورو» کشتیرانِ کاردان — هنگامی که فریدون، پهلوانِ پیروزمند، او را همچون کرکسی در هوا به پرواز واداشت — آرذویسور آناهیتا را ستود...

۶۲

... او سه شبانروز پیاپی به سوی خانه خویش در پرواز بود و نمی توانست در آن فرود آید.

چون سومین شب پرواز او به سپیده دمان رسید، هنگام بامداد روشن و توانا، به سوی آرذویسور آناهیتا بانگ برداشت:

۶۳

ای آرذویسور آناهیتا!

زود به یاری من بشتاب!

اینک مرا پناه بخش که اگر به زمین آهوره آفریده و به خانه خویش رسم، هرآینه ترا در کرانه آب «رنگها» هزار زور به آیین ساخته و پالوده، آمیخته به هوم و آمیخته به

شیر، نیاز آورم.

۶۴

آنگاه آردوِیسورِ آناهیتا به پیکر دوشیزه‌ای زیبا، برومند، بُرزمند، کمر بر میان بسته، راست بالا، آزاده، نژاد، بزرگوار، موزه‌هایی درخشان تا مچ پا پوشیده و به استواری با بندهای زرین بسته، روانه شد.

۶۵

بازوایش را به چالاکی بگرفت و دیری نپایید که به یک تاخت، او را تندرست و بی هیچ ناخوشی و گزند — همان گونه که از آن پیشتر بود — به زمین آهوره آفریده فرود آورد و به خانمانش رساند.

۶۶

آردوِیسورِ آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده هفدهم

۶۷

.....

۶۸

جاماسپ هنگامی که از دور سپاه دُروندانِ دیو پرست را دید که با آرایش رزم به پیش می‌آید، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۶۹

و از وی خواستار شد:

ای آردوِیسورِ آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من همچند همه دیگر ایرانیان از پیروزی بزرگ

بهره‌مند شوم.

۷۰

آرذویسور اناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده هیجدهم

۷۱

.....

۷۲

«آشوزدنگه» پسر «پور وذاخستی» و «آشوزدنگه» پسر «سایورذری» نزد ایزد
بزرگ و شهریار شیدور آپام نیات تیزاسب، آرذویسور اناهیتا را صد اسب و هزار گاو و
ده هزار گوسفند، پیشکش آوردند...

۷۳

و از وی خواستار شدند:
ای آرذویسور اناهیتا! ای نیک! ای توانا ترین!
ما را این کامیابی ارزانی دار که ما در کارزار جهان بر تورانیان «دانو» و بر
«گر» و «ور» از خاندان «آس بن» و بر «دورا گیت» چیره شویم.

۷۴

آرذویسور اناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — آنان را کامیابی بخشید.

.....

کرده نوزدهم

۷۵

.....

۷۶

«ویستورو» از خاندانِ نوذر، بر کرانهٔ آبِ «ویتنگوهیتی» اینچنین گفتارِ راست
برزبان، او را پیشکش آورد:

۷۷

ای آرذویسورِ آناهیتا!
این سخن به [آیین] آشه و بدرستی گفته می‌شود که من به شمارهٔ موهای سرم
دیوپرستان را برخاک افکنده‌ام. پس تو — ای آرذویسورِ آناهیتا! — مرا گذرگاهی
خشک از یک کرانه به دیگر کرانهٔ «ویتنگوهیتی» پدید آور.

۷۸

آنگاه آرذویسورِ آناهیتا به پیکر دوشیزه‌ای زیبا، برومند، بُرزمند، کمر بر میان
بسته، راست‌بالا، آزاده، نژاده، بزرگوار، موزه‌هایی زرین در پا و به زیورهای بسیار
آراسته، روانه شد.
یک رشته از آب را از رفتن بازداشت و دیگر رشته‌ها را بدان‌سان که بود، به
رفتن رها کرد و گذرگاهی خشک از یک کرانه به دیگر کرانهٔ «ویتنگوهیتی» ی نیک
پدید آورد.

۷۹

آرذویسورِ آناهیتا — که همیشه خواستارِ زور نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کردهٔ بیستم

۸۰

.....

۸۱

«یوایشْت» از خاندانِ «فریان» در آبخوستِ خیزابِ شکنِ «رَنگها»، صد اسب

و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۸۲

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «آخثیه» ی نیزنگ باز خیره سر چیره شوم؛
که من به پرسشهای او — نود و نه پرسش دشواری که «آخثیه» ی نیزنگ باز خیره سر، به
دشمنی از من می‌کند — پاسخ توانم گفت.

۸۳

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده بیست و یکم

۸۴

.....

۸۵

آهوره مزدای نیک گُش فرمان داد:

ای آرذویسور آناهیتا!

از فراز ستارگان به سوی زمین آهوره آفریده بشتاب!
به پایین روانه شو و دیگر باره بدین جا بازآی!
فرمانروایان دلیر و بزرگان و بزرگ زادگان کشور باید ترا نیایش کنند.

۸۶

ارتشتاران — آن دلیران — برای دست‌یابی بر اسبانِ تکاو و برتری جویی د
«فر»، باید از تویاری خواهند.

آتربانانِ پارسا — آن پرورشگرانِ روان — برای دست‌یابی بر دانش و ورجاوندی
و پیروزی و برتری آهوره آفریده، باید از تویاوری خواهند.

۸۷

از تو باید دوشیزگان کوشا و شایسته شوهر، سرور و خانه خدایی دلیر خواهند.
از تو باید زنان جوان — به هنگام زایمان — زایشی خوب خواهند.
تویی — تو ای آردوویسور آناهیتا! — که این همه را بجای توانی آورد.

۸۸

ای زرتشت:
آردوویسور آناهیتا از فراز ستارگان، به سوی زمین آهوره آفریده فرود آمد و اینچنین گفت:

۸۹

ای سپیثمانِ آشون!
براستی آهوره مزدا ترا به ردی جهان استومند برگزید و مرا به نگاهبانی همه آفرینش آشه برگماشت.
از فروغ و قرمن است که ستوران خرد و بزرگ و مردمان براین زمین در گردش اند.
براستی من همه مزدا آفریدگان نیک و آشون را نگاهداری می‌کنم، چنان که آغلی چار پایان را در خود نگاه می‌دارد.

۹۰

زرتشت از آردوویسور آناهیتا پرسید:
ای آردوویسور آناهیتا!
ای آن که مزدا ترا راهی از فراز خورشید — و نه راهی از فرود آن — آماده کرده تا مارها، «آرشن» ها، «ووزگ» ها و «ورنوویش» ها ترا گزندی نرسانند، با کدامین ستایش ترا بستایم؟
با کدامین ستایش، آیین ترا برگذارم؟

۹۱

آنگاه آردویسور آناهیتا گفت:

ای سپیشمانِ آشون

براستی مرا با این ستایش بستای. با این ستایش، آیین مرا برگذار:
از هنگام برآمدنِ خورشید تا به گاه فرورفتنِ خورشید، از این زور من توتوانی
نوشید و آتربانانِ دینِ آگاه و خردمندانِ آزموده و تنِ مَثَره.

۹۲

از این زور من «هَرِت»، تبار، نارساتن، «سَچی»، «کَشویش»، زن^۱،
[نا] پارسایی که «گاهان» نمی‌سراید و پیسِ جدا کرده تن^۲ نباید بنوشد.

۹۳

من بدان آیین زوری که کور و کرو کوتاه بالا و نابخرد و «آر» و غشی و دیگر
داغ خوردگان اهریمن برگذارند، پای نمی‌گذارم.
از این زور من، گوژسینه، گوژپشت، کوتاه تن و تباه دندان نباید بنوشد.^۳

۹۴

زَرْتُشت از آردویسور آناهیتا پرسید:

ای آردویسور آناهیتا!

آن زوره‌های ترا چه خواهد شد اگر دیو پرستان و دُرَوَندان، آنها را پس از فرورفتن
خورشید، برای تونیا ز کنند؟

۹۵

آنگاه آردویسور آناهیتا گفت:

۱. در سه مورد همانند (تیر. بند ۵۹ و بهرام. بندهای ۵۲-۵۱ و ار. بند ۵۴) به جای «زن» به طور کلی،
«جَهی» آمده که به معنی زن روسپی و بدکاره است. احتمال دارد که در این مورد نیز در اصل چنین بوده و
بعدها دگرگون شده باشد.

۲. شخص جذامی که باید جدا و دور از دیگران نگاه داشته شود.

۳. سنج. وند. فر. ۲، بند ۲۹.

ای سپیثمان زَرْتُشت اَشَوَن!

آیین زوری که من بدان پای نگذارم، شایسته ستایش دیوان است.
در چنین آیینی به جای من، هزار و شصت تن از هراس انگیزان و یاوه سرایان و
هرزه درایان و فرومایگان پای نهند.

۹۶

من کوه زرین در همه جا ستوده هُکَر را می ستایم که آرذویسور آناهیتا از آن، از
بلندای هزار بالای آدمی برای من فرود آید.
اوست که در بسیار فَره مندی، همچند همه آبهای روی زمین است و به
نیرومندی روان شود.

.....

کرده بیست و دوم

۹۷

.....

۹۸

اوست که مَزداپرستان، برسم به دست به گرداگرد وی درآیند.
او را «هُوَوَ» ها ستودند.
او را «نوذریان» ستودند.
«هُوَوَ» ها از او دارایی خواستند و نوذریان، اسبان تکاور.
دیری نیابید که «هُوَوَ» ها به دارایی فراوان توانگر شدند. دیری نیابید که
نوذریان کامروا شدند و گشتاسپ در این سرزمینها بر اسبان تیز تک دست یافت.

۹۹

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — آنان را کامیابی بخشید.

.....

کرده بیست و سوم

۱۰۰

.....

۱۰۱

اوست دارندۀ هزار دریاچه و هزار رود، هریک به درازای چهل روز راه مرد
چابک سوار.
در کرانه هریک از این دریاچه ها، خانه ای خوش ساخت با یکصد پنجره
درخشان و یک هزار ستون خوش تراش بر پاست: خانه ای کلان پیکر که بر هزار پایه
جای دارد.

۱۰۲

در هریک از این خانه ها، بستری زیبا با بالشهایی خوشبو بر تختی گسترده
است.
ای زرتشت!
در چنین جایی، آردویسور آناهیتا از بلندای هزار بالای آدمی فرومی ریزد.
اوست که در بزرگی، همچند همه آبهای روی زمین است و به نیرومندی روان
شود.

.....

کرده بیست و چهارم

۱۰۳

.....

۱۰۴

او را بستود زرتشت آشون، در ایران ویج بر کرانه [رود] «دایتیا» ی نیک با هوم
آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مئثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با
زور و با سخن رسا...

۱۰۵

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من «کی گشتاسپ» دلیر پسر «لهراسپ» را
بر آن دارم که همواره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

۱۰۶

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده یست و پنجم

۱۰۷

.....

۱۰۸

کی گشتاسپ گرانمایه بر کرانه آب «فرزدان»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار
گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۰۹

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من در کارزار جهان، بر «تثریاونت» دژ دین
و «پشن» دیو پرست و «آرجاسپ» دژ وند پیروز شوم.

۱۱۰

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده بیست و ششم

۱۱۱

۱۱۲

«زَریر» رزم کنان بر پشت اسب بر کرانه آب «دایتیا»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۱۳

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من در کارزار جهان، بر «هومَیگ»ی دیو پرست گشوده چنگال — که در هشت خانه بر می برد — و بر آرجاسپ دُرُوند پیروز شوم.

۱۱۴

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

کرده بیست و هفتم

۱۱۵

۱۱۶

«وَنَدَرَمَینیش» — برادر آرجاسپ — نزدیک دریای قَراخ کُرت، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۱۷

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر یکی گشتاسپ دلیر و بر زریر — سوار
 جنگاور — پیروز شوم؛ که من سرزمینهای ایرانی را براندازم: پنجاهها صدها، صدها
 هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۱۱۸

آرذویسور آناهیتا او را کامیابی نبخشید.

.....

کرده بیست و هشتم

۱۱۹

.....

۱۲۰

آهوره مزدا او را چهار اسب از باد و باران و ابر و تگرگ پدید آورد.
 ای زرتشت سپیتمان!
 همیشه برای من از این چهار اسب، باران و برف و ژاله و تگرگ فرومی بارد به
 کسی که هزار و نهصد تیر بخشیده شده است.^۱

۱۲۱

.....^۲

.....

کرده بیست و نهم

۱۲۲

.....

۱. پیوند دو بخش این عبارت ناروشن است. در گزارش پورداود آمده است: «قطرات باران و دانه های برف و تگرگ مقصود می باشد.» اما معلوم نیست که شماره هزار و نهصد اشاره به چیست.

۲. = بند ۶۹ همین یشت.

۱۲۳

آرذویسورِ آناهیتایِ نیکِ پَنامِ زرینِ دربرِ کرده، در آرزوی شنیدنِ سرود
«زوت» در آن جا ایستاده، اینچنین در نهادِ خویش اندیشه کنان است:

۱۲۴

— کدامین کس مرا نیایش کند؟
— کیست که مرا زورِ آمیخته به هوم، آمیخته به شیر و به آیینِ ساخته و پالوده
نیاز کند؟
چنین پیمان‌شناسِ نیکِ دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرم و
شادمان [ماند]!

کرده سی ام

۱۲۵

۱۲۶

آرذویسورِ آناهیتا همواره به پیکرِ دوشیزه‌ای جوان، زیبا، برومند، بُرمند، کمر
برمیان بسته، راست بالا، آزاده، نژاده و بزرگوار که جامه زرینِ گرانبهایِ پرچینیِ دربر
دارد، پدیدار می‌شود.

۱۲۷

براستی آرذویسورِ آناهیتایِ بزرگوار، همان گونه که شیوه اوست، برسمِ بر دست
گرفته، گوشواره‌هایِ زرینِ چهار گوشه‌ای از گوشها آویخته و گردن‌بندیِ برگردنِ نازنین
خویش بسته، نمایان می‌شود.
او کمرِ برمیان بسته است تا پستانهایش زیباتر بنماید و دلنشین‌تر شود.

۱۲۸

بر فرازِ سرِ آرذویسورِ آناهیتا تاجی آراسته با یکصد ستاره جای دارد؛ تاجِ زرینِ

هشت گوشه ای که بسان چرخ می ساخته شده و با نوارها زیور یافته؛ تاج زیبای خوش ساختی که چنبری از آن پیش آمده است.

۱۲۹

آردو یسور آناهیتا جامه ای از پوست بَبَر پوشیده است؛ از پوست سیصد ماده بَبَر که هریک چهار بچه زاید؛ از آن روی که بَبَر ماده، زیباترین جانوری است که مویی انبوه دارد. بَبَر جانوری آبزی است که اگر پوستش بهنگام آماده شود، همچون سیم و زر بسیار درخشان به چشم می آید.^۱

۱۳۰

ای آردو یسور آناهیتا! ای نیک! ای توانا ترین! اینک خواستار این کامیابی ام که بسیار ارجمند باشم و به شهر یاری بزرگی برسم که در آن خوراک بسیار آماده شود و بهره و بخش هر کس بسیار باشد؛ که در آن اسبان شیعه برکشند و گردونه ها بخروشند و آوای تازیانه ها در هوا پیچد؛ که در آن خوراک و توشه فراوان انباشته باشد؛ که در آن خوشبوها فراوان باشد؛ که انبارهایش از هر آنچه مردمان آرزو کنند و زندگی خوش را بکار آید؛ پر باشد.

۱۳۱

ای آردو یسور آناهیتا! ای نیک! ای توانا ترین! اینک خواستار دو چالاکم: چالاکی دوپا و چالاکی چهار پا.^۲ چالاک دوپا برای آن که در جنگ چُست باشد و در رزم گردونه را بخوبی براند. چالاک چهار پا برای آن که هر دو سوی سنگر فراخ سپاه دشمن را برهم زند؛ از چپ به راست و از راست به چپ.

۱. گمان می رود که از جمله دوم (از پوست سیصد ماده بَبَر...) تا پایان این بند، افزوده گزارشها باشد برای روشنگری درباره جمله نخست. درباره «بَبَر» (جانور آبزی) — یاد.

۲. پسری و آسی.

۱۳۲

ای اَرَدوِیسورَ اَناهیتا!

از پی این ستایش، از پی این نیایش، از پی آنچه ترا نیاز آورند، از فراز ستارگان
به سوی زمینِ آهوره آفریده، به سوی زورِ نیاز کننده، به سوی پیشکش سرشار بشتاب.
به یاری خواستاری بشتاب که ترا فراخواند تا تورهایی اش بخشی.
به یاری کسی بشتاب که ترا زور آورد و به آیینِ پیشکش کند تا همه دلاوران
همچون کی گشتاسپ به خانمان بازگردند.

.....

۱۳۳

«یَتَه آهو وِریو...»

به آبهای نیکِ مَزدا آفریده و به اَرَدوِیسورَ اَناهیتای اَشون درود می فرستم.

«اَشِم وُهو...»

«آهمایی رِئِشچَه...»^۱

خورشید یشت

خشنودی خورشید جاودانه رایومند تیز اسب را.
 «یته آهو ویربو...» که زوت مرا بگوید.
 «آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.



۱

خورشید جاودانه رایومند تیز اسب را می ستایم.
 هنگامی که خورشید فروغ بیفشاند و تابان شود، هنگامی که خورشید بدرخشد،
 صد [ها] و هزار [ها] ایزد میثوی برخیزند و این فرّ را فراهم آورند و فروفرستند.
 آنان این فرّ را بر زمین آهوره آفریده پخش کنند، افزایش جهان آشه را، افزایش
 هستی آشه را.

۲

هنگامی که خورشید برآید، زمین آهوره آفریده پاک شود؛ آب روان پاک شود؛
 آب چشمه ساران پاک شود؛ آب دریا پاک شود؛ آب ایستاده پاک شود؛ آفرینش آشه
 — که از آن شپند مینوست — پاک شود.

۳

اگر خورشید برنیاید، دیوان آنچه را که در هفت کشور است نابود کنند و ایزدان
 میثوی در این جهان استومند جایی نیابند و آرامگاهی نجویند.

۴

کسی که خورشیدِ جاودانه را یومندِ تیز اسب را بستاید، پایداری در برابر تاریکی را، پایداری در برابر تیرگیِ دیو آفریده را، پایداری در برابر دزدان و راهزنان را، پایداری در برابر جادوان و پریان را و پایداری در برابر «مَرِشَوَن» را، چنین کسی آهوره‌مزدا را می‌ستاید، آمشاسپندان را می‌ستاید، روان خویش را می‌ستاید و همه ایزدانِ مینوی و جهانی را خشنود می‌کند.

[آری همان کسی] که خورشیدِ جاودانه را یومندِ تیز اسب را می‌ستاید...

۵

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم را می‌ستایم.
گرزِ مهرِ فراخ چراگاه را که بخوبی بر سر دیوان کوفته شود، می‌ستایم.
دوستی را می‌ستایم: بهترین دوستی را که در میان خورشید و ماه بر پاست.

۶

خورشیدِ جاودانه را یومندِ تیز اسب را می‌ستایم با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ خرد و «مَنثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا.
«یَنگَه هاتَم...»

۷

«یَنَه آهو و یزیو...»
خورشیدِ جاودانه را یومندِ تیز اسب را درود می‌فرستم.
«آشیم وُهو...»
آهمایی رَیشچه...»^۱

خشنودی ماه در بردارنده تخمه گاوها و گاو یگانه آفریده را و چار پایان
گوناگون را.

«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.
«آثارنوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

*

۱

درود بر آهوره مزدا.
درود بر آمشاشپندان.
درود بر ماه در بردارنده تخمه گاوها.
درود بر ماه، هنگامی که می نگریمش.
درود بر ماه، هنگامی که می نگردهمان.

۲

ماه در چه هنگام در افزایش است؟
ماه در چه هنگام روبه کاهش است.
— در پانزده روز ماه می افزاید. در پانزده روز ماه می کاهش می دهد. درازای زمان افزایش
آن، برابر درازای زمان کاهش آن است.
— «از کیست که ماه می فزاید و دیگر باره می کاهش؟»^۱

۱. سنج. گاه. یس. ۴۴، بند ۳

۳

ماه دربردارنده تخمه گاو، آن آشون و رد آشه را می ستاییم.
 اینک ماه را دریافتم.
 فروغ ماه را نگریستم.
 فروغ ماه را دریافتم.
 امشاپندان برمی خیزند. آن فر را فراهم می آورند و بر زمین آهوره آفریده پخش می کنند.

۴

هنگامی که فروغ ماه بتابد، همیشه در بهاران گیاه سبز از زمین می روید.
 آندرمه، پرمه، ویشپت.
 «آندرمه» آشون، آن آشون و رد آشه را می ستاییم.
 «پرمه» آشون، آن آشون و رد آشه را می ستاییم
 «ویشپت» ی آشون، آن آشون و رد آشه را می ستاییم.

۵

ماه دربردارنده تخمه گاو، آن بخشنده رایومند آبرومند، آن تابنده ارجمند بختیار توانگر چالاک، آن سودمند گیاه رویاننده آباد کننده، آن بغ درمان بخش را می ستاییم.

۶

ماه دربردارنده تخمه گاو را برای قزو فروغش با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می ستاییم.
 ماه آشون دربردارنده تخمه گاو، آن آشون و رد آشه را با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می ستاییم.
 «ینگه هاتم...»

۷

«یته آهو ویزیو...»

درود می فرستم به ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو، به گاویگانه آفریده و به چارپایان
گوناگون.

آشیم وُهو...»
«آهمایی رُشچَه...»^۱

خشنودی «تِشْتَر»، ستارهٔ رایومندِ قره‌مند و «ستویس» آب‌رسانِ توانایِ
مَزداآفریده را.

«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.
«آثارَتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.



کردهٔ یکم

۱

آهوره‌مَزدا به سپیثمان زَرْتُشت گفت:
توجهانیان را «آهو» و «رتو» باش.
ماه و «میزد» و خانمان را می‌ستایم تا [تِشْتَر] ستارهٔ قره‌مند همراه با ماه، مردان
را شکوه ارزانی دارد.
تِشْتَر، ستارهٔ بخشندهٔ آرامگاه را با زور می‌ستایم.

۲

تِشْتَر، ستارهٔ رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم که خانهٔ آرام و خوش بخشد.
آن فروغ سپید افشانِ درخشانِ درمان‌بخشِ تیزپروازِ بلند از دورتابان را
می‌ستاییم که روشنایی پاک افشاند.
آب دریای فراخ را، رود «وَنگوهی» نام‌آور را، گِوشِ مَزداآفریده را، قرَتوانای
کیانی را و قَرَوَشیِ سپیثمان زَرْتُشتِ آشون را می‌ستاییم.

۳

برای قَر و فروغش، من او را با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می ستایم.
 آن ستاره یَشتر را، یَشتر ستاره را یومند قَره مند را می ستایم با هوم آمیخته به شیر،
 با برسم، با زبان خَرَد و «مَثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن
 رسا.

«یَنگِه هاتَم ...»

کرده دوم

۴

یَشتر، ستاره را یومند قَره مند را می ستایم که تخمه آب در اوست؛ آن توانای
 بزرگ نیرومند تیزبین بلند پایه زبردست را، آن بزرگواری را که از او نیکنامی آید و
 نژادش از آپام نیات است.

.....^۱

کرده سوم

۵

یَشتر، ستاره را یومند قَره مند را می ستایم، آن که ستوران خُرد و بزرگ و مردمانی
 که پیش از این ستمکار بودند و «کَیْت» ها که از این پیش به بد کرداری دست یازیدند،
 همه او را چشم به راهند:

— کی یَشتر را یومند قَره مند برای ما سر برآورد؟

— کی چشمه های آب به نیرومندی اسبی، دیگر باره روان شود؟

.....

۱. بند سوم همین یشت، در این جا و در پایان همه دیگر کرده های این یشت می آید که ما به جای آن یک سطر
 نقطه چین می گذاریم.

کرده چهارم

۶

تَشْتَر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم که شتابان به سوی دریای «فراخ کُرت» بتازد، چون آن تیر در هوا پَران که «آرَش» تیرانداز — بهترین تیراندازِ ایرانی — از کوه «آیرو خوشوت» به سوی کوه «خوانونت» بینداخت...

۷

آنگاه آفریدگار آهوره مَزدا بدان دمید، پس آنگاه [ایزدانِ] آب و گیاه و مهرِ فراخ چراگاه، آن [تیر] را راهی پدید آوردند.

.....

کرده پنجم

۸

تَشْتَر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم که بر پَریان چیره شود؛ که پَریان را — بدان هنگام که نزدیکِ دریای نیرومندِ ژرفِ خوش دیدگاهِ فراخ کُرت که آبش زمین پهناوری را فرا گرفته است، به پیکرِ ستارگانِ دنباله‌دار در میانِ زمین و آسمان پرت شوند — درهم شکند.

براستی او به پیکرِ اسبِ پاکی درآید و از آب، خیزابها برانگیزد. پس بادِ چالاک، وزیدن آغاز کند.

۹

آنگاه «سَتویس» — که به پاداش بخشی در رسد — این آب را به هفت کشور رساند.

پس آنگاه تَشْتَر زیبا و آشتی بخش به سوی کشورها روی آورد تا آنها را از سالی خوش بهره‌مند کند.

اینچنین، سرزمینهای ایرانی از سالی خوش برخوردار شوند.

.....

کرده ششم

۱۰

تیشتر، ستاره رایومندِ فره مند را می ستاییم که اینچنین با آهوره مزدا سخن گفت:
ای آهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشون!

۱۱

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستانند — چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام
می برند و می ستایند — هرآینه من با جان تابناک و جاودانه خویش، به مردمان آشون
روی آورم و به هنگامی [از پیش] بر نهاده در یک یا دو یا پنجاه شب، فرارسم.

۱۲

تیشتر را می ستاییم.
«تیشتر یئینی» را می ستاییم.
آن [ستاره] را که از پی نخستین درآید،^۱ می ستاییم.
«پروین» را می ستاییم.
«هفتورنگ» را می ستاییم، پایداری در برابر جادوان و پریان را.
«وئند»، ستاره مزدا آفریده را می ستاییم، نیرومندی را، پیروزی برازنده را،
نیروی پدافند آهوره آفریده را، برتری را، چیرگی بر نیاز و پیروزی بردشمنی را.
تیشتر درست چشم را می ستاییم.

۱۳

ای سپیتمان زرتشت!
تیشتر رایومندِ فره مند، در نخستین ده شب، کالبَد استومند پذیرد و به پیکر مردی
پانزده ساله، درخشان، روشن چشم، بُرزمند، بسیار نیرومند، توانا و چابک در فروغ پرواز
کند.

۱۴

به سالی چنان مردی که نخستین بار گشتی براو بندند.

به سالی مردی که نیرومند شده باشد.
به سالی مردی که پا به دوران مردی گذاشته باشد.

۱۵

— کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
— کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
— کدامین کس اکنون مرا با زور آمیخته به شیر آمیخته به هوم بستاید؟
— کدامین کس را به داشتن پسران، توانگری بخشم؟
— کدامین کس را گروهی از پسران و رسایی روان دهم؟
اکنون من در جهان استومند به آیین بهترین آشه، سزاوار ستایش و برازنده نیایم.

۱۶

ای سپیتمان زرتشت!
تیشتر رایومند فره مند در دومین ده شب، کالبِد استومند پذیرد و به پیکر گاوی
زرتین شاخ در فروغ پرواز کند.

۱۷

— کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
— کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
— کدامین کس اکنون مرا با زور آمیخته به شیر آمیخته به هوم بستاید؟
— کدامین کس را به داشتن گاوان، توانگری بخشم؟
— کدامین کس را رمه ای از گاوان و رسایی روان دهم؟
اکنون من در جهان استومند به آیین بهترین آشه، سزاوار ستایش و برازنده نیایم.

۱۸

ای سپیتمان زرتشت!
تیشتر رایومند فره مند در سومین ده شب، کالبِد استومند پذیرد و به پیکر اسب

سپیدِ زیبایی با گوشهای زرین و لگامِ زرنشان در فروغ پرواز کند.

۱۹

— کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
 — کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
 — کدامین کس اکنون مرا با زورِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هوم بستاید؟
 — کدامین کس را به داشتن اسبان، توانگری بخشم؟
 — کدامین کس را گله‌ای از اسبان و رسایی روان دهم؟
 اکنون من در جهان استوتند به آیین بهترین آشه، سزاوارِ ستایش و برازنده نیایشم.

۲۰

ای سپیثمان زرتشت!
 آنگاه تیشترِ رایومندِ فره‌مند به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوشهای زرین و لگامِ زرنشان به دریایِ فراخ کُرت فرود آید.

۲۱

در برابر او «آپوش» دیوبه پیکرِ اسبِ سیاهی بدر آید؛ اسبی کَل با گوشهای کَل، اسبی کَل با گردنِ کَل، اسبی کَل با دُمِ کَل، یک اسبِ گرِ سهمناک.

۲۲

ای سپیثمان زرتشت!
 هر دوان — تیشترِ رایومندِ فره‌مند و آپوش دیو — بهم در آویزند.
 ای سپیثمان زرتشت!
 هر دوان سه شبانروز با یکدیگر بجنگند و آپوش دیو بر تیشترِ رایومندِ فره‌مند چیره شود و او را شکست دهد.

۲۳

از آن پس، او را یک «هاسر» از دریایِ فراخ کُرت دور برانند.
 آنگاه تیشترِ شیونِ درد و سوگ بر آورد:

— وای بر من ای آهوره مزدا!
 — بدا به روزگار شما ای آبها! ای گیاهان!
 — تیره روزی بر تو ای دینِ مَزدا پرستی!
 اکنون مردمان مرا در نماز نام نمی برند و نمی ستایند، چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می ستایند.

۲۴

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستانند — چنان که دیگر ایزدان را نام می برند و می ستایند — من نیروی ده اسب، نیروی ده اشتر، نیروی ده گاو، نیروی ده کوه و نیروی ده آبِ ناوتاک بیابم.

۲۵

من — آهوره مزدا — خود، یَشْتَرِ رایوَمَندِ قَرَه مند را در نماز به نام می ستایم.
 من نیروی ده اسب، نیروی ده اشتر، نیروی ده گاو، نیروی ده کوه و نیروی ده آبِ ناوتاک بدو بخشم.

۲۶

ای سپیثمان زَرْتُشت!
 آنگاه یَشْتَرِ رایوَمَندِ قَرَه مند، به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوشهایِ زرین و لگامِ زرنشان به دریایِ قَراخِ کَرْتِ فرود آید.

۲۷

.....^۱

۲۸

ای سپیثمان زَرْتُشت!
 هردوان — یَشْتَرِ رایوَمَندِ قَرَه مند و آپوش دیو — بهم درآویزند.
 ای سپیثمان زَرْتُشت!

۱. = بند ۲۱ همین یشت.

هر دوان با یکدیگر بجنگند تا هنگام نیمروز که تِشترِ رایومندِ قره‌مند بر آتوش دیو
چیره شود و او را شکست دهد.

۲۹

از آن پس، او را یک «هاسر» از دریای فراخ کرت دور براند.
تِشترِ رایومندِ قره‌مند خروش شادکامی و رستگاری برآورد:
— خوشا به روزگار من ای آهوره‌مزد!
— خوشا به روزگار شما ای آبها! ای گیاهان!
— خوشا به روزگار توای دین‌مژداپرستی!
— خوشا به روزگار شما ای کشورها!
از این پس — بی هیچ بازدارنده‌ای — آب در جویهای شما با بذرهای درشت
دانه به سوی کشتزارها و با بذرهای ریزدانه به سوی چراگاهها، به همه سوی جهان
آستومند روان گردد.

۳۰

ای سپیتمان زرتشت!
آنگاه تِشترِ رایومندِ قره‌مند، به پیکرِ اسپِ سپیدِ زیبایی با گوشهای زرین و لگام
زرنشان به دریای فراخ کرت فرود آید...

۳۱

خیزابهای دریا را برانگیزد. دریا را به جنبش و خروش و سرکشی و جوش و
ناآرامی درآورد.
در همه کرانه‌های دریای فراخ کرت، آشوب پدیدار شود و همه میانه دریا برآید.

۳۲

ای سپیتمان زرتشت!
از آن پس، دیگر باره تِشترِ رایومندِ قره‌مند از دریای فراخ کرت فراز آید. ستویس
رایومندِ قره‌مند نیز از دریای فراخ کرت برآید.
آنگاه میانه از آن سوی هند — از کوهی که در میانه دریای فراخ کرت جای

دارد — برخیزد.

۳۳

پس آنگاه، میه پاک پدیدآورنده ابر به جنبش درآید. بادِ نیمروزی^۱ وزیدن آغازد
و میه را به پیش — به راهی که هوم شادی بخش گیتی افزای از آن می‌گذرد — براند.
پس بادِ چالاک مَزدا آفریده، باران و ابر و تگرگ را به کشتزارها و خانمانهای
هفت کشور برساند.

۳۴

ای سپیتمان زَرْتُشت!
آپام نپات همراه بادِ چالاک مَزدا آفریده و فَر در آب آرام گزیده و فَروشی های
آشونان، هر جایی از جهانِ آستومند را بهره ویژه ای از آب ببخشد.

.....

کرده هفتم

۳۵

تیشتر، ستاره رایومندِ فَره مند را می‌ستاییم که به خواست آهوره مَزدا، به خواست
آمشاسپندان از آن جا — از سپیده دم درخشان — به راهی دور از باد، به جایی که بغان
فرمان داده اند، بدان جای پر آب که در فرمان آمده است، روان گردد.

.....

کرده هشتم

۳۶

تیشتر، ستاره رایومندِ فَره مند را می‌ستاییم که هنگام به سر رسیدن سالِ مردم،
فرمانروایان خردمند، جانوارن آزاد کوهساران و درندگان بیابان نورد، همه برخاستنش را
چشم به راهند.

۱. جنوبی

آن که با سرزدن خویش، کشور را سالی خوش یا سالی بد آورد.
آیا سرزمینهای ایرانی از سالی خوش برخوردار خواهند شد؟

.....

کرده نهم

۳۷

..... ۱

۳۸

آنگاه، آهوره مزدا بدان دمید [وامشاسپندان] و مهر فراخ چراگاه — هردو — آن
[تیر] را راهی پدید آورند.
آشی نیک و بزرگ و «پارند» سَبُک گردونه، با هم از پی آن روان شدند تا
هنگامی که آن [تیر] پَران بر کوه «خوانونت» فرود آمد و در «خوانونت» به زمین
رسید.

.....

کرده دهم

۳۹

تَشْتَر، ستاره رایومندِ فَرَه مند را می ستاییم که بر پریان چیره شد و آنان را درهم
شکست؛ پریانی که آهریمن برانگیخت بدان امید که همه ستارگانِ دربردارنده تخمه
آب را از کار بازدارد.

۴۰

تَشْتَر آنان را شکست داد و از دریایِ فَرَاخ کُرت دور کرد. آنگاه ابرها فراز
آمدند و آبهای آورنده سال خوش، روان شدند.
سیلابِ بارانهای پرشتاب — آبهایی که جوشان و خروشان در هفت کشور

۱. = بند ۶ همین یَشت.

پراگنده شوند — در این ابرهاست.

.....

کرده یازدهم

۴۱

یَشْتَر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم؛ که آبهای ایستاده و روان و چشمه و جویبار و برف و باران، همه او را آرزومند و چشم به راهند:

۴۲

— کی تشتر رایومندِ قره‌مند برای ما سر بر آورد؟
— کی چشمه‌های آب به نیرومندیِ اسبی دیگر باره روان شود؟
— کی چشمه‌ها به سوی کشتزارهای زیبا و خانمانها و دشتها روان شوند و ریشه‌های گیاهان را از تریِ خویش، نمی ببخشند؟

.....

کرده دوازدهم

۴۳

یَشْتَر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم که با آبِ جهندهِ خویش، بیم و هراس را از دلی همه آفریدگان فرو شوید.
اگر او را — آن تواناترین را — اینچنین بستایند و گرمی بدارند و خشنود کنند و خوشامد گویند، درمان بخشد.

.....

کرده سیزدهم

۴۴

یَشْتَر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم که آهوره‌مَرِدا او را به ردی و نگاهبانی

همه ستارگان برگماشت؛ آنچنان که زرتشت را به ردی و نگاهبانی مردمان.
آن که آهریمن و جادوان و پریان و مردمان جادو و همه دیوان — با هم
پیوسته — آسیبی به وی نتوانند رسانند.

.....

کرده چهاردهم

۴۵

تیشتر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم که آهوره‌مَزدا او را هزار [گونه]
چالاکی بخشید.
آن که در میان ستارگانِ دربردارنده تخمه آب، تواناترین است.
آن که با ستارگانِ دربردارنده تخمه آب، در فروغ پرواز می‌کند.

۴۶

آن که به پیکراسب سپید زیبایی با گوشهای زرین و لگام زرنشان، همه
شاخابه‌ها، همه رودها و همه جویهای زیبای دریای قَراخ کَرت را — آن دریای نیرومند
ژرفِ خوش دیدگاه را که آبش زمین پهنآوری را فرا گرفته است — بنگرد.

۴۷

ای سپیتمان زرتشت!
آنگاه آب روانِ پاک‌کننده و درمان‌بخش از دریای قَراخ کَرت سرازیر شود.
این آب را تیشتر توانا به کشورهای بخش کند که مردمان آنها، او را بستایند و
گرامی بدانند و خشنود کنند و خوشامد گویند.

.....

کرده پانزدهم

۴۸

تیشتر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم.

آن که همه آفریدگان سپند مینو، آرزومند دیدار اویند:
 آنها که در زیر زمین بسر می برند،
 آنها که روی زمین بسر می برند،
 آنها که در آب و آنها که در خشکی می زیند،
 آنها که پرنده و آنها که خزنده اند،
 آنها که گنایم آزاد دارند و آنها که در جهان زترین اند و از آفرینش بی آغاز و
 انجام «آشه» به شمار می آیند.

.....

کرده شانزدهم

۴۹

تِشتر، ستاره رایومندِ فره مند را می ستاییم.
 آن اندوه گسار نیرومندِ کاردانِ فرمانروا را که با هزار خواسته، آراسته است و
 کسی را که به خشنودی او کوشد، کسی را که خواستار شود، به رایگان خواسته های
 فراوان بخشد.

۵۰

ای سپیتمان زرتشت!
 من آن ستاره تِشتر را در شایستگی ستایش، در برانندگی نیایش، در سزاواری
 بزرگداشت و خشنود کردن و درود و آفرین، برابر با خود — که اهوره مزدایم —
 بیافریدم ...

۵۱

... پایداری در برابر آن پری — آن [پری] خشکسالی که مردمانِ هرزه درای،
 آورنده سال نیکش می خوانند — و شکست دادن او و چیرگی بر او و بازگرداندن دشمنی
 او را بدو.^۱

۱. منظور از «پری» در این بند، همان «آپوش» است که در بند ۲۱ همین یشت، «دیو» خوانده شده است.

۵۲

ای سپیثمان زرتشت!

اگر من بویژه آن ستارهٔ تیشتر را در شایستگی ستایش، در برازندگی نیایش، در سزاواری بزرگداشت و خشنود کردن و درود و آفرین، برابر با خود — که آهوره‌مزدایم — بیافریدم...

۵۳

... برای پایداری در برابر آن پری — آن [پری] خشکسالی که مردمان هرزه‌درای، آورندهٔ سال نیکش می‌خوانند — و شکست دادن او و چیرگی بر او و بازگرداندن دشمنی او بدو بود...

۵۴

... [و گرنه]، هرآینه در هر روزیا هر شب، آن دیو خشکسالی از این جا و آن جا سرمی‌زد و نیروی زندگی جهان استومند را یکسره درهم می‌شکست.

۵۵

آری، تیشتر رایومندِ قره‌مند، آن دیورا به بند درکشد و با زنجیرِ دولا و سه‌لا و چندلا — زنجیری ناگسستی — ببندد؛ چنان که گویی هزار مرد از نیرومندترین مردمان، مردی تنها را به بند درکشند.

۵۶

ای سپیثمان زرتشت!

اگر در سرزمینهای ایرانی تیشتر رایومندِ قره‌مند را آنچنان که بشاید، نیازپیشکش آورند و ستایش و نیایشی سزاوار و به آیین بهترین آشه بگزارند، هرآینه سیلاب و [بیماری] «گر» و «کبشت» و گردونه‌های رزم‌آوران دشمن با درفشهای برافراشته به سرزمینهای ایرانی راه نیابند.

۵۷

زرتشت از آهوره‌مردا پرسید:

کدام است ستایش و نیایش برازندهٔ تیشتر رایومندِ قره‌مند به آیین بهترین آشه؟

۵۸

آنگاه آهوره مزدا گفت:

مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را زور نیاز برند.
مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را برسم بگسترند.
مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را گوسفندی یک رنگ — سپید یا سیاه یا
رنگی دیگر — بریان کنند.

۵۹

از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا] آشونی را که «گاهان» نمی‌سراید و
برهم زنِ زندگانی و پتیارهٔ دینِ آهورایی زرتشت است، نباید بهره‌ای برسد.

۶۰

اگر از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا] آشونی را که «گاهان» نمی‌سراید و
برهم زنِ زندگانی و پتیارهٔ دینِ آهورایی زرتشت است، بهره‌ای برسد، هرآینه یشتِ رایومندِ
قره‌مند چاره و درمان را برگیرد...

۶۱

... [پس] به ناگاه سیلاب سرزمینهای ایرانی را فراگیرد؛ به ناگاه سپاه دشمن
به سرزمینهای ایرانی درآید؛ به ناگاه سرزمینهای ایرانی درهم شکند: پنجاهها صدها،
صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صدهزارها.

.....

۶۲

«یته آهوویزیو...»

یشتَر، ستارهٔ رایومندِ قره‌مند و ستویسِ آب‌رسانِ توانایِ مزدا آفریده را درود
می‌فرستم.

«آشیم و هو...»

«آهمایی ریشچه...»^۱

۱. = یس . ۶۸، بند ۱۱

گوش یشت (دَرواسپَ یشت)

خشنودی «دَرواسپ» توانایِ مَزدا آفریده اشون را.

*

کرده یکم

۱

دَرواسپ توانایِ مَزدا آفریده اشون را می ستاییم که ستورانِ خُرد را تندرست نگاه می دارد؛ که ستورانِ بزرگ را تندرست نگاه می دارد؛ که کودکان را تندرست نگاه می دارد؛ با دیدبانان بسیار دور و...^۱

۲

آن که دارای اسبانِ زین کرده و گردونه هایِ پرتکاپو با چرخهایِ خروشان است...^۲

نیرومند بُرزمند پاداش نیک بخشنده و درمان بخشی که اشون مردان را یاری رساند و پیشه درست بخشد و آرامگاه آماده کند.

۳

هوشنگِ پیشدادی در پایِ [کوه] زیبایِ مَزدا آفریده [البرز]، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱. به جای نقطه ها در متن، واژه ای است که معنی درستی از آن بر نمی آید.

۲. به جای نقطه ها دو واژه در متن آمده که معنی آنها روشن نیست.

۴

ای دَروَاشپ! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همه دیوان مَزندری چیره شوم؛ که از بیم
 دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که همه دیوان — ناگزیر — از من هراسان و گریزان
 شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.^۱

۵

دَروَاشپ توانای مَزدا آفریده اَشَوَن پناه بخش — که خواستار زور نیاز کننده و به
 آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

۶

دَروَاشپ توانای مَزدا آفریده اَشَوَن را برای قَر و فروغش با نماز [ی به بانگ]
 بلند، با نماز نیک گزارده و با زور می ستاییم.
 دَروَاشپ توانای مَزدا آفریده اَشَوَن را با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خِرد
 و «مَثَرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می ستاییم.
 «پَنگَه هاتَم...»^۲

کرده دوم

۷

۳

۸

جمشید خوب رمه در پای کوه هُکَر، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او
 را پیشکش آورد و زور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱. سنج. یس. ۵۷، بند ۱۸

۲. بند ششم در پایان همه کرده های این یشت می آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می گذاریم.

۳. بندهای یکم و دوم همین یشت در این جا و در آغاز دیگر کرده های این یشت می آید و ما به جای آن یک سطر
 نقطه چین می گذاریم.

۹

ای دَرِواسپ! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که آفریدگانِ مَزدا را گله‌ها بپرورم؛ که آفریدگانِ
مَزدا را جاودانگی بخشم...

۱۰

... که گرسنگی و تشنگی را از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که ناتوانی پیری و
مرگ را از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که باد گرم و باد سرد را هزار سال از آفریدگانِ
مَزدا دور بدارم.

۱۱

دَرِواسپ توانای مَزدا آفریده‌اشون پناه‌بخش — که خواستار زور نیازکننده و به
آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده سوم

۱۲

.....

۱۳

فریدون پسر آتیین از خاندانِ توانا در سرزمین چهار گوشه‌ی وَرَن، صد اسب و هزار
گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱۴

ای دَرِواسپ! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «اژدی دَهاک» — [اژدی دَهاک] سه پوزه
سه کَلَه شش چشم، آن دارنده‌ی هزار [گونه] چالاکی، آن دیوبسیار زورمندِ دُروج، آن
دُرَوندِ آسیب‌رسانِ جهان، آن زورمندترین دروجی که آهریمن برای تباه کردنِ جهانِ
آشَه، به پتیارگی در جهان استومند بیافرید — پیروز شوم و هر دو همسرش سَنگَه‌وگ و

آرنوگ را — که برازنده نگاهداری خاندان و شایسته زایش و افزایش دودمانند — از وی
پرَبایم.

۱۵

دُرَواشپِ توانایِ مَرَدَا آفریده اَشَوَن پناه بخش — که خواستار زور نیاز کننده و به
آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده چهارم

۱۶

.....

۱۷

هَومِ نوشیدنیِ درمان بخش، شهریارِ زیبایِ زرین در پایِ بلندترین ستیغِ کوه
البرز، او را پیشکش آورد و چنین خواستار شد:

۱۸

ای دُرَواشپِ! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابیِ ارزانی دار که افراسیابِ تباہکارِ تورانی را به زنجیر کشم و او
را بسته به زنجیر، کشان کشان برانم و [همچنان] در بند، نزد کیخسرو پسرِ خونخواه
سیاوش برم تا او را در کرانه دریاچه ژرف و پهناور «چیچست» به خونخواهیِ سیاوش
نامور — که ناجوانمردانه کشته شد — و به کینِ خواهیِ «اَغریرِث» دلیر، بکشد.

۱۹

دُرَواشپِ توانایِ مَرَدَا آفریده اَشَوَن پناه بخش — که خواستار زور نیاز کننده و به
آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده پنجم

۲۰

.....

۲۱

[کی] خسرو، پهلوانِ سرزمینهای ایرانی و استوار دارنده کشور، در کرانه دریاچه ژرف و پهناور چیچست، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زور نیازکنان چنین خواستار شد:

۲۲

ای ذرواسپ! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من — پسرِ خونخواه سیاوش — افراسیابِ
تباهکارِ تورانی را در کرانه دریاچه ژرف و پهناور چیچست به خونخواهیِ سیاوشِ نامور
— که ناجوانمردانه کشته شد — و به کینِ خواهیِ آفریثِ دلیر بکشم.

۲۳

ذرواسپ توانایِ مزدا آفریده آشونِ پناه بخش — که خواستار زور نیازکننده و به
آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده ششم

۲۴

.....

۲۵

او را بستود زرتشتِ پاک در ایران و یج در کرانه [رود] دایتیای نیک با هوم
آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ خرد و «مَثَرَه» با اندیشه و گفتار و کردارِ نیک، با زور
و با سخنِ رسا و از او چنین خواستار شد:

۲۶

ای دَرِواشپ! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که «هوتوسا»ی نیک و بزرگوار را بر آن دارم که
 همواره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند؛ که به دینِ مزداپرستی من
 بگردد و آن را دریابد؛ که انجمنِ مرا^۱، مایهٔ آوازه نیک شود.

۲۷

دَرِواشپ! توانایِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن پناه بخش — که خواستارِ زورِ نیازکننده و به
 آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کردهٔ هفتم

۲۸

.....

۲۹

کی گشتاسپ گرانمایه در کرانهٔ آبِ دایتیا، صد اسب و هزار گاو و ده هزار
 گوسفند، او را پیشکش آورد و زورِ نیازکنانِ چنین خواستار شد:

۳۰

ای دَرِواشپ! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که با «اَشَتَّ اَوَزَوَنَت» پسر «ویشپ تَوَزُو اَشْتی»
 — که خود سرتیز و گردنِ ستبر دارد و دارای هفتصد اشتر است — در پشت «زینیاوَر»
 خویذاه^۱، بجنگم و بر او پیروز شوم.
 مرا این کامیابی ارزانی دار که با «آرجاسپ خَیون» گناهکارِ بجنگم و بر او
 پیروز شوم؛ که با «دَرَشینِگ»ی دیو پرستِ بجنگم و بر او پیروز شوم...

۱. چنین می‌نماید که منظور همان «مگه» باشد که در گاهان (یس . ۲۹، ۳۳، ۴۶، ۵۱ و ۵۳) از آن سخن
 به میان آمده است.

۳۱

مرا این کامیابی ارزانی دار که «تَثْرِیاونت» دُژدین را براندازم، که «سپینج» اوروشک»ی دیوپرست را براندازم، که دیگر باره «هُمای» و «واریدگنا» را از سرزمین خیونها به خانمان بازگردانم، که سرزمینهای خیونها را برفکنم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۳۲

دُرواسپ توانای مَزدا آفریده اَشَوَن پناه بخش — که خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

۳۳

«یَثَه آهوویزیو...»

دُرواسپ توانای مَزدا آفریده اَشَوَن را درود می فرستم.

«اَشِم وُهو...»

«اَهمایی رَیشچه...»^۱

خشنودی «مهر» فراخ چراگاه و «رام» بخشنده چراگاه خوب را.
 «یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.
 «آثاروش آشات چیث هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

*

کرده یکم

۱

آهوره مزدا به سپیتمان زرتشت گفت:

ای سپیتمان!

بدان هنگام که من مهر فراخ چراگاه را هستی بخشیدم، او را در شایستگی ستایش و برازندگی نیایش، برابر با خود — که آهوره مزدایم — بیافریدم.

۲

ای سپیتمان!

«مهردروج» گناهکار، سراسر کشور را ویران کند. او همچون یکصد تن آلوده به گناه «کیئد» و کشنده آشون مرد است.

ای سپیتمان!

مبادا که پیمان بشکنی: نه آن [پیمان] که با یک دُروند بسته ای و نه آن [پیمان] که با یک آشون بسته ای؛ چه، [پیمان] با هردوان درست است؛ خواه با دُروند، خواه با آشون.

۳

مهرِ فراخ چراگاه آن کس را که مهر دُروج نباشد، اسبانِ تیزتک بخشد.
 آذر مَزدا آهوره آن کس را که مهر دُروج نباشد، به راهِ راست رهنمون شود.
 قَرَوَشی هایِ پاکِ نیکِ توانایِ آشونان، آن کس را که مهر دُروج نباشد،
 فرزندانِ کوشا بخشد.

۴

برای قَر و فروغش، با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می ستایم آن مهرِ فراخ
 چراگاه را.
 مهرِ فراخ چراگاه را می ستایم که سرزمینهایِ ایرانی را خانمان خوش و سرشار
 از سازش و آرامش بخشد.

۵

بشود که او ما را به یاری آید
 بشود که او ما را گشایش بخشد.
 بشود که او ما را دستگیری کند.
 بشود که او ما را دل سوز باشد.
 بشود که او چاره کار ما را به ما بنماید.
 بشود که او ما را پیروزی بخشد.
 بشود که او ما را بهروزی دهد.
 بشود که او ما را دادرس باشد.
 آن نیرومندِ هماره پیروزِ نافرینتی که در سراسر جهانِ آستومند سزاوارِ ستایش و
 نیایش است، آن مهرِ فراخ چراگاه.

۶

آن ایزدِ نیرومندِ توانا، آن نیرومندترینِ آفریدگان، آن مهر را، آن مهرِ فراخ
 چراگاه را با زور می ستایم.
 آن مهرِ فراخ چراگاه را با هومِ آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ خِرَد و «مَثَره»،

با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم.
«پینگِه هاتَم ...»

کرده دوم

۷

مهر فراخ چراگاه را می‌ستاییم که از «مَنَثره» آگاه است. زبان آور هزار گوشِ ده هزار چشم بُرزمند بلند بالایی که بر فراز برجی پهن ایستاده است. نگاهبانِ زورمندی که هرگز خواب به چشم او راه نیابد.

۸

آن که سرانِ هر دو کشور — هنگامِ درآمدن به آوردگاه، در برابرِ دشمنِ خونخوار و رودر رویِ رده‌هایِ تازندهٔ همستاران — رزمِ کنان از او یاری خواهند.

۹

مهر فراخ چراگاه — همراهِ «بادِ» پیروزمند و «دامویش او پَمَن» — به آن گروه از رزم‌آورانِ روی آورد که با خشنودیِ درون و منشِ نیک و دُرست باوری، او را نماز گزارده باشند.

۱

کرده سوم

۱۰

۲

۱. بندهای ۴ و ۵ و ۶ همین یشت در این جا و در پایانِ دیگر کرده‌ها می‌آید که به جای آنها یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

۲. بند ۷ همین یشت در این جا و در آغازِ دیگر کرده‌ها می‌آید که به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

۱۱

آن که رزم آوران بر پشت اسب، او را نماز برند و نیرومندی ستور و تندرستی
خویش را از وی یاری خواهند تا دشمنان را از دور توانند شناخت؛ تا همستاران را از
کار باز توانند داشت؛ تا بر دشمنان کین توز بداندیش، چیره توانند شد.

.....

کرده چهارم

۱۲

.....

۱۳

نخستین ایزد مینوی که پیش از دمیدن خورشید جاودانه تیزاسب، برفراز کوه
البرز برآید.

نخستین کسی که آراسته به زیورهای زرین، از فراز آن کوه زیبا سر برآورد.
از آن جاست که آن مهر بسیار توانا بر همه خانمانهای ایرانی بنگرد.

۱۴

آن جا که شهریارانِ دلیر، رزم آورانِ بسیار بسیج کنند.
آن جا که چار پایان را کوهسارانِ بلند و چراگاههای فراوان هست.
آن جا که دریاها و ژرف و پهناور هست.
آن جا که رودهای پهناور و ناوتاک با انبوه خیزابهای خروشان، به «ایشکَت» و
«پُروت» می خورَد و به سوی مرو هرات و سُغد و خوارزم می شتابد.

۱۵

مهر توانا بر «آر زهی»، «سَوَهی»، «فَرَدَ دَفَشو»، «ویدَ دَفَشو»،
«وُاور و بَر شتی»، «وُاور و جَر شتی» و بر این کشور «خونیرِث» درخشان — پناهگاه
بی گزند و آرامگاه ستوران — بنگرد.

۱۶

آن ایزدِ میثویِ بخشندهٔ قَرَبه سوی همهٔ کشورها روان شود.
آن ایزدِ میثویِ بخشندهٔ شهریارِ به سوی همهٔ کشورها روان شود.
او کسانی را پیروزی بخشد و پارسایانِ دینِ آگاهی را زَبَردستی دهد که با زور
بستایندش.

.....

کردهٔ پنجم

۱۷

.....
آن که هیچ کس نتواند با او مهردُروج باشد: نه خانه خدا، نه دهخدا، نه
شهربان و نه شهریار.

۱۸

اگر خانه خدا یا دهخدا یا شهربان یا شهریار مهردُروج باشد، مهرِ خشمگینِ
آزرده، خانه و ده و شهر و کشور و بزرگانِ خانواده و سرانِ روستا و سرورانِ شهر و
شهربارانِ کشور را تباه کند.

۱۹

مهرِ خشمگینِ آزرده به همان سویی روی آورد که مهردُروجان در آن جای
دارند.
دُژآگاهی را در نهادِ او راه نیست.

۲۰

اسبانِ مهردُروجان در زیر بارِ سوارِ خیره سری کنند و از جای خود بیرون نیایند و
اگر بیرون آیند، به پیش نتازند و در تاخت، جست و خیز نکنند.
از فراوانیِ گفتارِ زشت — که شیوهٔ دشمنِ مهر است — نیزه ای که دشمنِ مهر

پرتاب کند، باز گردد.

۲۱

از فراوانی گفتار زشت — که شیوه دشمن مهر است — اگر هم دشمن مهر
نیزه‌ای را خوب پرتاب کند و آن نیزه به تن [همستار] برسد، آسیبی بدو نرساند.
از فراوانی گفتار زشت — که شیوه دشمن مهر است — باد نیزه‌ای را که دشمن
مهر پرتاب کند، باز گرداند.

.....

کرده ششم

۲۲

.....

آن که مردمان را — اگر مهردروج نباشند — از نیاز و دشواری برهاند.

۲۳

ای مهر!

ما را که از مهردروجان نبوده‌ایم، از نیاز — از همه نیازها — برهان.
تو می‌توانی که بیم و هراس را بر پیکرهای مهردروجان چیره کنی.
تو می‌توانی — بدان هنگام که خشمگین شوی — نیروی بازوان، توانِ پاها،
بینایی چشمها و شنوایی گوشهای مهردروجان را بازستانی.

۲۴

یک نیزه بُران و یک تیر پَران — هیچ‌یک — بدان کس که مهر — [آن مهر]
ده هزار دیدبانِ توانای از همه چیز آگاهِ نافرینتی — را به پاگِ نهادی یاوری کند،
نرسد.

.....

کرده هفتم

۲۵

.....
آن مهر ژرف بین را؛ آن رد توانا، پاداش بخش، زبان آور، نیایشگزار، بلند پایگاه، بختیار و «تن-مشره» را؛ آن پهلوان جنگاور نیرومند بازوان را.

۲۶

آن که دیوان را سربکوبد.
آن که بر گناهکاران خشم گیرد.
آن که به مهر دُروجان کین ورزد.
آن که پریان را به تنگنا درافکند.
آن که — اگر مردمان مهر دُروج نباشند — کشور را نیرویی سرشار بخشد.
آن که — اگر مردمان مهر دُروج نباشند — کشور را پیروزیی سرشار بخشد.

۲۷

آن که مردمان سرزمین دشمن را به راه راست رهنمون نشود و قرا را از آن سرزمین برگیرد و پیروزی را از آن دور کند.
آن که از پی دشمنان بی نیروی پدافند بتازد و ده هزار زخم برایشان فرود آورد.
[آن مهر] ده هزار دیدبان از همه چیز آگاه نافرینتی.

.....

کرده هشتم

۲۸

.....
آن که ستونهای خانه های بلند را نگاهداری کند و تیرکهای آنها را استوار دارد.
آن که خانمان را — خانمانی را که از آن خشنود باشد — گله ای از گاو و گروهی از مردان بخشد. دیگر خانمانها را — هرگاه از آنها آزرده شود — براندازد.

۲۹

ای مهر!

توبا کشورها هم خوبی و هم بد.

ای مهر!

توبا مردمان هم خوبی و هم بد.

ای مهر!

از تست آشتی و از تست ستیزه در کشورها.

۳۰

از تست که خانه‌های سترگ، از زنانِ برازنده و بالشهایِ پهن و بسترهایِ گسترده و گردونه‌هایِ سزاوارِ برخوردار است.

از تست که خانه‌های بلند، از زنانِ برازنده و بالشهایِ پهن و بسترهایِ گسترده و گردونه‌هایِ سزاوارِ برخوردار است.

آن خانه‌هایِ آشونان که [در آنها، مردمان] ترا در نماز نام برند و با نیایشی درخورِ زمان و با زور بستایند.

۳۱

ای مهر!

ترا با نمازی که در آن، نام تو بر زبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زور

می‌ستایم.

ای مهر تواناتر!

ترا با نمازی که در آن، نام تو بر زبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زور

می‌ستایم.

ای مهر تواناترین! ای مهر نافریرتنی!

ترا با نمازی که در آن، نام تو بر زبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زور

می‌ستایم.

۳۲

ای مهر!
 به ستایش ما گوش فراده.
 ای مهر!
 ستایش ما را بپذیر.
 ای مهر!
 خواهش ما را برآور:
 نیاز زور ما را بنگر. بدین آیین پای بنه. نیایشهای ما را در گنجینه آمرزش بینبار
 و آنها را در گرزمان فرود آور.

۳۳

ای تواناتر!
 به پایداری پیمانی که بسته شد، ما را کامیابی بخش. آنچه را که از تو
 خواستاریم، به ما ارزانی دار:
 توانگری، زور، پیروزی، خرمی، بهروزی، دادگری، نیک‌نامی، آسایش
 روان، توانِ شناخت، دانشِ میثوی، پیروزیِ آهوره‌آفریده، برتریِ پیروزمندی که از
 بهترین آشه باشد و دریافتِ «مَنثَره».

۳۴

تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرم بر همهٔ همستاران پیروز شویم.
 تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرم بر همهٔ بدخواهان چیره شویم.
 تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خرم همهٔ دشمنان را — چه دیوان، چه مردمان
 [دُرَوَند]، چه جادوان و پریان، چه گوی‌ها و گرپ‌های ستمکار — شکست دهیم.

.....

کرده نهم

۳۵

.....
 آن که هر پیمانی را از گفتار به کردار درآورد.
 آن که سپاه بیاراید.
 آن که دارنده هزار [گونه] چالاکی است.
 آن که شهر یاری توانا و داناست.

۳۶

آن که جنگ را برانگیزد.
 آن که جنگ را استواری بخشد.
 آن که در جنگ پایدار ماند و زده های دشمن را از هم بدرد.
 آن که رزم آوران را در هر دو بالی آورد گاه، پراگنده و پریشان کند و از بیم او در
 دل سپاه دشمن خونخوار، لرزه درافتد.

۳۷

اوست که می تواند دشمن را پریشان و هراسان کند.
 اوست که سرهای مهردروجان را [از تن هاشان] فروافکند.
 سرهای مهردروجان [از تن هاشان] جدا شود.

۳۸

خانه های هراس انگیز، ویران شود و از مردمان تهی ماند.
 آن خانه هایی که مهردروجان و دُرَوَندان و کشندگانِ آشونان راستین در آنها
 بسر می برند، هراس انگیز است.
 راه گرفتاری از آن جا می گذرد که گاو [آزاد] چراگاه را در خانمانهای
 مهردروجان به گردونه بندند و گاو درایستد و اشک برپوزه روان کند.

۳۹

تیرهای به پر شاهین نشانده مهردروجان، هر چند که زه کمان را خوب بکشند و

آنها را تند به پرواز درآورند — اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند — به نشان نرسد.

نیزه‌های خوبِ نوک تیز و بلند دسته مهردُرُوجان، هرچند که آنها را به نیروی بازوان پرتاب کنند — اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند — به نشان نرسد.

سنگهای فَلَاحِ مهردُرُوجان، هرچند که آنها را به نیروی بازوان پرتاب کنند — اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند — به نشان نرسد.

۴۰

دَشَنه‌های خوبِ مهردُرُوجان که به سر مردم نشانه گیرند — اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند — به نشان نرسد.
گُرزهای خوب پرتاب شده مهردُرُوجان که به سر مردمان نشانه گیرند — اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند — به نشان نرسد.

۴۱

مهرِ فراخ چراگاه — اگر خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند — آنان را از پیش به هراس افکند.
رَشَنُ آنان را از پس به هراس افکند.
سُروشِ پارسا — همواره با ایزدانِ نگهبان — آنان را از هر سوی بهم درافکند و رده‌های جنگاوران را به پرتگاه نیستی کشاند.

۴۲

آنگاه آنان، مهرِ فراخ چراگاه را چنین گویند:
ای مهرِ فراخ چراگاه!
اینان^۱ اسبانِ تیزتکِ ما را ربودند.
ای مهر!

۱. ایزدان رَشَن و سُروش.

اینان بازوان نیرومند ما را با شمشیر فروافگندند.

۴۳

پس آنگاه، مهرِ فراخ چراگاه، آنان را به خاک افکند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها؛ از آن روی که مهرِ فراخ چراگاه خشمگین است.

.....

کرده دهم

۴۴

آن که خانه اش به پهنای زمین در جهان آستومند بر پا شده است: خانه ای گسترده و آسوده از دشواری نیاز؛ خانه ای درخشان و دارای پناهگاههای بسیار.

۴۵

هشت تن از یاران او برفراز کوهها، همچون دیدبانانِ مهر بر بالای برجها نشسته اند و نگران مهر دُرُوجانند.

آنان بویژه به کسانی چشم دوخته اند و نگرانند که نخستین بار پیمان شکنند. آنان راه کسی را در پناه خویش گیرند که به مهر دُرُوجان و دُرُوندان و کشندگان آشونان، تاخت برَد.

۴۶

مهرِ فراخ چراگاه، خود را آماده نگاهداری کند: از پشت سر پشتیبانی کند؛ از روبرو یاری کند و همچون دیدبانی نافریمتی به هر سونگاه افکند. اینچنین، مهرِ ده هزار دیدبانِ دانایِ توانایِ نافریمتی، آماده پشتیبانی از کسی است که نیک اندیشه او را یاری کند.

.....

کرده یازدهم

۴۷

.....
نام آوری که اگر خشمگین شود، در میان جنگاورانِ دوسرزمینِ جنگ جو، به زیانِ سپاهِ دشمن خونخوار، به ستیزه با رده های به رزم درآویخته دشمن، اسبان فراخ سُم برانگیزد.

۴۸

اگر مهر به زیانِ سپاهِ دشمنِ خونخوار، به ستیزه با رده های به رزم درآویخته دشمن در میانِ جنگاورانِ دوسرزمینِ جنگ جو، اسبان فراخ سُم برانگیزد، آنگاه دستهای مهردروجان را از پشت ببندد، چشمهای آنان را برآورد، گوشهای آنان را کر کند و استواری پاهای آنان را برگیرد، بدان سان که کسی را یارایی پایداری نماند. چنین شود روزگار این سرزمینها و این جنگاوران، اگر از مهرِ فراخ چراگاه روی برتابند.

کرده دوازدهم

۴۹

.....
آن که آفریدگار — آهوره مزدا — آرامگاه او را برفرازِ کوه بلند و درخشان و دارای رشته های بسیار — کوه البرز — بر پا کرد. آن جا که نه شب هست، نه تاریکی، نه باد سرد، نه باد گرم، نه بیماری کشنده و نه آلالشِ دیو آفریده. از ستیغِ کوه البرزِ مه برنخیزد.

۵۱

آرامگاهی که آشامِ پندان و خورشید — همکام^۱ و با خشنودی درون و منش

۱. — گاه. یه. ۲۸، بند ۸

نیک و دُرست باوری — بساختند تا او بتواند از فرازِ کوه البرز سراسر جهان آستومند را بنگرد.

۵۲

اگر نیرنگ باز بد گُشی پیش آید، مهرِ فراخ چراگاه خود را با گامهای تند به گردونه تیز تیک خویش رساند و آن را شتابان براند. همچنین سُروشِ پارسایِ توانا و نریوسنگِ چالاک، او را همراهی کنند.
مهر، او را — [آن نیرنگ باز بد گُش را] — خواه در پهنه جنگ، خواه در نبردی تن به تن، بکشد.

کرده سیزدهم

۵۳

آن که براستی دستانش را به سوی آهوره مَزدا برآورده است و اینچنین گله می‌گذارد:

۵۴

ای خوب گُش!
من پشتیبان و نگاهبانِ همه آفریدگانم.
ای خوب گُش!
مردمان — بدان گونه که دیگر ایزدان را در نماز نام می‌برند و می‌ستایند — مرا در نماز نام نمی‌برند و نمی‌ستایند.

۵۵

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستانند — چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می‌برند و می‌ستایند — هرآینه من با جانِ تابناک و جاودانه خویش، به مردمان آشون روی آورم و به هنگامی [از پیش] بر نهاده، فرارسم.

۵۶

۱
.....

۵۷

۲
.....

۵۸

۳
.....

۵۹

۴
.....

کرده چهاردهم

۶۰

.....
آن که نام نیک، بُرزمندی و ستایش نیک، برازنده اوست.
آن که بهروزی دلخواه [مردمان را بدیشان] بخشد.
آن ده هزار دیدبانِ توانای از همه چیز آگاهِ نافرینتی.
.....

کرده پانزدهم

۶۱

.....
آن هماره بر پای ایستاده، آن نگاهبانِ بیدار، آن دلیرِ زبان آور که آبها را
بیفزاید؛ که بانگِ دادخواهی را بشنود؛ که باران را بباراند و گیاهان را برویاند؛ که
سرزمین را داد گذارد.

۱. = بند ۳۱ ۲. = بند ۳۲ ۳. = بند ۳۳ ۴. = بندهای ۳۴ و ۴۵ و ۶۰.

آن زبان آورِ کاردان، آن نافرِ یفتنی بسیار هوشمند، آن آفریده کردگار.

۶۲

آن که هرگز مهر دُروج را نیرو و توانایی ندهد.
آن که هرگز مهر دُروج را بزرگواری و پاداش ارزانی ندارد.

۶۳

تومی توانی — بدان هنگام که خشمگین شوی — نیروی بازوان، توانِ پاها،
بینایی چشمها و شنوایی گوشهای مهر دُروجان را بازستانی.

.....^۱

کرده شانزدهم

۶۴

.....
آن که برای گسترش دینِ نیک در همه جا نمایان شد و جای گزید و بر هفت
کشور فروغ افشاند.

۶۵

آن که چالاک ترین چالاکان، پیمان شناس ترین پیمان شناسان، دلیرترین
دلیران، زبان آورترین زبان آوران و گشایش بخش ترین گشایش بخشان است.
آن که گله و رمه بخشد.
آن که شهر یاری بخشد.
آن که پسران بخشد.
آن که زندگی بخشد.
آن که بهروزی بخشد.
آن که دهش آشه بخشد.

۱. = بند ۲۴ همین یشت. بندهای ۴ و ۵ و ۶ نیز مانند پایان دیگر کرده ها در این جا می آید.

۶۶

آن که آشی نیک و پازند سُبک گردونه، نیروی مردانه، نیروی فرّ کیانی،
نیروی سپهر جاودانه، نیروی دامویش او پَمن، نیروی فروشی های آشونان و کسی که
گروهی از مزدپرستان آشون را گرد هم آورد، همه یار و یاور اویند.

.....

کرده هفدهم

۶۷

آن که با گردونه بلند چرخ به شیوه میثوی ساخته، از کشور آر زهی و به سوی کشور
خونیرث شتابد.
آن که از نیروی زمان و فرّ مزدا آفریده و پیروزی آهوره داده برخوردار است.

۶۸

گردونه اش را آشی نیک بلند پایگاه می گرداند.
دین مزدا راه او را آماده می کند تا آن فروغ سپید میثوی درخشان، آن پاک
هوشیار بی سایه، بتواند آن راه را بخوبی بینماید.
اسبان مهر در فراخنای هوا، پَران به گردش در آیند.
دامویش او پَمن همواره گذرگاه او را آماده می کند.
در برابر او همه دیوان پنهان و دُروندان ورن به هراس افتند.

۶۹

مبادا که ما خود را دچار ستیز آن سرور خشمگین کنیم؛ آن که هزار ستیز با
همستار بکار تواند برد؛ آن ده هزار دیدبان توانای از همه چیز آگاه و نافرینتی.

.....

کرده هیجدهم

۷۰

.....
 آن که بهرام آهوره آفریده، همچون گراز نرینه تیز چنگال و تیز دندان و تکاوری
 پیشاپیش او روان شود؛ [گرازی] که به یک زخم بکشد؛ [گراز] خشمگینی که بدو
 نزدیک نتواند شد؛ [گراز] دلیری با چهره خال خال؛ گرازی نیرومند، آهنین پا، آهنین
 چنگال، آهنین پی، آهنین دُم و آهنین چانه ...

۷۱

... که در تاخت بر دشمن پیشی گیرد و سرشار از خشم، با دلیری مردانه، دشمن را در
 جنگ به خاک افکند و هنوز باور ندارد که او را کشته باشد. به دیده او چنین نمی نماید
 تا زخمی دیگر بر او فرود آورد و مغز سر او را — همان مغز سری که سرچشمه نیروی
 زندگی است — [از هم بپاشد] و تیره پشت او را درهم شکنند.^۱

۷۲

بی درنگ، همه را تکه تکه کند و استخوانها و موها و مغز و خون مهر دُروج را درهم و
 برهم بر زمین فرو ریزد.

.....

کرده نوزدهم

۷۳

.....
 آن که براستی دستانش را به سوی آهوره مَزدا برآورده است و با نهادی شاد، به
 آواز بلند می گوید: ای آهوره مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهانِ آستوئند! ای
 آشون!

۱. سحر. وند. فر. ۱۳، بند ۵۰، زیر.

۷۴

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستانند، — چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می ستایند — هر آینه من با جانِ تابناک و جاودانه خویش، به مردمانِ آشون روی آورم و به هنگامی [از پیش] بر نهاده، فرارسم.

۷۵

ما خواستاریم که پشتیبان کشور تو باشیم.
ما نمی خواهیم که از کشور تو جدا شویم.
ما نمی خواهیم که از خانمان، روستا، شهر و کشور جدا شویم.
جز این مباد تا آن مهر نیرومند بازوان، ما را از گزند دشمن نگاه دارد.

۷۶

تویی که این دشمن را، تویی که دشمنی مرد بداندیش را نابود توانی کرد.
تویی که کشنده پارسا را نابود کنی.
تویی که دارنده اسبان و گردونه های زیبایی.
تویی که از پی دادخواهی، یاور توانای مایی.

۷۷

من مهر را به یاری می خوانم.
بشود که او — به میانجی نیاز فراوان و خوب زور که پیشکش او کنیم — ما را به یاری آید تا در پرتویاری او — همچون پناه یافتگان وی — همراه در خانه ای خوش و آسوده از گزند بسر ببریم.

۷۸

تویی که مردمان سرزمینها را — اگر آنان [تو]، مهر فراخ چراگاه را به نیکی بنوازند — نگاهداری کنی.
تویی که مردمان را — اگر از سرزمینهای دشمن باشند — نابود کنی.
من ترا در این جا به یاری همی خوانم.
بشود که او در این جا ما را به یاری آید؛ آن مهر نیرومند در همه جا پیروزمند، آن

سزاوارستایش، آن برازنده نیایش و آن سرور شکوهمند کشور.

کرده بیستم

۷۹

آن که رشن خانه بدو پرداخت.
آن که رشن — همنشینی دیر پای او را — خانه بدو وا گذاشت.

۸۰

تویی نگاهبان خانمان.
تویی نگاهدار کسی که دروغ نگوید.
تویی پاسدار دودمان و پشتیبان آنان که دروغ بکار نبرند.
آری، در پرتو سروری همچون تویی، من بهترین همنشینی و پیروزی
آهوره آفریده را بدست آورم.
در پیشگاه داوری او^۱، گروه مهر دُرُوجان به خاک درافتند.

کرده بیست و یکم

۸۱

آن که رشن خانه بدو پرداخت.
آن که رشن — همنشینی دیر پای او را — خانه بدو وا گذاشت.

۸۲

آن که آهوره مزدا او را هزار [گونه] چالاکی ارزانی داشت و — نگریستن را —

۱. آهوره مزدا.

ده هزار چشم بدو بخشید.

به نیروی این چالاکیها و چشمهاست که او نگرانِ مهرآزار (پیمان شکن) است.

به نیروی این چالاکیها و چشمهاست که مهر — آن ده هزار دیدبانِ توانایِ از همه چیز آگاه — نافریرفتنی است.

.....

کرده بیست و دوم

۸۳

.....

آن که شهریار کشور براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.
آن که شهربان براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

۸۴

آن که دهخدا براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.
آن که خانه خدا براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.
در هرجا که دو تن یکدیگر را به پشتیبانی برخیزند، براستی دستان را برآورده اند و به یاریش همی خوانند.
در هرجا که درویشی پیرو دین، از آنچه از آن اوست، بی بهره مانده باشد، براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

۸۵

گله مندی که نزد او گله گزاری کند، آوایش — اگر در نماز، آوایش را بلند کند — تا ستارگان زبَرین برسد و گرداگرد زمین بیچد و بر هفت کشور زمین پراکنده شود.

همچنین گاوی ...

۸۶

... که به تاراجش برده باشند، به امید بازگشت به گله خویش، او را به یاری همی خواند:

— کی دلیرِ ما — مهرِ فراخ چراگاه — از پیِ ما بتازد و گله گاوان را رهایی بخشد؟
او، ما را — که به خانمان دروج رانده شده ایم — دیگر باره به راهِ آشه بازگرداند.

۸۷

مهرِ فراخ چراگاه، به یاری کسی شتابد که از وی خشنود باشد.
مهرِ فراخ چراگاه خانه و روستا و کشور و سرزمین کسی را که از او آزرده باشد، ویران کند.

کرده بیست و سوم

۸۸

هوم، هوم بی آایش نیرو دهنده درمان بخش، آن شهریار زیبای زرین در پای هُکر — بلندترین ستیغ کوه البرز — مهرِ بی آایش را، برسمِ بی آایش، زورِ بی آایش و گفتارِ بی آایش، پیشکش آورد.

۸۹

آن که^۱ آهوره مزدای پاک، او را در پایگاه «زوت» جای داد که به آوای بلند، یسنه بسرود و به چالاکی آیین گُزارد.
آن که همچون زوت، به چالاکی آیین گُزارد و یسنه را به آوای رسا بسرود.

۱. «آن که» و «او» در این بند و بند بعد اشاره به «هوم» دارد.

آن که همچون زَوْتِ آهوره مَزدا، همچون زَوْتِ آمشاسپندان، آوایش را تا ستارگان زَبَرین رسانید و گردا گرد زمین بیپچانید و بر هفت کشور پراگند.

۹۰

آن که همچون نخستین «هاوَنَن» نوشابه هوم ستاره آذین میثوی را در پایِ کوه البرز نیاز کرد.
آهوره مَزدا آمیزه زیبایش را بستود. آمشاسپندان نیز، او را آفرین خواندند.
خورشید تیز اسب، از دور ستایش وی را مرده داد.

۹۱

درود بر مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم.
تویی شایسته ستایش.
تویی برازنده نیایش در خانمان مردمان.
تویی شایسته ستایش و نیایش.
خوشا به [روزگار] آن مردی که ترا براستی نماز گزارَد: هیزم در دست، برسم در دست، شیر در دست، هاوَن در دست، با دستهای شسته با هاوَن شسته، نزد برسم گسترده، نزد هوم آماده شده، با سرود «آهَوَن وِیَرِیه...».

۹۲

به این دین گواهی دادند آهوره مَزدايِ آشَوَن و بهمن و آردیبهشت و شهریور و شپندارمَد و خُرداد و اَمرداد.
به این دین خستوشدند آمشاسپندان.
به فرمان دین، آهوره مَزدايِ نیک گُنش، رَدِی میثوی مردمان را بدو^۱ واگذارَد تا او را در میان همه آفریدگان، رَدِ جهانی و میثوی و رسایی بخش این بهترین آفریدگان بشناسد.

۹۳

اینچنین بشود که تو — ای مهر فراخ چراگاه! — در هر دو زندگانی — آری در

هر دو زند گانی: در زند گانی جهان استومند و در زند گانی میثوی — ما را پناه بخشی از
آسیب دُرَوَند، از [دیو] خشم دُرَوَند، از گروه ارتشتاران دُرَوَند که درفش خونین
برافرازند، از تاخت و تازهای [دیو] خشم، از تاخت و تازهایی که [دیو] خشم نیرنگ
باز همراه با «ویدتو»ی دیو آفریده برانگیزد.

۹۴

اینچنین بشود که تو — ای مهر فراح چراگاه! — اسبان ما را نیرو و ما را
تندرستی بخشی تا ما دشمنان را از دور باز شناسیم و بتوانیم در برابر همستاران از خود
پدافند کنیم و همستار بداندیش کینه ور را به یک زخم از پای در آوریم و شکست دهیم.
.....

کرده بیست و چهارم

۹۵

.....
آن که پس از فرو رفتن خورشید، به فراختای زمین پای نهد. هر دو پایانه این
زمین پهناور گوی سانی دور کرانه را بپسaud و آنچه را در میان زمین و آسمان است،
ببگرد.

۹۶

گرزی صد گره و صد تیغه بردست گیرد و به سوی مردان [همستار] نشانه رود،
و آنان را از پای درافکند. گرزی از فلز زرد ریخته و از زر سخت ساخته، که استوارترین
و پیروز [ی بخش] ترین رزم افزار است.

۹۷

آهریمن همه تن مرگ در برابر او به هراس افتد.
[دیو] خشم نیرنگ باز مرگ ارزان در برابر او به هراس افتد.
بوشاسپ دراز دست در برابر او به هراس افتد.
همه دیوان پنهان و دُرَوَندان ورن در برابر او به هراس افتند.

۹۸

مبادا که ما خود را به ستیز مهرِ خشمگینِ فراخ چراگاه دچار کنیم.
ای مهرِ فراخ چراگاه!
مبادا که خشمگینانه بر ما زخمِ فرود آوری؛ تو که از نیرومندترین ایزدان،
دلیرترین ایزدان، چالاک‌ترین ایزدان، تندترین ایزدان و پیروزمندترین ایزدانِ پدیدار
براین زمینی؛ ای مهرِ فراخ چراگاه!

کرده بیست و پنجم

۹۹

در برابر او همه دیوان پنهان و دُرّندان و رنّ به هراس افتند.
آن سرورِ کشور، آن مهرِ فراخ چراگاه، سواره از سویِ راستِ این زمینِ پهناورِ
گویِ سانِ دور کرانه بدرآید.

۱۰۰

از سویِ راستش سُروشِ نیکِ پارسا سوار است.
از سویِ چپش رشنِ برومندِ بلند بالا سوار است.
گرداگرد او از هر سوی، [ایزدان] آبها و گیاهها و فروشی‌هایِ آشونان می‌تازند.

۱۰۱

مهرِ توانمند تیرهایِ یک اندازه به پرشاهین نشانده، بدانان ببخشد.
بدان هنگام که او سواره به سرزمینهایِ مهردُرّوجان رسد، نخست گرز [خویش
را] به اسبان و مردانِ نشانه رود و به ناگاهان اسب و سوار، هر دو را به هراس دراندازد و
به [خاک] نیستی افکند.

کرده بیست و ششم

۱۰۲

.....
 آن که سوار بر اسب سپید، نیزه نوک تیز بلند دسته و تیرهای دورزن با خویش دارد؛ آن یل کار آزموده چالاک.

۱۰۳

آن که آهوره او را به نگاهداری و نگاهبانی بهروزی همه مردمان برگماشت.
 آن که نگاهبان و دیدبان بهروزی همه مردمان است.
 آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه، آفرینش، مزدا را نگاهداری کند.
 آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه، آفرینش مزدا را نگاهبانی کند.

.....

کرده بیست و هفتم

۱۰۴

.....
 آن که بازوان بسیار بلندش، مهر فریب (پیمان شکن) را — اگر چه در خاور هندوستان یا در باختر [جهان] یا در دهانه [رود] «آزنگ» یاد در دل این زمین باشد — گرفتار کند و برافکند.

۱۰۵

همچنین، مهر با بازوان خویش، آن فرومایه ای را که پای از راه آشه بیرون نهاده است، گرفتار کند؛ آن تیره درون فرومایه ای را که با خود می اندیشد:
 — «مهر نابیناست و کردار زشتی را که از من سرزده است و دروغی را که گفته ام، نمی بیند.»

۱۰۶

من در نهاد خویش، چنین می اندیشم:

در همه جهان کسی نیست که بتواند همچند نیک اندیشی مهرمیثوی،
بداندیشی کند.
در همه جهان کسی نیست که بتواند همچند نیک گفتاری مهرمیثوی،
بدگفتاری کند.
در همه جهان کسی نیست که بتواند همچند نیک کرداری مهرمیثوی،
بدکرداری کند.

۱۰۷

در همه جهان کسی نیست که همچند مهرمیثوی از خرد سرشتی بهره‌مند باشد.
در همه جهان کسی نیست که همچند مهرمیثوی تیز گوش با هزار [گونه]
کاردانی آراسته، از نیروی شنوایی برخوردار باشد.
مهر هر که را دروغ بگوید، می‌بیند.
مهر توانا گام پیش می‌گذارد.
آن چیره‌دست کشور [هستی] روان می‌شود و نگاه زیبای روشن چشمان
تیزبین خویش را [به هر کرانه] می‌افکند:

۱۰۸

— کدامین کس مرا می‌ستاید؟
کیست آن که دروغ می‌گوید؟
کدامین کس مرا به نیکی می‌ستاید؟
کیست آن که با ستایش بد، می‌پندارد که مرا می‌ستاید؟
کدامین کس را شکوه و بزرگواری و تندرستی بخشم، من که چنین توانم کرد؟
کدامین کس را توانگری آسایش بخش ارزانی دارم، من که چنین توانم کرد؟
کدامین کس را فرزندان برازنده بپرورم؟

۱۰۹

کدامین کس را — بی آن که خود گمان برده باشد — شهریاری نیرومندی با
افزارهایی زیبا و ارتشتاران بسیار ارزانی دارم؟

شهریاری فرمانروایی توانا که همه [سرکشان] را سربکوبد.
 [شهریار] دلیر پیروزمند شکست ناپذیری که گناهکار را فرمان پادآفره دهد و
 فرمان او بی درنگ روا گردد؛ همان دم که او — خشماگین — فرمان آن [پادآفره] را
 بدهد.

اینچنین، نهاد آزرده و ناخشنود مهر را آرامش بخشد و خشنود کند.

۱۱۰

— کدامین کس را دچار ناخوشی و مرگ کنم؟
 کدامین کس را به بینوایی شکنجه آور گرفتار کنم؟
 فرزندان برازنده چه کسی را به یک زخم نابود کنم؛ من که چنین توانم کرد؟

۱۱۱

کدامین کس را — بی آن که خود گمان برده باشد — از شهریاری نیرومندی با
 افزارهایی زیبا و ارتشتاران بسیار بی بهره کنم؟
 شهریاری فرمانروایی توانا^۱
 اینچنین، نهاد شاد و خشنود مهر را اندوهگین و ناخشنود کند.

.....

کرده بیست و هشتم

۱۱۲

.....
 آن که سپر سیمین [بردست] وزره زرین دربر، با تازیانه گردونه می راند.
 آن سرور نیرومند دلیر؛ آن یل کارآموده.
 راههایی که مهر، از پی دیدار سرزمینهای مهرستایان می پیماید، روشن است و
 از دشتهای پهناور و دور کرانه ای می گذرد که چار پایان و مردمان، آزادانه در آنها در
 گردشند.

۱. = دنباله بند ۱۰۹ (تا «بدهد.»)

۱۱۳

بشود که هر دو بزرگ — مهر و آهوره — به یاری ما بشتابند؛ بدان گاه که اسبان
خروش برکشند و بانگ بلند تازیانه ها در هوا بیچد و تیرهای تیز [زَو] از زِه کمانها
پرتاب شود.
پس آنگاه پسران آنان که به سختی [وناخوشدلی] زور نیاز کردند، کشته شوند
و موی کنده به خاک درغلتنند.

۱۱۴

اینچنین بشود که تو
.....

کرده بیست ونهم

۱۱۵

.....
ای مهر فراخ چراگاه!
ای سروری که با خانه خدا، با دهخدا، با شهریان، با شهریار و با «زرتشتوم»
پیوند داری.

۱۱۶

[پایگاه] «مهر»^۲ میان دو همسر بیست، میان دو همکار سی، میان دو
خویشاوند چهل، میان دو همسایه پنجاه، میان دو آتریان شصت، میان دو شاگرد و
آموزگار هفتاد، میان داماد و پدرزن هشتاد، میان دو برادر نود، ...

۱۱۷

... میان پدر و مادر با پسر صد، میان [مردم] دو کشور هزار و میان [پیروان] دین
مزدآپرستی، ده هزار است.

۱. = بند ۹۴ همین یشت.

۲. پیمان، عهد، میثاق.

[مهر] دارای اینچنین پیروزی است و همواره چنین باشد.

۱۱۸

با ستایش پسین، با ستایش پیشین به مهر نزدیکی جویم تا بدان هنگام که
خورشید از [کوه] بلند البرز سر برآورد و در پس آن فرو رود.
ای سپیتمان!
من خواستارم که ناکامی آهریمن نابکار را با ستایش پسین و با ستایش پیشین
به مهر نزدیکی جویم.

.....

کرده سی ام

۱۱۹

.....

ای سپیتمان!
مهر را بستای و پیروان خویش — مزدپرستان — را بیاموز که ستوران خرد و
بزرگ و پرندگان را که با شهر به پرواز درآیند، نزد او پیشکش برند.

۱۲۰

مهر نگاهبان و پشتیبان همه مزدپرستان آشون است.
هوم نیاز آورده را باید زوت پیشکش کند.
آشون مرد می تواند از زور به آیین ساخته بهره بگیرد و چنان کند که مهر فراخ
چراگاه — که او را می ستاید — خشنود شود و نهادهش آرامش یابد.

۱۲۱

زرتشت پرسید:

ای آهوره مزدا!

آشون مرد چگونه می تواند از زور به آیین ساخته، بهره بگیرد و چنان کند که مهر
فراخ چراگاه — که او را می ستاید — خشنود شود و نهادهش آرامش یابد؟

۱۲۲

آنگاه آهوره مزدا گفت:

آنان باید سه شبانروز تن خویش را بشویند و پاد آفره [گناهان] را، سی تازیانه برخود روادارند.

آنان باید ستایش و نیایش مهر فراخ چراگاه را، دو شبانروز تن خویش را بشویند و پاد آفره [گناهان] را، بیست تازیانه برخود روادارند.

ستایش و نیایش مهر فراخ چراگاه را، کسی که در [سرودن] «سَتَوْتِ یَسْتِیه» و «ویسپرد» شایستگی نشان ندهد، نباید از این زور بهره بگیرد.

.....

کرده سی و یکم

۱۲۳

.....

آن که آهوره مزدا او را در «گَرزمان» بستود.

۱۲۴

بازوان به نگاهبانی [آشوان] گشوده، آن مهر فراخ چراگاه از گَرزمان درخشان روان شود.

آن که گرداننده گردونه ای است سراسر زیبا و برازنده و زرین و آراسته به گونه گون زیورها.

۱۲۵

این گردونه را چهار تکاور میثوی سپید درخشان جاودانه — که خوراکشان از آبشخور میثوی است — می کشند. سُمهای پیشین آنان از زر و سُمهای پسین آنان از سیم پوشیده است و همه را لگام و مال بند و یوغی پیوسته به چنگکی شکافدار و خوش ساخت از فلزی گرانبها به یکدیگر بسته است تا در کنار هم بایستند.

۱۲۶

از سویی راستِ او، رَشَنِ راست‌ترینِ اَشَوَن — آن بهترین پشْتیبان — و از سویی چپ او چِیستایِ اَشَوَن — آن زورنیاز کنندهٔ سپید [پیکر] سپیدپوش — و «او پَمَن» دینِ مَرَدِپرستی، اسب می‌تازند.

۱۲۷

«دامویشِ او پَمَن» دلیر، سواره — همچون گرازی تیزدندان که از خود پدافند کند — بدرآید؛ گراز نرینهٔ تیز چنگالی که به یک زخم بکشد؛ گراز خشمگینی که بدو نزدیک نتوان شد؛ گرازی با چهرهٔ خال‌خال، گرازی دلیر و چالاک و تیزتک که از پیِ او^۱ و آذر فروزان و قَرِ توانایِ کیانی می‌تازد.

۱۲۸

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار کمانِ خوش ساخت هست که بسی از آنها به زِه «گوشَن» آراسته است.
تیر از این کمانها به شتابِ نیرویِ خیالِ پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویی سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۲۹

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار تیرِ به پرِ گرگس نشاندهٔ زرین ناوک با سوفارهایی از استخوانِ خوش ساخت هست که بسی از چوبه‌های آنها آهنین است.
این تیرها به شتابِ نیرویِ خیالِ پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویی سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۰

در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار نیزهٔ تیز تیغهٔ خوش ساخت هست که به شتابِ نیرویِ خیالِ پرتاب شود و به شتابِ نیرویِ خیال به سویی سرِ دیوان پرواز گیرد.
در گردونهٔ مهرِ فراخ چراگاه، هزار «چکش» دو تیغهٔ پولادینِ خوش ساخت

هست که به شتابِ نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۱

در گردونه مهر فراخ چراگاه، هزار دشنه دوسر خوش ساخت هست که به شتاب نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.
در گردونه مهر فراخ چراگاه، هزار گرز پرتابی آهنین خوش ساخت هست که به شتابِ نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۲

در گردونه مهر فراخ چراگاه، گرز زیبای سبک پرتاب صد گره صد تیغه ای هست که [آن را] به سوی مردان [همستار] نشانه رود و آنان را از پای درآورد. گریزی از فلز زرد ریخته و از زر سخت ساخته که استوارترین و پیروزی بخش ترین رزم افزاری است که به شتابِ نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سویِ سرِ دیوان رود.

۱۳۳

پس از کشتن دیوان، پس از برانداختن مهر دُرجان، مهر فراخ چراگاه، سواره از فراز «آرزهی»، «سوهی»، «فردَذَفشو»، «ویدَذَفشو»، «وُاورو بَرِشتی»، «وُاورو جَرِشتی» و این کشور درخشان «خونیرث» بگذرد.

۱۳۴

براستی اهریمن همه تن مرگ به هراس افتد.
براستی [دیو] خشم نیرنگ باز مرگ ارزان به هراس افتد.
براستی بوشاسپ دراز دست به هراس افتد.
براستی همه دیوان پنهان و دُرَندان ورن به هراس افتند.

۱۳۵

مبادا که ما خود را^۱

۱. = بند ۹۸ همین یشت.

کرده سی و دوم

۱۳۶

آن که اسبان سپید، گردونه اش را می‌کشند.
آن که گردونه اش با چرخهای زرین و [پُراز] سنگهای درخشان فَلَاحَن روان
شود و زورهای نیازشده را به سرای وی آورد.

۱۳۷

آهوره مزدا چنین گفت:

ای زرتشت آشَوَن!

خوشا به [روزگار] آن مرد پیشگامی که زَوَتِ آشَوَنی از میان مردم دانش آموخته
و دین آگاه، در برابر برسم گسترده، با یاد مهر، او را نیایش ایزدی بگذارد.
اگر چنین مرد پیشگامی، خشنودی نهاد مهر را بکوشد و فرمانش را بپذیرد و
داوری اش را گردن بگذارد، مهر به خانه او فرود آید.

۱۳۸

آهوره مزدا چنین گفت:

ای زرتشت آشَوَن!

بدا به [روزگار] آن مرد پیشگامی که زَوَتِ نا آشَوَنی از میان مردمان دانش
نیاموخته و دین نا آگاه، برای او در برابر نیاز برسم جای گیرد؛ اگرچه برسم بسیار
بگسترد و دیرگاهی «یسنه» بسراید.

۱۳۹

کسی که مزدا را خوار شمارد؛ دیگر آماشاسپندان را خوار شمارد؛ مهر فراخ
چراگاه را خوار شمارد؛ داد و رشن و آَرَشْتاد گیتی افزای و جهان پرور را خوار شمارد، نه
آهوره مزدا را خشنود می‌کند، نه دیگر آماشاسپندان را و نه مهر فراخ چراگاه را.

کرده سی و سوم

۱۴۰

.....

ای سپیتمان!

من مهر را می‌ستایم، آن نیک را، آن نخستین دلیر میثوی را، آن بسیار مهربان را، آن بی همانند بلند پایگاه را، آن نیرومند دلاور را، آن یل کارآزموده را.

۱۴۱

آن پیروزمندی که رزم افزاری خوش ساخت با خود دارد.
آن که در تیرگی، نگاهبانی نافریفتنی است.
آن که زورمندترین زورمندان است.
آن که دلیرترین دلیران است.
آن که داناترین بخشدگان است.
آن پیروزمندی که قره [ایزدی] از آن اوست.
آن هزار گوش ده هزار چشم ده هزار دیدبان.
آن نیرومند دانای نافریفتنی

.....

کرده سی و چهارم

۱۴۲

.....

آن ایزد سترگ نیک گنش که بامدادان — همان دم که پیکر خویش را همچون ماه به درخشش درآورد — نمودهای گوناگون آفرینش شپند مینورا پدیدار می‌کند.

۱۴۳

چهره اش بسان ستاره «یشتر» می‌درخشد.

ای سپیتمان!

گردونه‌اش را زیباترین آفریدگان — که هرگز به راه کژ نرود — می‌گرداند.
 من آن [گردونه] را که سپند مینوبساخت، می‌ستایم؛ آن [گردونه] ستاره آذین
 میثوی ساخته مهر را؛ گردونه مهر ده هزار دیدبان نیرومند از همه چیز آگاه نافرینتی را.

کرده سی و پنجم

۱۴۴

.....

مهری را که در گرداگرد کشور است، می‌ستایم.
 مهری را که در میان کشور است، می‌ستایم.
 مهری را که در کشور است، می‌ستایم.
 مهری را که برفراز کشور است، می‌ستایم.
 مهری را که در پایین کشور است، می‌ستایم.
 مهری را که در پیش کشور است، می‌ستایم.
 مهری را که در پس کشور است، می‌ستایم.

۱۴۵

مهر و آهوره‌ی بزرگ آشون جاودانه را می‌ستایم.
 ستارگان و ماه و خورشید و مهر، شهریار همه سرزمینها را نزد گیاه برسم
 می‌ستایم.

.....

۱۴۶

«یته آهو ویزیو...»
 درود می‌فرستیم به مهر فراخ چراگاه و به رام بخشنده چراگاههای خوب.
 آشیم و هو...»
 آهْمایی ریشجه...»^۱

سُروش یشت هادُخت

خشنودی سُروشِ آشونِ دلیرتن - مئثره ی سخت زرم افزارِ اهورایی را.

*

کرده یکم

۱

سُروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، ردِ آشه را می ستاییم.
ای زَرُشت!

نیایشِ نیک، بهترین کار در جهان است...

۲

این است آنچه مرد و زن دُرَوَند را بهتر، از کار باز تواند داشت.
این است آنچه چشمها و گوشها و دستها و زانوان و دهان مرد و زن دُرَوَند را
می بندد و آنان را به نابودی می کشاند؛ بویژه نیایشِ نیک که هیچ کس را نفرید و
نیازارد.

نیایش، همچون پهلوانی دلیر و مانند زره ای است که دروج را بهتر از هر چیز،
از کار باز تواند داشت..

۳

سُروشِ آشون است که بهتر از هر کس، درویشان را در پناه خویش می گیرد.
[سُروشِ آن پیروزمندی است] که بهتر از هر کس، دروج را برمی اندازد.
آشون مردی که بیشتر از دیگران ستایش و نیایش بر زبان آورد، در پیروزی،

وزمندترین است.

مَثَرَه بهتر از هر چیز، [دیوان] پنهان دروج را می‌راند.

«آهونَ وِیَرِیَه...» پیروزمندترین سخن است.

سخنِ راست در روزِ پسین، پیروزمندترین [سخن] است.

دینِ مَرَدِاپرستی — دادِ زَرْتُشت — از همهٔ نهادهایِ خوب، از همهٔ نهادهایِ آشه نژاد، پذیرفتنی تر است.

۴

ای زَرْتُشت!

مرد یا زنی که در برابر آبِ بزرگی یا دشواریِ بزرگی یا در شبِ تاریکِ مه‌آلود یا هنگامِ گذشتن از رودیِ ناوتاک یا در جایِ برخوردِ راهها یا در انجمنِ مردانِ آشون یا در میانِ گروهِ دُرَوندانِ دیوپرست، این گفتارِ فروفرستاده را با اندیشهٔ یکِ آشون، با گفتارِ یکِ آشون و با کرداریکِ آشون، بیندیشد و بگوید و بورزد...

۵

... یا به هنگامِ بیم و هراس از داوریِ داوران یا در هر هنگامِ دیگر چنین کند، دیدگانِ دُرَوندِ خشمگین در این روز و در این شب به یاریِ هیچ جست‌وجویی، او را پیدا نخواهد کرد و دشمنیِ راهزنانی که گله و رمه را می‌ربایند، به هیچ روی او را گزند نمی‌تواند رساند.

۶

ای زَرْتُشت!

این گفتارِ فروفرستاده را هنگامی که راهزنیِ نزدیک شود یا دسته‌ای از دزدان یا گروهی از دیوان [فرارند]، به آواز بلند برخوان. آنگاه دُرَوندانِ دیوپرست کینه‌ور و جادوانی که جادویی بکار آورند و پَریانی که به کارهایِ پَریانه دست‌زنند، بهراسند و رودر گریز نهند. دیوان، سرکوفته واپس گریزند و پنهان شوند و دیوپرستان و سرکشان، ناتوان و دهان بسته مانند.

۷

همچون سگِ چوپان که گرداگرد گله می‌گردد، ما نیز پیرامون سُروشِ پارسایِ
آشون و پیروزمند می‌گردیم.
اینچنین، ما سُروشِ پاکِ پیروزمند را با اندیشهٔ نیک، با گفتار نیک و با کردار
نیک می‌ستاییم.

۸

سُروشِ آشون را برای قَر و فروغش، برای نیرو و پیروزش، برای ستایشی که
ایزدان را بجای آورد، با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می‌ستاییم.
آشی بزرگ نیک و نریوسنگِ بُرزمند را می‌ستاییم.
بشود که سُروشِ پارسایِ پیروزمند، ما را به یاری آید.

۹

سُروشِ آشون را می‌ستاییم.
رَد بزرگ، آهوره‌مزدا را می‌ستاییم که در آشونی، سرآمد و برتر از همگان است.
همهٔ سرودهای زرتشتی و همهٔ گُشهای نیک ورزیده را می‌ستاییم: آنچه را که
ورزیده شده است و آنچه را که ورزیده خواهد شد.
«بِنَگَه هاتَم»

کردهٔ دوم

۱۰

سُروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروز گیتی افزایِ آشون، رَد آشه را می‌ستاییم.
آن که [مرد] آلوده به گناه «کَیْدَ» را شکست دهد.
آن که [زن] آلوده به گناه «کَیْدِی» را شکست دهد.
آن که دیو بسیار زورمندِ دروج — تباه‌کنندهٔ زندگی — را فرو کوبد
آن که نگاهبان و دیدبانِ بهروزیِ همهٔ جهانیان است.

۱۱

آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینشِ مَزدا را نگاهداری کند.
 آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینشِ مَزدا را نگاهبانی کند.
 آن که پس از فرورفتن خورشید، سراسر جهان استومند را با رزم افزار آخته،
 پاسداری کند.

۱۲

آن که از هنگام آفرینشِ آن دو مینو — سَپند مینو و آنگر [مینو] — [هرگز]
 نخفته و جهانِ آشه را پاسداری کرده است.
 آن که روز و شب، همواره با دیوان مَزندری در نبرد است.

۱۳

آن که از بیم دیوان هراسان نشود و نگریزد.
 آن که همهٔ دیوان — ناگزیر — از او هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی
 روی نهند.^۱

.....^۲

کردهٔ سوم

۱۴

«یَتَه آهو و یَریو...»

سُروشِ پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشَوَن، رَد آشه را می‌ستاییم.
 آن که نگاهبانِ [پیمان] آشتی [میان] دُرَوَند و سپندترین [آشَوَن] است.^۳
 آن که آمشاسپندان در هفت کشور روی زمین به سوی او فرود آمدند.
 آن که آموزگارِ دین است و آهوره مَزدایِ آشَوَن، خود بدو دین بیاموخت.
^۴

۱. = یه . ۵۷، بند ۱۸

۲. = بندهای ۸-۹ همین یشت.

۳. — مهر. بند ۲

۴. = بندهای ۸-۹ همین یشت.

کرده چهارم

۱۵

«یته آهو ویزیو...»

سروش پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، ردّ آشه را می‌ستاییم.
آن که آهوره‌مزدایِ آشون، او را به درهم شکستن دیوِ خشمِ خونینِ درفش
برگماشت.
[نگاهبانِ پیمانِ] آشتی و پیروزی را می‌ستاییم که جنگ و ستیزه را درهم
شکنند.

۱۶

یارانِ سروشِ آشون را، یارانِ رشنِ راست‌ترین را، یارانِ مهرِ فراخ چراگاه را،
یارانِ بادِ آشون را، یارانِ دینِ نیکِ مژداپرستی را، یارانِ ارشتادِ گیتی افزایِ و جهان‌پرور
و سودرساننده به جهان را، یارایِ آشیِ نیک را، یارانِ چیستیِ نیک را، یارانِ چیستایِ
درست‌ترین را...

۱۷

... یارانِ همهٔ ایزدان را، یارانِ مئثره را، یارانِ دادِ دیوستیز را، یارانِ روشِ دیرین را،
یارانِ آمشاسپندان را، یارانِ سوشیانت‌های ما مردمِ آشون را، یارانِ همهٔ آفرینشِ آشه را...
۲

کرده پنجم

۱۸

«یته آهو ویزیو...»

سروش پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، ردّ آشه را می‌ستاییم؛ همچون
ستایشگرِ نخستین و پسین و میانین و پیشین با نخستین و پسین و میانین و پیشین
پیشکش.

۱ = بندهای ۹ — ۸ همین یشت.

۱۹

همه پیروزیهای سُروشِ آشونِ دلیرِ تن-مَثَره، پهلوانِ نیرومندِ جنگاورِ پرتوان
 بازوان را می‌ستاییم که دیوان را سربکوبد.
 [پیروزیهای] آن پیروزمندِ چیره‌دست و آشون و بخشنده برتریِ پیروزی
 — سُروشِ آشون — و ایزد آرشتی را می‌ستاییم.

۲۰

همه خانه‌هایی را که در پناه [نگاهبانی] سُروش است، می‌ستاییم.
 خانمانی را می‌ستاییم که در آن، سُروشِ آشون را گرامی داشته و آشونِ مرد
 سرآمد در اندیشه نیک، سرآمد در گفتار نیک و سرآمد در کردار نیک را به خوبی پذیرفته
 باشند.

۲۱

پیکرِ سُروشِ آشون را می‌ستاییم.
 پیکرِ رشنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.
 پیکرِ مهرِ فراخ چراگاه را می‌ستاییم.
 پیکرِ بادِ آشون را می‌ستاییم.
 پیکرِ دینِ نیکِ مَرَدِ پرستی را می‌ستاییم.
 پیکرِ آرشتادِ گیتی‌افزای و جهان‌پرور و سودرساننده به جهان را می‌ستاییم.
 پیکرِ آشیِ نیک را می‌ستاییم.
 پیکرِ چیستیِ نیک را می‌ستاییم.
 پیکرِ چیستایِ درست‌ترین را می‌ستاییم.

۲۲

پیکرِ همه ایزدان را می‌ستاییم.
 پیکرِ مَثَره را می‌ستاییم.
 پیکرِ دادِ دیوستیز را می‌ستاییم.
 پیکرِ روشِ دیرین را می‌ستاییم.

پیکرِ آمشاسپندان را می‌ستاییم.
پیکرِ سوشیانت‌هایِ ما مردمِ آشون را می‌ستاییم.
پیکرِ سراسرِ آفرینشِ آشون را می‌ستاییم.

.....^۱

۲۳

«یَته آهو ویرِیو...»
سروشِ آشونِ دلیرِ تن-مَنثَره‌یِ سختِ رزم‌افزارِ آهورایی را درود می‌فرستم.
«آشِم وُهو...»
«اَهمایی رَیشَجَه...»^{۲۱}

۱. = بندهای ۸-۹ همین یشت.

۱. = یس. ۶۸، بند ۱۱

۲. در دست‌نویس‌های متن اوستا به دنبال این یشت، «سروش یشتِ سَرِشَب» آمده که همان «یسنه، هات ۵۷» است و ما آن را در بخش «یسنه» آوردیم و دوباره آوردن آن را در این جا لازم نمی‌بینیم.

۱۲ رَشنِ یَشت

خشنودی رَشنِ راست‌ترین و آرشتادِ گیتی افزایِ جهان‌پرور و گفتارِ راستینِ در دل افکنده
گیتی افزای را.

*

۱

[زَرْتُشْتِ] اَشَوَنِ پرسید:

ای آهوره‌مزدای اَشَوَن! ای آن که از هر آنچه پرسم، آگاهی و فریفته نشوی! ای خیرِ
فریب‌ناپذیر! ای از همه چیز آگاه‌نافریفتنی!
من به تورو آورده‌ام و با گفتارِ راستین، از تو می‌پرسم؛ مرا پاسخ‌گوی:
— کدام راستی و درستی در مَئِثَرِه‌ی وَرجاوند هست که فرا بُرنده، برتر، پرستار،
نیرومند، کاردان و سرآمدِ دیگر آفریدگان است؟

۲

آنگاه آهوره‌مزدا گفت:

ای سپیتمانِ اَشَوَن!

براستی من ترا بیاگاهانم از این مَئِثَرِه‌ی وَرجاوند بسیار قَرّه‌مند و از آن راستی و
درستی که در مَئِثَرِه‌ی وَرجاوند هست که فرا بُرنده، برتر، پرستار، نیرومند، کاردان و
سرآمدِ دیگر آفریدگان است.

۳

آهوره‌مزدا گفت:

یک سوم از برسم را باید به راه خورشید بگسترانی و بگویی:

— ما دادخواهی را بدین جا آمده ایم.
 ما خشنودی [رَشَن تَوانا] را خواستاریم.
 من در این آیین «وَر»^۱ آهوره مَزدا را همچون دوستی به یاری همی خوانم به سوی
 آتش و بَرَسَم، به سوی دستانِ سرشار، به سوی «وَر» روغن و به سوی شیرۀ گیاهان.

۴

پس آنگاه من — که آهوره مَزدایم — همراه بادِ پیروز، همراه دامویش او پَمَن، همراه قَرِ
 کیانی و همراه پاداشِ مَزدا آفریده، به یاری تو شتابم و به سوی این «وَر» بر پا شده،
 به سوی آتش و بَرَسَم، به سوی دستانِ سرشار، به سوی «وَر» روغن و به سوی گیاهان آیم.

۵

— ما دادخواهی را بدین جا آمده ایم.
 ما خشنودی رَشَن تَوانا را خواستاریم.
 من در این «وَر»، دوستی را به یاری همی خوانم به سوی آتش و بَرَسَم، به سوی
 دستانِ سرشار، به سوی «وَر» روغن و به سوی شیرۀ گیاهان.

۶

پس رَشَن بزرگِ تَوانا همراه بادِ پیروز، همراه دامویش او پَمَن، همراه قَرِ کیانی و
 همراه پاداشِ مَزدا آفریده، به یاری تو شتابد و به سوی این «وَر» بر پا شده، به سوی آتش و
 بَرَسَم، به سوی دستانِ سرشار، به سوی «وَر» روغن و به سوی شیرۀ گیاهان آید.

۷

ای رَشَن آشَوَن! ای راست ترین رَشَن! ای سپندترین رَشَن! ای داناترین رَشَن!
 ای رَشَن که بهتر از همه بازتوانی شناخت! ای رَشَن که دور را بهتر از همه توانی دید!
 ای رَشَن که دور را بهتر از همه توانی دریخت! ای رَشَن که بهتر از همه، دادخواه را به
 فریاد رسی! ای رَشَن که دزد را بهتر از همه براندازی!

۱. = وَرَنگَهه (— یاد. وَر).

۸

اگر تو آزرده نباشی، [دادخواه را] بهتر [بدانچه خواهان است]، برسانی؛ بهتر
زخم فرود آوری و دزد و راهزن را بهتر نابود کنی.

۹

ای رشنِ آشون! اگر تو در کشور آرزهی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.
.....

۱۰

ای رشنِ آشون! اگر تو در کشور سوهی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.
.....

۱۱

ای رشنِ آشون! اگر تو در کشور فرده دَفشو هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.
.....

۱۲

ای رشنِ آشون! اگر تو در کشور وید دَفشو هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.
.....

۱۳

ای رشنِ آشون! اگر تو در کشور واورو برشتی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱. بندهای ۸-۵ همین یشت، علاوه بر این جا، تا پایان بند ۳۷ در پایان هریک از بندها می آید که ما به جای آنها، یک سطر نقطه چین می گذاریم.

۱۴

ای رشنِ آشون!

اگر تو در کشور واورو جَرِشتی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱۵

ای رشنِ آشون!

اگر تو در این کشور درخشانِ خونیرت هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱۶

ای رشنِ آشون!

اگر تو در دریایِ فراخِ کرت هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱۷

ای رشنِ آشون!

اگر تو بر بالای درختی باشی که آشیانهٔ سیمرغ در آن است و در میان دریایِ فراخِ کرت بر پاست — درختی که در بردارندهٔ داروهای نیک و داروهای کارگر است و پزشکِ همگان خوانندش؛ درختی که بذَرِ همهٔ گیاهان در آن نهاده شده است — ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱۸

ای رشنِ آشون!

اگر تو در سرچشمهٔ رود «رَنگها» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱۹

ای رَشَنِ آشَوَن!

اگر تو در دهانه رود «رنگها» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۰

ای رَشَنِ آشَوَن!

اگر تو در کرانه این زمین هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۱

ای رَشَنِ آشَوَن!

اگر تو در میان این زمین هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۲

ای رَشَنِ آشَوَن!

تو در هر جای این زمین که باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۳

ای رَشَنِ آشَوَن!

اگر تو بر فراز کوهساران درخشان و بسیار رشته‌البرز هم باشی؛ البرزی که از
ستیغ آن مه برنخیزد — آن‌جا که نه شب هست و نه تاریکی، نه باد سرد و نه باد گرم، نه
ناخوشی‌کشنده و نه آلالش دیو آفریده — ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۴

ای رَشَنِ آشَوَن!

اگر تو بر فراز کوه همه جا ستوده و زرین هُکَر هم باشی — آن‌جا که آرذوِیسور

آناهیتا از بُلندایِ هزار بالایِ آدمی فرو ریزد — ترا به یاری همی خوانیم.

۲۵

ای رَشَنِ آشَوَن!

اگر تو بر سَتیغِ کوه البرز هم باشی — آن جا که ستارگان و ماه و خورشید،
گرداگرد آن چرخانند — ما ترا به یاری همی خوانیم.

۲۶

ای رَشَنِ آشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستاره وَنَدِ مَزدا آفریده هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۲۷

ای رَشَنِ آشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستاره تَشترِ رایوَمَنَدِ قَرِه مَند هم باشی، ما ترا به یاری همی
خوانیم.

۲۸

ای رَشَنِ آشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستاره هَفَتوَرَنگ هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۲۹

ای رَشَنِ آشَوَن!

اگر تو در سپهرِ ستارگانِ در بردارنده تخمه آبها هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم.

۳۰

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ ستارگانِ دربردارندهٔ تخمهٔ زمین هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم.

.....

۳۱

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ ستارگانِ دربردارندهٔ بذرِ گیاهان هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم.

.....

۳۲

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ ستارگانی باشی که از آنِ «سپندمینو» یند، ما ترا به یاری
همی خوانیم.

.....

۳۳

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۳۴

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ خورشیدِ تیز اسب هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۳۵

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در جَو فروغ بی آغاز هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۳۶

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در فروغ بهشتِ پاکان هم باشی — آن جا که سرایِ همهٔ خوشیهاست —
ما ترا به یاری همی خوانیم.

۳۷

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در گَرزَمَانِ درخشان هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۳۸

«یَتَه اهو ویزیو...»

رَشَنِ راست‌ترین و ارشِتادِ گیتی افزایِ جهان‌پرور و گفتارِ راستینِ دردل افکندهٔ
گیتی افزای را درود می‌فرستم.

«اَشِم وُهو...»

«اَهْمایی رَشِیچه...»^۱

خشنودی فَرَوَشی های توانای بسیار نیرومند آشَوَنان و فَرَوَشی های نخستین
آموزگاران کیش و فَرَوَشی های پیام آوران را.

*

کرده یکم

۱

آهوره مزدا به سپیتمان زَرَتُشت گفت:

ای سپیتمان!

اینک براستی ترا از زور و نیرو و فَرَوَیاری و پشتیبانی فَرَوَشی های توانای
پیروزمند آشَوَنان می آگاهانم که چگونه فَرَوَشی های توانای آشَوَنان، مرا به یاری آمدند و
چه سان مرا یآوری رساندند.

۲

ای زَرَتُشت!

از فَرَوَ فروغ آنان است که من آسمان را در بالا نگاه می دارم تا از فراز، فروغ

بیفشاند.

[آسمانی] که این زمین و گرداگرد آن را همچون خانه ای فرا گرفته است.

[آسمانی] استوار و دورکرانه که در جهان میثوی برافراشته و بر پا داشته شده

است و چنین می‌نماید که فلزی گذاخته برفراز سومین لایه زمین بدرخشد.^۱

۳

[آسمانی] همچون جامه ستاره آذین میثوی که مزدا و مهر و رشن و سپندارمذ پوشیده‌اند.

[آسمانی] که آغاز و انجام آن دیده نشود.

۸ — ۴

ای زرتشت!

از قَر و فروغ آنان است که من آردویسور آناهیتا را — که در همه جا [دامان] گسترده، درمان‌بخش، دیوستیز و آهورایی کیش است — نگاه می‌دارم.

.....^۱

۹

ای زرتشت!

از قَر و فروغ آنان است که من زمین فراخ آهوره آفریده را نگاه می‌دارم: این [زمین] بلند پهناور را که دربرگیرنده بسی چیزهای زیباست؛ که دربرگیرنده سراسر جهان آستومند — چه جاندار و چه بیجان — و کوههای بلند دارای چراگاههای بسیار و آب فراوان است.

۱۰

براین [زمین]، رودهای ناوتاک روان است.

براین [زمین]، نگاهداری گاو و مردمان را، نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه^۲ را و نگاهداری آشون مردان پاک را گیاهان گوناگون

۱. در ادبیات دینی ایرانیان، ستبری زمین را سه لایه می‌پنداشته‌اند و در این جا می‌گوید که آسمان برفراز سومین لایه، یعنی پوسته و رویه زمین، می‌درخشد. در برخی از گزارشها و در بندهشن، به جای فلز گذاشته، «خُماهن» آمده است.

۱. = بندهای ۸-۴ آب.

۲. ایرانیان باستان، جانوران را به پنج گروه بخش می‌کردند: آبزیان، خزندگان، پرندگان، جانوران سودمند آزاد و چرندگان.

می‌روید.

۱۱

ای زَرُشت!

از قَر و فروغ آنان است که من فرزندانِ هستی یافته را در زهدان [مادران] نگاه می‌دارم تا نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی یا مادینگی آنان را بهم می‌پیوندم.

۱۲

اگر قَر و شای‌های توانایِ آشَوَنان مرا یاری نمی‌کردند، هرآینه بهترین گونه‌های جانوران و مردمان، مرا بر جای نمی‌ماندند؛ دروج نیرو می‌گرفت و فرمانروایی می‌کرد و جهان آستومند، از آن دروج می‌شد.

۱۳

دروج در میان زمین و آسمان — میان دو مینو — جای می‌گزید.
دروج در میان زمین و آسمان — میان دو مینو — به توانایی و چیرگی می‌رسید.
پس آنگاه آنگَر مینوی زَبَر دست و چیره، از شپند مینوی شکست خورده، گام واپس نمی‌کشید.

۱۴

از قَر و فروغ آنان است که آبها از سرچشمه‌های همیشه جوشان، روانند.
از قَر و فروغ آنان است که گیاهان از ریشه‌های نخشکیدنی بر زمین رویانند.
از قَر و فروغ آنان است که بادهای پراکننده ابرها، از خاستگاههای همیشگی وزانند.

۱۵

از قَر و فروغ آنان است که زنان تخمه فرزندان را در زهدان می‌گیرند.
از قَر و فروغ آنان است که زنان، آبستن فرزندان می‌شوند.
از قَر و فروغ آنان است که زنان باردار، آسان می‌زایند.

۱۶

از قَرَو فروغ آنان است که مرد انجمنی زاده شود: مردی که بتواند در انجمن، سخن خود را به گوشها فروبرد، مردی دانشور که بتواند از گفت و شنود با «گوتَم» پیروز بدرآید.

از قَرَو فروغ آنان است که خورشید، راه خویش را می پیماید.
از قَرَو فروغ آنان است که ماه، راه خویش را می پیماید.
از قَرَو فروغ آنان است که ستارگان، راه خویش را می پیمایند

۱۷

آنان قَرَوشی هایِ آشونانند که در جنگهای سخت، بهترین یار و یاورند.

ای سپیتمان!

[قَرَوشی های] نخستین آموزگاران کیش و [قَرَوشی های] هنوز نازادگان
— سوشیانتهای نوکننده جهان — [در میان] قَرَوشی های آشونان، از همه نیرومندترند.
ای سپیتمان زرتشت!
دیگر قَرَوشی ها (قَرَوشی های آشونان هنوز زنده) از [قَرَوشی های آشونان]
در گذشته، نیرومندترند.

۱۸

آن که در درازنای زندگانی، قَرَوشی های آشونان را بخوبی نگاهداری کند و
مهر فراخ چراگاه و آرشتاد گیتی افزای جهان پرور را به نیکی پاس دارد — خواه
فرمانروای یک سرزمین باشد، خواه شهریار [کشورها] — پیروزترین کسان شود.

۱۹

ای سپیتمان!

این است زور و نیرو و قَرَویاری و پشتیبانی قَرَوشی های توانای پیروزمند
آشونان که ترا براستی از آن آگاهانیدم، قَرَوشی های توانای آشونانی که مرا به یاری
آمدند و یآوری رساندند.

کرده دوم

۲۰

آهوره مزدا به سپیثمان زرتشت گفت:

ای سپیثمان زرتشت!

اگر در این جهان استومند، راهزنی بر سر راه تو آید، اگر از جنگ و نیاز
هراس آور، به تن خویش بیمناک باشی ای زرتشت! آنگاه این گفتار را بازگیر. این
گفتار پیروزمند را بلند بخوان ای زرتشت!

۲۱

فروشی های نیک توانای پاک آشوانان را می ستایم و می سرایم و [به یاری]
همی خوانم.

ما فروشی های وابسته به خانمان و روستا و شهر و کشور و زرتشتوم را
می ستایم.

[فروشی های] آشوانانی را که بوده اند و هستند و خواهند بود، می ستایم.

[فروشی های] همه تیره ها را، نیرومندترین [فروشی های] تیره های نیرومند را
می ستایم.

۲۲

فروشی هایی که آسمان را نگاه داشتند؛ آب را نگاه داشتند؛ زمین را نگاه
داشتند؛ گاو را نگاه داشتند؛ فرزندان هستی یافته را در زهدان مادران نگاه داشتند تا
نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی
یا مادینگی آنان بهم پیوندند.

۲۳

[فروشی هایی] که بسیار بخشنده اند؛ که زورمند فرارسند؛ که نیک فرارسند؛
که نیرومند فرارسند؛ که دلیر فرارسند؛ که از پی دادخواهی فرارسند.

درستیزه خونین، آنان را باید به یاری خواند.

در رزم، آنان را باید به یاری خواند.

در جنگ، آنان را باید به یاری خواند.

۲۴

[آنانند] که یاری خواهان را پیروزی بخشند؛ که نیازمندان را رستگاری دهند؛ که رنجوران را تندرستی ارزانی دارند؛ که آشون را — آشونی که ایشان را ستایش کنان و خشنود کنان زور نیاز آورد — فرّ نیک بخشند.

۲۵

فرّوشی ها بدن جایی که آشون مردان، آشه را بیشتر باور داشته باشند، بدن جایی که بزرگترین نیازها آماده شده باشد، بدن جایی که با آشون مرد ستیزه نورزیده باشند، خشنودتر درآیند.

کرده سوم

۲۶

فرّوشی های نیک توانای پاک آشونان را می ستاییم که زورمندترین سواران، چالاک ترین پشتازان، استوارترین پشتیبانان و شکست ناپذیرترین افزارهای رزم اند و آن کس را که بدو روی آورند، از تاخت و تاز دشمن نگاه دارند.

۲۷

این نیکان را، این بهترینان را — فرّوشی های نیک توانای پاک آشونان را — هنگامی که برسم گسترده ایم، می ستاییم. آنان را در پهنه پیکار و در هنگامه جنگ — آن جا که دلیر مردان در رزمگاه به یکدیگر درآویزند — باید به یاری خواند.

۲۸

مژدا آنان را به یاری خواند، نگاهداری آسمان و زمین و آب و گیاه را، بدن هنگام که شپندمینو آسمان را برافراشت؛ بدن هنگام که آب و زمین و گاو و گیاه را پدید آورد؛ بدن هنگام که فرزندان هستی یافته را در زهدان مادران نگاه داشت تا نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی یا

مادینگی آنان بهم پیوندد.

۲۹

شپندمینو فروشی های نیرومند، آرام گزیده، خوب چشم، تیزبین، نیوشا، دیرزمانی آسوده، بُرزمند، کمر بر میان بسته، در آرامگاه نیک و فراخ جای گرفته، تیز پرواز، بختیار و نامدار را به نگاهبانی آسمان برگماشت.

کرده چهارم

۳۰

فروشی های نیک توانای پاک آشوان را می ستاییم که در دوستی و در کردار، نیکند و مردمان را نیازارند.
مردمانی که شما نیکان، رازداران، تیزبینان، چاره بخشان، نامداران و در رزم پیرومندان را از این پیش، نیاز زده باشند، نزد شما جای گزینند و همنشین دیر پای شما شوند.

کرده پنجم

۳۱

فروشی های نیک توانای پاک آشوان را می ستاییم که با اراده استوار و زورمندی بسیار، با زبردستی به زیان دشمنان درکارند و بازوان پرتوان آن بدخواهان را در پهنه پیکار، از کار بازدارند.

کرده ششم

۳۲

فروشی های نیک توانای پاک آشوان را می ستاییم که پیمان شناس، دلیر و نیرومندند و در برابر نهانگاههای دشمن، ما را پناه بخشند.
میثویان بخشایشگر درمان بخشی که از درمان آشی بهره مندند؛ که بسان زمین

فراخ، همانند رودها دراز و همچون خورشید بلندند.

کرده هفتم

۳۳

فَرَوَشی های نیک توانای پاکِ آشَوَنان را می ستاییم که چالاک، دلیر، کارآزموده و هراس افکن [دررسند و] همه ستیزه دشمنان — خواه دیوان، خوان مردمان [دُرَوَند] — را ناچیز و نابود کنند.

فَرَوَشی هایی که به خواستِ خویش، هماوردان را هنگام تاخت و تاز براندازند.

۳۴

ای تواناترین [آفریدگان]!

شما نیکیهای خود را — پیروزی و برتری چیره شونده آهوره آفریده را — به [مردمان] سرزمینهای ارزانی می دارید که در آن جا از نیکیهای شما به ناروا بهره نگرفته باشند و شما از آنان رنجیده و آزرده و ناخشنود نباشید. آن جا که شما را سزاوارِ ستایش و برازنده نیایش دانند و شما در آن جا راه برگزیده خویش را می پیمایید.

کرده هشتم

۳۵

فَرَوَشی های نیک توانای پاکِ آشَوَنان را می ستاییم؛ آن نامدارانِ در رزم پیروزِ بسیار نیرومندِ سپردار را که از راه راست به راه کژ نگرایند.

آن که پیش می تازد و آن که در پی او می تازد — هر دو — [فَرَوَشی ها را] به یاری همی خوانند.

از بی تازنده، دست یابی بر پشتاز را و پشتاز، رهایی از چنگ دشمن را بانگ یاری خواهی برآورند.

..... ۱

کرده نهم

۳۷

فروشی های نیک توانای پاک آشونان را می ستاییم که رزم آوران بسیار بسیج کنند؛ رزم آورانی رزم افزار بر میان بسته که با درفشهای درخشان برافراشته، به پیکار شتابند.

آنانند که از این پیش — هنگام پیکار «خشتاوی» های دلیر با «دانو» ها — فرارسیدند.

۳۸

شما یید که از این پیش، تاخت و تاز و ستیزه «دانو» های تورانی را درهم شکستید.

به یاری شما بود که پیش از این، «گرشتر» ها — همچنین «خشتاوی» ها و سوشیانتهای دلیر نامور پیروزمند — بسیار نیرومند شدند و خانه های هراس انگیز بیش از ده هزار از فرمانروایان «دانو» ها ویران شد.

کرده دهم

۳۹

فروشی های نیک توانای پاک آشونان را می ستاییم که هر دو بال رده های آراسته سپاه [دشمن] را درهم شکنند؛ دل [سپاه] را از هم بشکافند و یاری رساندن به نیک مردان و به تنگنا درافگندن بد کرداران را، چالاک از پی بتازند.

کرده یازدهم

۴۰

فَرَوَشی های نیک توانای پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم.
 آن توانایانِ دلیرِ پیروزمند در جنگ کامیاب را که گاه بخشنده آسایشند و گاه
 تاخت آورند و گاه تکاپو کنند...^۱
 آن اَشَوَنانی که دادخواه را پیروزی بخشند و خواستار [کامیابی] را کامروا کنند
 و بیمار را تندرستی ارزانی دارند، از پیکری برازنده و روانی والا برخوردارند.

۴۱

فَرَوَشی ها کسی را فَرَنیک بخشند که آنان را مانند آن مرد — زَرُثِشتِ اَشَوَن،
 رادمرد جهانِ آستومند و ردِ مردمان — بستاید به هنگامی که آهنگ کاری داشت؛
 به هنگامی که در بیم و هراس بود.

۴۲

هنگامی که بانگ دادخواه برآید، آنان به شتاب نیروی خیال از فراز آسمان
 فرود آیند؛ همراه با نیروی نیک ساخته و پیروزی آهوره آفریده و برتری چیره شونده و
 سودی که چیزهای گرانبها بخشد و شکوه پاک و فرخنده آورد و به آیینِ بهترین آشه برازنده
 ستایش و شایسته نیایش است.

۴۳

آنان «سَتویس» را در میان زمین و آسمان به گردش درآورند تا دادخواهی
 دادخواهان را بشنود و باران بباراند. باران بباراند و نگاهداری گاو و مردمان را،
 نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه را و یاری رساندن به اَشَوَن
 مردان را گیاهان برویاند.

۴۴

سَتویس زیبای درخشانِ پرفروغ، در میان زمین و آسمان بگردد و دادخواهی

۱. در این جا در متن یک واژه نامفهوم هست.

دادخواهان را بشنود و باران بباراند. باران بباراند و نگاهداری گاو و مردمان را، نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه را و یاری رساندن به آشون مردان را گیاهان برویاند.

کرده دوازدهم

۴۵

فروشی های نیک توانای پاک آشونان را می ستایم که با خود و سپر و رزم افزار از فلز ساخته در پهنه درخشان رزم، می جنگند؛ که نابودی هزاران دیورا خنجر آخته اند.

۴۶

اگر بادی وزیدن گیرد و بوی رزم آوران را به میان آنان^۱ آورد، آنان به سوی رزم آورانی روی آورند که پیروزی سرنوشت آنهاست؛ بدان سویی که رزم آوران پیش از بر کشیدن شمشیر و بر آوردن بازوان، برای آنان — آن فروشی های نیک توانای پاک آشونان — نیاز آورند.

۴۷

هریک از دو گروه رزم آوران که نخست به درست باوری و راست اندیشی آنان را نماز برند، فروشی های نیک توانای پاک آشونان، همراه مهر و رشن و دامویش اوپمن و باد پیروز، بدان گروه روی آورند.

۴۸

آنان سرزمینها [ی دشمن] را — به سود رزم آورانی که فروشی های نیک توانای پاک آشونان، همراه مهر و رشن و دامویش اوپمن و باد پیروز بدیشان روی آورده اند — به یک زخم براندازند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صدهزارها.

۱. فروشی ها

کرده سیزدهم

۴۹

فَرَوَشی های نیک توانای پاک آشَوَنان را می ستاییم که هنگام «هَمَسَپَتَمدم» از آرامگاههای خویش به بیرون شتابند و ده شب پیاپی آگاهی یافتن را در این جا بسربرند:

۵۰

— کدامین کس ما را بستاید؟
 کدامین کس سرود ستایش ما را بخواند و ما را خشنود کند؟
 کدامین کس ما را با دستِ بخشنندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی که بخشش آنها، بخشنده را به [دهش] آشه تواند رساند، پذیرا شود؟
 نام کدام یک از ما را بستاید؟
 روان کدام یک از ما را بستاید؟
 به کدام یک از ما این نیازها را پیشکش کند تا او را خوراک نکاستنی جاودانی بخشد؟

۵۱

کسی که آنان را با دستِ بخشنندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی که بخشش آنها، بخشنده را به [دهش] آشه تواند رساند، بستاید، فَرَوَشی های نیک توانای پاک آشَوَنان — اگر رنجیده و آزرده و ناخشنود نباشند — او را خواستار شوند:

۵۲

این خانه از انبوه ستوران و مردان بهره مند باد!
 این خانه از اسبِ تیزتک و گردونه استوار بهره ور باد!
 این خانه از مردِ پایدار انجمنی برخوردار باد! مردی که همواره ما را با دستِ بخشنندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی می ستاید که بخشش آنها، بخشنده را به [دهش] آشه تواند رساند.

کرده چهاردهم

۵۳

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که آبهایِ مَزدا آفریده را به
آبراهه های زیبا رهنمون شدند؛ [آبهایِ] برجای ایستاده، که تا دیرزمانی پس از
آفرینش روان نبودند.

۵۴

اکنون آن آبها خشنودیِ آهوره مَزدا و امشاشپندان را در آبراهه های مَزدا آفریده
به سوی جاهای برگزیده فرشتگان، به سوی سرزمینهایی که در فرمان آمده است، روانند.

کرده پانزدهم

۵۵

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که گیاهان بارور را به
باغهای زیبا رهنمون شدند؛ [گیاهانی] برجای مانده. که تا دیرزمانی پس از آفرینش
رویاب نبودند.

۵۶

اکنون آن گیاهان، خشنودیِ آهوره مَزدا و امشاشپندان را در راههایِ مَزدا آفریده،
در جاهای برگزیده فرشتگان، به هنگامی که در فرمان آمده است، رویانند.

کرده شانزدهم

۵۷

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که ستارگان و ماه و خورشید
و آئیران را به راههایی پاک رهنمون شدند. آنها از این پیش، دیرزمانی از بیمِ ستیزه و
تاخت و تازِ دیوان، برجای مانده بودند و جنبشی نداشتند.

۵۸

اکنون آنها به پایان راه گرایند تا به واپسین پایگاهِ گردشِ خویش — به روزگارِ

نیک نوشدن گیتی — رسند.

کرده هفدهم

۵۹

فروشی های نیک توانای پاک آشونان را می ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان،
دریای درخشان فراخ کُرت را نگاهبانی می کنند.

کرده هیجدهم

۶۰

فروشی های نیک توانای پاک آشونان را می ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان،
ستاره هفتورنگ را نگاهبانی می کنند.

کرده نوزدهم

۶۱

فروشی های نیک توانای پاک آشونان را می ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان پیکرِ
سام گرشاسپ گیسور و گرزبُردار را نگاهبانی می کنند.

کرده بیستم

۶۲

فروشی های نیک توانای پاک آشونان را می ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان تخمه
سپیشمان زرتشت پاک را نگاهبانی می کند.^۱

۱. به نوشته «بند هشن» فرّه زرتشت در دریاچه کیانسیه نگاهداری می شود و نه تخمه او. — یاد. زیر
«اوخشیت ارت».

کرده بیست و یکم

۶۳

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که اگر سالارِ جنگاوران
اَشَوَن باشد و آنان از او خشمگین و ناخشنود و آزرده و رنجیده نباشد، در سوییِ راست او
می جنگند.

کرده بیست و دوم

۶۴

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم. آنان بزرگتر، توانمندتر،
دلیرتر، نیرومندتر، پیرومندتر، درمان بخش تر و کارآمدتر از آیند که در سخن بگنجند.
دهها هزار تن از آنان در میان نیازآورندگان فرود می آیند.

۶۵

ای سپیشمان زَرْتُشت!
هنگامی که آنها با فرمزا آفریده از دریایِ قَراخ گرت سرازیر شود، فَرَوَشی های
توانایِ پاکِ اَشَوَنان بپاخیزند: چندین چندین صدها، چندین چندین هزارها، چندین
چندین ده هزارها...

۶۶

تا هریک، خانواده و روستا و کشور و سرزمین خویش را در پی بدست آوردن
آب برآید و اینچنین گوید:
— آیا سرزمین ما باید خشک و ویران شود؟

۶۷

[فَرَوَشی ها] در پهنه رزم، برای خانه و سرزمین خویش می جنگند؛ برای آن جا
که خانه و کاشانه داشته اند؛ آنچنان که گویی دلیرمردی رزم افزار بر میان بر بسته،
دارایی فراهم آورده خویش را پاس می دارد.

۶۸

هریک [از فروشی ها] که در رساندن آب به خانواده و روستا و کشور و سرزمین خویش کامیاب شود، اینچنین گوید:
— سرزمین ما باید خرم و سرسبز شود و ببالد.

۶۹

هنگامی که شهریار توانای کشور از دشمن کینه ور به هراس افتد، فروشی های توانا را به یاری می خواند.

۷۰

فروشی های توانای آشوانان — اگر از او خشمگین و ناخشنود و آزرده و رنجیده نباشند — به سوی او پرواز می کنند، چنان که گویی مرغی نیک شهر به پرواز درمی آید.

۷۱

آنان، او را در ستیز با دیوان پنهان و «ورن» های فریفتار و «کَیْد» ی تباهاکار و آهریمن مرگ آفرین ناپاک، همچون رزم افزار و سپر و زره بکار آیند؛ چنان که گویی به یک صد و به یک هزار و به ده هزار سنگر، زخم فرود آمده باشد.

۷۲

بدین سان، نه تیغ خوب آخته، نه گرز خوب نشانه گرفته، نه تیر خوب رها شده، نه نیزه خوب پرتاب شده و نه سنگهای فلاخن با نیروی بازوان انداخته، بدو رسد.

۷۳

آنان — فروشی های آرام گزیده نیک توانای پاک آشوانان — پدیدار شوند؛ خود را نمایان کنند و آماده آن شوند که آگاهی یابند:

۱ ۱

۷۴

منشهای آفریده را می ستاییم.
 «دین» سوشیانتها را می ستاییم.^۲
 روانهای ستورانِ پرورده را می ستاییم.
 [روانهای] جانورانِ زمینی را می ستاییم.
 [روانهای] جانورانِ آبی را می ستاییم.
 [روانهای] خزندگان را می ستاییم.
 [روانهای] پرندگان را می ستاییم.
 [روانهای] چرندگان را می ستاییم.
 قَرَوَشی ها [ی همه این جانوران] را می ستاییم.

۷۵

قَرَوَشی ها را می ستاییم. رادمردان را می ستاییم.
 دلیران را می ستاییم. دلیرترینان را می ستاییم.
 آشونان را می ستاییم. آشون ترینان را می ستاییم.
 نیرومندان را می ستاییم. نیرومندترینان را می ستاییم.
 استواران را می ستاییم. پیروزمندان را می ستاییم.
 زورمندان را می ستاییم. زورمندترینان را می ستاییم.
 چالاکان را می ستاییم. چالاک ترینان را می ستاییم.
 تُخشایان را می ستاییم. تُخشاترینان را می ستاییم.

۷۶

قَرَوَشی های نیک توانای پاکِ آشونان، تُخشاترین آفریدگانِ دو مینویند که از
 این پیش، هنگام آفرینش آن دو — شَپَند مینو و آنگَر مینو — با شور و جنبش بپا خاستند.

۷۷

هنگامی که آنگَر مینو به پتیارگی با آفرینشِ نیکِ آشه سربِ آورد، بهمن و آذر

۲. «دین» در این جا به معنی کیش نیست. — یاد. پایان کتاب.

گام پیش نهادند.

۷۸

آنان پتیارگی انگترمینوی تباہکار را چنان بی اثر کردند که نتوانست آبها را از رفتن و گیاهان را از رستن بازدارد.
آبهای نیرومند آفریدگار توانا و شهریار یگانه آهوره مزدا، بی درنگ روان شدند و گیاهان رستن آغاز کردند.

۷۹

همه آبها را می ستایم. همه گیاهان را می ستایم.
همه فروشی های نیک توانای پاک آشوان را می ستایم.
آبها را نام می بریم و می ستایم.
گیاهان را نام می بریم و می ستایم.
فروشی های توانای پاک آشوان را نام می بریم و می ستایم.

۸۰

اینک در میان همه فروشی های آزی، فروشی آهوره مزدا را می ستایم که بزرگترین و بهترین و زیباترین و استوارترین و هوشیارترین و برزمتندترین و در آشه بلند پایگاه ترین [میثویان] است...

۸۱

... که روان سپید روشن درخشانش، «مئثره» است و پیکرهایی که او می پذیرد، زیباترین و بزرگترین پیکره های آمشاسپندان است.
خورشید تیز اسب را می ستایم.

کرده بیست و سوم

۸۲

فروشی های نیک توانای پاک آشوان را می ستایم.
آمشاسپندان، شهریاران تیزبین بلند بالای بسیار زورمند دلیر آهورایی را

می‌ستاییم که ورجاوندانِ جاودانه‌اند...

۸۳

... که هر هفت یکسان اندیشند؛ که هر هفت یکسان سخن گویند؛ که هر هفت، کرداری یکسان دارند؛ که در اندیشه و گفتار و کردار یکسانند و همه را یک پدر و یک سرور است: آهوره‌مَزدا.

۸۴

هریک از آنان روان دیگری را تواند نگریست که به اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک و به گرزمان اندیشد.
راه آنان — هنگامی که به سوی نیاز زور پرواز می‌کنند — تابناک است.

کرده بیست و چهارم

۸۵

فَرَوَشی‌های نیک توانای پاکِ آشَوَنان را می‌ستاییم.
فَرَوَشی آذر «اوروازیشت» ی پاکِ انجمنی، فَرَوَشی سروشِ پارسایِ دلیر
«تن-مَنُشَره» ی سخت رزم‌افزارِ آهورایی و فَرَوَشی نریوسنگ را می‌ستاییم.

۸۶

فَرَوَشی رَشنِ راست‌ترین، فَرَوَشی مَهرِ فراخ چراگاه، فَرَوَشی «مَنُشَره» ی ورجاوند، فَرَوَشی آسمان، فَرَوَشی آب، فَرَوَشی زمین، فَرَوَشی گیاه، فَرَوَشی گاو، فَرَوَشی «گَیَه»^۱ و فَرَوَشی دو جهانِ آشَوَن را می‌ستاییم.

۸۷

فَرَوَشی گَیومَرْتِ آشَوَن را می‌ستاییم، نخستین کسی که به گفتار و آموزشِ آهوره‌مَزدا گوش فراداد و از او خانواده‌سرزمینهای ایرانی و نژادِ ایرانیان پدید آمد.
اینک بخشایش و فَرَوَشی زَرَتُشتِ سپیشمانِ آشَوَن را می‌ستاییم...

۱. = گیومرت (— یاد. گیه و گیومرت).

۸۸

... نخستین کسی که نیک اندیشید، نخستین کسی که نیک سخن گفت، نخستین کسی که نیک رفتار کرد.

نخستین آثربان، نخستین ارتشتار، نخستین برزیگر ستور پرور، نخستین کسی که پیاموخت، نخستین کسی که پیاموزاند، نخستین کسی که ستور را، آشه را، «مَثَرَه‌ی وَرجاوند» را، فرمانبرداری از «مَثَرَه‌ی وَرجاوند» را، شهریارِ میثوی را و همه نهادهای نیکِ مزدا آفریده را که از آن آشه است، برای خود پذیرفت و دریافت.

۸۹

نخستین آثربان، نخستین ارتشتار، نخستین برزیگر ستور پرور، نخستین کسی که از دیوروی گردانید و مردمان را بپرورد. نخستین کسی که در جهانِ آستومند، [نماز] «آشِم وُهو...» خواند؛ دیوان را نفرین کرد و خستو شد که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و آهورایی کیش است.

۹۰

اوست نخستین کسی که در جهانِ آستومند، سخنی را که در دینِ آهوره به زیان دیوان است، برخواند.
اوست نخستین کسی که در جهانِ آستومند، سخنی را که در دینِ آهوره به زیان دیوان است، نوید داد.
اوست نخستین کسی که در جهانِ آستومند، آنچه را که از دیوان است، ناستودنی و ناسزاوار برای نیایش خواند.
اوست پهلوانِ سراسرِ زندگیِ خوش و نخستین آموزگارِ سرزمینها.

۹۱

به دستیاری او، همه «مَثَرَه‌ی وَرجاوند» که در سرود «آشِم وُهو...» ست، آشکار شد.

اوست ردِ جهانی و ردِ میثوی گیتی.
اوست ستایشگرِ آشه که بزرگترین و بهترین و نیکوترین نهاد است.

اوست پیام آور دینی که بهترین همه دینهاست.

۹۲

اوست که همه آشامشپندان — همکام با خورشید^۱ — به خواست خویش و به خشنودی درون و درست باوری، او را رد جهانی و رد میثوی گیتی خواستند و ستایشگر آشه که بزرگترین و بهترین و نیکوترین نهاد است و پیام آور دینی که بهترین همه دینهاست، خواندند.

۹۳

هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان شادمان شدند.
هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان بالیدند.
هنگام زادن و بالیدنش، همه آفریدگان شپندمینو به خود مژده رستگاری دادند:

۹۴

— خوشا به روزگار ما! اینک آتربانی زاده شد: سپیتمان زرتشت!
از این پس، زرتشت ما را با نیاز زور و برسم گسترده بستاید.
از این پس، دین نیک مزدا در هفت کشور گسترده شود.

۹۵

از این پس، مهر فراخ چراگاه، فرمانروایان کشور را نیروبخشد و آشوبها را فرونشاند.
از این پس، آپام نپات توانا، فرمانروایان کشور را نیروبخشد و سرکشان را لگام زند.
اینک آشونی و فروشی «مدیوماه» آشون، پسر «آرامشتی» را می ستاییم که نخستین بار، گفتار و آموزش زرتشت را گوش فراداد.

۱. — مهر. بند ۵۱ و گاه. یس. ۲۸، بند ۸

کرده سی و یکم

۱۴۳

فَرَوَشی های آشَوَن مردان سرزمینهای ایرانی را می‌ستاییم.

۱. از این بند تا پایان بند ۱۴۲ (= پایان کرده سی ام) فهرست بلندی از نامهای آشَوَنان و نام آورانانی را دربر می‌گیرد که فَرَوَشی آنان ستوده می‌شود. از آن جا که آوردن این همه نام دشوار اوستایی در این جا، خواننده فارسی زبان امروزی را سودی ندارد، ما این بندها را حذف می‌کنیم و تنها برخی از نامهای مشهور را که در اساطیر و حماسه و ادب ایران جای ویژه‌ای دارند، در این یادداشت می‌آوریم:

«ایسَت و اِستَر» (= ايسدواستر) و «اَوَرَوَتَنَتَر» (= اَرَوَتَنَر) و «هُوَچِشَر» (= خورشیدچهر) پسران زرتشت، «کوی ویشناسب» (= کی گشتاسب یا گشتاسب در شاهنامه)، «زیری ویری» (= زیر در شاهنامه) برادر گشتاسب، «پشتوتو» و «مِشَتودات» (= پشتوتن و اسفندیار در شاهنامه) پسران گشتاسب، «بستویری» (= نَسَور در شاهنامه که درست آن بستور است) پسر زیرر، «کَوارشَمَن» (= گَرزَم در شاهنامه)، «فَرشَوَشتَر» و «جاماسب» دو برادر از خاندان «هُوَو» (یا هَوَو) از نام آوران دربار کی گشتاسب و نخستین پیروان دین زرتشت که نام دومی (جاماسب) در شاهنامه هم آمده است، «ثَرِیت» (= اترط در شاهنامه) پدر گرشاسب، «یَوایِشت» از خاندان «فَریان» تورانی (= یوشت فریان در مرزبان‌نامه)، «اَوخَشِیت اِرت» (= اوشیدر یا هوشیدر یا هوشیدر بامی) و «اَوخَشِیت نِم» (= اوشیدرماه یا هوشیدرماه) و «اَشَتوت اِرت» سوشیانتها یا رهاندگان دین مزدپرستی، «بِیم» پسر «ویونگَهوت» (= جم یا جمشید در شاهنامه و جاهای دیگر)، «تَرِیتون» پسر «آثوی» (= فریدون پسر آئیین در شاهنامه)، «اَوَشَتَر» وزیر کاووس که به دانا یا زیرک مشهور است، «اَوَزو» پسر «توماسب» (= زو پسر طهماسب در شاهنامه)، «اَغَرِیژَت» (= اغریث در شاهنامه و متنهای دیگر) برادر افراسیاب، «مَنوش چِشَر» از خاندان «آیریاو» (= منوچهر نبیره ایرج در شاهنامه)، «کوی گَوات» (= کیقباد در شاهنامه)، «کوی اومَدَن» (= کی کاوس یا کاوس در شاهنامه)، «کوی سیاوَرشَن» (= سیاوش یا سیاوخش یا سیاوش در شاهنامه و متنهای دیگر)، «کوی هوشرو» (= کیخسرو یا خسرو در شاهنامه و جاهای دیگر)، «کِرِساسب» (= گرشاسب در شاهنامه و گرشاسب‌نامه و متنهای دیگر)، «هُوشِینگَه» (= هوشنگ در شاهنامه)، «هُووی» دختر فَرشَوَشتَر و همسر زرتشت، «فَرنی» و «فَرنیتی» و «هُور وِچِستا» دختران زرتشت، «هُوتوسا» از خاندان نوذر همسر کی گشتاسب، دوشیزگان «مَروَتَنَت فِذری» و «وَنگَهوفِذری» و «اِردَت فِذری» (یا «ویسپ تَور ویری») مادران سوشیانتها یا رهاندگان سه گانه دین مزدپرستی که هر سه از تخمه یا فرّه زرتشت در دریاچه هامون آبستن می‌شوند و در پایان کار جهان هرکدام با فاصله زمانی یک هزاره از دیگری، فرزند خود را به جهان می‌آورند.

فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای ایرانی را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای تورانی را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای تورانی را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای سیریم را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای سیریم را می‌ستاییم.

۱۴۴

فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای ساینی را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای ساینی را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای داهی را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای داهی را می‌ستاییم.

۱۴۵

فَرَوَشی های اَشَوَن مردان همه سرزمینها را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن زنان همه سرزمینها را می‌ستاییم.
 همه فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را از گیومرت تا سوشیانت پیروزمند
 می‌ستاییم.

۱۴۶

بشود که فَرَوَشی های نیکان، بزودی در این جا به دیدار ما بشتابند.
 بشود که آنان به یاری ما آیند.
 بشود که ما را — هنگامی که به تنگنا افتاده‌ایم — با یآوری آشکار خویش،
 نگاهداری کنند؛ با پشتیبانی مانند مَزدا آهوره و سُروش پارسایِ توانا و «مَثَرَه‌یِ
 وَرِجاوَنِد» دانا — آن پیکِ دشمنِ دیو که از مَزدا آهوره‌یِ دیوستیز است — که زَرْتُشت را
 به پناه‌بخشی جهان آستومند فرستاد.

۱۴۷

ای فَرَوَشی های اَشَوَنان! ای نیکان! ای آبها! ای گیاهان!
 شادمان و گرامی در این خانه فرود آید و آرام گزینید و بمانید.

ای توانایان! ای تواناترینان!

در این جا آثربانان کشور — که به آشه می‌اندیشند — دستها را در ستایش شما و به خواستاری یاری برای ما برآورده‌اند.

۱۴۸

اینک فروشی همه آشون مردان و آشون زنان را می‌ستاییم که روانهایشان سزاوار ستایش و فروشی هاشان شایسته دادخواهی است.
اینک فروشی همه آشون مردان و آشون زنان را می‌ستاییم؛ فروشی های آنان که آهوره‌مزدای آشون، ستایشگران‌شان را پاداش بخشد.
ما از زرتشت شنیدیم که او خود^۱، نخستین و بهترین آموزگار دین آهورایی است.

۱۴۹

اینک ما «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فروشی» نخستین آموزگاران و نخستین پیروان کیش، آن آشون مردان و آشون زنان را که انگیزه پیروزی آشه بوده‌اند، می‌ستاییم.
اینک ما «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فروشی» پیام‌آوران دین، آن آشون مردان و آشون زنان را که انگیزه پیروزی آشه بوده‌اند، می‌ستاییم.

۱۵۰

آموزگاران کیش را که از این پیش در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها بوده‌اند، می‌ستاییم.
آموزگاران کیش را که هم اکنون در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها هستند، می‌ستاییم.
آموزگاران کیش را که از این پس در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها خواهند بود، می‌ستاییم.

۱۵۱

آموزگارانی کیش را که در خانمانها، روستاها، شهرها و کشورها به بنیادگذاری خانه و روستا و شهر و کشور کامیاب شدند، به آشه کامیاب شدند، به «مَثَرَه‌ی وَرجاوند» کامیاب شدند، به رهایی روان کامیاب شدند و به برخورداری از همه خوشیها کامیاب شدند می‌ستاییم.

۱۵۲

زَرُشت رَدِ جهانی و رَدِ میثوی و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان آستومند را می‌ستاییم که نیک‌خواه‌ترین آفریدگان، بهترین شهریار آفریدگان، شکوهمندترین آفریدگان، فَرَه‌مندترین آفریدگان، به ستایش برازنده‌ترین آفریدگان، به نیایش سزاوارترین آفریدگان، شایسته‌ترین آفریده‌ای که خشنودی وی خواسته شود، به آفرین شایسته‌ترین آفریدگان و نزد هریک از آفریدگان، براستی ستوده و برازنده ستایش و شایسته نیایش به آیین بهترین آشه خوانده شده است:

۱۵۳

این زمین را می‌ستاییم.
آن آسمان را می‌ستاییم.
همه چیزهای خوب میان زمین و آسمان را می‌ستاییم.
آنچه را برازنده ستایش و شایسته نیایش و درخور پرستش مردم آشون است، می‌ستاییم.

۱۵۴

روانهای جانوران سودمند دشتی را می‌ستاییم.
اینک روانهای آشون مردان و آشون زنان را — در هر جا که زاده شده باشند — [می‌ستاییم]؛ مردان و زنانی که با «دین» نیکشان برای پیروزی آشه کوشیده‌اند و می‌کوشند و خواهند کوشید.

۱۵۵

«جان» و «بوی» و «دین» و «روان» و «فَرَوَشی» آشَوَن مردان و آشَوَن زنانی را که دین آگاه و پیروز بوده‌اند و هستند و خواهند بود، می‌ستاییم؛ آنان که برای آشه پیروزی بدست آوردند.

«بِنِگَه هاتَم ...»

«یَنَه آهو وِیَریو ...»

۱۵۶

بشود که فَرَوَشی‌های توانای بسیار نیرومند پیروز آشَوَنان و فَرَوَشی‌های نخستین آموزگاران کیش و فَرَوَشی‌های پیام‌آوران، خشنود بدین خانه خرامند.

۱۵۷

بشود که فَرَوَشی‌ها در این خانه خشنود شوند و ما را پاداش نیک و آمرزش سرشار خواهند.

بشود که آنان از این خانه خشنود بازگردند.

بشود که آنان سرودهای ورجاوند و آیینهای نیایش ما را به آهوره‌مَزدا و آمشاسپندان برسانند.

مبادا که آنان گله‌مند از ما مَزداپرستان، از این خانه دور شوند.

۱۵۸

«یَنَه آهو وِیَریو ...»

فَرَوَشی‌های توانای بسیار نیرومند آشَوَنان و فَرَوَشی‌های نخستین آموزگاران کیش و فَرَوَشی‌های پیام‌آوران را درود می‌فرستم.

«آشِم وُهو ...»

«آهَمایی رَیشِچَه ...»^۱

کرده یکم

۱

«بهرام» آهوره آفریده را می‌ستاییم.

زرتشت از آهوره مزدا پرسید:

ای آهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان آستومند! ای آشون!

— کدام یک از ایزدان میثوی، زیناوندتر است؟

آنگاه آهوره مزدا گفت:

ای سپیتمان زرتشت!

آن ایزد میثوی، بهرام آهوره آفریده است.

۲

بهرام آهوره آفریده نخستین بار، به کالبد بادِ شتابانِ زیبایِ مزدا آفریده‌ای به سوی

او^۱ وزید و فر مزدا آفریده، فر نیک مزدا آفریده و درمان و نیرو آورد.

۳

آنگاه بهرام آهوره آفریده بسیار نیرومند، بدو گفت:

من نیرومندترین، پیروزترین، قره‌مندترین، نیکترین، سودمندترین و

درمان‌بخش‌ترین [آفریدگان]م.

۴

من ستیهندگی را، ستیهندگی همه دشمنان را — چه جادوان و پریان، چه

گوی ها و کَرَب های ستمکار — درهم می شکنم.

۵

برای قَر و فروغش، من او را — آن بهرام مَزدا آفریده را — با نماز [ی به بانگ] بلند می ستایم.

بهرام مَزدا آفریده را — به شیوۀ نخستین آیینِ آهوره — با هومِ آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ خِرَد و «مَثَرَه» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رما می ستایم.

«یَنگَه هاتم ...»

کرده دوم

۶

۱

۷

بهرام آهوره آفریده، دومین بار به کالبدِ وَرزایِ زیبایِ زرین شاخی به سوی او آمد. برفراز شاخهای او، «آم» ی نیک آفریده بُرزمند هویدا بود.
بهرام آهوره آفریده، اینچنین پدیدار شد.

۲

کرده سوم

۸

.....

۱. بند ۱ همین یشت در این جا و در آغاز دیگر کرده ها (تا کرده دهم) می آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می گذاریم.

۲. بند ۵ همین یشت، در این جا و در پایان همه کرده های دیگر می آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می گذاریم.

۹

بهرام آهوره آفریده، سومین بار به کالبدِ اسبِ سپیدِ زیبایِ زرد گوش و زرین لگامی به سوی او آمد. برپیشانی او، «آم»ی نیک آفریده بُرزمتند هویدا بود. بهرام آهوره آفریده، اینچنین پدیدار شد.

کرده چهارم

۱۰

۱۱

بهرام آهوره آفریده، چهارمین بار به کالبدِ اُشترِ سرمستِ گازگیرِ جست و خیز کننده تیزتکِ رهسپاری — که پشمش جامهٔ مردمان را بکار آید — به سوی او آمد...

۱۲

... [اُشتری] که در میانِ نرانِ جفت گیر — [هنگامی که] به ماده اُشتران روی آورد — دارای گرایش فراوانی است. (ماده اُشترانی که در پناه اُشترِ نرِ سرمستی باشند، آسوده ترند.)

[اُشتری] که شانه هایش پر زور و کوهانهایش نیرومند است و چشمان و سری با هوش دارد؛ [اُشتری] با شکوه و بلند و نیرومند...

۱۳

... [اُشتری] روشن رنگ که چشمان تیزبینش در شب تیره از دور می درخشد؛ که از سرا، کفِ سپید فروپاشد؛ که برزانوان و پاهای خوبِ خویش ایستاده، همچون شهریارِ یگانه فرمانروایی گرداگردِ خویش را می نگرد. [بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

کرده پنجم

۱۴

.....

۱۵

بهرام آهوره آفریده، پنجمین بار به کالبید گراز نرینه تیز چنگال و تیز دندان و
تکاوری به سوی او روی آورد...
... [گرازی] که به یک زخم بکشد؛ [گراز] خشمگینی که بدو نزدیک نتوان شد؛
[گراز] دلیری با چهره خال خال که آماده [جنگ] است و از هرسو بتازد.
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده ششم

۱۶

.....

۱۷

بهرام آهوره آفریده، ششمین بار به کالبید مرد پانزده ساله تابناک روشن چشم
زیبایی با پاشنه های کوچک، به سوی او خرامید.
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده هفتم

۱۸

.....

۱۹

بهرام آهوره آفریده، هفتمین بار به کالبید «وارغن» که [شکار خود را] با

چنگالها بگیرد و با نوک پاره کند، به سوی او پرید...
... وارغَن که در میان پرندگان، تندترین و در میان بلندپروازان، سبک پروازترین
است...

۲۰

... در میان جانداران، تنها اوست که خود را از تیرِ پَران — اگر چه آن تیر، خوب پرتاب
شده و در پرواز باشد — تواند رهانید.^۱
اوست که سپیده دمان، شهر آراسته به پرواز درآید و از بامدادان تا شامگاهان به
جست و جوی خوراک برآید...

۲۱

... اوست که در تنگه‌های کوهساران [شهر] بپسaud، که بر ستیخ کوهها [شهر]
بپسaud، که در ژرفای دره‌ها و بستر رودها [شهر] بپسaud، که بر شاخساران درختان
[شهر] بپسaud و به بانگ مرغان گوش فرادهد.
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده هشتم

۲۲

.....

۲۳

بهرام آهوره آفریده، هشتمین بار به کالبد قوچ دشتی زیبایی با شاخهای پیچ در
پیچ به سوی او روان شد.
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

۱. در متن، در این جا عبارت «او یا هیچ کس دیگر» آمده است که بنا بر روال سخن و وزن شعر، افزوده
می‌نماید.

کرده نهم

۲۴

۲۵

بهرام آهوره آفریده، نهمین بار به کالبد بُرگشتنِ دشتیِ زیبای با شاخهای سرتیز
به سوی او رهسپار شد.
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

کرده دهم

۲۶

۲۷

بهرام آهوره آفریده، دهمین بار به کالبدِ مردِ رایومندِ زیبای مَزدا آفریده‌ای که
دشنه‌ای زرکوب و آراسته به گونه‌گون زیورها دربرداشت، به سوی او گام برداشت
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

کرده یازدهم

۲۸

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم که [مردان را] دلیری بخشد؛ که [بدخواهان را]
مرگ آورد؛ که [جهان را] نو کند؛ که [مردمان را] آشتی نیک بخشد و بخوبی به
کامیابی رساند.
زَرْتُشْنِتِ اَشَوَن، پیروزی در اندیشه را، پیروزی در گفتار را، پیروزی در کردار
را، پیروزی در پرسش و پاسخ را بدو نماز برد.

۲۹

بهرام آهوره آفریده، او را تخمه بارون، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که ماهی «کَر» در آب داراست که خیزابی همچند مویی را در رود «رنگها» دور کرانه، در ژرفای هزار بالای آدمی تواند دید.

.....

کرده دوازدهم

۳۰

۱ ۱

۳۱

بهرام آهوره آفریده، او را تخمه بارون، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که اسب داراست که در شب تیره و بی ستاره و پوشیده از ابر، موی اسبی بر زمین افتاده را باز تواند شناخت که از یال یا دُم اسب است.

.....

کرده سیزدهم

۳۲

۱ ۱

۳۳

بهرام آهوره آفریده، او را تخمه بارون، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که کرکس زرین طوق داراست که پاره گوشتی همچند مُشتی را از دوری نه کشور باز تواند شناخت؛ اگرچه در بزرگی، چون تابش سِر سوزنی درخشان بنماید.

.....

کرده چهاردهم

۳۴

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم.
 زرتشت از آهوره مزدا پرسید:
 ای آهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان! آستومند! ای آشون!
 اگر من از جادویی مردمان بسیار بدخواه آزاده شوم، چاره آن چیست؟

۳۵

آنگاه آهوره مزدا گفت:
 پری از مرغ «وارغن»^۱ بزرگ شهپر بجوی و آن را بر تن خود بپساو و بدان پر،
 [جادویی] دشمن را ناچیز کن.

۳۶

کسی که استخوانی یا پری از این مرغ دلیر با خود داشته باشد، هیچ مرد توانایی
 او را از جای بدر نتواند برد و نتواند کشت.
 آن پر مرغکان مرغ^۱ بدان کس پناه دهد و بزرگواری و قریب‌بسیار بخشد.

۳۷

پس فرمانروا و سردار کشور — آن آدمی کش — بکشد؛ [اما] نه صد [تن] را.
 او آنان را^۲ یکباره نکشد. او تنها یکی را بکشد و بگذرد.

۳۸

آن کس که [این] پریا اوست، همگان از او هراسانند؛ همان‌سان که همه
 دشمنان از من^۳ به تن خویش بیمناکند. همه دشمنان از نیرو و پیروزی که در خویشتن
 من هست، ترسانند...

۱. تعبیری است مانند «موبدان موبد» برای بزرگداشت «وارغن».

۲. مردان را

۳. آهوره مزدا

۳۹

... آن پیروزی که فرمانروایان آرزومند آتند؛ فرمانروازادگان آرزومند آتند؛ ناموران آرزومند آتند؛ کاووس آرزومند آن بود.
... آن پیروزی که [نیروی] اسبی را دربر دارد؛ [نیروی] اُشترِ سرمستی را دربر دارد؛ [نیروی] آبی ناوتاک را دربر دارد...

۴۰

... آن پیروزی که فریدون دلیر داشت؛ کسی که آژی دهاک را فروگرفت؛ [آژی دهاک] سه پوزه سه کله شش چشم را، آن دارنده هزار [گونه] چالاکی را، آن دیو بسیار زورمند دروج را، آن دُرَوندِ آسیب رسانِ جهان را، آن زورمندترین دروجی را که آهریمن برای تباه کردنِ جهانِ آشه، به پتیارگی در جهانِ آستومند بیافرید.

.....

کرده پانزدهم

۴۱

بهرام آهوره آفریده را می ستاییم.
بشود که پیروزی و قَر [بهرام]، این خانه و گله گاوان را فرا گیرد؛ همان سان که «سیمرغ» و ابر بارور کوهها را فرامی گیرند.

.....

کرده شانزدهم

۴۲

بهرام آهوره آفریده را می ستاییم.
ز رُشت از آهوره مزدا پرسید:
ای آهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!
بهرام آهوره آفریده را در کجا باید نام برند و به یاری خوانند؟

در کجا [باید او را] بستایند و نیایش بگزارند؟

۴۳

آنگاه آهوره مردا گفت:

ای سپشتمان زرتشت!

هنگامی که دو سپاه در برابر یکدیگر ایستند و آرایش رزم گیرند؛ اما پیشروان به پروزی واپسین نرسند و شکست خوردگان به شکستی سخت، دچار نشوند...

۴۴

... چهار پر [وارغن] بر سر راه هر دو سپاه بیفشان.

هریک از دو سپاه که نخستین بار «آم» ی نیک آفریده و بُرزمند و بهرام آهوره آفریده را نیاز پیشکش آورد، پروزی از آن او شود.

۴۵

آم و بهرام آهوره آفریده — هر دو پشتیبان، هر دو نگاهبان، هر دو پاسدار — را آفرین می فرستم.

هردوان بدین جا و بدان جا پرواز کنند. هردوان به بالا پرواز کنند.

۴۶

ای زرتشت!

این «مئثره» [ی ورجاوند] را به هیچ کس جز به پدر یا برادر تنی یا به آثربان وابسته به گروههای سه گانه، میاموز.

این سخنی است نیرومند و استوار؛ نیرومند و به گشاده زبانی باز گفته؛ نیرومند و چاره بخش.

این سخنی است که سر پریشان را سامان بخشد و زخم فرود آمده را [به فرود آورنده] باز گرداند.

.....

کرده هفدهم

۴۷

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم که همگام با مهر و رشن، به میان رده‌های آرایش
رزم گرفته جنگاوران رود و پرسد:

— کدامین کس مهر دُروج است؟

— کدامین کس از رشن روی برتابد؟

— کدامین کس را بیماری و مرگ بخشم، من که چنین توانم کرد؟

۴۸

پس آهورا مزدا گفت:

اگر مردمان، بهرام آهوره آفریده را آنچنان که بشاید، نیاز پیشکش آورند و
ستایش و نیایش سزاوار و به آیین بهترین آشه بگذارند، هرآینه سیلاب و [بیماری]
«گر» و «گبست» و گردونه‌های رزم‌آوران دشمن با درفشهای برافراشته به سرزمینهای
ایرانی راه نیابند.

۴۹

زرتشت از او پرسید:

ای آهوره مزدا!

— کدام است ستایش و نیایش برازنده بهرام آهوره آفریده به آیین بهترین آشه؟

۵۰

آنگاه آهوره مزدا گفت:

مردان سرزمینهای ایرانی باید او را گوسفندی یک رنگ — سپید یا سیاه یا
رنگی دیگر — بریان کنند.

۵۱

از آن نیاز، راهزن یا زن روسپی یا [نا] آشونی را که «گاهان» نمی‌سراید و
برهم زن زندگانی و پتیاره دین آهورایی زرتشت است، نباید بهره‌ای برسد.

۵۲

اگر از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا] آشونی را که «گاهان» نمی‌سراید و
برهم زنِ زندگانی و پتیارهٔ دینِ آهورایی زرتشت است، بهره‌ای برسد، هرآینه بهرام
آهوره آفریده چاره و درمان را بگیرد...

۵۳

... پس به ناگاه سیلاب سرزمینهای ایرانی را فراگیرد؛ به نگاه سپاه دشمن به
سرزمینهای ایرانی درآید؛ به ناگاه سرزمینهای ایرانی درهم شکند: پنجاهها صدها،
صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۵۴

پس آنگاه، او^۱ بانگ برآورد:

ای مردم!

آیا در این هنگامه که دیوان «ویامبور» و مردمان دیوپرست خون می‌ریزند و
[سیل خون] روان می‌کنند، بهرام آهوره آفریده و گوشورون شایسته ستایش و نیایش
نیستند؟

۵۵

در این هنگامه که دیوان ویامبور و مردمان دیوپرست، گیاه «هیرسی» و هیزم
«نیمذگ» را در آتش می‌افکنند.

۵۶

در این هنگامه که دیوان ویامبور و مردمان دیوپرست، پشت [گاو] را خم
می‌کنند و کمر [ش] را درهم می‌شکنند و اندامها [یش] را دراز می‌کنند؛ بدان گونه که
گویی [اورا] می‌کشند، اما نمی‌کشند...^۲
در این هنگامه که دیوان ویامبور و مردمان دیوپرست، گوشها [یِ گاو] را

۱. آهوره مزدا؟

۲. در این جا، در متن چند واژه تباه شده است.

می پیچانند و چشمها [یش] را بیرون می‌کشند.

.....

کرده هیجدهم

۵۷

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم.
هوم دوردارنده مرگ را دربر می‌گیرم.
هوم پیروز را دربر می‌گیرم.
نگاهبان خوب را دربر می‌گیرم.
نگاهداتن را دربر می‌گیرم.
کسی که [شاخه‌ای] هوم با خود نگاه دارد، در جنگ ازبند [دشمن] برهد.

۵۸

تا من این سپاه را شکست دهم؛ تا من این سپاه را یکسره شکست دهم؛ تا من
این سپاه را که از پی من می‌تازد، درهم شکنم.

.....

کرده نوزدهم

۵۹

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم.
سنگی را که به «سیغویر» وابسته است، فرمانروازاده‌ای دربر گیرد؛ ده هزار از
فرمانروازادگان، آن نام آور به نیرومندی و پیروزی را دربر گیرند...

۶۰

... تا من — چونان همه ایرانیان دیگر — از پیروزی بزرگ برخوردار شوم؛
تا من این سپاه را شکست دهم؛
تا من این سپاه را که از پی من می‌تازد، درهم شکنم.

.....

کرده بیستم

۶۱

بهرام آهوره آفریده را می ستایم.

«یته آهو ویزیو...»

گیتی را نیرو باد! درود بر گیتی! نرم گفتاری گیتی را باد! پیروزی گیتی را
باد! فراوانی گیتی را باد! آبادانی گیتی را باد!
«باید برای [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به سوی
روشنایی برد.»^۱

.....

کرده بیست و یکم

۶۲

بهرام آهوره آفریده را می ستایم که رده های رزم [آوران] را از هم بپاشد؛ که
رده های رزم [آوران] را از هم بدرد؛ که رده های رزم [آوران] را به تنگنا افکند؛ که
رده های رزم [آوران] را پریشان کند؛ که رده های رزم [آوران] را یکسره از هم بپاشد؛
که رده های رزم [آوران] را یکسره از هم بدرد؛ که رده های رزم [آوران] را یکسره
به تنگنا افکند؛ که رده های رزم [آوران] را یکسره پریشان کند.
بهرام آهوره آفریده، [رده های رزم آوران] دیوان، مردمان [دیو پرست]، جادوان،
گوی ها و کَرَب های ستمکار را [چنین کند].

.....

کرده بیست و دوم

۶۳

بهرام آهوره آفریده را می ستایم بدان هنگام که بهرام آهوره آفریده در رده های

۱. = گاه. یه. ۴۸، بند ۵

برانگیخته رزم [آوران] روستاهای بهم پیوسته، دستهای مهرذروجان را از پشت ببندد؛ چشمهای آنان را بپوشاند و گوشهای آنان را کر کند؛ بدان سان که کسی نتواند پا فرایش نهد و پایداری کند.

.....

۶۴

«يَتَّهْ اَهورَيزَرِو...»

بهرام آهوره آفریده و او پرتاتِ پیروز را درود می فرستم.

«اَشِیمْ وُهو...»

«اَهْمایی رَشِچَه...»^۱

۱۵

رام یشت

خشنودیِ آنَدروایِ زَبَرَدست را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است.

*

کرده یکم

۱

من آب و «بغ»^۱ را می ستایم.
من آشتیِ پیروز و پاداش — هریک از این دو — را می ستایم.
ما این آنَدروای را می ستاییم.
ما این آنَدروای را [به یاری] می خوانیم برای این خانه، برای خانه خدایِ این
خانه و برای رادمردی که زور نیاز کند.
...^۲ ستور و گفتار، تا دشمن را یکباره شکست دهیم.
ما بهترین ایزد را می ستاییم.

۲

آفریدگار آهوره مَزدا در ایران و یج بر کرانه [رود] دایتیا ی نیک بر تخت زرین،
بر بالَش زرین، بر فرش زرین، در برابرِ برسم گسترده، با دستانِ سرشار او را بستود...

۱. «بغ» در بسیاری از جاهای اوستا آمده و معنی آن خدا و ایزد است؛ اما بسیاری از اوستا شناسان برآنند که در این مورد به معنی بهره و بخش و برخ به کار رفته است.

۲. به جای نقطه ها واژه ای است که معنی آن دانسته نیست و جمله بدین گونه ناتمام است.

۳

... و ازوی خواستار شد:

ای آنْدروای زَبَرْدست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که آفرینش آنْگَرَمینورا درهم شکم و آفرینش
شَپَندمینورا پاس دارم.

۴

آنْدروای زَبَرْدست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و آفریدگار آهوره مزدا
کامروا شد.

۵

آنْدروایِ آشَوَن را می‌ستاییم. آنْدروایِ زَبَرْدست را می‌ستاییم.

ای آنْدروای!

آنچه از ترا که از آتِ شَپَندمینوست می‌ستاییم.

آنْدروایِ نیرومند زَبَرْدست را برای قَر و فروغش با نماز [ی به بانگِ] بلند و با
زور می‌ستاییم.

آنْدروای زَبَرْدست را با هَوَم آمیخته به شیر، با بَرَسَم، با زبانِ خِرَد، و «مَنَثَرَه»،
با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.
«بِنَگْهَه هاتَم...»

کردهٔ دوم

۶

.....^۱

۷

هوشنگِ پیشدادی در پای کوه البرز به فلز پیوسته (؟)، بر تخت زرین، بر بالش
زرین، بر فرش زرین، در برابر بَرَسَم گسترده، با دستانِ سرشار او را بستود...

۱. بند ۱ همین پشت در آغاز همهٔ کرده‌های دیگر نیز می‌آید که به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

۸

... و از وی خواستار شد:
ای آنَدروای زَبَرْدست!
مرا این کامیابی ارزانی دار که دوسوم از دیوان مَزَنْدَری و دُرَوْنَدان وَرِن را
برافکنم.

۹

آنَدروای زَبَرْدست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و هوشنگِ پیشدادی
کامروا شد.
آنَدروای آشون را می‌ستایم^۱

کرده سوم

۱۰

.....

۱۱

تَهْمُورِث زیناوند بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر بَرَسَم
گسترده، با دستانِ سرشار او را بستود...

۱۲

... و از وی خواستار شد:
ای آنَدروای زَبَرْدست!
مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همه دیوان و مردمان [دُرَوْنَد]، بر همه
جادوان و پریان پیروز شوم؛ که آهریمن را به پیکراسبی درآورم و سی سال [سوار بر او]
تا دو کرانه زمین تاخت آورم.

۱۳

آنَدروای زَبَرْدست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و تَهْمُورِث کامروا شد.

۱. بند ۵ همین پشت در پایان همه کرده‌های دیگر نیز می‌آید که به جای آن سطری نقطه چین می‌گذاریم.

کرده چهارم

۱۴

۱۵

جمشید خوب رَمه در پای کوه بلند سراسر درخشان وزرین هُگر، بر تخت
زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را
بستود...

۱۶

... و از وی خواستار شد:

ای آندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که فره‌مندترین مردمان باشم، که در میان مردمان،
هورچهر باشم، که به شهر یاری خویش، جانوران و مردمان را بی مرگ و آبها و
گیاهان را نخشکیدنی و خوراکیها را نکاستنی کنم.
«به شهر یاری جم دلیر، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ و نه رشک
دیو آفریده.»^۱

۱۷

آندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و جمشید کامروا شد.

کرده پنجم

۱۸

۱۹

آژی دَهاکِ سه پوزه در «کُویریشت» ی سخت راه، بر تخت زرین، بر بالش
زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستانِ سرشار او را بستود...

۲۰

... و از وی خواستار شد:

ای آنَدروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که همه هفت کشور را از مردمان تهی کنم.

۲۱

آنَدروای زبردست، این کامیابی را به ستایشگر، به آرزومند و به ناجوانمرد
نیازکننده زور ارزانی نداشت.

.....

کرده ششم

۲۲

.....

۲۳

فریدون پسر آتیین از خاندانِ توانا، در سرزمین چهار گوشه ورن، بر تخت زرین،
بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستانِ سرشار او را بستود...

۲۴

... و از وی خواستار شد:

ای آنَدروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «آژی دَهاک» — [آژی دَهاک] سه پوزه
سه کله شش چشم، آن دارنده هزار [گونه] چالاک، آن دیو بسیار زورمند دروج، آن
دُرَوند آسیب رسانِ جهان، آن زورمندترین دروجی که اهریمن برای تباه کردنِ جهان
آشه به پتیارگی، در جهان آستومند بیافرید — پیروز شوم و هر دو همسرش، سَنگهَوَک و

آرنوگ را — که برازنده نگاهداری خاندان و شایسته افزایش دودمانند — ازوی برُبایم.

۲۵

آنْدروای زَبَرْدست، این کامیابی را بدوارزانی داشت و فریدون کامروا شد.

.....

کرده هفتم

۲۶

.....

۲۷

گرشاسپ دلیر در «گوذ»، آبشار رَنگهای مَزدا آفریده، بر تخت زرین، بر بالش زرین، برفش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود...

۲۸

... و ازوی خواستار شد:

ای آنْدروای زَبَرْدست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بتوانم کین برادر خویش «اورواخشیه» را از «هیتاسپ» بخوام و او را بگشم و تن او را به گردونه خود بگشم؛ همان سان که با «آشتی گفیه» ی سرور، با «آیوگفیه» ی بزرگ و با «گئدرو» — که در آب می زیست — کردم.

۲۹

آنْدروای زَبَرْدست، این کامیابی را بدوارزانی داشت و گرشاسپ کامروا شد.

.....

کرده هشتم

۳۰

.....

۳۱

«آوزوسار»ی بزرگ در جنگل سپید، در برابر جنگل سپید، در میان جنگل
سپید، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان
سرشار او را بستود...

۳۲

... و از وی خواستار شد:
ای آندروای زبردست!
مرا این کامیابی ارزانی دار که پهلوان سرزمینهای ایرانی استوار دارنده کشور
— [کی] خسرو — ما^۱ را نکشد؛ که خویشان را از چنگ کیخسرو بتوانم رهاند.
کیخسرو او را برفکنند در همه جنگل ایرانیان.^۲

۳۳

آندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و کیخسرو کامروا شد.^۲
.....

کرده نهم

۳۴

.....

۳۵

«هوتوسا» دارنده برادران بسیار از خاندان نوذر، بر تخت زرین، بر بالش زرین،
بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود...

۱. در متن «ما» به جای «من» آمده است.
۲. این دو جمله آشفته است. چنین می‌نماید که در اصل بدین گونه بوده است: «آندروای زبردست، او را کامیاب نکرد و در برابر، هیستار او کیخسرو را پیروزی بخشید.»

۳۶

... و از وی خواستار شد:

ای آنَدروای زَبَرَدست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که در خانه کی گشتاشپ، گرامی و دوست داشتنی
و خوب پذیرفته باشم.

۳۷

آنَدروای زَبَرَدست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و هوتوسا کامروا شد.

.....

کرده دهم

۳۸

.....

۳۹

دوشیزگانِ شوی ناگزیده، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در
برابر برسم گسترده با دستانِ سرشار او را بستودند...

۴۰

... و از وی خواستار شدند:

ای آنَدروای زَبَرَدست!

ما را این کامیابی ارزانی دار که شوهرانی بُرزمند و جوان یابیم که در همه
روزگار زندگی با ما خوش رفتار باشند و فرزندانِ دانا و هوشیار و خوش سخن از ما پدید
آیند.

۴۱

آنَدروای زَبَرَدست، این کامیابی را بدانان ارزانی داشت و آن دوشیزگان
کامروا شدند.

.....

کرده یازدهم

۴۲

.....
 شپند مینوی رایو مند قَره مند را می ستایم.

۴۳

ای زَرْتُشْتِ اَشَوَن!
 براستی آنَدروای نام من است.
 از آن روی براستی آنَدروای نام من است که من هر دو آفرینش — آفرینشِ
 شپند مینو و آفرینشِ آنگَر مینو — را می رانم.
 ای زَرْتُشْتِ اَشَوَن!
 جوینده نام من است.
 از آن روی جوینده نام من است که من به هر دو آفرینش — آفرینشِ شپند مینو و
 آفرینشِ آنگَر مینو — می رسم.

۴۴

ای زَرْتُشْتِ اَشَوَن!
 بر همه چیره شونده نام من است.
 از آن روی بر همه چیره شونده نام من است که من بر هر دو آفرینش — آفرینشِ
 شپند مینو و آفرینشِ آنگَر مینو — چیرگی می یابم.
 ای زَرْتُشْتِ اَشَوَن!
 نیک کردار نام من است.
 از آن روی نیک کردار نام من است که من، آفریدگار آهوره مزدا و امشاسپندان
 را نیکویی می ورزم.

۴۵

پیش رونده نام من است.

پس رونده نام من است...^۱
یابندهٔ فَرّ نام من است.

۴۶

تند نام من است.
تندترین نام من است.
دلیرترین نام من است.
سخت نام من است.
سخت‌ترین نام من است.
نیرومند نام من است.
نیرومندترین نام من است.
...^۲ نام من است.
...^۲ نام من است. یکباره شکست دهنده نام من است.
...^۲ نام من است. دیوستیز نام من است.
...^۲ نام من است.

۴۷

ستیزه‌شکن نام من است.
برستیهنگی چیره‌شونده نام من است.
خیزاب‌آور نام من است.
خیزاب‌برانگیز نام من است.
خیزاب‌فروریز نام من است.
زبان‌کشنده نام من است...^۳
«گِرَدَ» نام من است...^۴

۱. به جای نقطه‌ها، شش واژه خراب شده است.
۲. به جای نقطه‌ها، چهار واژه خراب شده است.
۳. سه واژه در این جا، خراب شده است.
۴. «گِرَدَ» را «آزمند» ترجمه کرده‌اند و به جای نقطه‌ها نیز دو نام دیگر با همین واژه ترکیب شده است، اما از آنها معنی درستی برنمی‌آید.

۴۸

نیزه سرتیز نام من است. دارنده نیزه سرتیز نام من است.
نیزه پهن نام من است. دارنده نیزه پهن نام من است.
نیزه آخته نام من است. نیزه آژنده نام من است.
قره مند نام من است. بسیار قره مند نام من است.

۴۹

ای زرتشت!

این نامهای مرا هنگامی که در میان سپاه دشمن تشنه به خون و در میان
رزم آوران رده برکشیده و در میان دو کشور درگیر در جنگ جای داشته باشی، برخوان.

۵۰

ای زرتشت!

این نامهای مرا هنگامی که آموزگار دروغین ناآشون، پوینده یا دونده یا سواره یا
با گردونه تازنده، آزمند دیش و کامکاری به توروی کند، برخوان.

۵۱

ای زرتشت آشون!

این نامهای مرا هنگامی که او در بند نگاه داشته شده یا فرو بسته در بند بیرون
کشیده شده یا فرو بسته در بند، سواره بدر برده شده باشد، برخوان...^۱

۵۲

آندروای که در همه جا اسبان و مردان را دچار ناباوری کند و در همه جا با
دیوان در ستیز است؛ که در جاهای پست و پوشیده در هزار لایه تیرگی، نزد کسی رود که
بدو گراییده باشد.

۱. به جای نقطه ها چندین واژه هست که معنی درستی از آنها بر نمی آید و معنی کلی جمله به شکل کنونی آن نیز
مبهم است.

۵۳

— با کدامین پیشکش ترا بستایم؟
 — کدامین پیشکش را نیاز تو کنم؟
 — با کدامین پیشکش، آیین ستایش ترا بر پای دارم؟
 بشود که آنَدروای تند و کمر بر میان بسته با کمر استوار، با گام بلند، با سینه گشاده، با تهیگاه نیرومند، با چشمان نیالوده (؟)^۱، همچون شهریارِ کشوری، همچون شهریارِ یگانه، بدین جا فرود آید.

۵۴

ای زَرْتُشْتِ آشَوَن!
 برسم بگیر... روشن و پرفروغ در روشنائی روزتا سپیده دمان... (؟)^۲

۵۵

اگر مرا بستایی، ترا از مَثَرَه ی مَزدا آفریده قَرَه مندِ درمان بخش، بیا گاهانم؛
 بدان سان که نه آهریمنِ تبهار بر تو چیره تواند شد، نه جادوان و جادویی، نه دیوان و نه مردمان [دُرَوَند].

۵۶

آنَدروای چالاک را می ستایم.
 آنَدروای چالاک ترین چالاکان را می ستایم.
 آنَدروای دلیر را می ستایم.
 آنَدروای دلیرترین دلیران را می ستایم.
 آنَدروای زرین خود را می ستایم.
 آنَدروای زرین تاج را می ستایم.
 آنَدروای زرین طوق را می ستایم.
 آنَدروای زرین گردونه را می ستایم.

۱. معنی چند تعبیر اخیر، از «با گام بلند» تا این جا، نسبی و مورد تردید است.

۲. واژه هایی چند از این بند افتاده یا خراب شده است و معنی آن نارساست.

آنْدروایِ زَرین چرخ را می‌ستاییم.
آنْدروایِ زَرین رزم‌افزار را می‌ستاییم.
آنْدروایِ زَرین موزه را می‌ستاییم.
آنْدروایِ زَرین کمر را می‌ستاییم.
آنْدروایِ آشَوَن را می‌ستاییم.
آنْدروایِ زَبَرْدست را می‌ستاییم.
ای آنْدروایِ آشَوَن!
آنچه از ترا که از آن سَبَند مینوست، می‌ستاییم.

.....

۵۷

«یَثَه آهو وِیَریو...»
آنْدروایِ زَبَرْدست را که دیدبان دیگر آفریدگان است، درود می‌فرستم.
ای آنْدروایِ آشَوَن!
آنچه از ترا که از آن سَبَند مینوست، می‌ستاییم.
«آشَم وُهو...»
«آهْمایی رِشْچَه...»^۱

خشنودیِ راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را.

*

کردهٔ یکم

۱

راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم که ما را به راهِ نیک رهنمون شود و به گذرگاهِ نیک بَرَد و آنچه ما را آرزوست، به ما بخشد.
دانشِ مَزدا آفریده را می‌ستاییم که زورنیازکننده، اَشَوَن، هنرمند، نامدار، تند کردار، تیزگُتش، رساننده به سرانجامِ نیک و بخشندهٔ گشایشِ نیک — دینِ نیک مَزداپی — است.

۲

زَرُشت از جای برخاست و شتابان به بیرون از خانه روان شد و دانش را چنین ستود:

ای راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن!
اگر تو پیش از من می‌روی، چشم به راه من بمان.
اگر تو از پی من می‌آیی، به من پیوند.

۳

بشود که آشتی بهرهٔ ما شود، چنان که راهها را پایانی خوش است؛ در کوهها گذرگاههایِ خوب توان یافت؛ از جنگلها آسان توان گذشت و رودهایِ ناوتاک را

به خوشی توان پیمود.

پاداش و آوازه و نیایش و توانایی از آن ما باد!

۴

برای قَر و فروغش، من او را — راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریده‌ اشون را — با نماز [ی به بانگی] بلند و با زور می‌ستایم.
راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریده‌ اشون را با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبانی خِرَد و «مَثْرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا می‌ستایم.
«یَنگِه هاتم...»

کرده دوم

۵

۱^۱

۶

زَرْتُشت، نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری و آرزوی این کامیابی را بدو نماز برد...

۷

... که راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریده‌ اشون، او را نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان در بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچنان نیروی بینایی که ماهی «گَر» در آب داراست که خیزابی همچند مویی را در رود «رَنگها»ی دور کرانه، در ژرفای هزار بالایی آدمی تواند دید.

۲^۲

۱. بند ۱ همین یشت در آغاز دیگر کرده‌ها نیز می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

۲. بند ۴ همین یشت در پایان دیگر کرده‌ها نیز می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

کرده سوم

۸

.....

۹

زَرْتُشت، نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و آرزوی این کامیابی
را بدو نمازبرد...

۱۰

... که راست ترین دانش مَزدا آفریده اشون، او را نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان
در بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچنان نیروی بینایی که اسب داراست که
در شب تیره — اگرچه باران ببارد و ژاله و تگرگ فروریزد — موی اسبی بر زمین افتاده را
باز تواند شناخت که از یال یا دُم اسب است.

.....

کرده چهارم

۱۱

.....

۱۲

زَرْتُشت، نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و آرزوی این کامیابی
را بدو نمازبرد...

۱۳

... که راست ترین دانش مَزدا آفریده اشون، نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان در
بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچنان نیروی بینایی که کرکس زرین طوق
داراست که پاره گوشتی همچند مِشتی را از دوری نه کشور باز تواند شناخت؛ اگرچه
در بزرگی، چون تابش سِر سوزنی درخشان بنماید.

.....

کرده پنجم

۱۴

.....

۱۵

«هُوَوِ» پاک و دانا که خواستار زرتشت بود، او را بستود تا درزندگی با او بهروز شود و دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

.....

کرده ششم

۱۶

.....

۱۷

آتربان دور سفر کرده که خواستار توانایی به یادداشتن [آموزشهای] دین و نیرومندی تن خویش بود، او را بستود.

.....

کرده هفتم

۱۸

.....

۱۹

شهریار و فرمانروای کشور که خواستار آشتی و سازش برای کشور و نیرومندی تن خویش بود، او را بستود.

.....

۲۰

«یَته اهو ویزیو...»

راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَن را درود می‌فرستم.

«اَشِئْم وَهُوَ...»

«آهْمایی رَشِئِچَه...»^۱

آرت یشت (آشی یشت)

خشنودی آشی نیک، چیستای نیک، ایرِثِی نیک، رَسَستاتِ نیک وقر [و]
پاداش مَزدا آفریده را.

*

کرده یکم

۱

آشی نیک، شهریار بزرگوار بُرزمندِ خوب ستوده را می ستاییم که چرخها [ی
گردونه اش]، خروشان [است]؛ که نیرومند، پاداش بخش، درمانگر، بسیار هوشمند و
تواناست.

۲

آشی دخترِ آهوره مَزدا و خواهرِ آمشاسپندان است. اوست که با خِرَدِ سوشیانتها
فراز آید.

کسی که آشی او را کامروا کند، بدو خِرَدِ سیرشتی بخشد.
آشی کسی را به یاری آید که او را از نزدیک بخواند؛ که او را از دور بخواند.
کسی که زور نیازِ آشی کند، [بدان ماند که] زور نیازِ مهر کرده باشد.

۳

برای قر و فروغش، او را — آشی نیک را — با نمازِ خوب گزارده و با زور و با
نماز [ی به بانگ] بلند می ستاییم.
آشی را با هومِ آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ خِرَد و «مَثَرَه»، با اندیشه و

گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم.
«بِیَنگِه هاتَم ...»

کرده دوم

۴

۵

درود به هوم، به مئثره‌ی ورجاوند و به زرتشتِ آشون!
براستی درود به هوم؛ زیرا همه‌ی می‌ها را خشم خونین درفش همراه است؛ اما
می‌هوم رامشِ آشه در پی دارد.

۶

ای آشی نیک! ای آشی زیبا! ای آشی درخشان! ای که با فروغ خویش
شادمانی افشانی! ای آشی! ای آن که مردان همراه خویش را فر نیک بخشی!
از خانمانی که آشی نیک، پای در آنها فرونهد، بوی خوش برآید و اندیشه
سازگاری و دوستی دیر پای، [بهره‌ی آن خانمان شود].

۷

ای آشی نیک!
مردانی که تو یاورشان باشی، در کشوری با خوراکهای فراوان، فرمانروایی
کنند؛ آن‌جا که خواربار انباشته، بویهای خوش برآمده، بسترها گسترده و دیگر
دارایی‌های گرانبها فراهم آمده است.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باشی ای پُردهش! ای نیرومند!

۸

ای آشی نیک!

۱. بند ۱ همین یشت در آغاز دیگر کرده‌ها نیز می‌آید و ما به جای آن یک سطر نقطه‌چین می‌گذاریم.

خانه‌های کسانی که تو یاورشان باشی، خوب ساخته، دیر پای، از ستوران بهره‌مند و دیرزمانی استوار است.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باشی ای پُرده‌ش! ای نیرومند!

۹

ای آشی نیک!

تخته‌های آنان که تو یاورشان باشی، خوش ساخت، خوب گسترده و خوش بو، با بالش‌های آراسته و پایه‌های زرین بر پاست.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باش ای پُرده‌ش! ای نیرومند!

۱۰

ای آشی نیک!

زنان گرامی مردانی که تو یاورشان باشی، بر تخته‌های زیبای زرین پایه، بر بالش‌های آراسته، آرمیده و خود را با دست‌بند، گوشواره چهار گوشه به نمایش آویزان و طوق زرنشان آراسته‌اند [و چنین گویند]:

— چه هنگام خانه خدای، به سوی ما آید؟ چه هنگام اواز ما شادمان و از تن ما برخوردار شود؟

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باش ای پُرده‌ش! ای نیرومند!

۱۱

ای آشی نیک!

دوشیزگان آنان که تو یاورشان باشی، پای آورتن در پای کرده، کمر بر میان بسته، با انگشتان بلند و با تنی چنان زیبا که بیننده را شادی افزاید، نشسته‌اند.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باش ای پُرده‌ش! ای نیرومند!

۱۲

ای آشی نیک!

اسبانِ کسانِی که تو یاورشان باشی، اسبانی تند، هراس انگیز و تیز تک اند که گردونهٔ تند را با دوالِ چرمین به گردش درآورند.

سرود خوانِ دلیر دارندهٔ نیزهٔ سرتیز و اسبِ چالاک، گردونهٔ [خویش] را شتابان براند؛ [آن سرود خوانی] که نیزهٔ سرتیز بلند دسته و تیر تند پیرانِ خویش را از دور پرتاب کند و همستار را از پشت سربه خاک افکند و دشمن را از روبرو براندازد.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاور من باش ای پُردهش! ای نیرومند!

۱۳

ای آشی نیک!

اُشترانِ کسانِی که تو یاورشان باشی، اُشترانی هراس انگیز، بلند کوهان و بسیار گستاخند که از زمین برخیزند و برافروخته با یکدیگر بستیزند.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاور من باش ای پُردهش! ای نیرومند!

۱۴

بازرگانان در سرای کسانِی که تو یاورشان باشی، از سرزمینهای بیگانه، سیم و زرو جامه های خوش بافت آورند.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاور من باش ای پُردهش! ای نیرومند!

۱۵

ای آشی بزرگوار نیک! ای آفریدهٔ خوب چهره! [ای آن که] به خواستِ خویش فرمان گزاری! ای به تنِ قره مند!

به سوی من بنگر و بخشایش خویش، مرا ارزانی دار!

۱۶

اهوره مَزدا — بزرگترین و بهترین ایزدان — پدرتست.
 شَپَندارمَد مادر تست.
 سُروشِ نیکِ پارسا و رَشنِ بزرگوارِ نیرومند و مهرِ فراخ چراگاه — [آن] هزار
 گوشِ ده هزار دیدبان — برادران تواند.
 دینِ مَزداپرستی خواهر تست.

۱۷

آشِی نیکِ بزرگوار — ستوده‌ترین ایزدان که از راه راست به کژی نگراید — در
 گردونهٔ خویش، درنگ کرد و بدین سخنان لب برگشود:
 — ای آن که آواز از همهٔ آنان که مرا می‌خوانند، به گوش من دلپذیرتر می‌آید!
 تو کیستی که مرا می‌خوانی؟

۱۸

آنگاه او [به پاسخ] چنین گفت:
 منم سپیثمان زَرُشت؛ نخستین آفریده‌ای که [نماز] «آشِم وُهو...» گزارد و
 اهوره مَزدا و آمشاشپندان را بستود.
 آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان خشنود شدند.
 آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آبها روان شدند و گیاهان رستن آغاز
 کردند...

۱۹

آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آهریمن از این زمینِ پهناور گوی‌سای
 دورکرانه بگریخت.
 آهریمن زشت نهادِ پرگزند چنین گفت:
 — همهٔ ایزدان [با هم] نتوانستند با خواست من بستیزند و مرا [از پهنهٔ آفرینش]
 برانند، اما زَرُشت به تنهایی با خواست من سَتهید و مرا براند...

۲. بند ۳ همین پشت در این جا و در پایان همه دیگر کرده‌ها می‌آید که به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریه.

۲۴

هوشنگِ پیشدادی در پایِ [کوه] البرز بلندِ مَزدا آفریده، او را بستود...

۲۵

... و از وی خواستار شد:

ای آشیِ نیکِ بزرگوار!

مرا این کامیابیِ ارزانی دار که بر همهٔ دیوانِ مَزندری چیره شوم؛ که من از بیمِ دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که دیوان — ناگزیر — از من هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.

۲۶

آشیِ نیکِ بزرگوارِ شتابان فرارسید و هوشنگِ پیشدادی را کامروا کرد.

.....

کردهٔ چهارم

۲۷

.....

۲۸

جمشیدِ خوب رَمه برفراز [کوه] البرز، او را بستود...

۲۹

... و از وی خواستار شد:

ای آشیِ نیکِ بزرگوار!

مرا این کامیابیِ ارزانی دار که آفریدگانِ مَزدا را گله‌ها پیروم؛ که آفریدگانِ مَزدا را جاودانگی بخشم...

۳۰

... که گرسنگی و تشنگی را از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که ناتوانیِ پیری و مرگ را از

آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که باد گرم و باد سرد را هزار سال از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم.

۳۱

آشِ نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و جمشیدِ خوب رَمه را کامروا کرد.

.....

کرده پنجم

۳۲

.....

۳۳

فریدون پسرِ آتیین از خاندانِ توانا در سرزمینِ چهار گوشهٔ وَرَن، او را بستود...

۳۴

... و از وی خواستار شد:

ای آشِ نیکِ بزرگوار!

مرا این کامیابی ارزانی دار^۱

۳۵

آشِ نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و فریدون پسرِ آتیین را کامروا کرد.

.....

کرده ششم

۳۶

.....

۳۷

هَومِ نوشیدنِی درمانِ بخش، شهریارِ زیبایِ زرین، در پایِ بلندترینِ ستیغِ [کوه]
البرز، او را بستود...

۳۸

... و از وی خواستار شد:
ای آشیِ نیکِ بزرگوار!
مرا این کامیابیِ ارزانی دار^۱

۳۹

آشیِ نیکِ بزرگوار، شتابانِ فرارسید و هَومِ درمانِ بخش، شهریارِ زیبایِ زرین را
کامروا کرد.

.....

کردهٔ هفتم

۴۰

.....

۴۱

[کی-] خسرو، پهلوانِ سرزمینهایِ ایرانی و استواردارندهٔ کشور، او را بستود...

۴۲

... و از وی خواستار شد:
ای آشیِ نیکِ بزرگوار!
مرا این کامیابیِ ارزانی دار^۱

۱. = گو. بند ۱۸

۲. = گو. بند ۲۲

۴۳

آشی نیک بزرگوار شتابان فرارسید و [کی-]خسرو، پهلوانِ سرزمینهای ایرانی و
استواردارندهٔ کشور را کامروا کرد.

.....

کردهٔ هشتم

۴۴

.....

۴۵

زَرْتُشتِ آشَوَن در ایران ویج بر کرانهٔ رودِ داییتیایِ [نیک]، او را بستود...

۴۶

... و از وی خواستار شد:

ای آشیِ نیک بزرگوار!

مرا این کامیابیِ ارزانی دار^۱

۴۷

آشیِ نیک بزرگوار شتابان فرارسید و زَرْتُشت را کامروا کرد.

.....

کردهٔ نهم

۴۸

.....

۴۹

کی گشتاسپ بزرگوار، در کرانهٔ آبِ دایتیا او را بستود...

۵۰ - ۵۱

... و از وی خواستار شد:

ای آشی نیک بزرگوار!

مرا این کامیابی ارزانی دار^۱

۵۲

آشی نیک بزرگوار، شتابان فراسید و کی گشتاسپ بزرگوار را کامروا کرد.

.....

کرده دهم

۵۳

.....

۵۴

آشی نیک بزرگوار گفت:

از آن [نیاز] زوری که پیشکش من شود، نباید به مردانِ سترون، به زنان

روسی که دشتان نشوند، به کودکانِ نابُرنا و به دوشیزگانِ شوی ناگزیده بهره‌ای برسد.

۵۵

هنگامی که تورانیان و نوذریانِ تیزتک، از پی من بتاختند، من خود را در زیرِ

پایِ وَرزاوی [به نام] «بَرَمایون»^۲ پنهان کردم.

آنگاه کودکانِ نابُرنا و دوشیزگانِ شوی ناگزیده، مرا براندند.

۵۶

هنگامی که تورانیان و نوذریانِ تیزتک، از پی من بتاختند، من خود را در زیرِ

گلویِ قوچی از گله‌ای دارای یکصد گوسفند، پنهان کردم.

۱. = گو. بندهای ۳۰ و ۳۱

۲. = یاد. همین.

آنگاه کودکانِ نابُرنا و دوشیزگانِ شوی ناگزیده، مرا برانندند.
بدان هنگام که تورانیان و نوذریانِ تیزتک، از پی من بتاختند.

۵۷

آشی نیک بزرگوار، در نخستین گِله گزاریِ خویش، از زنی که فرزند نژاید^۱ گِله
می‌کند:

— به خانه او پای منه و در بستر او میاسای!
با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم! به زمین فروروم؟

۵۸

آشی نیک بزرگوار، در دومین گِله گزاریِ خویش، از زنی که فرزندِ مردی
بیگانه را فرزندِ شوهر خویش وانمود کند^۲، گِله می‌کند:
با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم؟ به زمین فروروم؟

۵۹

آشی نیک بزرگوار، در سومین گِله گزاریِ خویش، چنین گِله می‌کند:
نزد من تندخویانه‌ترین کردارِ مردمانِ ستمکار، فریفتنِ دوشیزه‌ای شوی ناگزیده
و آبتن کردنِ اوست.
با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم؟ به زمین فروروم؟

۶۰

آنگاه آهوره‌مَزدا گفت:
ای آشی زیبایِ آفریده کردگار!
به آسمان فرامرو! به زمین فرومرو! همین جا در سرایِ زیبایِ خسروانه من
بمان!

۱. اشاره است به زنانی که فرزندانِ خویش را پیش از زایمان، از زهدان می‌افگندند.

۲. اشاره است به زنانی که پنهان از شوهر خویش، با مردی دیگر پیوند جنسی دارند و فرزندِی را که آن مرد در
زهدان ایشان پدید آورده است، به دروغ، فرزند شوهر خویش وانمود می‌کنند.

۶۱

ای اَشی زیبایِ آفریده کردگار!
 با این نیاز، ترا درود گویم. با این نیاز، ترا نیایش بگزارم؛ بدان سان که
 گشتاسپ در کرانه آب دایتیا ترا بستود.
 [زوت در برابرِ برسم گسترده می ایستد و به آواز بلند می گوید:]
 ای اَشی زیبایِ آفریده کردگار!
 با این نیاز، ترا درود گویم. با این نیاز، ترا نیایش بگزارم.

۶۲

«یته آهو ویزیو...»
 اَشی نیک، چیستایِ نیک، اِرتِیِ نیک، رَسُناتِ نیک و فرّ [و] پاداشِ
 مَزدا آفریده را درود می رستم.
 «اَشیم وُهو...»
 «آهمایی رَشِیچه...»^۱

خشنودیِ قَرّ ایرانیِ مَزدا آفریده را.

*

۱

آهوره مَزدا به سپیتمان زَرْتُشت گفت:

من قَرّ ایرانی را بیافریدم که از ستور برخوردار، خوب رَمه، توانگر و قَرّه مند است؛
خِرَد نیک آفریده و دارایی خوب فراهم آمده بخشد؛ آزا درهم شکند و دشمن را
فروکوبد.

۲

قَرّ ایرانی، آهریمن پرگزند را شکست دهد؛ خشم خونینِ درفش را شکست
دهد؛ بوشاسپ خواب آلوده را شکست دهد؛ یخ [بندان] درهم افسرده را شکست دهد؛
آپوش دیورا شکست دهد؛ سرزمینهای آنیران را شکست دهد.

۳

من اَشی نیک بزرگوار را بیافریدم که به سرایِ زیبایِ خسروانه [من] درآید.

۴

اَشی بخشنده خوشی بسیار، یاور آن مردی شود که اَشه را خشنود کند.
اَشی به سرایِ زیبایِ خسروانه [من] درآید و همه رَمه، همه پیروزی، همه خِرَد
و همه قَر را ارزانی دارد.

اگر اَشی نیک بزرگوار در سرایِ زیبایِ خسروانه [من] پای فرونهد...

۵

... هزار اسب و هزار رمه آورد.
 فرزندان کارآزموده آورد.
 ستارهٔ تَشْتَر به جنبش درآید.
 سراسر باد زَبَرْدست و سراسر قَرِ ایرانی [به جنبش درآیند].

۶

آنان ستیغ همهٔ کوهها را بهره دهند؛ ژرفای همهٔ [دره‌های] رودها و همهٔ
 گیاهان نودمیدهٔ زیبای سبزرنگ را توانِ رویش و بالَش بخشنند؛ یخ [بندان] درهم
 افسرده و آپوش دیورا نابود کنند.

۷

درود به ستارهٔ تَشْتَرِ رایومندِ قَرِه‌مند.
 درود به باد زَبَرْدستِ مَزدا آفریده.
 درود به قَرِ ایرانی.
 «یَتِه اهو وِیْرِیو...»
 «آشِم وُهو...»

۸

[نماز] آهون وِیْرِیته... را می‌ستاییم.
 آردیبهشت، زیباترین امشاسپند را می‌ستاییم.
 گفتارِ راستِ پیروزِ درمان‌بخش را می‌ستاییم.
 گفتارِ درمان‌بخشِ پیروزِ راست را می‌ستاییم.
 مَثَره‌ی وِرْجاوند و دینِ مَزدا پرستیِ خواستارِ هوم را می‌ستاییم.
 «یَنگَه هاتم...»

۹

«یَتِه اهو وِیْرِیو...»

فَرَّ اِیرانی مَزدا آفریده را درود می فرستم.

«آشَم وُهو...»

«آهَمایی رَئِشچَه...»^۱

خشنودی کوه مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه، «اوشیدرن»، فر کیانی مزدا آفریده و فر مزدا آفریده ناگرفتنی را.

*

۱

ای سپیتمان زرتشت!

نخستین کوهی که از این زمین برکشیده شد، «البرز» بلند است که همه سرزمینهای باختری و خاوری را فرا گرفته است.
دومین کوه «زردز» است که از آن سوی «منوش» نیز همه سرزمینهای باختری و خاوری را فرا گرفته است.

۲

از این کوهها، «اوشیدم»، «اوشیدرن» ورشته کوه «ارزیقیه» سربرزد.
ششمین کوه اِرزور، «هفتمین» «بومیه»، هشتمین «زوذیت»، نهمین «مزیشونت»، دهمین «آنتردنگه»، یازدهمین «ارزیش»، دوازدهمین «وایتی گیس»...

۳

... و «آدرن» و «بین» و «ایشگت اوپایری سین» (که پوشیده از برف است و تنها اندکی از برف آن آب می شود).^۱

۱. استاد پورداد در زیرنویس گزارش خود نوشته است: «معنی جمله اخیر تقریبی است.»

دو رشته کوه «هَمَنکُون»، هشت رشته کوه «وَشَن»، هشت ستیغ «اُورُونْت» و چهار کوه «ویدُون».

۴

«اَنِزَخ»، «مَنِخ»، «واخْذِرِگ»، «اَسِيَه»، «توْذَسْگ»، «ویشَو»، «دَرَوِشِشُونْت»، «سایریونْت»، «ننگهوشْمَنْت»، «کَکْهَیو» و «اَنْتَرِ کَنگَه».

۵

«سیچی دَو»، «اَهورَن»، «رَیْمَن»، «اَشَن سَتِیْمَن»، «اورونیوایدیمیْگ»، «اَسْتُونْت»، «اوشْم»، «اوشْت خوارنه»، «شیامْگ»، «وَفَرِيَه»، «اُاوروش».

۶

«یَهْمِيَه جَتْرَه»، «اَذَوَتَو»، «سپیت وَرَنه»، «سپِتودات»، «کَذَرَوَاسْپ»، «گَوایرِیس»، ستیغ «بَرُوسَرِین»، «بَرَن»، کوه «فَرایَه»، «اوْذَرِیه»، «رَیُونْت» و کوههای دیگر که از این پیش، مردمان بدانها نام دادند، از آنها گذشتند و اندیشیدند.

۷

ای سپیتمان زَرُشت!
پس اینچنین، دوهزار و دویست و چهل و چهار کوه است.

۸

هر اندازه که این کوهها زمین را فرا گرفته است، به همان اندازه، آفریدگار، آتربانان، ارتشتاران و برزیگرانِ ستور پرور را از آنها بهره بخشید.

کرده یکم

۹

فَرِ کیانی نیرومندِ مزدا آفریده را می ستاییم؛ [آن فَر] بسیار ستوده، زَبَر دست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است...

۱۰

... که از آنِ آهوره مَزداست، که آهوره مَزدا بدان، آفریدگان را پدید آورد: فراوان و خوب، فراوان و زیبا، فراوان و دلپذیر، فراوان و کارآمد، فراوان و درخشان ...

۱۱

... تا آنان گیتی را نو کنند: [گیتی] پیرنشدن، نامیرا، تباهی ناپذیر، ناپژمردنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کامروا.
در آن هنگام که مردان دیگر باره برخیزند و بی مرگی به زندگان روی آورد، «سوشیانت» پدیدار شود و جهان را به خواستِ خویش نو کند.

۱۲

پس جهانِ پیرو آشه، نیستی ناپذیر شود و دروج دیگر باره بدان جایی رانده شود که از آن جا، آسیب رسانی به آشوان و تبار و هستیِ آنان را آمده است.
تباهکار و فریفتار نابود شوند.
«آثار توش آشات چیت هچا ...»

۱۳

برای قَر و فروغش، من او را — قَرِ کیانی نیرومند مَزدا آفریده را — با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می ستایم.
قَرِ کیانی نیرومند مَزدا آفریده را می ستاییم با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ خَرَد و «مَثَرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا.
«یَنگَه هاتم ...»

کرده دوم

۱۴

۱

۱. بند ۹ همین یشت در آغاز همه کرده ها می آید که به جای آن سطری نقطه چین می گذاریم.

۱۵

... که از آنِ آمشاشپندان است: شهریاران تیزبینِ بزرگوارِ بسیار توانایِ دلیرِ آهورایی که
وَرجاوندانِ جاودانه اند...

۱۶ - ۱۷

۱ ... که هر هفت تن

۱۸

... که آفرینشِ آهوره‌مزدایِ دادارِ چهره‌نگارِ سازنده‌نگاهبان را یاور و پناهند.

۱۹ - ۲۰

۲

۳

کرده‌سوم

۲۱

.....

۲۲

... که از آنِ ایزدانِ میثوی و جهانی و سوشیانت‌های زاده و نزاده — نوکنندگانِ گیتی —
است.

۲۳ - ۲۴

۴

۱. = بندهای ۸۳ و ۸۴ فروردین یشت.

۲. = بندهای ۱۱ و ۱۲ همین یشت.

۳. بند ۱۳ همین یشت در پایان همه کرده‌ها می‌آید که به جای آن سطری نقطه چین می‌گذاریم.

۴. = بندهای ۱۱-۱۳ همین یشت.

کرده چهارم

۲۵

.....

۲۶

... که دیرزمانی از آن هوشنگ پشدادی بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پریان و گوی های ستمکار و کَرپ ها چیره شد و دوسوم از دیوان مَزَنْدَری دُرَوَندانی وَرَن را برانداخت.

.....

کرده پنجم

۲۷

.....

۲۸

... که از آن تَهْمُورِث زیناوتد بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پریان و گوی های ستمکار و کَرپ ها چیره شد.

۲۹

... چنان که بر همه دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پریان چیره شد و آهریمن را به پیکراسبی درآورد و سی سال سوار بر اوبه دو کرانه زمین همی تاخت.

.....

کرده ششم

۳۰

.....

۳۱

... که دیرزمانی از آن جمشید خوب رَمه بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و

بر دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پَریان و کوی های ستمکار و کَرپ ها چیره شد.

۳۲

آن که دارایی و سود — هر دو — را از دیوان برگرفت.
 فراوانی و گله — هر دو — را از دیوان برگرفت.
 خشنودی و سرافرازی — هر دو — را از دیوان برگرفت.
 به شهر یاری او، خوردنی و آشامیدنی نکاستنی، جانوران و مردمان — هر دو —
 بی مرگ و آبها و گیاهان — هر دو — نخشکیدنی بودند.

۳۳

به شهر یاری او، نه سرما بود، نه گرما، نه پیری، نه مرگ و نه رَشک دیو آفریده.
 اینچنین بود پیش از آن که او دروغ گوید؛ پیش از آن که او دهان به سخن
 دروغ بیالاید.

۳۴

پس از آن که او به سخن نادرست دروغ دهان بیالود، قَر آشکارا به کالبد مرغی
 از او به بیرون شتافت.
 هنگامی که جمشید خوب رَمه دید که قَر از وی بگست، افسرده و سرگشته
 همی گشت و در برابر دشمنی [دیوان]، فروماند و به زمین پنهان شد.

۳۵

نخستین بار قَر بگست؛ آن قَر جمشید، قَر جم پسر ویونگهان به کالبد مرغ
 وارغَن به بیرون شتافت.
 این قَر [از جم گسته] را مهر فراخ چراگاه — [آن] هزار گوش ده هزار
 چشم — برگرفت.
 مهر شهریار همه سرزمینها را می ستاییم که اهوره مزدا او را قَره مندترین ایزدان
 میثوی بیافرید.

۳۶

دومین بار قَر بگست، آن قَر جمشید، قَر جم پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغَن

به بیرون شتافت.

این قَر [از جم گسسته] را فریدون پسرِ خاندان آتیین برگرفت که — بجز زَرُشت — پیروزترین مردمان بود.

۳۷

آن که آژی دَهاک را فرو کوفت؛ [اژی دَهاک] سه پوزه سه کَلَه شش چشم را، آن دارنده هزار [گونه] چالاکی را، آن دیوبسیار زورمند دروج را، آن دُرَوَندِ آسیب رسانِ جهان را، آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباه کردنِ جهانِ آشه به پتیارگی در جهان آستومند بیافرید.

۳۸

سومین بار قَر بگسست، آن قَر جمشید، قَر جم پسرِ یونگهان به کالبد مرغ وارغَن به بیرون شتافت.

این قَر [از جم گسسته] را گرشاسپ نریمان برگرفت که — بجز زَرُشت — در دلیری و مردانگی، زورمندترین مردمان بود...

۳۹

... که زور و دلیری مردانه بدو پیوست.

ما آن دلیری بر پای ایستاده، ناخفته، در بستر آرمیده و بیدار، آن دلیری به گرشاسپ پیوسته را می ستاییم.

۴۰

آن که آژدهای شاخدار را بکشت؛ آن اسب آوبارِ مرد آوبار را، آن زهرآلود زرد رنگ را که زهر زرد گونش به بلندای نیزه ای روان بود.

هنگامِ نیمروز گرشاسپ در آوندی آهنین بر پشت آن [آژدها] خوراک می پخت. آن تباهکار، از گرما خوی ریزان، ناگهان از زیر [آن آوند] آهین فراز آمد و آب جوشان را پراگند.

گرشاسپ نریمان، هراسان به کناری شتافت.

۴۱

آن که «گندِرَو»ی زرین پاشنه را کشت که پوزه گشاده، به تباه کردنِ جهان

استومند آشه برخاسته بود.

آن که نه پسر «پَتَّیَه» و پسران «نیویک» و پسران «داشتیانی» را کشت؛ که «هیتاسپ» زرین تاج و «وَرَشَو» از خاندان «دانی» و «پیستون» ی پری دوست را کشت...

۴۲

... آن که «آرزوشمن» ی دارنده دلیری مردانه را کشت...^۱

۴۳

... آن که «سناویذگ» را کشت؛ آن شاخدار سنگین دست را که در انجمن می گفت: — من هنوز نابرنایم. بدان هنگام که بُرنا شوم، زمین را چرخ و آسمان را گردونه [خویش] کنم...

۴۴

... اگر گرشاسپ دلیر مرا نکشد، من شپندمینو را از گَرزمان درخشان فرو کشم و آنگرمینو را از دوزخ تیره برآورم تا آن دو — شپندمینو و آنگرمینو — گردونه مرا بکشند. گرشاسپ دلیر او را بکشت و جانش را بگرفت و نیروی زندگانی اش را نابود کرد.

کرده هفتم

۴۵

.....

۴۶

شپندمینو و آنگرمینو، به چنگ آوردن این قرنا گرفتنی را کوشیدند و هریک از آن دو، چالاک ترین پیک های خویش را در پی آن فرستاد. شپندمینو، پیک های خویش بهمن و آردیبهشت و آذر مزدا آهوره را گسیل

۱. به جای نقطه ها، چندین واژه خراب و آشفته شده و معنی درستی از آنها بر نمی آید.

داشت و آنگرمینوپیک های خود «آگ من» و خشم خونین درفش و آژی دهاگ و «سپیشور» را — آن که تن جم را به اژه دونیم کرد — روانه داشت.

۴۷

پس آنگاه، آذر مزدا آهوره، اینچنین اندیشه کنان به پیش خرامید:
— «من این فرّنا گرفتنی را به چنگ آورم.»
اما آژی دهاک سه پوزه زشت نهاد، اینچنین پرخاش کنان از پی او بشتافت:

۴۸

ای آذر مزدا آهوره!
واپس رو که اگر تو این فرّنا گرفتنی را به چنگ آوری، هرآینه من ترا یکباره نابود کنم؛ بدان سان که نتوانی زمین آهوره آفریده را روشنایی بخشی.
آنگاه آذر، اندیشناک از بیم [تباهی] زندگی و برای نگاهداشت جهان آشه، دستها را واپس کشید؛ چه، آژی دهاک سهمگین بود.

۴۹

پس از آن، آژی دهاک سه پوزه زشت نهاد، اینچنین اندیشه کنان بشتافت:
— «من این فرّنا گرفتنی را به چنگ آورم.»
اما آذر مزدا آهوره اینچنین پرخاش کنان از پی او بشتافت:

۵۰

ای آژی دهاک سه پوزه!
واپس رو که اگر تو این فرّنا گرفتنی را به چنگ آوری، هرآینه من ترا از پی بسوزانم و بر پوزه های تو آتش برافروزم؛ بدان سان که نتوانی تباه کردن جهان آشه را بر زمین آهوره آفریده، گام نهی.
آنگاه آژی دهاک، اندیشناک از بیم [تباهی] زندگی، دستها را واپس کشید؛ چه، آذر سهمگین بود.^۱

۱. درباره تقابل «آژی دهاک» و ایزد «آذر» — وند. فر. ۱۸، بند ۱۹

۵۱

قَرَبه دریای فَرَاخ کَرَت جَست.
 آنگاه اَپام نِپاتِ تیزاسب، دریافت و آرزو کرد که آن را به چنگ آورد:
 — من این قَرِنا گِرفتنی را به چنگ آورم از تِکِ دریای ژرف، از تِکِ دریاها ی
 ژرف.

۵۲

رَد بزرگوار، شهریارِ شیدور، اَپام نِپاتِ تیزاسب، آن دلیرِ دادرسِ دادخواهان را
 می ستاییم.
 آفریدگار را می ستاییم که مردمان را بیافرید.
 ایزد آب را می ستاییم که هرگاه او را بستانند، می شنود.

۵۳

آهوره مَزدا چنین گفت:
 ای زَرْتُشتِ اَشَوَن!
 بر هریک از شما مردمان است که خواستار به چنگ آوردن قَرِنا گِرفتنی باشد.
 چنین کسی از بخششِ پاداشِ درخشانِ اَتْرَبانی بهره مند شود؛ از بخششِ پاداشِ
 فراوانِ اَتْرَبانی بهره مند شود؛ از بخششِ اَتْرَبان بهره مند شود...

۵۴

... از بخششِ اَشیِ آسایش بخشِ برخوردار شود که ستور و گیاه ارزانی دارد.
 پیروزی همه روزه از آن او شود و دشمن را به نیرومندی شکست دهد و بیش از
 سالی به درازا نکشد که برخوردار از این پیروزی بر سپاه خونخوار دشمن چیره شود و همه
 دشمنان را شکست دهد.
 برای قَر و فروغش، من او را — قَرِ مَزدا آفریده نا گِرفتنی را — با نماز [ی
 به بانگِ] بلند و با زور می ستایم.
 قَرِ نیرومند مَزدا آفریده نا گِرفتنی را می ستاییم با هوم آمیخته به شیر، با بَرَسَم، با
 زبانِ خِرَد و «مَثَرَه»، با اندیشه و گفتار و کردارِ [نیک]، با زور و با سخنِ رسا.

«بِنِگْهَه هاتَم ...»

کرده هشتم

۵۵

.....

۵۶

افراسیاب تورانی تباهاکار به آرزوی ربودنِ قَرّنا گرفتنی — [قَرّی] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ اَشَوَن است — جامه از تن برگرفت و برهنه به دریای قَرّاخ کَرْت جست و شناکنان در پی قَرّشتافت.
قَرّتاختن گرفت و [از دسترس او] بدررفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «دریاچه خسرو» از دریای قَرّاخ کَرْت پدید آمد.

۵۷

ای سپیتمان زَرْتُشت! آنگاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریای قَرّاخ کَرْت برآمد:
— «اِئِثْ، اِئِثْ، یِئِثْ، اَهمایی!»^۱
— «من نتوانستم این قَرّ را — [قَرّی را] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ اَشَوَن است — پُر بایم ...»

۵۸

... اینک همه تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را بهم درآمیزم تا آهوره قَرّدا به تنگنا افتد!
ای سپیتمان زَرْتُشت! آنگاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، [دیگر باره] خود را به دریای قَرّاخ کَرْت افکند.

۱. در برابر این واژه‌ها و آنچه در بندهای ۶۰ و ۶۳ از زبان افراسیاب آمده است، در گزارشهای اوستا هیچ معنایی نوشته‌اند و تنها آنها را به عنوان دشنامها و ناسزاهای افراسیاب شناخته‌اند.

۵۹

پس دومین بار، افراسیاب به آرزوی ربودنِ قَرّنا گرفتنی — [قَرّی] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ آشَوَن است — جامه از تن برگرفت و برهنه به دریای قَراخ کُرت جست و شناکنان در پی قَر شتافت.
قَر تاختن گرفت و [از دسترس او] بدر رفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «دریاچه وَنگَه‌زَده» از دریای قَراخ کُرت پدید آمد.

۶۰

ای سپیثمان زَرْتُشت!

آنگاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریای قَراخ کُرت برآمد:
— «ایث، ایث، یثَن، اَهمایی، آوِث، ایث، یثَن، کَهمایی!»
— «من نتوانستم این قَر را — [قَرّی را] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ آشَوَن است — بُربایم ...»

۶۱

... اینک همه تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را بهم درآمیزم تا آهوره‌مَزدا به تنگنا افتد!»

۶۲

پس سومین بار، افراسیاب به آرزوی ربودنِ قَرّنا گرفتنی — [قَرّی] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ آشَوَن است — جامه از تن برگرفت و برهنه به دریای قَراخ کُرت جست و شناکنان در پی قَر شتافت.
قَر تاختن گرفت و [از دسترس او] بدر رفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «اَوَرْدان وَن» از دریای قَراخ کُرت پدید آمد.

۶۳

ای سپیثمان زَرْتُشت!

آنگاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریای قَراخ کُرت برآمد:
— «ایث، ایث، پثَن اَهمایی، آوِث ایث یثَن، اَهمایی، آوِیه ایث، پثَن،

آهْمایی!»

۶۴

اونتوانست این قَر را — [قَری را] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره های
ایرانی و زَرْتُشتِ آشَوَن است — بِرُ باید.
برای قَر و فروغش، من او را — قَرِ مَزدا آفریده ناگرفتنی را — با نماز [ی
به بانگ] بلند و با زور می ستایم.
قَرِ نیرومند مَزدا آفریده ناگرفتنی را می ستایم با هوم آمیخته به شیر، با بَرَسَم، با
زبانِ خِرَد و «مَثَرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا.
«بِنَگَه هاتَم ...»

کرده نهم

۶۵

.....

۶۶

... [قَری] که از آن کسی است که خاستگاه شهر یاری وی، جای فرو ریختن رود
«هیرمند» به دریاچه «کیانسیه» است؛ آن جا که کوه «اوشیدم» سر بر کشیده است و از
کوه های گرداگرد آن، آب فراوان فراهم آید و سرازیر شود.

۶۷

رودهای «خواسْثرا»، «هُوشپا»، «قَرَدَنا»، «خوارَنَنگَه ییتی» زیبا،
«اوشَتَویتی» توانا، «اوزوذا» ی دارای چراگاه های فراوان، «اِرزی» و «زَرِنومیتی» به
سوی دریاچه کیانسیه روان شود و بدان فرو ریزد.
هیرمندِ رایومندِ قَره مند — که خیزاب های سپید برانگیزد و سرکشی کند — به سوی
آن روان شود و بدان فرو ریزد ...

۶۸

... نیروی اسبی از آن اوست. نیروی اُشتی از آن اوست. نیروی مردی از آن اوست.

فَرّ کیانی از آئِ اوست.
ای زَرْتُشْتِ آشَوَن!

چندان فَرّ کیانی در اوست که می‌تواند همهٔ سرزمینهای آنیران را برکند و در خود فروبرد.

۶۹

پس آنگاه در آن‌جا، آنان (آنیران) سرگشته شوند و گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما را دریابند.
اینچنین، فَرّ کیانی پناه تیره‌های ایرانی و جانوران پنجگانه و یاری رسانِ آشَوَن مردان و دینِ مَرَدِا پرستی است.

.....

کردهٔ دهم

۷۰

.....

۷۱

... [فَرّی] که به «کی قباد» پیوست؛ که از آئِ «کی آپیوه»، «کاووس»، «کی آرَش»، «کی پَشین»، «کی بیارَش» و «کی سیاوَش» بود...

۷۲

... بدان‌سان که همهٔ آنان — کیانیان — چالاک، همه پهلوان، همه پرهیزگار، همه بزرگ‌منش، همه چُست و همه بی‌باک شدند.

.....

کردهٔ یازدهم

۷۳

.....

۷۴

... [فَرّی] که از آن کیخسرو بود، نیروی خوب بهم پیوسته‌اش را، پیروزی آهوره آفریده‌اش را، برتریش در پیروزی را، فرمان خوب روا شده‌اش را، فرمان دگرگون ناشدنی‌اش را، فرمان چیرگی ناپذیرش را، شکست بی درنگ دشمنانش را...

۷۵

... نیروی سرشار و فرّمَزدا آفریده و تندرستی را، فرزندان نیک باهوش را، [فرزندان] توانای دانای زبان‌آور را، [فرزندان] دلاور از نیاز رهاکننده روشن چشم را، آگاهی درست از آینده و بهترین زندگی بی گمان را...

۷۶

... شهریارِ درخشان را، زندگانی دیر پای را، همه بهروزیها را، همه درمانها را...

۷۷

... بدان سان که کیخسرو بر دشمن نابکار چیره شد و درازنای آوردگاه — هنگامی که دشمن تباهاکار نیرنگ بان سواره با او می‌جنگید — به نهانگاه گرفتار نیامد. کیخسرو سرور پیروز، پسر خونخواه سیاوش دلیر — که ناجوانمردانه کشته شد — و کین خواهِ آغریبِث دلیر، افراسیابِ تباهاکار و برادرش گرسیوز را به بند درکشید.
.....

کرده دوازدهم

۷۸

.....

۷۹

... [فَرّی] که از آن زرتشتِ آشون بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که دینی رفتار کرد؛ که در سراسر جهان آستومند در آشه، آشون‌ترین، در شهریارِ بهترین شهریار، در رایومندی، رایومندترین، در قرّه‌مندی، قرّه‌مندترین و در پیروزی، پیروزترین بود.

۸۰

پیش از او، دیوان آشکارا براین زمین در گردش بودند؛ آشکارا کامروا می شدند؛
آشکارا زنان را از مردان می ربودند و زاری کنندگان را می آزردهند.

۸۱

آنگاه از یک «آهون ویریّه...» که زرتشتِ آشون چهار بار با درنگی درخور و
در دومین نیمه به آوازی بلندتر بسرود، همه دیوان به هراس افتادند؛ بدان گونه که آن
[نابکاران] ناشایسته برای ستایش و ناسزاوار برای نیایش، در زیر زمین پنهان شدند.

۸۲

افراسیابِ تورانیِ تباهکار، در همه هفت کشور زمین به جست و جوی قَر
[زرتشت] بود.

افراسیابِ تباهکار، در آرزوی قَر زرتشت، همه هفت کشور را بیمود.
افراسیاب به سوی قَر شتافت...^۱ [اما زرتشت و قَر] — هر دو — خود را واپس
کشیدند و چنان که خواست من — آهوره مزدا — و دینِ مزداپرستی بود، به کام
خواستار [انِ شایسته] درآمدند.

کرده سیزدهم

۸۳

۸۴

... [قَری] که از آن کی گشتاسپ بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که
دینی رفتار کرد.
بدان سان که او این دین را بستود، دیوانِ دشمن [خوی] را از آشونان براند.

۱. به جای نقطه ها در متن واژه ای است که معنی آن روشن نیست.

۸۵

اوست که با گرزِ سختِ [خویش]، آشه را راهِ رهایی جست.
اوست که با گرزِ سختِ [خویش]، آشه را راهِ رهایی یافت.
اوست که بازو و پناه این دینِ آهورایی زرتشت بود.

۸۶

اوست که این [دین] در بند بسته را از بند برهانید و پایدار کرد و در میان نهاد؛
[این دین] فرمان گزارِ بزرگ لغزش ناپذیرِ پاک که از ستور و چراگاه برخوردار است؛ که
با ستور و چراگاه آراسته است.

۸۷

کی گشتاسپ دلیر بر «تَثْرُیاوَنَت» دژ دین و «پَشَن» ی دیو پرست و
«آرجاسپ» دُرَوَنَد و دیگر «خِیون» های تبه کار بد گُش چیره شد.

.....

کرده چهاردهم

۸۸

.....

۸۹

... [قری] که از آن سوشیانتِ پیروزمند و دیگر یارانِ اوست، بدان هنگام که گیتی را
نوکنند...^۱

۹۰

.....^۲

۱. دنباله جمله مانند بند ۱۱ همین یشت است.

۲. بندهای ۱۲ و ۱۳ همین یشت.

کرده پانزدهم

۹۱

.....

۹۲

بدان هنگام که «آستوتِ اِرت»^۱، پیکِ مَزدا اهوره — پسر «ویسپَ تَوَر ویری» — از آب کیانسیه برآید، گریزی پیروزی بخش برآورد؛ [همان گریزی] که فریدونِ دلیر، هنگام کشتنِ «آزی دَهاک» داشت.^۱

۹۳

... [همان گریزی] که افراسیابِ تورانی، هنگام کشتنِ «زین گاو» دُرَوَند داشت؛ که کیخسرو، هنگام کشتنِ افراسیاب داشت؛ که کی گشتاسپ، آموزگار آشه برای سپاهش داشت.

او^۲ بدین [گریزی]، دروج را از این جا — از جهان آشه — بیرون خواهد راند.

۹۴

او همه آفریدگان را با دیدگانِ خِرَد بنگرد.

^۳... آنچه زشت نژاد است.

او سراسر جهان آستومند را با دیدگانِ بخشایش بنگرد و نگاهش، سراسر جهان را جاودانگی بخشد.

۹۵

یاران «آستوتِ اِرت» پیروزمند بدر آیند: آنان نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین اند و هرگز سخنِ دروغ بر زبان نیاورند.

۱. به نوشته بُنَدِیْشَن و کتابهای دیگر، آزی دَهاک به دست فریدون کشته نمی شود و فریدون تنها او را فرومی کوبد و در کوه دماوند به بند می کشد. — یاد.

۲. آستوتِ اِرت (= سوشیانت).

۳. یک واژه خراب شده است.

خشمِ خونینِ درفشِ نافرِه‌مند، از برابرِ آنان بگریزد و آشه بر دروِج زشتِ تیره
بدنژاد، چیره شود.

۹۶

منشِ بد شکست یابد و منشِ نیک بر آن چیره شود.
[سخنِ] دروغ گفته شکست یابد و سخنِ راست گفته بر آن چیره شود.
خُرداد و آمرداد، گرسنگی و تشنگی — هر دو — را شکست دهند.
خُرداد و آمرداد، گرسنگی و تشنگی زشت را شکست دهند.
آهریمِن ناتوانِ بد‌گُنش، رو در گریز نهد.

.....

«یته آهوویزیو...»

کوهِ مَزدا آفریده بخشندهٔ آسایشِ آشه، «اوشیدرن»، فرِکیانیِ مَزدا آفریده و فرِ
مَزدا آفریده ناگرفتنی را درود می‌فرستم.

«آشِم وُهو...»

«آهمایی ریشچه...»^۱

خشنودی هَوم افزاینده آشه را.

*

۱

هَوم زرین بُرزمند را می ستاییم.
هَوم، نوشیدنی گیتی افزای را می ستاییم.
هَوم دوردارنده مرگ را می ستاییم.

.....^۱

۲

هَوم زرین بُرزمند را می ستاییم.
هَوم، نوشیدنی گیتی افزای را می ستاییم.
هَوم دوردارنده مرگ را می ستاییم.
همه هَومها را می ستاییم.
اینک پاداش و قَرَوَشی زَرُشت سپیشمانِ آشون را می ستاییم.
«یَنگَه هاتَم...»
«یَنه آهو وِریو...»

۱. نخستین جمله های این بند از بند ۲۱ یسنه، هات ۱۰ گرفته شده و به جای سطر نقطه چین، بندهای ۱۸—۱۷ یسنه، هات ۹ آمده است.

هَوم افزاینده آشه را درود می فرستم.
«آشِم وُهو...»
«آهمایی رَیشِچه...»^۱

۲۱ وَنَنْدِ یَشْت

خشنودی «وَنَنْد»، ستارهٔ مزدا آفریده را.



۱

وَنَنْد، ستارهٔ مزدا آفریده آشَوَن، رَد آشه را می‌ستاییم.
وَنَنْدِ درمان بخش و سزاوار بلند آوازگی را می‌ستاییم؛ پایداری در برابر
«خَرَفُشْتَران» راندنی زشت — [آفریدگان] آهریمنی — را که یکسره باید راند [شان].

۲

وَنَنْد، ستارهٔ مزدا آفریده را درود می‌فرستم.

«آشِمْ وَهُو...»

«آهمایی رَئِشِچَه...»^۱

«ها دُخت نَسک»

(پیوستِ یشتها)

۱ ۱



فرگرد دوم

۱

زرتشت از آهوره مزدا پرسید:

ای آهوره مزدا! ای شپندترین مینو! ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
هنگامی که آشونی از جهان درگذرد، روانش در نخستین شب، در کجا آرام
گیرد؟

۱. در کتابهای هشتم و نهم «دینگرت» که از اوستا سخن به میان آمده، «ها دُخت نَسک» بیستمین نسک از بیست و یک نسک اوستای کهن شمرده شده است. هادخت نسک کنونی، بخش کوچکی از آن نسک است. «سروش یشت هادخت» (یشت یازدهم کنونی) و «آفرینگان گهنبار» (در بخش خرده اوستا) نیز از بازمانده های هادخت نسک کهن است.

هادخت نسک کنونی (که برخی از گزارشگران اوستا، آن را یشت بیست و دوم شمرده و در جزو یشتها آورده اند) دارای سه فرگرد است. فرگرد یکم هفده بند دارد و در بزرگداشت و کارآمدی نیایش نامور «آشیم وُهو...» است که چون در آغاز «یسنه» جداگانه از آن سخن رفته، در این جا نیامده است. فرگرد دوم درباره درآمدن کردارهای مردم پارسا به پیکر دوشیزه ای زیبا و دلپذیر و فرگرد سوم درباره درآمدن کردارهای مردم ناپارسا به پیکر پتیاره ای زشت و هراس انگیز است.

در برخی از گزارشهای اوستا، هادخت نسک (با آن که جزو یشتها شمرده نشده است) در میان «رام یشت» و «دین یشت» آمده است. ما آن را پس از پایان یشتها و به عنوان «پیوستِ یشتها» می آوریم.

۲

آنگاه آهوره مَزدا گفت:

[روانِ اَشَوَن] بر سر بالین وی جای گزیند و «اَشَتَوَد گاه» سرایان، اینچنین

خواستار آمرزش شود:

— «آمرزش باد براو!

آمرزش باد بر آن کسی که آهوره مَزدا به خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»

در این شب، روانِ [اَشَوَن] همچند همهٔ زندگیِ این جهانی، خوشی دریابد.

۳

— در دومین شب، روانش در کجا آرام گیرد؟

۴

آنگاه آهوره مَزدا گفت:

[روانِ اَشَوَن] بر سر بالین وی جای گزیند و «اَشَتَوَد گاه» سرایان، اینچنین

خواستار آمرزش شود:

— «آمرزش باد براو!

آمرزش باد بر آن کسی که آهوره مَزدا به خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»

در این شب، روانِ [اَشَوَن] همچند همهٔ زندگیِ این جهانی خوشی دریابد.

۵

— در سومین شب، روانش در کجا آرام گیرد؟

۶

آنگاه آهوره مَزدا گفت:

[روانِ اَشَوَن] بر سر بالین وی جای گزیند و «اَشَتَوَد گاه» سرایان، اینچنین

خواستار آمرزش شود:

— «آمرزش باد براو!

آمرزش باد بر آن کسی که آهوره مَزدا به خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»

در این شب، روانِ [اَشَوَن] همچند همهٔ زندگیِ این جهانی، خوشی دریابد.

۷

پس از سپری شدن شب سوم، سپیده دمان روان آشون مرد را چنین می‌نماید که خود را در میان گیاهان و بوهای خوش می‌یابد و او را چنین می‌نماید که باد خوش بویی از سرزمینهای نیمروزی به سوی وی می‌وزد؛^۱ [بادی] خوش بوی تر از همه دیگر بادها.

۸

آشون مرد را چنین می‌نماید که این باد خوش بوی را به بینی خویش دریافته است. [آنگاه با خود چنین گوید:]
— این باد، این خوش بوی‌ترین بادی که هرگز مانند آن را به بینی خود دریافته بودم، از کجا می‌وزد؟

۹

در ورزش این باد، «دین» وی به پیکر دوشیزه‌ای بر او نمایان می‌شود: دوشیزه‌ای زیبا، درخشان، سپید بازو، نیرومند، خوش چهره، بُرزمند، با پستانهای برآمده، نیکوتن، آزاده و نژاده که پانزده ساله می‌نماید و پیکرش همچند همه زیباترین آفریدگان، زیباست.^۲

۱۰

آنگاه روان آشون مرد، روی بدو کند و از وی بپرسد:
کیستی ای دوشیزه جوان! ای خوش اندام‌ترین دوشیزه‌ای که من دیده‌ام؟

۱۱

پس آنگاه «دین» وی، بدو پاسخ دهد:
ای جوانمرد نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین!
من «دین» توام.
[آشون بپرسد:]

۱. در اساطیر ایران، نیمروز (= جنوب) جای فروغ و فردوس ایزدی است.

۲. سنج. وند. فر. ۱۹، بند ۳۰.

پس کجاست آن که ترا دوست داشت برای بزرگی و نیکی و زیبایی و خوش بویی و نیرویِ پیروز و تواناییِ [تو] در چیرگی بر دشمن، آنچنان که تو در چشم من می‌نمایی؟

۱۲

[دوشیزه پاسخ دهد:]

ای جوانمرد نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین! این تویی که مرا دوست داشتی برای بزرگی و نیکی و زیبایی و خوش بویی و نیرویِ پیروزمند و تواناییِ [من] در چیرگی بر دشمن، آنچنان که من در چشم تو می‌نمایم.

۱۳

هنگامی که تو می‌دیدى که دیگری مردار می‌سوزاند و بتان را می‌پرستد و ستم می‌ورزد و درختان را می‌بُرد، می‌نشستی و «گاهان» می‌سرودی و آبهای نیک و آذرِ آهوره‌مَزدا را می‌ستودی و آشَوَن مرد را که از نزدیک یا دور می‌رسید، خوشنود می‌کردی.

۱۴

دوست داشتنی [بودم]، تو مرا دوست داشتنی تر کردی.
زیبا [بودم]، تو مرا زیباتر کردی.
دل‌پسند [بودم]، تو مرا دل‌پسندتر کردی.
بلند پایگاه بودم، تو مرا بلند پایگاه‌تر کردی.
از این پس، مردمان مرا — آهوره‌مَزدايِ همیشه ستوده و پناه‌بخش را — می‌ستایند.^۱

۱۵

آنگاه روانِ آشَوَن مرد نخستین گام را بردارد و به [پایگاه] اندیشه نیک درآید.

۱. جمله‌های پیشین از زبان «دین» مردِ آشَوَن بود خطاب بدو؛ اما این جمله ناگهان از زبان آهوره‌مَزدا در این جا آمده است و پیوند آن با جمله‌های پیش، روشن نیست.

پس دومین گام را بردارد و به [پایگاه] گفتارنیک درآید. سپس سومین گام را بردارد و به [پایگاه] کردارنیک درآید و سرانجام، چهارمین گام را بردارد و به «آئیران» ([سرای] فروغ بی پایان) درآید.

۱۶

آنگاه آشون مردی که پیش از او زندگانی را بدرود گفته است، روی بدو آورد و از وی بپرسد:

ای آشون!

چگونه زندگی را بدرود گفتی؟

ای آشون!

چگونه از خانه‌های پر از ستور جهان خواهش و آرزوهایابی یافتی؟

چگونه از جهان استومند به جهان مینوی رسیدی؟

چگونه از جهان پرآسیب به جهان جاودانه درآمدی؟

[این] بهروزی دیر پای، ترا چگونه می‌نماید؟

۱۷

آنگاه آهوره‌مزدا گوید:

از او — از کسی که راه پره‌راس و سهمگین و تباه را پیموده و درد جدایی روان از تن را کشیده است — چیزی مپرس.

۱۸

پس، او را خورشی از روغن «زَرمِیه» آورند.

چنین خورشی است جوانمرد نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین را پس از مرگ.

چنین خورشی [است] آشون زن جوان بسیار نیک اندیش، بسیار نیک گفتار، بسیار نیک کردار و خوب آموخته فرمانبردار شوی را.

فرگرد سوم^۱

زَرَتشت از آهوره مَزدا چگونگی کار روانِ دُرَوند را در نخستین سه شب پس از مرگ می پرسد. آهوره مَزدا در پاسخ می گوید که روان وی در آن سه شب، سرگشته و پریشان برگرد پیکر او بسر می برد و این پاره از «گاهان» را می سراید:

«ای مَزدا آهوره!

به کدام مرزو بوم روی آورم؟ به کجا بروم؟»^۲

پس از سپری شدن شب سوم، سپیده دمان روان مرد دُرَوند را چنین می نماید که در میان برف و یخ بندها است و بوهای گند و ناخوشی را درمی یابد. او را چنین می نماید که بادی گند آگین از سرزمینهای آباختری^۳ به سوی وی می وزد. از خود می پرسد:

— «از کجاست این باد که بد بوترا از آن را هرگز به بینی خویش در نیافته ام؟»

آنگاه در وزش این باد، «دین» خود را می بیند که به پیکر زنی پتیاره، زشت، چرکین، خمیده زانو، همچون پلیدترین خُرَفُشْثران و گندیده تر از همه آفریدگان گندیده بدو روی می آورد. روانِ دُرَوند از او می پرسد:

— «کیستی تو که هرگز زشت تر از ترا ندیده ام؟»

زن در پاسخ وی می گوید:

«ای زشت اندیشه زشت گفتار زشت کردار!

من کردار زشت توام. از آز و بد کرداری تست که من چنین زشت و تباه و بَرِه کار و رنجور و پوسیده و گندیده و درمانده و درهم شکسته ام.

هنگامی که تو می دیدی کسی ستایش و نیایش ایزدان را می گزارد و آب و آتش و گیاه و دیگر آفریدگان نیک را پاس می دارد، تو آهریمن و دیوان را خشنود می کردی.

۱. فرگرد سوم هادخت نسک نیز مانند فرگرد دوم، هیجده بند دارد و واژه ها و جمله های آن، بیشتر همانهاست که در فرگرد دوم بکار برده شده است، جز آن که به مناسبت در میان بودن سخن از روان گناهکار، برخی از واژه ها و جمله ها دگرگون می شود و آنچه در فرگرد پیشین خوب و پسندیده بود، در این فرگرد زشت و نکوهیده است. گزارش کوتاه این فرگرد را در متن می آوریم.

۲. = گاه. یس. ۴۶، بند ۱

۳. در اساطیر ایران، آباخترا (= شمال) جای دوزخ و پایگاه اهریمن و دیوان و دروجان است.

هنگامی که تو می‌دیدی کسی به دیگران یاری می‌رساند و آشونان از نزدیک یا دور رسیده را چنان که باید، در پناه می‌گیرد و میهمان‌نوازی می‌کند، توتنگ چشمی می‌کردی و در به روی مردم می‌بستی.

ناپسند بودم، تو ناپسندترم کردی.

هراس انگیز بودم، تو هراس انگیزترم کردی.

نکوهیده بودم، تو نکوهیده‌ترم کردی.

من در آ‌پاختر جای داشتم، تو با اندیشه و گفتار و کردار بد خویش، مرا بیش از پیش به شوی آ‌پاختر راندی.

گمراه شدگان — بدان روی که چندی فرمانبردار آهریمن بودند — هماره مرا نفرین فرستند.»



آنگاه روان مرد دُرَوند در نخستین گام به پایگاه اندیشه بد درآید. پس در دومین گام به پایگاه گفتار بد درآید. سپس در سومین گام به پایگاه کردار بد درآید و سرانجام در چهارمین گام به سرای تیرگی بی پایان (دوزخ) رسد.

آنگاه دُرَوند مردی که پیش از اوزندگانی را بد‌رود گفته است، از او می‌پرسد:

«ای دُرَوند!

چگونه از جهان پر آسیب به جهان جاودانه درآمدی؟

این شکنجه دیر پای، ترا چگونه می‌نماید؟»

آنگاه آهریمن گوید:

«از کسی که راه پر هراس و سهمگین و تباه را پیموده و درد جدایی، روان از تن را کشیده است، چیزی می‌پرس.»

پس، او را خورشی زهر آگین آورند؛ چه، بد اندیش بد گفتار بد کردار بد دین را جز آن خورش نشاید.

زین دُرَوند بسیار بد اندیش بد گفتار بد کردار ناپاک بد آموخته نافرمانبردار از شوی را نیز چنین خورشی دهند.

کرده یکم

۱

[زوت:]

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم رَدانِ مینوی و جهانی را:
رَدانِ جانوران آبری را،
رَدانِ جانوران زمینی را،
رَدانِ پرندگان را،
رَدانِ جانوران دشتی را،
رَدانِ چرندگان را،
آشونان و رَدانِ آشونی را.

۲

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «گَهَنبارها» رَدانِ آشونی را:
«مَیدِیوزَرِم» (شیردهنده) آشون، رَدِ آشونی را،
«مَیدِیوشِم» آشون، رَدِ آشونی (هنگام درویدن گیاهان) را،
«پَتیه شَهِیم» آشون، رَدِ آشونی (هنگام خرمن برداری) را،
«آیا سَرِم» آشون، رَدِ آشونی (هنگام گشتن گیری رَمه) را،
«مَیدِیارِم» آشون، رَدِ آشونی (هنگام سرما) را،
«هَمَسِپَتَمَدَم» آشون، رَدِ آشونی (هنگام ستایش و نیایش) را.^۱

۱. برای شش «گَهَنبار» و صفت‌های آنها — خرده.

۳

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم جهان بارورِ آشون، ردِ آشونی را که فرزندانِ می‌زاید.^۱

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم بخشهایِ به نیکی ستوده «سَتَوْتُ یَسْتِیه» ی آشون، ردِ آشونی را.

نوید ستایش می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم بخشهایِ به نیکی ستوده «مَیزَد» های آشون، آشون مردان و آشون زنان را.

۴

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم [ایزدان] سال، ردانِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم سرایش «آهون ویزیه...» ی آشون، ردِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم درودگویی بر «آشه وهیشت» (آشِم وُهو) ی آشون، ردِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «ینگه هاتم...» آشون به نیکی ستوده، ردِ آشونی را.^۲

۵

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «آهونود گاه» آشون، ردِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم زنانِ مزدا آفریده آشون، دارندگانِ فرزندانِ آشونِ بسیار، ردانِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «آهومند» و «رتومند»^۳ آشون،

۱. جهان بود و هستی که همه آفریدگان از او هستی یابند. (گپ.)

۲. برای این نیایشها — خرده.

۳. آهومند و رتومند از صفت‌های اهوره مزداست.

رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «هفت هات» اَشَوَن، رَدِ

اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم آب اَشَوَن بی آرایش

— «اَرِدوی»^۴ — رَدِ اَشَوَنی را.

۶

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «اَشَتود گاه» اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی

را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم کوههای رامش دهنده بسیار

آسایش بخش مزدا آفریده اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «سپنثمد گاه» اَشَوَن، رَدِ

اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «بهرام» اهوره آفریده و

«اَوَرتات» اَشَوَن پیروز، رَدانِ اَشَوَنی را.

۷

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «وُهوختَر گاه» اَشَوَن، رَدِ

اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «مهر» فراخ چراگاه و «رام»

بخشنده چراگاههای خوب، رَدانِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «وَهیشَتواِشت گاه» اَشَوَن، رَدِ

اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم آفرین نیک اَشَوَن و اَشَوَن مرد

پاک، رَدِ اَشَوَنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «دامویش او پَمَن»، ایزد

۴. اَرِدویسورَ اَناهیتا (= ناهید) ایزد بانوی آبها.

چیره دستِ دلیرِ آشون، ردِ آشونی را.

۸

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «آیرِ یَمَن ایشیه» ی آشون، ردِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورد «فُشوشو مَنثَره» ی آشون، ردِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم ردِ بزرگوار «ها دُخت» آشون، ردِ آشونی را.

۹

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم پرسش اهورایی آشون، دینِ اهورایی آشون، سرزمین اهورایی آشون، زَرَتُشتومِ اهورایی آشون، ردانِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «هَدیش» دارنده کشتزار را که به چار پایِ خوب گُنش، چراگاه بخشد و آشون مرد را که چار پایِ بپرورد.

کرده دوم

۱

با این زور و برسم، خواستار ستایشم زدن مینوی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم زدن جهانی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم زدن جانوران آبی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم زدن جانوران زمینی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم زدن پرندگان را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم زدن جانوران دشتی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم زدن چرندگان را.

۲

با این زور و برسم، خواستار ستایشم گهناورهای آشون، زدن آشونی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم میدوزرم (شیردهنده) آشون، زدن آشونی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم میدوشم آشون، زدن آشونی (هنگام درویدن گیاهان) را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم پتیه شهیم آشون، زدن آشونی (هنگام خرمن برداری) را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم ایاسرم آشون، زدن آشونی (هنگام گشتن گیری رمه) را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم میدیارم آشون، زدن آشونی (هنگام سرما) را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم همسپتمدم آشون، زدن آشونی (هنگام ستایش و نیایش) را.

۳

با این زور و برسم، خواستار ستایشم جهان بارورِ آشون، ردِ آشونی را که
فرزندانی می‌زاید.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم همهٔ ردان را: آنان که اهوره‌مزدا به زرتشت
آگاهی داد که به آیین بهترین آشه سزاوار ستایش و نیایشند.

۴

با این زور و برسم، خواستار ستایشم ترا ای رد، ای اهوره‌مزدا میثوی، ای در
میانِ میثویان برتر، ای «آهو» و «رتو» در آفرینش جهانی.

۵

با این زور و برسم، کسی را خواستار ستایشم که ردان را همی خواند؛ آن آشون
مردی که اندیشه و گفتار و کردار نیک را به یاد دارد؛ آن که به سپندارمذ آشون و به
سخن سوشیانت پایدار است و «با گنشِ خود، جهان را به سوی آشه پیش می‌برد.»^۱

۶

با این زور و برسم، خواستار ستایشم [ایزدانِ] آشونِ سال، ردانِ آشونی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم سرایش «آهون ویریه...» ای آشون، ردِ
آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم نیایش «آشه وهیشت...»
(آشیم و هو...) ای آشون، ردِ آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم «ینگه هاتم...» آشون به نیکی ستوده،
ردِ آشونی را.

۷

با این زور و برسم، خواستار ستایشم آهونود گاهِ آشون، ردِ آشونی را.
خواستار ستایشم زنانِ نیک بختِ نژادهٔ بُرزمند را.

۱. جملهٔ داخل « » از گاه.، یس. ۴۳، بند ۶ برگرفته شده است.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم آن آهومند و رنومند آشون، آن آهوروتو، آن
اهوره مزدای آشون، رد آشونی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم یسنه ی توانا: هفت هات آشون، رد آشونی
را.

خواستار ستایشم آردویسور آناهیتای آشون، رد آشونی را.

۸

با این زور و برسم، خواستار ستایشم اُشتتود گاه آشون، رد آشونی را.
خواستار ستایشم کوههای رامش دهنده بسیار آسایش بخشِ مزدآفریده آشون،
ردان آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم سپنثمَد گاه آشون، رد آشونی را.
خواستار ستایشم بهرامِ اهوره آفریده و او پرتات پیروز، ردان آشونی را.

۹

با این زور و برسم، خواستار ستایشم وُهوختَرگاه آشون، رد آشونی را.
خواستار ستایشم مهر فراخ چراگاه و رام بخشنده چراگاههای خوب، ردان
آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم وِهیشتو ایشْت گاه آشون، رد آشونی را.
خواستار ستایشم آفرین نیک آشون و آشون مرد پاک و دامویش او پمن، ایزد
چیره دستِ دلیر آشون، رد آشونی را.

۱۰

با این زور و برسم، خواستار ستایشم ایرِیْمَن ایشیه ی آشون، رد آشونی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم فُشوشو مَنثَره ی آشون، رد آشونی را
با این زور و برسم، خواستار ستایشم رد بزرگوار هادُخت آشون، رد آشونی را.

۱۱

با این زور و برسم، خواستار ستایشم پرسش اهورایی آشون، رد آشونی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم دین اهورایی آشون، رد آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم سرزمینِ آهوراییِ آشون و زرشتومِ آهوراییِ آشون، رَدانِ آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم هدیشِ دارنده کشتزار را که به چار پای خوب گُنش، چراگاه بخشد و آشون مرد را که چار پای پیوردد.